نگاه

نشریه‌ی کانون پژوهشی نگاه _ دفتر شانزدهم _ ژوئن ۲۰۰۵

نگاه

ژوئن ۲۰۰۵

مدیر مسئول و سردبیر: بیژن هدایت
همکاران این دفتر: ناصر پایدار، حشمت محسنی، علی رضا خباز، مهدی ریاضی، محمود قهرمانی، رزا جوان، لیلا دانش، بهرام رحمانی، کامران نیری، پروین اشرفی، ناصر پیشرو، یاسمین میظر
طراح و صفحه آرا: نیما برومند

تلفن:
(46) 70 - 74 62 604

آدرس:
Negah
Box 523
101 30 Stockholm - Sweden

آدرس سایت الکترونیک:
www.negah1.com

آدرس پست الکترونیک:
negah1@hotmail.com
info@negah1.com

حساب بانکی:
Foreningssparbanken
Negah
Clear. nr. 8327 - 9
Kontonr. 994.113.180 - 8
Stockholm - Sweden

بانک گیرو:
5093 - 3126

ISBN 1403 - 8471

مسئولیت مقالاتی که در «نگاه» درج می‌شوند، با نویسندگان آنهاست. تنها مطالبی که با نام «نگاه» امضا شده باشند، نظرات رسمی نشریه هستند. مسئولیت نظرات و سیاست رسمی «نگاه»، تماما، با سردبیر است.

دفتر شانزدهم

* **یادداشتی بر این دفتر** — بیژن هدایت — صفحه‌ی ۳
* **تشکل کارگری مستقل از دولت! منحل در پروسه‌ی بازتولید سرمایه** — ناصر پایدار — صفحه‌ی ۸
* **طبقه‌ی کارگر: سازمان یابی توده‌ای و حزبی**، گفت و گوی «نگاه» با حشمت محسنی، علی رضا خباز، مهدی ریاضی، محمود قهرمانی — صفحه‌ی ۱۳
* **تشکل کارگری: کدام ضرورت؟ کدام دورنما؟** — بیژن هدایت — صفحه‌ی ۳۵
* **حزب، رویایی بی فرجام یا..** — رزا جوان — صفحه‌ی ۴۰
* **سویه های مهم «تغییر» پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل** — لیلا دانش — صفحه‌ی ۴۲
* **انترناسیونال اول و مبارزه با سکتاریسم و سندیکالیسم** — رحیم قدیری — صفحه‌ی ۵۲
* **سازمان جهانی کار، «تشکیلات خانه‌ی کارگر»، کارگران و حق ایجاد تشکل‌های مستقل و آزاد کارگری** — بهرام صدیق — صفحه‌ی ۵۸
* **طبقه‌ی کارگر در آیینه‌ی مبارزه: فاصله‌ی اول مه ۱۳۸۳ تا مه ۱۳۸۴** — بهرام رحمانی — صفحه‌ی ۶۲
* **گزارشی از برگزاری اول ماه مه در سقز** — انجمن کارگری جمال چراغ ویسی — صفحه‌ی ۷۷
* **سخن رانی محمود صالحی در مراسم اول ماه مه سال ۱۳۸۴، در سقز،** — صفحه‌ی ۷۸
* **حق رای زنان و مبارزه‌ی طبقاتی** — رزا لوکزامبورگ — صفحه‌ی ۸۰
* **برگی از تاریخ: اول ماه مه: نمایش «قدرت عظیم اتحاد کارگران»** — صفحه‌ی ۸۳
* **«نظریه‌ی طبقه و تاریخ: سرمایه داری و کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»** — کامران نیری — صفحه‌ی ۸۵
* **نظریه‌ی ادبی والتر بنیامین** — م. عاطف راد — صفحه‌ی ۸۸
* **کافکا و سوسیالیسم** — میشل لووی — صفحه‌ی ۹۱

سخن آزاد

* **تراژدی آمریکا: باطلاق جنگ، لفاظی نفت و معمای هژمونی** — سیروس بینا — صفحه‌ی ۹۳
* **انتخابات اخیر بریتانیا و حزب کارگر (نو)** — هیلال تیکتین — صفحه‌ی ۱۰۱
* **یادداشتی بر یک روایت «سرمایه داری دولتی» از انقلاب کوبا** — کامران نیری — صفحه‌ی ۱۰۴

تم دفتر هفدهم:

طبقه‌ی کارگر: تشکل‌های کارگری و تحزب کمونیستی

آخرین مهلت دریافت مطالب: ۲۰ ماه نوامبر ۲۰۰۵

یادداشتی بر این دفتر

بیژن هدایت

شوک انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری رژیم اسلامی در ایران به پایان رسید و محمود احمدی نژاد _ جوجه تروریستی که پیش از این، به پاس خدمات بی شائبه‌ی خود به ولایت خدا، شهردار تهران شده بود _ بر مسند ریاست جمهوری نشست. بالماسکه‌ی این دوره‌ی انتخاباتی، از همان ابتدای اعلام کاندیداتوری رفسنجانی، با این ظن قوی هم راه بود، که حضور «سردار سازندگی» در انتخابات، آیا نتیجه‌ی توافق وی با «ولی فقیه» است؟ و همگی تشبثات دیگر رژیم اسلامی در طول این انتخابات، آیا سناریویی برای به قدرت رساندن اوست، که گویا می‌توانست بازیگری توانا در شرایط سخت و بحرانی جمهوری اسلامی باشد و این کشتی طوفان زده را _ حداقل برای مدتی دیگر _ از غرقاب نجات دهد؟ برآمدن احمدی نژاد در دور اول انتخابات، که فریاد «واتقلبا» ی رقبای اصلاح طلب و محافظه کار _ هر دو _ را در آورد، بیش از پیش وجود این سناریو را تقویت می‌کرد. شکست رفسنجانی و پیروزی احمدی نژاد، در دور دوم انتخابات، اما سناریوی اصلی و پشت پرده‌ی نهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری را برملا کرد. در پرده‌ی اول این نمایش، شرایط را برای رقابت سخت کاندیداهای «خودی» باز کردند و حتا به فرمان «حکومتی»، امکان حضور چهره های «اصلاح طلب» را هم در این رقابت فراهم آوردند. به ظاهر همه چیز برای دور سوم ریاست جمهوری رفسنجانی مهیا بود. رسیدن احمدی نژاد به دور دوم انتخابات، به اجماعی بی سابقه حول رفسنجانی میدان داد. همانهایی که تا دیروز دوره‌ی هشت ساله‌ی ریاست جمهوری این «سردار سازندگی» را باعث مشکلات عدیده‌ی اقتصادی جمهوری اسلامی و یک مانع بزرگ در راه «اصلاح طلبی» می‌دانستند، به یک باره در هراس از «فاشیسم» احمدی نژاد و روی کار آمدن «جمهوری نظامیان»، مردم را فراخواندند که رای خود را پشتوانه‌ی ریاست جمهوری رفسنجانی کنند. به رغم این اجماع، اما در دور دوم انتخابات، این احمدی نژاد بود که از صندقهای رای بیرون آمد. حساب سیاسی «سردار سازندگی» غلط از آب در آمد. جناح مخالف و در راس آن ولی فقیه، شورای نگهبان و سران سپاه، رفسنجانی، این یار دیرین خود، را «قال» گذاشتند. نقشه‌ی اینان، که بر روی هم خونی رفسنجانی با خود حساب کرده بودند، تماما درست از آب در آمد. رفسنجانی، به عنوان یکی از قدرت مندترین مهره های تاکنونی رژیم جمهوری اسلامی، کسی که به خطر افتادن «نظام» را به هیچ رو برنمی‌تابد و حیات و ممات سیاسی و اقتصادی‌اش در جمهوری اسلامی و بقای آن تنیده شده است، در مقابل این «کودتا» علیه خود چه می‌توانست بکند، جز آن که دندان بر لب فشار دهد و شکایت خود از جفاکاران را تنها نزد خدایش ببرد! و منتظر بماند یا به تمهیداتی چون راه انداختن «جبهه‌ی اعتدال اسلامی» دل ببندد، شاید که در شرایطی دیگری انتقام خود از رقیبان بستاند!

این انتخابات از این جهت با دیگر انتخابات ریاست جمهوری رژیم اسلامی تفاوت داشت، که تقلب و رای سازی در انتخابات نه فقط علیه توده‌ی مردم یا متحدین نق نقو و حاشیه‌ای رژیم اسلامی، که این بار علیه یکی از معمارین اصلی سیاستهای کلان نظام، علیه مهمترین سازمان دهنده‌ی سازشها و بند و بستهای آن، صورت گرفت. و این ضربه‌ای به قلب رژیم جمهوری اسلامی است. فضای درون رژیم اسلامی را برای تنفس جناح ها و پرسوناژهای تاکنونی آن تنگ می‌کند، بر اختلافات آنها می‌افزاید، و قدرت مقابله‌ی همگی این جانیان را در برابر توده‌ی مردمی که قدم به قدم پیش‌تر می‌آیند و حقوق انسانی خود را طلب می‌کنند، بیش از گذشته کاهش می‌دهد.

رژیم اسلامی اما در نهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، تن به این ریسک بزرگ داد؛ چرا که ریسک بزرگ تری موجودیت کل «نظام» را تهدید می‌کرد! ریسک برآمد مبارزات کارگری و توده‌ای، ریسک به زیر ضرب رفتن پایه های حاکمیت رژیم اسلامی، ریسک سست شدن بندهای حاکمیت اختناق، و آغاز سقوط آن! نفس انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری رژیم اسلامی، بیش از آن که بر سر انتخاب یک رئیس قوه‌ی مجریه بوده باشد، بر سر نفس بقای «نظام» و انتخاب مناسب ترین و بی دردسرترین راه کار حفظ آن بوده است. این انتخابات برای رژیم اسلامی اهمیت داشت؛ چرا که هدف، حفظ و بقای جمهوری اسلامی بود و از این رو، شرکت توده‌ی مردم در انتخابات نیز برای آن اهمیت می‌یافت. اوج نمایش ریا و فریب جمهوری اسلامی برای کشاندن بخشی از توده‌ی مردم به پای صندوقهای رای، و قال گذاشتن «برادر عزیز» و «هم سنگر دیرین»، هم به این خاطر لازم می‌آمد. هشت سال پیش، طرح بخشی از بورژوازی و رژیم اسلامی برای بقای حاکمیت آن، خاتمی را بر مسند ریاست جمهوری نشاند. سیاست سست کردن بندهای اختناق، و رواج اندکی آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی، در کنار ادامه‌ی پیش برد سیاست «خصوصی سازی» اقتصادی، نه تنها چاره‌ی بن بست سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی نگشت، که بر عمق و ابعاد آن افزود و پس از هشت سال به صفوف کارگران و توده‌ی مردمی گرسنه تر، ناراضی تر و معترض تر در برابر حاکمیتی مستاصل تر از گذشته میدان داد.

اما چرا احمدی نژاد؟ به این خاطر، که صف بندی‌های درونی جمهوری اسلامی _ بسته به تغییرات جامعه‌ی ایران و نیز تحولات جهانی _ تغییر کرده است. سر بر آوردن و پیش روی کارگران و توده‌ی مردم معترض، به طور معمول به صف آرایی مرتجع ترین و خشن ترین بخش حاکمیت جهت آمادگی برای نبردهای بزرگ می‌انجامد. آن بخشی از رژیم اسلامی، که احمدی نژاد را به ریاست جمهوری رساند، پاسدار سنتهای اولیه‌ی جمهوری اسلامی است و با هر گونه تعبیر رقیقی از این سنتها و بازگشودن راه های «نیمه اسلامی» برای بقای رژیم مخالف است. به ویژه آن که تجربه‌ی هشت ساله‌ی خاتمی و جبهه‌ی دوم خرداد را هم پیش چشم دارد. انتخابات نهمین دوره‌ی جمهوری اسلامی، در واقع انتخاب دو راه «تماما اسلامی» و «کمتر اسلامی» برای بقای جمهوری اسلامی بود. استراتژی رفسنجانی _ که بر وجود اختناقی قابل تحمل در کنار رشد سریع اقتصادی، «راه چینی»، تاکید داشت _ از پیش محکوم به شکست بود. از سویی، هر درجه سست کردن بندهای اختناق، به همان میزان به سست شدن بنیانهای حاکمیت جمهوری اسلامی و به پیش روی بیشتر کارگران و توده‌ی مردم علیه آن می‌انجامد؛ و از سوی دیگر، رشد سریع اقتصادی در متن بحران اقتصاد سرمایه داری ایران و ویژگی‌های آن _ چون تعدد مراکز قدرت و عدم امنیت سرمایه و... _ امری موکول به محال است. و اضافه درآمد نفت هم نه جواب گوی نیازهای عظیم زیرساخت اقتصادی جامعه است و نه حتا در میان مدت امکان درمان اقتصادی قابل توجهی را در ابعاد یک جامعه‌ی

۷۰ میلیونی به بار می‌آورد. اما آلترناتیو دیگر نیز شکست محتوم خود را تجربه کرده است. برقراری خفقان خونینی مشابه سال‌های ۶۰، اگر در زمان خود به شکست نمی‌انجامید و امکان ادامه‌ی حیات می‌یافت، که دیگر به برآمدن جبهه‌ی دوم خرداد و سیاستی دیگر میدان نمی‌داد. بازگشت به گذشته امکان پذیر نیست. پل‌های پشت سر جمهوری اسلامی خراب شده‌اند. «بازگشت به ساده زیستی سال‌های اولیه‌ی انقلاب» و «مبارزه با فساد مالی» هم بیشتر تبلیغات دوران انتخاباتی است، تا سیاستی جدی که در شرایط نفس وجود جمهوری اسلامی بتواند محلی مطمئن برای پراتیک بیابد. با این همه، هنوز یک امکان محتمل برای این آلترناتیو رژیم اسلامی در زمینه‌ی رسیدگی به معیشت بخشی از جامعه به منظور کسب حمایت از آن باقی می‌ماند: پرداخت حقوق معوقه‌ی بخشی از کارگران، مصادره‌ی اموال برخی از سرمایه داران، و... اما این سیاست، حتا اگر به فعل در آید، در کوتاه مدت به پایان خواهد رسید و راه نجاتی برای جمهوری اسلامی به بار نخواهد آورد.

انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری رژیم اسلامی به پایان رسید، اما بن بست سیاسی و اجتماعی رژیم هم چنان به قوت خود باقی می‌ماند و بیشتر هم می‌شود. بگیر و ببند و سرکوب خونین کارگران و توده‌ی مردم معترض، حتا اگر ممکن باشد، تاثیراتی کوتاه مدت خواهد داشت. و پس از دوره‌ای، اعتراضات توده‌ای از سر گرفته خواهند شد و این بار با تجربه و قوت بیشتری. ساکت کردن و به خانه راندن مردمی که در پی حق خود از زندگی هستند، کار ممکن و ساده‌ای نیست. به ویژه که بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری امکان به وجود آوردن کار، برخورداری از تامینات اجتماعی، و شرایط زندگی بهتر را از دولت‌های سرمایه داری ــ نه فقط در ایران، بلکه در سطح جهان ــ سلب کرده است. و این وضعیت به نوبه‌ی خود دامنه و عمق بحران و تنش‌های سیاسی و اجتماعی را روز به روز بیشتر می‌کند.

آن چه که در این وضعیت، نقش اساسی و تعیین کننده در زندگی و مبارزه‌ی مردم دارد، وجود طبقه‌ی کارگر و جنبشی است که به تدریج دارد به قدرت طبقاتی خود پی می‌برد، زمینه های مبارزه‌ی متحد و سراسری خود را می‌سازد، و به این منظور تشکل‌های طبقاتی و ضد سرمایه داری خود را به وجود می‌آورد. اگر راه نجاتی از جهنم جمهوری اسلامی و دسترسی به یک زندگی انسانی وجود داشته باشد، در اتحاد و هم بستگی طبقه‌ی کارگر و برآمد مبارزه‌ی ضد سرمایه داری آن است.

* * *

جمهوری اسلامی ایران در نود و سومین کنفرانس «سازمان جهانی کار» از فهرست کشورهای ناقض حقوق کار خارج شد. بنا به گزارشات، هیات نمایندگی جمهوری اسلامی ــ که به عنوان نمایندگان کارگران ایران در این اجلاس شرکت کرده است ــ با ارائه‌ی اطلاعات «مستند و جامع» در خصوص «رعایت استانداردها و مقاوله نامه های این سازمان»، باعث گشت نام جمهوری اسلامی از فهرست ناقضین حقوق بشر قوانین کار بین المللی خارج شود و از این پس، «پرونده های مربوط به آن به صورت عادی و بر اساس سیستم گزارش دهی متعارف بررسی گردد.» در همین کنفرانس، وزارت کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی برای مدت سه سال دیگر به عضویت هیات مدیره‌ی «سازمان جهانی کار» انتخاب گشت.

طنز تلخ این که، در راس هیات نمایندگی جمهوری اسلامی، از جمله صادقی (رئیس «کانون عالی شوراهای اسلامی کار») نیز حضور داشته است. همین ماه گذشته بود، که به سردستگی این جناب و هم پالگی‌هایش، تهاجمی وحشیانه به اجلاس هیات موسس سندیکای شرکت واحد در تهران صورت گرفت و جمعیتی ۳۰۰ نفره از اوباش «شوراهای اسلامی کار» و «خانه‌ی کارگر» با چوب و چماق به جان فعالین شرکت واحد افتادند؛ در و پنجره ها را شکستند؛ و منصور اسانلو را با چاقو مجروح کردند. و نام این وحشی گری را هم ــ اتفاقا از زبان همین جناب ــ «دفاع از کیان شوراهای اسلامی کار» نهادند.

پذیرفتن اوباش «شوراهای اسلامی کار»، به عنوان نمایندگان کارگران ایران، در کنفرانس «سازمان جهانی کار» و خروج جمهوری اسلامی از فهرست ناقضین حقوق

کارگران، یک دهن کجی آشکار به طبقه‌ی کارگر در ایران، و در جهان، است. این اقدام «سازمان جهانی کار»، به هر کارگری ــ اگر که پیش از این با ماهیت این نهاد بورژوازی بین المللی برای به بند کشیدن طبقه‌ی کارگر جهانی آشنا نبود ــ به وضوح نشان می‌دهد، که «سازمان جهانی کار» نه در کنار طبقه‌ی کارگر، که در مقابل آن به صف ایستاده است.

بر مبنای توافق نامه‌ی «سازمان جهانی کار» و وزارت کار جمهوری اسلامی ایران، در مهر ماه سال گذشته، این سازمان پذیرفته بود که «شوراهای اسلامی کار» ــ با ایجاد تغییراتی در قوانین و آیین نامه های ناظر بر کار آن‌ها ــ شرایط مندرج در مقاوله نامه های این سازمان (مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸) را تامین می‌کنند و لذا، وجود آن‌ها به معنای حق وجود تشکل‌های کارگری در ایران است.

این توافق نامه، ادامه‌ی منطقی روندی بود که در سال‌های اخیر توسط این نهاد سرمایه‌ی بین المللی، مبنای رابطه و مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی بوده است. یک سوی این رابطه و مذاکره، «سازمان جهانی کار»، بر مبنای سه جانبه گرایی ــ عضویت و مشارکت نمایندگان دولت‌های سرمایه داری، تشکل‌های کارفرمایی، و تشکل‌های کارگری مرسوم در این نهاد ــ نقشی جز پیش برد سیاست‌های مورد نظر سرمایه داری بین المللی در بین کارگران جهان ندارد. و سوی دیگر، رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، در تمامی این سال‌ها در تلاش بوده است اقتصاد بحران زده‌ی ایران را در اقتصاد سرمایه داری جهانی ادغام کند؛ تا شاید گرهی از مشکلات کور آن باز شود. به ویژه آن که رژیم جمهوری اسلامی برای عضویت در «سازمان تجارت جهانی» هم به جلب توافق «سازمان جهانی کار»، از طریق پذیرش مقاوله نامه های آن، نیازمند است. توافقات «سازمان جهانی کار» و رژیم جمهوری اسلامی را باید در این متن در نظر گرفت.

این، اما تمام مساله نیست. «سازمان جهانی کار» و طرف رابطه و مذاکره‌ی آن در ایران به سویی می‌روند و طبقه‌ی کارگر به سویی دیگر، به سویی تماما مخالف. توده‌ی کارگر، به یمن مبارزه‌ی ضد سرمایه داری خود، تشکل‌های طبقاتی خویش را ــ به رغم این تبانی «سازمان جهانی کار» و رژیم جمهوری اسلامی ــ بر پا خواهد داشت.

* * *

«نه» ی توده‌ی مردم به قانون اساسی اروپا در همه پرسی فرانسه (بیست و نهم مه) و سپس در هلند (اول ژوئن)، خواب خوش دولت‌ها و احزاب سرمایه داری حاکم در اروپا را بر هم زد. اروپای سرمایه داری تکان خورد؛ به هراس افتاد؛ به دنبال راه چاره گشت؛ و در اولین قدم، در انگلیس، همین همه پرسی را ــ برای جلوگیری از تکرار رخ داد هراس انگیز فرانسه و هلند ــ تا مدت نامعلومی به تعویق انداخت. «آیا اروپا تغییر کرده است؟»، «آیا نه به همه پرسی قانون اساسی اروپا در فرانسه و هلند، نشانه‌ای از این تغییر است؟» هم آری و هم نه! نه به آن جهت، که نیروی پیش برنده و به سرانجام رساننده‌ی این «تغییر» ــ نیروی طبقه‌ی کارگر ــ هنوز نیرویی متحد و هم بسته و آگاه به منافع طبقاتی خویش نیست و پرچم این «تغییر» را در دست ندارد؛ و آری به این جهت، که آن چه در فرانسه و هلند رخ داد، می‌تواند به نوبه‌ی خود به برآمد نیروی طبقاتی این «تغییر» کمک برساند و این نیروی گسترده را به قدرت اتحاد و هم بستگی آگاهانه‌ی خود معتقد و معتمد گرداند، اگر که به ویژه گرایش کمونیستی جنبش کارگری به نقش تاریخی و وظیفه‌ی خطیر خود عمل کند.

صفوف «نه» به قانون اساسی اروپا در فرانسه و هلند ــ و بی شک در سایر کشورهای اتحادیه‌ی اروپا ــ به طرز غریبی رنگارنگ است. راست افراطی با چپ رفرمیست، و این هر دو با بخش عظیمی از توده‌ی مردم کارگر و زحمت کش در صفوف این «نه» ــ با امیال و آرزوهایی متفاوت ــ در کنار هم قرار دارند. راست افراطی و چپ رفرمیست، هر دو ناسیونالیست، با اتحادیه‌ی اروپا و از جمله پول واحد آن ــ یورو ــ و قانون اساسی‌اش مخالفت دارند، اما این‌ها موضوع مورد اختلافی برای بخش عظیمی از توده‌ی مردم کارگر و زحمت کش اروپا نیست. این مردم، عمدتا، تعصبی به آب و خاک، و به مرز و پول «کشور خود» ندارند و چه بسا که زیستن در اروپای بزرگ را بر ماندن در مرزهای محدود «کشور خود» ترجیح می‌دهند. برای این جمعیت گسترده، مسالهٔ اساسی تعرض سرمایه داری اروپا به سقف تامینات اجتماعی، به سطح معیشت آنان، و به تلاش برای دور کردن آنان از امکان دخالت گری در تعیین سرنوشت سیاسی خود است. جان کلام «قانون اساسی اروپا»، این تعرض آشکار سرمایه داری اروپا به هستی انسانی و اجتماعی توده‌ی مردم کارگر و زحمت کش در اروپا است. و به همین خاطر هم همه پرسی در فرانسه و هلند، چنین اعتراض گسترده‌ای را موجب شده است. قانون اساسی اروپا ــ به مثابه قانون اساسی سرمایه داری علیه هستی انسانی و اجتماعی شهروندان اروپا ــ در واقع، میدان زورآزمایی و مبارزه‌ی طبقه‌ی سرمایه دار و طبقه‌ی کارگری است، که هر دو از تثبیت یا الغای این قانون اساسی بیشترین تاثیر را می‌پذیرند. اولی، با تثبیت قانون اساسی، یک گام بزرگ به شکل دادن قطعی یک بلوک قدرت مند سرمایه داری که بتواند در رقابت اقتصادی و سیاسی با سایر بلوک‌های سرمایه داری جهان، نقش مهم خود را ایفا کند و سهم اقتصادی و سیاسی در خور خود را به دست آورد، نزدیک می‌شود؛ و دومی، با الغای این قانون، سدی در برابر تعرض روزافزون سرمایه داری اروپا به حقوق و دستاوردهای سیاسی و اقتصادی خود می‌بندد و امید به تعرض متقابل توده‌ی مردم کارگر و زحمت کش را در جهت تحمیل هر چه بیشتر خواست‌های انسانی خود بر سرمایه داری اروپا به وجود می‌آورد.

* * *

این دفتر «نگاه»، هم چون دفترهای پیشین، به موضوع «طبقه‌ی کارگر و انقلاب اجتماعی» تخصیص دارد.

خصلت ذاتی سرمایه داری در افزایش فقر و انباشت سرمایه، در این سال‌ها ابعادی شگفت آور به خود گرفته است. در آمریکا، این مهد سرمایه داری جهان، بیش از ۵۰ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند؛ ۴۰ میلیون نفر تحت پوشش خدمات پزشکی قرار ندارند؛ و متوسط طول عمر برای ۳۲ میلیون نفر، به کمتر از ۶۰ سال تنزل کرده است. در اروپا، در حدود ۵۰ میلیون فقیر و بیش از ۲۵ میلیون بیکار زندگی می‌کنند؛ و به طور مرتب از بیمه های اجتماعی و سطح زندگی کارگران و توده‌ی مردم زده می‌شود. و در سطح جهان فقر، قاعده و رفاه، استثنا است؛ نابرابری، به یک ویژگی ساختاری و بارز جهان سرمایه داری امروز بدل شده و داراها هر روز بیشتر از ندارها فاصله می‌گیرند. سطح زندگی ۶۰۰ میلیون مردم آفریقا، در طی دو دهه‌ی اخیر، به میزان ۲۰ درصد کاهش یافته است؛ نزدیک به دو میلیارد نفر، تنها با یک دلار در روز زندگی می‌کنند؛ و یک پنجم مردم سراسر جهان، دچار کم غذایی و یا در حال مرگ تدریجی در اثر گرسنگی هستند. عمق فاجعه‌ای که نظم سرمایه داری بر مردم جهان تحمیل کرده است، وقتی بیشتر احساس می‌شود که به یاد بیاوریم سالیانه یک تریلیون دلار هزینه‌ی تسلیحات نظامی کشورهای جهان می‌شود، که با آن می‌توان پنج برابر جمعیت فعلی گرسنه‌ی جهان را تغذیه کرد. جامعه‌ی سرمایه داری، جامعه‌ای وارونه است که بر پایه‌ی بردگی مزدی اکثریت عظیم شهروندان خود، کارگران، می‌چرخد. بردگی مزدی کارگران این جامعه، در حالی که لحظه به لحظه بر میزان ثروت و امکانات رفاهی و تکنولوژیکی آن می‌افزاید، اما خود این بردگان مزدی ــ و اکثریت عظیم توده‌ی مردم ــ را از حقوق انسانی، از زندگی شایسته، از آزادی و برابری، و از محصول کار و زحمت خویش بی نصیب می‌گذارد.

اما سیمای امروز جهان ما، می‌تواند سیمای مقدر فردای آن نباشد. اگر مشکل این جهان، کارکرد مناسبات اجتماعی و تولیدی و مالکیت بورژوایی آن است، پس می‌شود و می‌باید این مناسباتی که سود را بر جان و سرنوشت انسان حاکم کرده است، برانداخت و دنیای انسان‌های آزاد و برابر و مرفه را جایگزین آن کرد. این امر ممکن و شدنی است. رشد نیروهای مولده، پیش رفتهای تکنولوژیک، و ثروتهای هنگفت جهان ما، امکان زندگی مرفه، محترم و آسوده را به همه‌ی مردمان آن می‌دهد. رسالت این امر مهم بر عهده‌ی کمونیسم کارگران است. کمونیسم کارگران، چون کمونیسم فقط با اتکا به پایه‌ی مادی و اجتماعی خود به بدیل ممکن و شدنی سرمایه داری تبدیل می‌شود. کمونیسم، جنبش طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه برای الغای کار مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی است.

چرا انقلاب اجتماعی کارگران؟! برای گذاشتن این جامعه‌ی وارونه بر پایه های درست خود! برای جلوگیری از فروپاشی بیشتر انسانیت و مدنیت! برای پایان دادن به این همه سبعیت و مصیبت، به جنگ و کشتار، به آوارگی و گرسنگی، به فقر و فلاکت، به بیکاری و بی تامینی! انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی برای درهم کوبیدن بنیان‌های وارونه‌ی این جامعه و بنای درست آن بر پایه‌ی آزادی و برابری است. انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی علیه مالکیت خصوصی طبقه‌ی سرمایه دار بر وسایل تولید اجتماعی و برای برقراری مالکیت و کنترل اشتراکی تولید کنندگان بر این وسایل است. انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی برای محو طبقات و استثمار طبقاتی، انقلابی برای رهایی انسان از بردگی مزدی و بازگرداندن شان و حرمت انسانی به جامعه‌ی بشری است.

اما بپردازیم به نوشته های این دفتر «نگاه»:

«تشکل کارگری مستقل از دولت! منحل در پروسه‌ی بازتولید سرمایه»، نوشته‌ی ناصر پایدار، در اساس بر الزام ضد سرمایه داری بودن تشکل کارگری تاکید دارد و کمبود این رکن اساسی در برخی نقطه نظرات درون جنبش کارگری را به نقد می‌کشد. «مخالفان معیار ضد سرمایه داری بودن تشکل توده های کارگر، به طور معمول به دار «استقلال تشکل کارگری از دولت» یا «احزاب و دولت» دخیل می‌بندند. آنان استقلال از دولت را به عنوان سند پای بندی خود به استقلال طبقاتی جنبش کارگری پیش می‌کشند! ادعایی بی اساس و باژگونه، که در عمق خود نه استقلال طبقاتی جنبش کارگری، بلکه انحلال این جنبش در نظم مدنی و اجتماعی سرمایه داری را دنبال می‌کند.» نویسنده‌ی در ادامه‌ی نوشته‌ی خود، بر ضرورت وجودی تشکل واحد سیاسی و صنفی طبقه‌ی کارگر انگشت تاکید می‌گذارد و دو قطبی تشکل توده‌ای و حزب سیاسی طبقه‌ی کارگر را مردود می‌داند: «پرولتاریا نیازمند دو تشکیلات

مختلف الهویه برای پیش برد مبارزات اقتصادی در یک جا و مبارزات سیاسی و سوسیالیستی در جای دیگر نیست... آنان علیه سرمایه داری متشکل می‌شوند، در درون یک ظرف واحد علیه کلیه‌ی بی حقوقی‌های اقتصادی و سیاسی منبعث از موجودیت سرمایه داری پیکار می‌کنند... قوای طبقاتی خویش را هر چه بیشتر و بیشتر متمرکز می‌نمایند و برای جنگ نهایی با سرمایه داری، برای درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه، استقرار سازمان شورایی و سوسیالیستی برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی، پایان دادن به کار مزدی و استقرار جامعه‌ای فارغ از استثمار و طبقات و دولت آماده می‌شوند.»

در بخش «نگاه می‌پرسد» این دفتر، گفت و گویی با برخی از فعالین جنبش کارگری (حشمت محسنی، علی رضا خباز، مهدی ریاضی، و محمود قهرمانی)، تحت عنوان «طبقه‌ی کارگر: سازمان یابی توده‌ای و حزبی»، صورت گرفته است. سال‌های اخیر، به لحاظ طرح مسایل جنبش کارگری و مباحثه پیرامون اهداف و راه کارهای سازمان یابی این جنبش، سال‌های پر جنب و جوشی بوده است. در این سال‌ها، گرایشات مختلف، شفاف تر و دقیق‌تر از گذشته در این رابطه به بحث و جدل پرداخته‌اند. و در عین حال، دست به کار فراهم آوردن زمینه های مناسب ایجاد تشکل‌های کارگری نیز شده‌اند. «نگاه» ضمن تلاش برای طرح و انعکاس نظرات به ویژه جنبش ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، از مساعی لازم برای معرفی نظرات دیگر فعالین جنبش کارگری و مناقشات جاری میان گرایشات مختلف درون طبقه‌ی کارگر دریغ نورزیده است. دفترهای مختلف این نشریه، در همه‌ی این سال‌ها محل درج و تشریح این گفت و گوها بوده است. گفت و گوهای دفتر حاضر نیز دنباله‌ی مستقیم همین کوشش است. دیگر آن که، این سئوالات با تعداد بیشتری از فعالین جنبش کارگری در میان گذاشته شده است. برخی به رغم قول مساعد، تاکنون نظرات خود در این باره را برای «نگاه» ارسال نکرده‌اند؛ و برخی دیگر، به ویژه آن فعالینی که در ایران زیست می‌کنند، با توجه به مشغله های فراوان سیاسی و معیشتی، امکان شرکت در این گفت و گوی «نگاه» را نیافته‌اند.

بیژن هدایت در نوشته‌ی «تشکل کارگری: کدام ضرورت؟ کدام دورنما؟»، ضرورت وجودی و سیاست‌های ناظر بر تشکل‌های کارگری را بر بنیان اهداف و چشم انداز طبقاتی آن‌ها توضیح می‌دهد. و در این متن به نهادها و راه کارهایی که اخیرا در جنبش کارگری در ایران، جهت فراهم آوردن زمینه های مناسب یا پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری ایجاد شده‌اند، می‌پردازد.

«حزب، رویایی بی فرجام یا...»، نوشته‌ای از رزا جوان است، که الزام وجود دو قطبی تشکل‌های توده‌ای طبقه‌ی کارگر و حزب سیاسی آن را در مسیر مبارزه‌ی طبقاتی و سرانجام آن توضیح می‌دهد. به باور نویسنده، «حزب، ظرف جمع آوری نیروهای سوسیالیسم خواه است و با تشکل مستقل عام کارگران تفاوت دارد.» نویسنده اما تاکید دارد، که: «این توهم که حزبی سوسیالیستی بدون حمایت توده‌ای قادر باشد

حکومت کارگری بر پا کند، آن هم در شرایط امروز جهان، جز به اتلاف انرژی نیروهای رادیکال جنبش و دادن مجال سوء استفاده به گرایشات فرصت طلب خرده بورژوا سرانجام بهتری در پیش رو نخواهد داشت. تشکل سوسیالیست‌ها برای آن که حقیقتا به حزب طبقه‌ی کارگر و سازمان دهنده‌ی مبارزات سیاسی آنان تبدیل گردد، بایستی در کنار طبقه و هم راه آنان از نبرد برای مطالبات روزمره شان جهت انتقال آگاهی طبقاتی استفاده کند و هر شکست یا پیروزی را به پیگیری مبارزه تا سرحد استقرار سوسیالیسم در جامعه‌ی بشری پیوند زند.»

«سویه های مهم «تغییر» پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل»، نوشته‌ی لیلا دانش، به زمینه های ایجاد و برآمد حزب کارگر در برزیل، برنامه و سیاست این حزب و کاندیدای آن ــ لولا ــ در انتخابات ریاست جمهوری برزیل، و چگونگی تاثیر پراتیک این برنامه ها و سیاست‌ها بر زندگی توده‌ی کارگر و مردم تهی دست در برزیل می‌پردازد. «حزب کارگر در حقیقت در نفی سیاست‌های نئولیبرالی با طرح اقتصاد مشارکتی و دموکراسی مشارکتی، آلترناتیوی بود برای پشت سر گذاشتن عوارض خانمان برانداز سیاست اقتصادی نئولیبرالی‌ای که با رفرم‌های سیاسی از ۱۹۸۵ شروع شده بود و به سرمایه گذاری‌های خارجی گسترده، خصوصی سازی‌ها، بیکاری و بسیاری نابسامانی‌های دیگر اجتماعی خاتمه یافت. آن چه که روشن است، حزب کارگر از طریق این گزینه بر آن بوده است مردم حاشیه‌ی جامعه را به متن بیاورد، به گرسنگی پایان دهد، و مسکن و رشد اقتصادی و موجبات دخالت سیاسی مردم را تامین کند. حزب برای پیش برد این سیاست‌ها، حمایت جنبش‌های اجتماعی و بخش‌های وسیعی از جامعه را با خود داشت و از این طریق به عنوان آلترناتیوی دموکراتیک شناخته می‌شد. اما مشکل این جاست، که دموکراسی هرگز نتوانسته است کاپیتالیسم را چالش کند.»

نوشته‌ی «انترناسیونال اول و مبارزه با سکتاریسم و سندیکالیسم»، از رحیم قدیری ــ که اول بار در نشریه‌ی «علیه کار مزدی»، زمستان ۱۳۸۳، چاپ ایران، درج شده است ــ شرحی است از «انترناسیونال اول» و چگونگی فعالیت و مبارزه‌ی آن علیه گرایشات بورژوا رفرمیستی درون جنبش کارگری ــ که مهمترین آن‌ها از نظر نویسنده، سکتاریسم و سندیکالیسم بودند ــ و آن چه که عاقبت این سازمان بین المللی کارگری شد. پیش از این نوشته نیز، در نوشته های دیگری در «نگاه»، بر اهمیت طبقاتی فعالیت‌های «انترناسیونال اول» و ضرورت وقوف فعالین کارگری بر تجربه‌ی تاریخی آن در سیر مبارزه‌ی طبقاتی، انگشت تاکید گذاشته شده بود. درج «انترناسیونال اول و مبارزه با سکتاریسم و سندیکالیسم» در این دفتر «نگاه» را باید ادامه‌ی این تلاش برای شناساندن این سازمان بین المللی کارگران و تجربیات ارزش مند آن به فعالین کارگری در ایران بشمار آورد.

«سازمان جهانی کار، تشکیلات خانه‌ی کارگر، کارگران و حق ایجاد تشکل‌های مستقل و آزاد کارگری»، نوشته‌ای است از بهرام صدیق ــ که قبل از این در نشریه‌ی «کارگر پیشرو»، شماره‌ی سوم، دی ۱۳۸۳، چاپ ایران ــ درج شده بود. نوشته بر آن است، که ضمن نقد «سازمان جهانی کار» و «خانه‌ی کارگر» جمهوری اسلامی، ضرورت وجودی تشکل‌های آزاد و مستقل کارگری را در مسیر مبارزه برای احقاق حقوق توده‌ی کارگر و مبارزه‌ی طبقاتی آنان علیه سرمایه داری تشریح کند.

درج نوشته های «انترناسیونال اول و مبارزه با سکتاریسم و سندیکالیسم» و «سازمان جهانی کار، تشکیلات خانه‌ی کارگر، کارگران و حق ایجاد تشکل‌های مستقل و آزاد کارگری»، در عین حال تلاشی است برای معرفی دو نشریه‌ی کارگری «علیه کار مزدی» و «کارگر پیشرو» و قدردانی از کسانی که انتشار آن‌ها را میسر نمودند.

بهرام رحمانی در «طبقه‌ی کارگر در آیینه‌ی مبارزه: فاصله‌ی اول مه ۱۳۸۳ تا مه ۱۳۸۴»، ضمن ارائه‌ی گزارش دقیقی از مبارزات و رخ دادهای مربوط به طبقه‌ی کارگر و کار و معیشت آن، ایجاد تشکل‌های رادیکال ضد سرمایه داری توده‌ی کارگر را به مثابه یک ضرورت تام و تمام در این دوره نتیجه می‌گیرد: «همین نمونه ها از وضعیت زندگی و مبارزه‌ی کارگران به صراحت نشان

می‌دهند، اگر که کارگران متحد و هم بسته نباشند، و اگر که به این منظور تشکل‌های رادیکال ضد سرمایه داری خود را به وجود نیاورند؛ علی رغم مبارزه‌ی دائمی و تا پای جان، هم چنان برده‌ی مزدی سرمایه باقی خواهند ماند... و هر پیروزی آنان در تعرض بعدی سرمایه و عوامل سرکوب آن قابل برگشت خواهد شد.»

«گزارشی از برگزاری اول ماه مه در سقز»، منتشره از سوی «انجمن کارگری جمال چراغ ویسی»، شرحی است خواندنی از تلاش فعالین کارگری در سقز برای برگزاری اول ماه مه و چگونگی تحمیل آن به عوامل و کارگزاران رژیم جمهوری اسلامی.

سخن رانی محمود صالحی در مراسم اول ماه مه سال ۱۳۸۴ در سقز، و نیز قطع نامه‌ی اول ماه مه که ناظر بر مطالبات کارگران در روز هم بستگی جهانی آنان بود، اسناد گویایی دال بر رادیکالیسم روشن و صریح این فعالین کارگری است.

«حق رای زنان و مبارزه‌ی طبقاتی»، برگردان تصحیح و ادیت شده‌ای از نوشته‌ی رزا لوکزامبورگ است، که به همت کامران نیری برای این دفتر «نگاه» آماده شده است. به باور رزا لوکزامبورگ: «حق رای دادن زنان، هدف است. اما جنبش توده‌ای جهت تحقق آن امری منحصر به زنان نیست، بلکه مساله‌ی مورد نظر زنان و مردان پرولتر است.» و این که، «مبارزه‌ی توده‌ای جاری برای حقوق سیاسی زنان صرفا یک نمود و بخشی از مبارزه‌ی عمومی پرولتاریا برای رهایی است. در این امر، قدرت این جنبش و آینده‌اش نهان است. حق رای عمومی، مساوی و مستقیم برای زنان ـ به دلیل وجود زنان پرولتر ـ مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاری را به طرز بارزی تشدید می‌کند و به پیش می‌برد. از این رو است، که جامعه‌ی بورژوایی از حق رای زنان وحشت دارد؛ و برای این است، که ما خواهان این حقوق هستیم و آن‌ها را به دست خواهیم آورد.»

برگی از تاریخ: اول ماه مه: نمایش «قدرت عظیم اتحاد کارگران»، شرحی است خواندنی از چگونگی تولد «اول ماه مه» به مثابه روز اتحاد کارگران جهان در کنگره‌ی بین الملل، در پاریس، ۲۰ ژوئیه‌ی ۱۸۸۹، و نیز گزارشی از اولین مراسم «اول ماه مه» در کشورهای مختلف جهان در سال ۱۸۹۰.

بررسی کتاب «نظریه‌ی طبقه و تاریخ: سرمایه داری و کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، از کامران نیری، تاکیدی است بر اهمیت انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، که «دولت نوپای شوراها» را به وجود آورد و برای مردم جهان، که زیر آوار اولین جنگ جهانی قدرت‌های سرمایه داری عمده بودند، تمدن جدیدی را به ارمغان داشت. «اما دولت کارگری جدید، با همه‌ی شکوه مندی آغازین، خیلی زود دست خوش معضلات ریشه دار درونی و بیرونی شد. این وضع به بحران و تشتت در صفوف رهبری انقلاب انجامید. و بحث ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی در کانون جدل بین نیروهای سوسیالیست قرار گرفت.» رزنیک و ولف، نویسندگان کتاب «نظریه‌ی طبقه و تاریخ: سرمایه داری و کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، مدعی ارائه‌ی نظریه‌ی جدیدی از «سرمایه داری دولتی» هستند، که بر اساس مفهوم طبقه استوار است و از طریق آن به تعبیر متفاوتی از تاریخ اتحاد شوروی می‌پردازند. کامران نیری در بررسی کتاب مزبور، در عین برشمردن اشکالات تحلیلی نویسندگان کتاب، مروری کوتاه از تاریخ تئوری‌های مربوط به «سرمایه داری دولتی» را نیز به دست می‌دهد.

«نظریه‌ی ادبی والتر بنیامین»، نوشته‌ی م. عاطف راد، بنیان نظریه‌ی ادبی والتر بنیامین ـ که به باور برخی، یکی از بزرگ ترین نقادان و نظریه پردازان ادبی آلمان و اروپای نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم میلادی بود ـ را تشریح می‌کند: «نظریه‌ی ادبی والتر بنیامین بر سه هسته‌ی اساسی متکی است و از درون مثلثی که این هسته ها سه گوشه‌ی آن را می‌سازند، برون می‌آید و شکل می‌گیرد. این سه هسته عبارتند از: زبان، تمثیل، حکایت پردازی.»

«کافکا و سوسیالیسم»، از میشل لووی، که به همت ناصر پیشرو به فارسی برگردانده شده است، به مضمون آثار کافکا و نحوه‌ی شرایط و شخصیت آفرینی او می‌پردازد. و «احساسات، رفتار برآمده از افکار درونی و حال و هوای روحی» در آثار او را تشریح می‌کند. نوشته‌ی میشل لووی، در عین حال، در پی کشف هم دلی سوسیالیستی کافکا نیز هست. «هوگو برگمن که به استعاره، شیوه‌ی بیان کافکای جوان را به میخک سرخی در یقه‌ی لباس‌اش تشبیه کرده، توضیح می‌دهد دوستی آن‌ها در سال‌های آخر مدرسه (۱۹۰۱ـ۱۹۰۰) کمی به سردی گرایید؛ چرا که «سوسیالیسم او و یهودگرایی من سرسخت بودند.» اما این به کدام سوسیالیسم ربط پیدا می‌کرد؟ «کافکا و سوسیالیسم»، در سیر تطور خود می‌کوشد پاسخ این سئوال را بیابد.

سیروس بینا در نوشته‌ی «تراژدی آمریکا: باطلاق جنگ، لفاظی نفت و معمای هژمونی»، که برگردان فارسی آن توسط پروین اشرفی صورت گرفته است، دلایل اصلی تعرض آمریکا به عراق و ادامه‌ی اشغال این کشور را مورد ملاحظه قرار داده است: «این نوشته ـ ضمن رد نظریه‌ی سناریوی جنگ به خاطر نفت، به مثابه علت تجاوز آمریکا ـ بر روی تغییرات دوره‌ای که در واقع افول تدریجی هژمونی آمریکا را سبب شد و بر روی رفتار ارتجاعی خودسرانه‌ی دولت ایالات متحده، در مقابل آن، متمرکز می‌شود. چنین شناختی بسیار بیشتر به اقدامات یک جانبه‌ی ایالات متحده بر علیه صلح جهانی و ثبات ربط پیدا می‌کند، تا به نظریه‌ی سست و تقلیل دهنده‌ی بهانه‌ی کسب نفت.» به باور نویسنده «... نه لفاظی دموکراسی و نه ادعای دسترسی به نفت ارزان، هیچ کدام دلیل مداخله‌ی ایالات متحده در عراق نیستند، بلکه این دخالت یک جانبه و نیمه یک جانبه ـ به خصوص پس از سقوط اتحاد شوروی ـ واکنش‌هایی نهایی است به انفجار درونی «پاکس آمریکانا» در اواخر سال‌های ۱۹۷۰ و نتیجتا، سقوط هژمونی آمریکا.»

«انتخابات اخیر بریتانیا و حزب کارگر (نو)»، نوشته‌ی هیلال تیکتین، که به همت یاسمین میظر ترجمه‌ی فارسی شده است، به شرح انتخاباتی می‌پردازد، که «خود نشانی از وضعیت اسف ناک نظام پارلمانی در اروپای غربی است.» به باور نویسنده، در این انتخابات نیز گزینش بین «بد» و «بدتر»، مساله‌ی اصلی بود و این خود، نشانه‌ی فقدان یک آلترناتیو رادیکال است. «بسیاری و شاید اکثر کسانی که به دو حزب کارگر و لیبرال دموکرات رای دادند، نارضایتی‌های بی شماری از این دو حزب داشتند، اما یا در انتخاب بین بد و بدتر، بد را انتخاب کردند و یا رای شان، رای اعتراض بود.»

کامران نیری در «یادداشتی بر یک روایت «سرمایه داری دولتی» از انقلاب کوبا»، به ارزیابی از نوشته‌ی جعفر رسا در این باره ـ در دفتر پیشین «نگاه» ـ می‌پردازد. به باور نویسنده، «ارزیابی رسا، اشکالات نظری، تحلیلی و سیاسی مهمی دارد. اول، اتکای او به دیدگاه نظری «سرمایه داری دولتی» است. رسا، خواننده را به نوع ویژه‌ای از نظریات «سرمایه داری دولتی» رجوع نمی‌دهد. اما این «نظریات» یک دست نیستند...» بخشی از مطلب نویسنده، صرف توضیح همین تنوع نظریات در زمینه‌ی «سرمایه داری دولتی» می‌شود. نوشته در سیر تکوین خود به این نتیجه می‌رسد، که «امپریالیست‌ها، انقلاب کوبا را به عنوان یکی از سنگرهای مقدماتی جنبش کارگری و سوسیالیستی جهان می‌شناسند و از همین رو از آن نفرت دارند. اما کارگران مبارز و مردم تحت ستم در آمریکای لاتین و دریای کارائیب، در آفریقا و در دیگر نقاط جهان، انقلاب کوبا را نمونه‌ای از آن چه امکان پذیر است، اگر قدرت سرمایه داران و زمین داران بزرگ شکسته شود و جامعه تدریجا بر اساس نیاز انسان‌ها بازسازی شود، می‌بینند... جنبش برای جهانی دیگر، یک تمدن سوسیالیستی ـ از جمله محو کار مزدی ـ جدا از این فرآیند مبارزات اجتماعی شکل نخواهد گرفت. انقلاب کوبا و رهبری آن، بخش مهمی از این حرکت جهانی هستند. متاسفانه، جعفر رسا جنبش کارگری را در مقابل انقلاب کوبا و نه هم راه آن قرار می‌دهد.»

* * *

تشکل کارگری مستقل از دولت!
منحل در پروسه‌ی بازتولید سرمایه

ناصر پایدار

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

تعیین مولفه های اساسی اعتبار و کارایی تشکل‌های کارگری برای پیش برد مبارزات جاری و آتی کارگران و تحقق انتظارات توده های کارگر، یک موضوع حاد و شاید حادترین موضوع مجادلات میان گروه ها، گرایشات و فعالین جنبش کارگری ایران در طول چند سال اخیر بوده است. مخالفان معیار ضد سرمایه داری بودن تشکل توده های کارگر، به طور معمول به دار «استقلال تشکل کارگری از دولت» یا «احزاب و دولت» دخیل می‌بندند. آنان استقلال از دولت را به عنوان سند پای بندی خود به استقلال طبقاتی جنبش کارگری پیش می‌کشند! ادعایی بی اساس و باژگونه، که در عمق خود نه استقلال طبقاتی جنبش کارگری، بلکه انحلال این جنبش در نظم مدنی و اجتماعی سرمایه داری را دنبال می‌کند. در گفت و گوی اینان، استقلال پدیده‌ای قراردادی، دولت نهادی فراطبقاتی، احزاب خانقای سالکان طریقت‌های نیک و بد، و در یک کلام همه چیز غیر طبقاتی و خارج از مدار واقعیت‌های مادی نظام اجتماعی موجود است. ببینیم برد واقعی این استقلال‌های خصلت ساز! و پرطمطراق برای تشکل کارگری، روی زمین نظام سرمایه داری چیست؟

اتحادیه های کارگری موجود در اروپای غربی و شمالی، همگی اتحادیه های «مستقل!» از دولت هستند. هیچ کدام، در هیچ عهدنامه‌ی رسمی و مقاوله نامه‌ی حقوقی، سرسپردگی خود به این دولت و آن دولت را اعلام نکرده‌اند و بر چنین نوع وابستگی‌یی مهر تایید نکوبیده‌اند. آن چه همه‌ی این اتحادیه ها را «گه به کعبه، گه به دیر» و همه جا و همه گاه به آن جا که دل خواه سرمایه است، می‌کشاند، نه اصل وابستگی قراردادی و قانونی آن‌ها به دولت‌ها، که رشته‌ی تعلق وجودی آن‌ها به اس و اساس شیوه‌ی تولید سرمایه داری است. این اتحادیه ها مجری یا مزدور اوامر و نواهی دولتی نیستند، بلکه مطیع بی اختیار ملزومات، برنامه ریزی‌ها، راه کارها و سیاست‌های سرمایه‌ی اجتماعی جامعه‌ی خویش‌اند. اینان با اختیارات حقوقی کامل! مستقل! و آزاد! بدون نیاز به پلیس و پاسدار در زیر آسمان دموکراسی! با اتحادیه های سرمایه داران در دو سوی یک میز می‌نشینند و با هم به گفت و گو و چه بسا به بگو و مگو می‌پردازند. نه سخنی از وابستگی به دولت در میان است و نه کمبود دموکراسی مشکل کار است. معضلات اساسی نه در این قلمروها، که در جای دیگری نهفته است. اتحادیه‌ی کارگری موجود، نهادی همگن و هم سنخ نظم اجتماعی سرمایه داری، نهادی از نهادهای تابع، متعهد و محافظ نظم تولیدی سرمایه داری است. قلمرو دخالت یا تاخت و تاز آن، باروی افراشته‌ی همین نظم است؛ نظم استثمار نیروی کار توسط سرمایه، نظم پاسخ گوی ملزومات خودگستری سرمایه‌ی اجتماعی، نظم تقریر و تضمین کل مقتضیات رقابت سرمایه‌ی اجتماعی در قلمرو بازار جهانی سرمایه داری، نظم ارزش افزایی سرمایه ها، نظم سرریز ارزش‌های تولید شده توسط کارگران به مجاری انباشت مجدد، نظم تسلط خداگونه و بی چون و چرای سرمایه بر شرایط کار و زندگی کارگران، و در یک کلام نظم بردگی مزدی.

دو اتحادیه‌ی مستقل از دولت! در دو سوی میز مذاکره، در فضای دموکراسی متناظر با نظم تولیدی سرمایه، با هم به جر و بحث و شاید هم به جدال و ستیز می‌پردازند. حصار کشمکش، چهار دیواری نظم دموکراتیک شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی است! نمایندگان اتحادیه، سوگند خوردگان این نظم، حامیان بقای آن و مسئول تحمیل آن بر توده‌ی وسیع کارگر تحت قیادت خویش‌اند. مذاکرات دو سوی میز، نسخه‌ی مجعول مذاکرات میان دو طبقه‌ی اجتماعی است. دو طبقه‌ی اجتماعی که پایه های مادی موجودیت یکی، بنیاد نابودی و سقوط کامل هستی آن دیگری است؛ اما در دو سوی میز در پرتو سقوط آزاد سندیکالیستی دومی، هر دو با سوگند به کتاب مقدس نظم ارزش افزایی سرمایه، در جست و جوی راهی برای امکان زنده ماندن توده های کارگر و چند و چون بازتولید نیروی کار آنان در محدوده‌ی نیاز سرمایه و فقط در همین محدوده بر می‌آیند. استقلال اتحادیه های کارگری از دولت محفوظ می‌ماند! دموکراسی حکم فرماست! سرمایه فعال مایشاء است و تصمیم می‌گیرد. و طول و عرض معیشت کارگران به عنوان جزء کوچک ناملموسی در پهن دشت محاسبات بی کران برنامه ریزی انباشت و بازتولید سرمایه، جایی برای خود احراز می‌کند. به این پاراگراف از گزارش یکی از بزرگ ترین اتحادیه های آزاد کارگری جهان، یعنی «اتحادیه‌ی سراسری کارگران سوئد» (LO)، توجه کنید:

«برای این که یک سیاست مزدگزاری موفق باشد، بایستی منطبق بر واقعیت باشد. سیاست تعیین دست مزد باید با مصالح زندگی کارگران در یک سوی، و شرایط کار و مشکلات کارفرما در سوی دیگر، هماهنگی داشته باشد... بانک مرکزی مداوما بالا و پایین رفتن دست مزدها را دنبال می‌کند، اگر بانک به این نتیجه برسد، که حقوق‌ها از سطح منطبق با تورم بالاتر رفته است، نرخ بهره را بالا می‌برد. نرخ بهره‌ی بالاتر، هزینه‌ی سرمایه گذاری شرکت‌ها را افزایش می‌دهد و فعالیت‌های اقتصادی را دچار کاهش می‌سازد. متعاقب آن اشتغال کم می‌شود و بیکاری توسعه می‌یابد... بیکاری بالا به ما هشدار می‌دهد، که روند افزایش

دست مزدها در طی یک پریود بایستی بطی و کند باشد...»(گزارش بخش متال اتحادیه‌ی سراسری کارگران سوئد، نقل با تلخیص از مقاله‌ی «وضعیت طبقه‌ی کارگر سوئد»، نوشته‌ی کریم منیری)

نقش اتحادیه های کارگری به طور معمول در عقد قراردادهای سالانه یا یکی دو سال یک بار آن‌ها با اتحادیه های کارفرمایان حول مسالهٔ دست مزدها خلاصه می‌شود. اساس کار، شالوده‌ی مذاکرات و مبانی توافق آن‌ها با نمایندگان بورژوازی در این حوزه‌ی دخالت، مولفه ها و فاکتورهای مشخصی است که در گزارش فوق به دقت مورد تصریح قرار گرفته است. پای بندی به سودآوری سرمایه ها، اعلام مردود بودن هر نوع عدم انطباق هر دینار افزایش دست مزد کارگران با نرخ مطلوب سود سرمایه ها، ضرورت تطبیق همه سویه‌ی سیاست دست مزد با فرآیند مشکل زدایی از مقتضیات انباشت سرمایه، متناظر بودن هر نوع تغییر در میزان دست مزد کارگران با کل نوسانات بازار سرمایه داری و تضمین کامل انطباق این تغییر و آن نوسان بر پایه‌ی رفع هر نوع مخاطره‌ی کاهش نرخ سود سرمایه‌ی اجتماعی، پرداخت جامع الاطراف تاوان تداوم احتمالی اشتغال کارگران در معرض اخراج از طریق کاهش دست مزد کل طبقه‌ی کارگر، تضمین کامل جلوگیری از افزایش هزینه‌ی بخش ثابت سرمایه‌ی اجتماعی از محل کاهش بهای نیروی کار، همه و همه یک جا در شالوده‌ی مذاکرات فیمابین اتحادیه‌ی کارگری با اتحادیه‌ی کارفرمایان مستتر، ملحوظ، تضمین شده و مفروض است.

سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان، خواه مسالمت جو و خواه میلیتانت، بر روی همه‌ی این حقایق بدیهی پرده می‌کشند و تاکید بر مولفه‌ی «مستقل از دولت بودن» تشکل کارگری را وثیقه‌ی استتار رفرمیسم خود می‌سازند. دولت موجود نه دودمان شاهی ساسانی و نه خلافت آل امیه، که سازمان نظم سیاسی، مدنی، اجتماعی سرمایه و نهاد پاسخ به منویات و ملزومات بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی و کل شیوه‌ی تولید سرمایه داری است. اتحادیه های کارگری موجود نیز حلقه‌ی ارگانیک و پیوسته‌ای در زنجیره‌ی حیات همین نظم اجتماعی کارگر ستیز و کلا انسان ستیزند.

سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان با شنیدن این حقایق شفاف فریاد می‌کشند، که «این مساله در مورد ایران متفاوت است»! در زیر سلطه‌ی رژیم‌های درنده، حتا مجرد مسالهٔ دولتی نبودن تشکل‌های کارگری از اهمیت حیاتی برخوردار است. آنان تفاوت میان اتحادیه های کارگری اروپا با سازمان‌های پلیسی عامل سرکوب مبارزات کارگران از نوع «خانه‌ی کارگر» و «شوراهای اسلامی» را فریاد می‌زنند و چشم پوشی از تفاوت میان این دو را چشم پوشی از اولویت‌های متشکل شدن کارگران قلمداد می‌نمایند! در پاسخ اینان باید گفت، که فرض کنیم کارگران ایران تشکیلاتی دقیقا با همین قد و قواره و مشخصات اتحادیه های کارگری اروپا بنا نهند. به این فرض هم عجالتا دل بندیم، که سایه‌ی رژیم اسلامی از سر این اتحادیه کوتاه باشد! یک تشکیلات کارگری مستقل از دولت! اما تشکیلاتی که موظف است حرمت قانون اساسی جامعه‌ی موجود، قانون منبعث از کار مزدبگیری، قوانین متناظر با بازتولید پروسه‌ی انباشت سرمایه‌ی اجتماعی، کل صلاح دیدها و ملزومات برخورداری سرمایه از شرایط برتر تولیدی، شروط دست یابی سرمایه به امکان رقابت گسترده در بازار جهانی، مقاوله نامه ها و قراردادهای بین المللی نظام سرمایه داری و مانند اینها را پاس دارد. تشکلی که قرار است به گسترش چشم انداز دل پذیر برای سرازیر شدن سرمایه ها به قلمروهای گوناگون انباشت داخلی و سودآوری حداکثر آن‌ها وفاداری نشان دهد، به نیازهای حصول سقف ۵۰ میلیارد دلاری مبادلات بازار کاملا توجه نماید، با اولین تهدید سرمایه داران به تغییر عرصه های پیش ریز سرمایه، فشار بر سطح معیشت کارگران را مشروع تلقی کند، با هر گام شدت بحران اقتصادی سرمایه داری در قبال بستن مدرسه ها و بیمارستان‌ها و مهدکودک‌ها مهر سکوت بر لب کوبد، و در یک کلام آن چه را که لازمه‌ی بود و بقا و استیلا و خودگستری رابطه‌ی کار مزدوری است، به تمام و کمال احترام گذارد و بالاخره با همه‌ی اینها مدال افتخار استقلال از دولت را نیز بر سینه‌ی خود حمل کند؛ فرض کنیم، که آفتاب بخت طبقه‌ی کارگر ایران طلوع کرده است! و تشکیلات عریض و طویلی با این مختصات، تشکلی مستقل از دولت، اما منحل در پروسه‌ی بازتولید سرمایه برایش بر پا شده است؛ از حامیان اصل «استقلال» از «دولت» می‌پرسیم، که تشکل مورد گفت و گو قرار است چه خاکی بر سر طبقه‌ی کارگر بریزد؟

هیچ درایت خاص و ژرف کاوی ویژه‌ای لازم نیست، تا کارگر ایرانی بفهمد معضل تشکیلات وی نه صرف دولتی بودن، بلکه هر نوع منحل بودن در صلاح دیدها و شرط و شروط و الزامات سودآوری سرمایه ها است. درست به همان گونه، که خود دولت موجود نیز برتافته‌ی نیاز و تبلور راه کارهای حیات و بقای نظم بردگی مزدی است. ضرورت استقلال تشکل کارگری از دولت بدیهی‌ترین بدیهیات است، اما با نفس استقلال از دولت نمی‌توان این تشکل را به ظرف واقعی مبارزه و اهرم تحقق انتظارات طبقه‌ی کارگر تبدیل کرد. به همان گونه که حق اعتصاب یا آزادی تظاهرات مقید و مقنن و فسیل شده در نظم کار مزدوری نیز به حل ساده ترین معضل معیشتی و رفاهی کارگر اروپای قرن بیست و یک کمک موثری ننموده و نمی‌نماید.

معتقدان بسندگی تئوری «استقلال از دولت»، با شنیدن این حرف‌ها چماق تکفیر بر می‌کشند که در شرایط مشخص جامعه‌ی ایران یا جوامع مشابه، هر اعتراض ساده‌ی اقتصادی کارگران، انبار باروتی برای انفجارات سیاسی است. و بر همین اساس، مجرد مستقل بودن تشکیلات کارگری از دولت، خصلت مهارناپذیری شعله های پیکار جنبش کارگری را تضمین می‌کند...

ما از این دوستان می‌پرسیم، که مگر صرف

توسل کارگران به خیزش‌های سیاسی ـ بدون این که این خیزش‌ها به یک خاستگاه و سکوی حرکت نیرومند ضد سرمایه داری متکی باشد ـ لزوما راه گشای حل معضل استثمار شوندگی یا حتا کم‌ترین تخفیفی در شدت استثمار آنان است؟!

از شروع قرن بیستم تا امروز، چند ده انقلاب عظیم با نقش گسترده و میدان دار طبقه‌ی کارگر را در چهار گوشه‌ی دنیا نشان دهیم، که زیر فشار ضعف، بی سازمانی و بی افقی جنبش لغو کار مزدی کارگران هیچ گرهی از هیچ مشکل جنبش کارگری باز نکرده‌اند؟ مگر طبقه‌ی کارگر روسیه به عظیم ترین انقلاب تا کنونی تاریخ دست نزد، اما چند سال بعد در مخروبه‌ی مخوفی دیگر، مستاصل تر و سر درگم تر از سابق، تسلیم نظم کار مزدوری شد؟ مگر توده های کارگر بسیاری از ممالک دیگر دنیا به ساقط نمودن یکی بعد از دیگری رژیم‌ها در زیر غرش توپ‌های انقلاب اهتمام نکردند، اما در غیاب آمادگی، تشکل، سمت گیری و افق لغو کار مزدی در همان دوزخ گرسنگی و ستم کشی و بی حقوقی سرمایه داری باقی ماندند؟ مگر طبقه‌ی کارگر ایران سلسله جنبان انقلاب ۵۷ نبود، اما در همان فردای ۲۲ بهمن چنگال یکی از هارترین دیکتاتوری‌های دینی بورژوازی را بر گلوی خود لمس کرد؟ بنا بر این، مجرد سیاسی شدن مبارزات اقتصادی کارگران، مادام که این سیاسی شدن با درخشش ضد کار مزدی هم راه نباشد، هیچ «کن فیکون» ویژه‌ای در حیات جنبش کارگری پدید نمی‌آورد. و درست بر همین اساس، سینه زدن حول استقلال از دولت به اعتبار نقش این استقلال در تسریع تحول مبارزه‌ی اقتصادی کارگران به مبارزه‌ی سیاسی، هیچ پیه سوز کورسو بخشی بر سر راه مبارزات کارگران نمی‌افروزد.

آن چه رفرمیسم، خواه در قالب سندیکالیسم و ستایش سندیکا و خواه در هیات گروه آفرینی‌ها و حزب سازی‌های سکتاریستی، هیچ مد نظر قرار نمی‌دهد، اساس استقلال این جنبش و تشکل از قوانین، قراردادها، تنظیمات، ملزومات و راه کارهای برنامه ریزی کاپیتالیستی کار و تولید اجتماعی است. «پرولتاریا، طبقه‌ای در جامعه‌ی مدنی است که از جامعه‌ی مدنی نیست.» او در این نظام، محکوم به برده‌ی مزدی بودن و مجبور به جنگ علیه این شکل بردگی است. مبارزه‌ی وی نه فقط برای رهایی کامل از این نظام، که علیه هر بی حقوقی و ستم کشی و فلاکت منبعث از آن نیز باید مبارزه‌ای مستقیما ضد سرمایه داری با افق و سمت و سوی شفاف لغو کار مزدی باشد. تشکل کارگری اگر بناست حضور، دخالت و اتحاد کارگران برای پیش برد چنین جنگ و ستیزی را به نمایش گذارد، باید که بدون هیچ اگر و اما بر اصل استقلال و عدم پای بندی خود به قوانین و قراردادهای متناظر با ملزومات ارزش افزایی و سودآوری سرمایه با تمامی قدرت پای بفشارد. استقلال تشکیلات کارگری، یعنی اعلام این که ما طبقه‌ای در جامعه‌ی سرمایه داری هستیم، اما منافع و مصالح زندگی ما از بیخ و بن با موجودیت این نظام و با قوانین و قراردادها و شرط و شروط بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی در تعارض قرار دارد؛ یعنی اعلام این که هر دینار سود سرمایه، دیناری در کاهش معیشت و رفاه و امکانات زندگی اجتماعی ماست؛ یعنی این که تبدیل هر دینار از ارزش‌های کار و تولید ما به سرمایه، دیناری در تنزل سطح زندگی و مایحتاج رفاهی، آموزشی، بهداشتی، درمانی و نیازهای رشد آزاد انسانی ماست؛ یعنی اعلام این که دولت، ارتش و دستگاه نظم سیاسی و مدنی و اجتماعی سرمایه، چاه ویلی برای تباهی ارزش‌های کار و تولید ما، مصادره‌ی جنایت کارانه‌ی این ارزش‌ها از دست ما و خارج ساختن آن از حیطه‌ی انتفاع انسانی و اجتماعی ماست. تشکل مستقل کارگری، تشکلی است که فلسفه‌ی حیات و تلاش خود را نه بر انعقاد قراردادهای آشتی کار و سرمایه، نه بر احاله‌ی سطح زندگی و رفاه کارگران به منحنی سود و زیان سرمایه، نه بر رعایت نظم مدنی و اجتماعی سرمایه داری و نه بر بنیاد سازش میان پرولتاریا و بورژوازی، بلکه صرفا بر مبارزه‌ی طبقاتی، بر کاهش هر چه سنگین تر سود سرمایه ها به نفع معیشت و رفاه و رشد هر چه متعالی‌تر زندگی انسانی کارگران، بر تمرکز قوای طبقاتی برای زیر فشار قرار دادن هر چه خرد کننده تر پروسه‌ی ارزش افزایی سرمایه، بر مختل نمودن پروسه‌ی بازانباشت سرمایه، بر تدارک و تجهیز کارگران برای به دست گیری کنترل تولید، بر آماده سازی جنبش کارگری برای درهم کوبیدن مالکیت کاپیتالیستی و بر بسیج آگاه تر و نیرومندتر طبقه‌ی کارگر برای برنامه ریزی شورایی و سوسیالیستی کار و تولید اجتماعی استوار می‌سازد. یک تشکل کارگری می‌تواند از دولت مستقل باشد، اما در جهت مغایر و متضاد با این هدف حرکت کند. اتحادیه های کارگری موجود جهان همگی از این دست‌اند. آن چه رفرمیسم درون و حاشیه‌ی جنبش کارگری ایران، «کمیته‌ی پیگیری برای ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری»، مدافعان خارج کشوری آن‌ها، طیف توده‌ای و اکثریتی و راه کارگری و بنیاد کاری، فرقه گرایان میراث دار ناسیونالیسم چپ و دموکراسی طلبی خلقی و مانند این‌ها برای کارگران ایران آرزو می‌کنند نیز هیچ چیز فراتر از این نیست. پافشاری آن‌ها بر مولفه‌ی مجرد استقلال از دولت و نه مستقل از قید و بند نظم بازتولید سرمایه در کنار همه‌ی گفته ها، ضابطه سازی‌ها، تعریف پردازی‌ها و کارکردهای دیگر آنان پیرامون سازمان یابی کارگران، خود موید همین انتظار و برداشت از تشکل کارگری است.

تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، تشکلی نه فقط مستقل از دولت، که ظرف مبارزه‌ی توده های کارگر علیه بود و بقای پایه های مادی وجود دولت نیز هست. در درون این تشکیلات، همه نوع مبارزه علیه همه نوع مظالم و جنایات سرمایه داری، با مبارزه علیه اساس کار مزدی، سخت به هم آمیخته است. جنگ دست مزد یک سنگر همیشه طوفانی و پر تلاطم جنگ‌هاست، اما ارتش کارگران در این جنگ با تهدید سرمایه داران به تعطیل کارگاه ها دچار هراس نمی‌شود. بالعکس، آماده‌ی تصرف کارخانه و اداره‌ی امور تولید می‌گردد. با توپ و تشر کارفرمایان به جایگزینی نیروی کار شاغل با بیکاران خم به ابرو نمی‌آورد؛ زیرا توده‌ی کارگران بیکار، در همان سنگر، هم دوش وی در حال ستیز برای حصول همان مطالبه هستند. تهاجم ارتش بورژوازی او را از میدان به در نمی‌کند، بلکه بر آن می‌شود تا با ورود بخش‌های تازه نفس ارتش عظیم کار به میدان اعتصاب و مبارزه بدان پاسخ گوید. تشکل ضد سرمایه داری پدیده‌ی دست مزد را یک مطالبه‌ی حقوقی مبتنی بر پذیرش اساس سرمایه داری تلقی نمی‌کند، بلکه نفس دست مزد را تحمیل ظالمانه‌ای از سوی نظام کار مزدی و بنیاد و زیربنای مادی تمامی توحش‌ها، ساقط شدن از تمامی حق و حقوق‌ها و سقوط انسان‌ها از هستی آزاد انسانی خود می‌داند. توده های متحد در این ظرف، دست مزد را نه حق خویش، که مظهر تمامیت ناحقی و توحش سرمایه داری علیه خویش می‌بینند. افزایش دست مزد را نه استحصال حق، که مصافی ساده علیه کوه عظیم ناحقی‌ها، استثمارها، و تاراج ارزش‌های کار خود می‌یابند. هر پیروزی جنگ دست مزد را نه پیروزی گرفتن حق، که پلکانی برای تعرض گسترده تر علیه بی حقوقی‌ها، علیه استثمار و جنایت نظام بردگی مزدی می‌شناسند. تشکل ضد سرمایه داری به مساله‌ی دست مزد و مبارزه برای افزایش دست مزد، این گونه نگاه می‌اندازد.

بر خلاف دروغ پردازی‌های سندیکالیست‌ها یا فرقه گرایان، نه فقط نسبت به جنبش افزایش دست مزد هیچ بی تفاوت نیست، که آن را سنگر پرخروشی در جبهه‌ی سراسری پیکار ضد کار مزدی می‌بینند. در این شکل از سازمان یابی کارگران، هر اعتراض به هر بی حقوقی نظام کاپیتالیستی، کیفرخواستی علیه کل نظام است. مخالفان ما در این رابطه نیز غوغا به پا می‌دارند، که گویا در این صورت به جای مبارزه‌ی واقع بینانه و ممکن علیه یک بی حقوقی مشخص، به تبلیغ و کلی گویی علیه نظام سرمایه داری بسنده می‌شود! قضیه کاملا معکوس است. مبارزه علیه تبعیضات جنسی و بی حقوقی زنان را مثال بزنیم. نگاه ما به این مبارزه، نگاهی در بنیاد متفاوت با نگاه فرقه گرایان و سندیکالیست‌هاست. در این جا تمامی اشکال تبعیض یا شدت بیشتر استثمار و بی حقوقی زنان، دست پخت مستقیم و بی چون و چرای نظام کار مزدی دیده می‌شود. جنگ با آن نیز حلقه‌ی کاملا پیوسته و ارگانیکی در زنجیره‌ی سراسری پیکار ضد سرمایه داری است. در این جا «خانه داری» زن نه میراث نظام‌های کهنه‌ی تاریخ، بلکه جزء دقیق، منسجم و در عین حال مشروطی از کارکرد قوانین سرمایه در جامعه‌ی موجود است. مبارزه علیه استثمار و بی حقوقی دهشت بارتر زنان، تنها و تنها در قلب جنبش نیرومند طبقاتی و ضد سرمایه داری کارگران جای واقعی خود را احراز می‌کند. مطالبات واقعی و نه بورژوا رفرمیستی این جنبش، مطالبات مستقیم و اولیه‌ی تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر است. محاسبه‌ی کل ساعات کار خانگی به عنوان ساعات اشتغال زنان، مهد کودک و دوره های پیشادبستانی کافی برای کلیه‌ی کودکان زیر ۷ سال، ممنوعیت مطلق تن فروشی مبتنی بر نیازهای اقتصادی از طریق تضمین قطعی سطح معیشت و رفاه و امکانات اجتماعی آحاد شهروندان مستقل از جنسیت و هر تفاوت دیگر، محو هر نوع وابستگی اقتصادی زن و شوهر به هم، و امحای کامل وابستگی اجباری اقتصادی یا حتا پرورشی فرزندان به پدر و مادر، ایجاد تمامی شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای تصفیه‌ی جامع الاطراف زندگی مشترک از هر گونه مردسالاری و تبعیضات جنسی و مانند اینها، مطالبات مفروض تشکل ضد سرمایه داری کارگران است. با برپایی این تشکل است، که زنان جامعه دو شقه گی بنیادی خود با زنان طبقه‌ی سرمایه دار در کلیه‌ی قلمروهای اعتراض اجتماعی را لمس کرده و برای تحقق انتظارات شان در جبهه‌ی متحد پیکار سراسری ضد سرمایه داری متحد و متفق می‌شوند. عین همین مساله در مورد جنبش علیه کار کودکان، جنبش علیه دیکتاتوری و خفقان و نبود آزادی‌های سیاسی، آلودگی محیط زیست و همه‌ی مصائب دیگر نظام سرمایه داری مصداق عینی و بارز دارد.

تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، ظرف گسترده‌ی مبارزه علیه همه‌ی این مصائب با رجوع به روایت شفاف کارگری و طبقاتی از محتوای مبارزه است. آزادی سیاسی کارگران، آزادی سیاسی پیله بسته در مغز سینه چاکان دموکراسی نیست. کارگر آگاه، دیکتاتوری حاکم بر جامعه را نه دیکتاتوری بخشی از بورژوازی، که دیکتاتوری کار مزدوری می‌بینند. آزادی سیاسی را نه حق رای آزاد برای گزینش نمایندگان پارلمان سرمایه، که آزادی از هر نوع دخالت سیاسی و اجتماعی سرمایه در زندگی خویش، رهایی از وجود دولت بورژوازی و آزادی کامل تشکیل شوراهای برنامه ریزی کار و تولید توسط توده های خود می‌فهمد.

«تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر»، تنها روایت رادیکال طبقاتی از سازمان یابی توده های کارگر برای مبارزه علیه وضعیت موجود، استثمار، بی حقوقی‌ها، مشقات و جنایات سرمایه داری و در همان حال مبارزه علیه اساس کار مزدی است. استقلال از دولت برای این تشکل در عداد یقینیات بی نیاز از طرح است. جنگ علیه دولت بورژوازی در این جا بخش غیر قابل تفکیکی از کل جنگ طبقاتی علیه سرمایه است. این تشکل، تبلور حضور متحد، آگاه و با افق طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه داری، میدان تمرکز قوای طبقاتی او برای جنگ جاری علیه سرمایه در کلیه‌ی قلمروهای زندگی اجتماعی، و میدان مشق قدرت توده های کارگر برای برنامه ریزی شورایی و سوسیالیستی پروسه‌ی کار و تولید اجتماعی است. طبقه‌ی کارگر به مثابه طبقه‌ای در جامعه‌ی سرمایه داری، اما علیه سرمایه داری، با تمامی توده های خویش از شاغل تا بیکار، زن تا مرد، مولد و غیر مولد و مستقل از تمامی تمایزات دیگر از درون این تشکل سراسری، کل جامعه‌ی کاپیتالیستی را میدان جنگ و ستیز طبقاتی خود قرار می‌دهد. معضل برپایی این تشکل، نه اتوپیک بودن آن! نه فقدان زمینه های اجتماعی ایجاد! نه عدم استقبال کارگران! نه بی ارتباطی با طبیعت جنبش کارگری! حتا نه صرف دیکتاتوری و توحش سرمایه، که بیشتر از هر چیز تسلط دیرپای تاریخی گرایشات مخرب رفرمیستی در درون طبقه‌ی کارگر است.

مبارزه‌ی جامع الاطراف علیه رفرمیسم سندیکالیستی، علیه گروه سازی‌ها و حزب آفرینی‌های سکتاریستی و علیه هر چه که تبلور حضور افکار، راه حل‌ها و راهبردهای بورژوازی در جنبش کارگری است، بخشی از پروسه‌ی پیکار برای برپایی این تشکل است. فعالین جنبش ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر در طول دهه‌ی اخیر پیرامون این نوع سازمان یابی کارگران، در توضیح و اثبات انطباق آن با طبیعت ضد سرمایه داری جنبش کارگری، چگونگی امتزاج مبارزات جاری روز و جنگ ضد کار مزدی کارگران در درون این تشکیلات، در نقد ریشه‌ای تمامی دیدگاه ها و گرایشات مخالف و متعارض با آن، و بالاخره درباره‌ی راه کارها

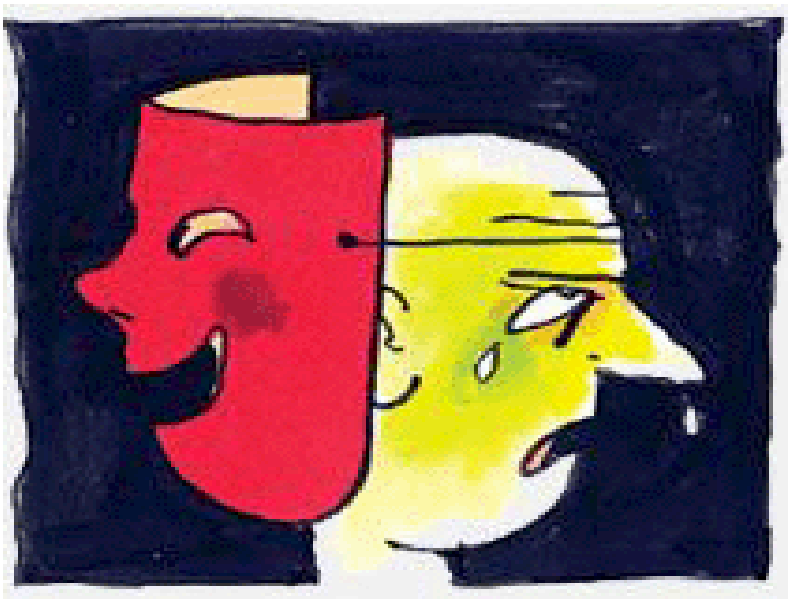

و عرصه های تلاش برای تحقق این سازمان یابی، به اندازه‌ی کافی گفته و نوشته‌اند. در طرف مقابل، سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان و زعمای سابق سندیکاهای زرد، سکت نشینانی که سکت شان همه چیز و جنبش کارگری برایشان هیچ چیز است؛ آنان که روزی فتوا به بیعت با «لخ والسای» پای بوس پاپ می‌دادند و امروز خطر «بیماری پیری چپ روی» را هشدار می‌دهند؛ اینها نیز در جدال علیه هر گفت و گوی مربوط به تشکل ضد سرمایه داری از هیچ تهمتی و از فرود آوردن هیچ ضربتی فروگذار ننموده‌اند. همگی در رد اساس استقلال این تشکیلات از شرط و شروط و ملزومات بازتولید سرمایه، به مولفه‌ی مجرد استقلال از دولت متوسل شده‌اند. واقعیت این است، که صرف مستقل بودن تشکل کارگری از دولت، اگر جرعه‌ی آبی به حلق تشنه‌ی هیچ کارگری نمی‌رساند، اما برای سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان خوان گسترده‌ی الوانی است. برای سندیکالیست‌ها، بر پا نمودن یک کومه‌ی خلافت سندیکالیستی بر ویرانه های جنبش ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر همه چیز است. اینان طول و عرض انتظارات، ظرفیت، اهداف و افق جنبش کارگری را از دست کاری ساده‌ی شرایط معیشتی کارگران فراتر نمی‌بینند. سکتاریست‌ها و اولیای احزاب و گروه ها نیز به جنبش کارگری تنها به عنوان تسمه نقاله‌ای برای عروج حزب شان به تخت صدارت جامعه‌ی موجود نگاه می‌کنند. هیچ کدام از اینها به تشکل توده های کارگر علیه سرمایه داری اعتقاد ندارند؛ هیچ کدام از اینها مبارزه برای لغو کار مزدی را در ظرفیت توده‌ی فروشنده‌ی نیروی کار نمی‌دانند و نمی‌بینند.

نوشته را با یک اشاره‌ی بسیار کوتاه و گذرا به نوع دیگری از ضابطه آفرینی‌ها یا خصلت سازی‌های رایج پیرامون چند و چون کار تشکل‌های کارگری به پایان می‌برم.

رسم این است که در کنار «مولفه‌ی مستقل از دولت»، بر اصل استقلال از احزاب نیز پافشاری می‌شود. سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان در این جا و در کار پای بندی به این بخش از اصول، کم و بیش هم داستانند. تفاوت صوری باورهای آنان در این است، که اولی‌ها بر کلیه‌ی احزاب اعم از راست و چپ اصرار می‌ورزند؛ اما دومی‌ها، «احزاب چپ» را مستثنی اعلام می‌کنند و اقتدا به آن‌ها را برای تشکل‌های کارگری جایز می‌دانند! پایه‌ی اتحاد و شالوده‌ی واحد فرمول بندی‌ها یا نظریه بافی‌های هر دو گروه یک چیز است. سندیکالیست‌ها و از جمله سندیکالیست‌های کمونیست نما، ضمن رد صلاحیت و ظرفیت جنبش کارگری برای مبارزه علیه اساس سرمایه داری، معتقدند که کارگران در کار احقاق مطالبات صنفی خود می‌توانند یکی از احزاب سیاسی موجود را که در خطوط عمومی برنامه، اهداف و سیاست به آن نزدیکی دارند، مورد پشتیبانی قرار دهند! بدون این که به حزب مذکور وابستگی خاصی داشته باشند! فرقه گرایان همین حرف را به شیوه‌ی دیگری طرح می‌کنند. اینان در سلب ظرفیت و توان توده های کارگر برای مبارزه علیه سرمایه داری با گروه اول در وحدت هستند، اما حزب خود را آلترناتیو جنبش کارگری می‌دانند و بر آنند که توده های کارگر باید ضمن تشکل حول مطالبات صنفی خویش! پشت سر سکت حزبی آنان بسیج شود و این حزب را بر اریکه‌ی قدرت مستقر سازد. فرقه گرایان، قدرت سیاسی حاصل از این فرآیند را قدرت سیاسی طبقه‌ی کارگر می‌نامند.

سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان بر پایه‌ی مشترکات ماهوی خود در حالی که شرط ضد کار مزدی نبودن تشکل کارگری و ضرورت صنفی بودن آن را با هم دیگر تجدید عهد می‌کنند، حول محور چگونگی مراوده‌ی تشکل مذکور با احزاب به جدال و مناظره می‌نشینند. یکی حکم به اصل استقلال از احزاب می‌دهد و دیگری احزاب چپ یا در واقع سکت حزبی خود را از دایره‌ی شمول حکم خارج می‌سازد.

تشکل ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر بر تمامی این احتجاجات بی معنی و بورژواخصلت، هر چه محکم‌تر مهر باطل فرو می‌کوبد. پرولتاریا نیازمند دو تشکیلات مختلف الهویه برای پیش برد مبارزات اقتصادی در یک جا و مبارزات سیاسی و سوسیالیستی در جای دیگر نیست. توده های کارگر، جنبش طبقه‌ی خویش را به طور قطع به هیچ حزب سیاسی بورژوازی نمی‌آویزند. در همان حال، هیچ تشکل صرفا عقیدتی و سکت گونه‌ی بیرون از جنبش روزمره‌ی خود یا بالای سر خود را هم حزب طبقه‌ی خویش نمی‌دانند. آنان علیه سرمایه داری متشکل می‌شوند، در درون یک ظرف واحد علیه کلیه‌ی بی حقوقی‌های اقتصادی و سیاسی منبعث از موجودیت سرمایه داری پیکار می‌کنند، و برای حصول تمامی مطالبات جاری خود مبارزه می‌نمایند. توده های کارگر در درون همین ظرف، جنبش ضد سرمایه داری خود را گام به گام متحدتر، آگاه تر، افق دارتر و نیرومندتر می‌سازند. قوای طبقاتی خویش را هر چه بیشتر و بیشتر متمرکز می‌نمایند و با این قوای طبقاتی متمرکزتر برای جنگ نهایی با سرمایه داری، برای درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه، استقرار سازمان شورایی و سوسیالیستی برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی، پایان دادن به کار مزدی و استقرار جامعه‌ای فارغ از استثمار و طبقات و دولت آماده می‌شوند. کارگران آگاه و کمونیست‌های مارکسی، هیچ گاه خود را از این سازمان سراسری طبقه‌ی کارگر و از هیچ سطح سازمان یافتگی و تشکل جنبش ضد سرمایه داری کارگران جدا نمی‌کنند. در مقابل آن دست به گروه بازی و سکت آفرینی نمی‌زنند و حزبی جدا از آن پدید نمی‌آورند. توسل به این نوع کارها، نه رسم کارگران کمونیست، نه سیره‌ی هم رزمان مارکس، که کار فرقه های معلق میراث دار اردوگاه دولتی سرمایه، وارث جنبش‌های ناسیونالیستی، دموکراسی طلبی خلقی و سوسیالیسم بورژوایی است. کمونیست‌ها در درون همین تشکل سراسری ضد سرمایه داری است، که حیات سیاسی خود را ابراز می‌کنند. تحزب واقعی پرولتاریا در همین جا است، که معنی و مفهوم پیدا می‌کند. پیوند آهنین، آگاهانه، چاره پرداز، خلاق و هدایت گر فعالین راستین جنبش لغو کار مزدی در بطن همین تشکل سراسری است، که از یک سوی ضامن افق یابی هر چه مطمئن تر و گسترده تر جنبش جاری کارگران می‌شود، از سوی دیگر به موفقیت گام به گام این جنبش در مبارزه علیه بی حقوقی‌های موجود و تدارک هر چه موثرتر آن برای جنگ آخرین علیه سرمایه داری کمک می‌رساند. فعالین جنبش ضد سرمایه داری، نه فقط با معضل حل و فصل رابطه‌ی میان جنبش کارگری و احزاب سیاسی مواجه نیستند، که آن را به عنوان بازی کمیک یک تراژدی کهنه در میان سندیکالیست‌ها و فرقه گرایان به نیشخند می‌گیرند.

«نگاه» می پرسد

گفت و گوهایی با حشمت محسنی، علی رضا خباز
مهدی ریاضی و محمود قهرمانی

طبقه‌ی کارگر: سازمان یابی توده‌ای و حزبی

۱ـ امروزه، به باور بسیاری از فعالین کارگری و نیز گرایشات مختلف درون جنبش کارگری، مساله‌ی سازمان یابی طبقه‌ی کارگر یکی از مهم‌ترین و بی واسطه ترین مشکلات جنبش کارگری در ایران است. به نظر شما، معضلات و موانع اساسی سازمان یابی جنبش کارگری در ایران کدام‌ها هستند و برای رفع آن‌ها چه اقداماتی باید انجام گیرند؟

۲ـ یک سئوال جدی و سرنوشت ساز در این باره، چگونگی سیاست‌ها و راه کارهای اصولی و پایدار سازمان یابی طبقه‌ی کارگر است. به نظر شما سازمان یابی طبقه‌ی کارگر باید بر مبنای کدامین چشم انداز و افق سیاسی صورت گیرد؟ و به این منظور، چه راه کاری باید انتخاب شود؟

۳ـ در همین رابطه، نظر شما درباره‌ی فعالیت «کمیته‌ی پیگیری آزادی تشکل‌های کارگری» ـ که اخیرا از طریق تهیه‌ی طوماری با امضای چند هزار کارگر خواستار موافقت وزارت کار رژیم جمهوری اسلامی برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگری شده است ـ چیست؟ نوع تشکل مورد درخواست این کمیته و راه کار آن برای ایجاد چنین تشکلی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۴ـ شما، اساسا، صف بندی‌های موجود در عرصه‌ی مبارزات روزمره برای پاسخ به ملزومات سازمان یابی طبقه‌ی کارگر در ایران را چگونه می‌بینید؟ محتوای اساسی نقد یا تایید شما بر سیاست‌ها و راه کارهای گرایشات مختلف در این راستا چیست؟ و خودتان برای متشکل شدن جنبش کارگری در ایران، چه پیشنهادات کنکرت و معینی دارید؟

۵ـ در مجادلات جدی جاری در درون جنبش کارگری امروز ایران، ما شاهد تسری هر چه دقیق‌تر و برجسته تر نگاه ها و دریافت ها به قلمرو پاسخ به چند و چون سازمان یابی طبقه‌ی کارگر هستیم. پاره‌ای گرایشات، کماکان برای تشکل توده‌ای و سازمان یابی حزبی کارگران، دو فونکسیون و نقش کاملا متفاوت قائل هستند. در حالی که فعالین گرایش ضد سرمایه داری یا ضد کار مزدی طبقه‌ی کارگر، این دوگانگی را زاید و مردود می‌شمارند و با توجه به تجارب جنبش کارگر جهانی ـ به ویژه انترناسیونال اول ـ به چنان تشکل کارگری‌ای که بتواند هم مبارزات اقتصادی و هم مبارزات سیاسی طبقه‌ی کارگر را سازمان دهد و هدایت کند، قائل هستند. شما در این رابطه چگونه می‌اندیشید؟

۶ـ اگر معتقد به تفکیک میان سازمان یابی توده‌ای کارگران و امر تحزب طبقاتی آنان هستید، برای هر کدام از این دو تشکل چه ساختار و وظایف مشخصی قائل می‌شوید؟ و اگر به چنین تفکیک و ثنویتی باور ندارید، درباره‌ی تحزب کمونیستی طبقه‌ی کارگر چگونه فکر می‌کنید؟ آیا کارگران اساسا به چنین ظرفی نیاز دارند و در این صورت، تبلور واقعی مادی و اجتماعی آن چگونه خواهد بود؟

۷ـ چگونگی نگاه به مساله‌ی تشکل و تحزب طبقه‌ی کارگر، رابطه‌ی درونی و تنگاتنگی با سایر مسایل اساسی جنبش کارگری ـ از جمله پروسه‌ی امحای کار مزدوری و... ـ پیدا می‌کند. آیا به نظر شما چنین رابطه‌ای به طور واقعی وجود دارد یا نه؟ در هر کدام از این دو حالت، اساس استدلال شما درباره‌ی چگونگی این ارتباط یا بی ارتباطی چیست؟

۸ـ تاریخ جنبش کارگری جهان و به طور مشخص ایران، عموما، با تاریخ تلاش نیروهای چپ و فعالین کارگری برای ایجاد احزاب کمونیست از یک سو و تشکلات توده‌ای از سوی دیگر هم راه بوده است. تحلیل شما از فرآیند عمومی این تلاش در جامعه‌ی ایران، مبانی نظرات و دیدگاه های مسلط بر پروسه‌ی تلاش‌های مذکور، درجه‌ی موفقیت یا عدم موفقیت آن‌ها و بالاخره رمز و راز شکست‌های تاکنونی این مبارزات چیست؟

گفت و گویی با

حشمت محسنی

مطلبی که در زیر ملاحظه می‌کنید، نظریات نویسنده در پاسخ به سئوالات این دفتر «نگاه» است، که عمدتا به «موانع سازمان یابی کارگران، راه بیرون شدن از آن، ارزیابی از کمیته‌ی پیگیری و گرایشات درون جنبش کارگری»، محدود شده است.

موانع سازمان یابی کارگران

در پیوند با موانع سازمان یابی کارگران، درکها، روایتها و تلقی‌های گوناگونی وجود دارد. برخی این معضل را در حوزه‌ی سیاسی یا به عبارت دیگر، علت را از خصلت استبدادی و سرکوب گرایانه‌ی رژیم‌های حاکم استنتاج می‌کنند. برخی این پدیده را از رابطه‌ی احزاب با جنبش کارگری نتیجه گیری می‌کنند و عده‌ای دیگر از ترکیب و بافت خود طبقه، فقدان سازمان یابی کارگری را توضیح می‌دهند. هر یک از این موانع به سهم خود نقش معینی در پیوند با معضل سازمان یابی ایفا می‌کند و در عین حال تکیه‌ی یک جانبه بر آنها، تحلیل دقیق از این مساله را از عمق و غنای کامل محروم می‌کند. به علاوه، در طول مدت زمان پنجاه ساله، یک ترکیب از مجموعه‌ی عوامل باعث شده است که طبقه‌ی کارگر از تشکل طبقاتی خود محروم بماند، اما در همه‌ی این مقاطع برخی از عوامل بی واسطه تر و مستقیم‌تر نقش مختل کننده‌ای بازی کرده است. من در این جا سعی می‌کنم شمای کلی این مجموعه عوامل را در یک نظم معین ارائه کنم و در حد طرح کلی مساله باقی بمانم. خواننده‌ی علاقه مند اما می‌تواند به اسنادی که در این رابطه وجود دارد، مراجعه کند.

مهم‌ترین عوامل نامساعد برای تشکل مستقل کارگری را می‌توان در سه رده‌ی اصلی طبقه بندی کرد. این سه عامل بازدارنده عبارتند از: مختصات دولت در ایران، ویژگی ساختار اقتصاد کشور، و خصوصیات و ترکیب ویژه‌ای که اردوی جنبش کارگری از آن برخوردار است. هر یک از این عوامل از اجزای معینی تشکیل شده و تاثیر متقابل بر یک دیگر ایفا می‌کند و از توضیح تاثیر متقابل همه‌ی این اجزا می‌توان موانع سازمان یابی کارگران در ایران را به خوبی توضیح داد. پس بگذارید هر یک از این عوامل را به طور مشخص‌تری بیان کنیم.

مختصات دولت به عنوان عامل نامساعد سازمان یابی کارگران

در این محور، به چهار خصلت رژیم سیاسی در ایران اشاره می‌کنم: الف: خصلت استبدادی رژیم سیاسی ایران؛ ب: دولت رانت خور نفتی؛ ج: نقش تخریبی رژیم‌های ایران؛ د: خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم.

۱_ خصلت استبدادی رژیم سیاسی، بی تردید مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد برای سازمان یابی کارگران است. استبداد البته به جنبه‌ی سیاسی محدود نمی‌شود و عوارض، جنبه ها و نتایج بسیار متنوع و گوناگونی دارد. از خصلت استبدادی رژیم سیاسی و از این واقعیت، عده‌ای نتیجه می‌گیرند که در شرایط استبدادی، سازمان یابی کارگران ناممکن است. من مخالف این نظر هستم. نکته‌ی اصلی مورد تاکید من این است، که خصلت استبدادی رژیم سیاسی نمی‌تواند سازمان یابی کارگران را ناممکن سازد. تاکید بر این نکته به معنای انکار نقش منفی خصلت استبدادی رژیم‌های سیاسی در سازمان یابی نیست. دشوار شدن سازمان یابی با «ناممکن بودن» آن یک سان نیست. در رژیم‌های استبدادی، هر نوع سازمان یابی و از جمله سازمان یابی کارگری دشوار است. اما حتا دشوارترین شرایط را نیز نمی‌توان و نباید شرایط ناممکن برای سازمان یابی تلقی کرد. به نظر من، استبداد سیاسی، بود و نبود تشکل را تعیین نمی‌کند، شکل و ابعاد آن را تعیین می‌کند. قانونی یا غیر قانونی، نهادی یا جنبشی بودن، آن را تعیین می‌کند. آن چه در بررسی از رژیم‌های استبدادی مهم است، توجه به موقعیتهای مشخص، مخصوصا توازن قوای سیاسی معین، است و هر گونه اشاره صرف به استبداد سیاسی در سطح کلی می‌تواند گم راه کننده باشد.

۲_ دولت رانت خوار نفتی، لااقل در سی چهل ساله اخیر تاریخ ایران، یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد برای تکوین تشکل مستقل کارگری بوده است. دولت رانت خوار (Rentier)، دولتی است که بخش اعظم یا بخش مهمی از درآمدش را نه از طریق مالیات، بلکه از منابعی کم و بیش مستقل از فعالیتهای اقتصادی جمعیت کشور به دست می‌آورد. و بنابراین به لحاظ منابع مالی، به نوعی استقلال در مقابل اقتصاد کشور دست می‌یابد. هر قدر نسبت این درآمد رانتی به بودجه‌ی عمومی دولت و تولید خالص ملی بالا باشد، استقلال مالی دولت نسبت به فعالیتهای اقتصادی جامعه بیشتر، و بنابراین خصلت انگلی آن قوی‌تر، می‌گردد. در ایران، اثرات نامساعد دولت نفتی بر سازمان یابی کارگران از دو لحاظ برجستگی خاص داشته و دارد. اولا: از طریق دامن زدن به اقتصاد انگلی، که امکانات اشتغال مولد را پایین می‌آورد و در نتیجه، موقعیت عمومی مزد و حقوق بگیران را تضعیف می‌کند؛ ثانیا: از طریق به وجود آوردن گروه نسبتا بزرگی از مزد و حقوق بگیران، که گمان می‌کنند از حق کار برخوردارند و شغل‌های شان را نوعی حق کسب شده تلقی می‌کنند. این پدیده مخصوصا بعد از رونق نفتی و افزایش قیمت آن در اوایل سال‌های پنجاه، تاثیرات معینی بر لایه هایی از اقشار جامعه‌ی ما بر جای گذاشته

است. به قول آصف بیات، «بی قواره» کردن بافت طبقه، ارتقای موقعیت اجتماعی لایه های مهاجر از روستا به شهر، ناموزونی در میان اقشار کارگران و... از جمله عوارض منفی بر کل موقعیت کارگران بوده است. به عبارت دیگر، دولت نفتی باعث شده است، که هم وزن کارگران صنعتی مدرن در کل نیروی کار فعال ایران پایین باشد و هم بخشی از کارگران گمان بکنند سرنوشتی متفاوت و موقعیتی نسبتا قابل تحمل در مقایسه با کل محرومان و تهی دستان جامعه دارند.

۳_ هر دولت استبدادی یا بناپارتیستی و حتا هر دولت رانتی لزوما و ضرورتا ضد صنعت و مخالف با توسعه‌ی اقتصادی نیست و تاریخ نمونه هایی سراغ دارد، که برخی از استبدادی‌ترین رژیم‌ها نیز توانسته‌اند تولید و صنعت را توسعه و گسترش دهند. برای نمونه می‌توانیم به تجربه‌ی فاشیسم مراجعه کنیم. در ایران، اما نقش دولت‌ها در قبال توسعه‌ی اقتصادی، عوارض و نتایج پر دامنه‌ای دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در ایران، نگاهی به سیاستها، جهت گیری‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی نشان می‌دهد، که در دو دهه‌ی گذشته این رژیم نه تنها فاعل و عامل توسعه‌ی اقتصادی نبوده، نه تنها نسبت به اقتصاد جامعه در نقش خنثی و بی طرف ظاهر نشده، بلکه به طور فعال در جهت تخریب آن عمل کرده است. کافی است به شرایط ناامن سرمایه گذاری یا به اتلاف سرمایه‌ی انسانی، به هدر دادن بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار بابت جنگ هشت ساله، به اتخاذ سیاستهای ضد و نقیض نظیر اولویت کشاورزی، تعدیل اقتصادی و... اشاره کرد، تا ابعاد و میزان خرابی در عرصه‌ی اقتصادی را مشاهده کرد.

۴_ خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم نیز یکی از موانع مهم سازمان یابی مستقل کارگری در ایران بوده است. خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری، البته به دوره‌ی رژیم جمهوری اسلامی محدود نمی‌شود. در کشور ما قبل از به قدرت رسیدن رژیم ولایت فقیه نیز ما با یک اقتصاد نفتی و با نقش فائقه‌ی دولت در اقتصاد مواجه بوده‌ایم که از یک طرف، استقلال و ابتکار طبقه‌ی بورژوازی را محدود می‌کرد و از طرف دیگر، با ارائه‌ی بخشی از خدمات به کارگران، آنها را به عناصری از پیکر کارخانه تبدیل می‌کرد. این عوامل باعث می‌گشت نهادهای کارگری‌ای شکل بگیرند، که خصلت سازش طبقاتی داشته باشند. در خصلت بندی این نهادها، باید گفت آنها دقیقا ویژگی کورپراتیستی دارند و نقش موثری در منحرف کردن جدال بین طبقات ایفا می‌کنند. بر مبنای همین نظریه بود که در دوره‌ی شاه، شورایی به نام شورای سهیم کردن در کارخانه ها شکل گرفت که به قول شاه، وظیفه‌ی علاقه مند کردن کارگران به محیط کار را به عهده داشت.

در دوره‌ی بعد از سقوط شاه نیز خصلت بناپارتیستی _ مذهبی رژیم اسلامی، گرایش کورپراتیستی در جامعه‌ی ما را تقویت کرده است. مبنای اعتقادی جمهوری اسلامی، مرزبندی بین مسلمان و غیر مسلمان است، که مرزهای طبقاتی را آلوده می‌کند و این تمایز را تحت شعار «وحدت امت اسلامی» محو می‌سازد. درهم آمیزی مرز طبقه‌ی کارگر با سرمایه دار، کمک می‌کند زمینه‌ی سازش و هم سازی طبقاتی تقویت شده و هویت مستقل کارگران در سایه قرار گیرد. رژیم اسلامی با استفاده‌ی فعال از مفهوم «امت اسلامی» سعی کرده است تجمعی از طرف داران خود را سازمان دهد، تا تشکل غیر «امتی‌ها» را درهم شکند. مفهوم «امت» برای رژیم اسلامی، کارکردی شبیه «ملت» در رژیم‌های فاشیستی یا شبه فاشیستی در بر دارد. رژیم از این طریق توانست با تعبیه‌ی نهادهای کارگری خاص خود، نظیر خانه‌ی کارگر و شوراها و انجمن‌های اسلامی در اوایل انقلاب، شوراها و اتحادیه های کارگری را درهم شکند و بعدها نیز از شکل گیری مجدد آنها جلوگیری به عمل آورد.

ویژگی ساختار اقتصاد به عنوان عامل نامساعد سازمان یابی کارگران

در این محور بحث، من به وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران، به وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور، به نقش دولت به عنوان بزرگ ترین کارفرما، و بالاخره به نقش بورژوازی ممتاز در جمهوری اسلامی به عنوان موانع سازمان یابی اشاره می‌کنم.

الف: وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران را باید یکی از نتایج دولت نفتی تلقی کرد، اما به لحاظ دیگری می‌توان آن را عاملی مستقل به حساب آورد. حقیقت این است، که هر دولت نفتی ضرورتا به گسترش سوداگری دامن نمی‌زند. سوداگری محصول شرایط خاصی است. در ایران، قبل از انقلاب نیز سوداگری وزن سنگینی در اقتصاد داشت. بعد از افزایش جهش آسای درآمد نفت در سال ۱۳۵۲، سوداگری به صورتی جهش آسا گسترش یافت؛ زیرا بستر مناسبی برای توزیع درآمد نفت در میان تمام عناصر انگلی رژیم شاهنشاهی فراهم می‌آورد. اما بعد از انقلاب، گسترش سوداگری به دو دلیل دامنه‌ای پیدا کرد که قبلا هرگز سابقه نداشت. اولا: محاصره‌ی اقتصادی کشور (به دنبال گروگان گیری) و بلافاصله به دنبال آن، شروع جنگ ایران _ عراق (یعنی طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم) به مدت یک دهه‌ی تمام در ایران اختلالات اقتصادی عظیمی به وجود آورد، که در طول آن نه تنها سوداگری به نحوی جهش آسا گسترش یافت، بلکه بخش اعظم بورژوازی ایران را به سوداگری کشاند و در حفظ و گسترش آن ذی نفع ساخت؛ ثانیا: در نتیجه‌ی همین اختلالات، کاهش ارزش پول ملی (بیش از صد برابر در طول دو دهه) هم راه با کنترل نرخ ارز توسط دولت (و مخصوصا تعیین نرخ‌های مختلف برای معاملات مختلف) به اضافه درآمد نفت، بستر مناسبی برای رشد سرطانی سوداگری به وجود آورد و بورژوازی ممتاز (یعنی سرمایه داران پیوند خورده با قدرت مندان سیاسی) را به نیرومندترین عامل و حاصل سوداگری تبدیل کرد. این سوداگری گسترده از چند جهت اثرات نامساعدی روی سازمان یابی کارگران دارد. اولا: از طریق مسدود کردن فرصتهای اشتغال و در نتیجه، افزایش عرضه‌ی نیروی کار در مقایسه با تقاضای آن، که قدرت چانه زنی کارگران شاغل را در مقابل سرمایه کاهش می‌دهد؛ ثانیا: از طریق درهم شکستن کشاورزی در داخل ایران و بنابراین، بالا بردن بهای کالای دست مزدی در طول زمان؛ و ثالثا: از طریق گسترش فاصله‌ی طبقاتی.

ب: وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور، اقتصاد سیاه (یا سایه یا غیر رسمی) معمولا به درجات مختلف در تمام کشورهای سرمایه داری (و حتا سرمایه داری‌های پیش رفته) وجود دارد. اما هر قدر وزن اقتصاد سیاه در کل اقتصاد یک کشور سنگین‌تر باشد، شرایط برای هم بستگی طبقاتی و سازمان یابی کارگران نامساعدتر می‌گردد. در ایران، به دلیل وجود دولت نفتی، بورژوازی ممتاز نیرومند، و سوداگری گسترده، وزن اقتصاد سیاه بسیار سنگین است. تا حدی که اکنون در کشور ما، آمار رسمی در غالب حوزه های زندگی اجتماعی کاملا غیر قابل اعتماد و بی ارزش است. این اقتصاد سیاه است که کارگران را وادار می‌کند، و هم به آنها

امکان می‌دهد، که در آن واحد چند جا کار کنند. این که بخش مهمی از مزد و حقوق بگیران کشور در آن واحد چند کار دارند، بدین معناست که اولا: مرز میان کارگر رسمی و غیر رسمی و مرز میان کارگر و مثلا فروشنده‌ی دوره گرد بهم بریزد و مثلا کارگر کارگاه صنعتی بزرگ در عین حال کارگر یک کارگاه کوچک غیر مشمول قانون کار باشد؛ ثانیا: هم بستگی میان کارگران ضعیف تر گردد و هر یک از آن‌ها برای شکار شغل دیگری به رقابت با او برخیزد؛ ثالثا: قدرت چانه زنی همه‌ی کارگران در مقابل سرمایه سقوط کند؛ رابعا: وضع کارگران غیر ماهر و غیر منعطف بدتر و بدتر شود.

ج: نقش دولت به عنوان بزرگ ترین کارفرمای کشور، یکی از عواملی است که در مجموع بر سازمان یابی کارگران اثرات نامساعدی می‌گذارد. دولت در ایران، مالکیت غالب بخش‌های کلیدی اقتصاد را به عهده دارد. این مساله پدیده‌ی تازه‌ای نیست و در دوره‌ی شاه نیز ما با دولت به مثابه بزرگ ترین کارفرمای کشور روبرو بوده‌ایم. به علاوه، بعد از انقلاب، مالکیت دولت گسترش نیز پیدا کرده است. استخدام دولتی (یعنی در واحدهای زیر اداره‌ی دولت) در مجموع وضع شغلی باثباتی به وجود می‌آورد، که در استخدام‌های خصوصی قاعدتا نمی‌تواند وجود داشته باشد. در تاریخ اخیر کشور ما، در مقاطعی کارکنان «بخش عمومی» در مجموع مواضع محافظه کارانه‌ای داشته‌اند و هر نوع خطری برای دولت را به نوعی تهدید علیه خودشان تلقی می‌کرده‌اند. به علاوه، در شرایطی که فقر در میان مزد و حقوق بگیران بیداد می‌کند و بیکاری گسترده و عدم ثبات شغلی هم چون شمشیری آخته بر بالای سر همه‌ی زحمت کشان عمل می‌کند، کارکنان «بخش عمومی» از نوعی موقعیت ممتاز برخوردارند. این به معنای رفاه آن‌ها نیست، اما در دریای فقر و بی حقی عمومی، آن‌ها به جایی آویزانند که در هر حال سرشان را بالای آب نگه می‌دارند و از غرق شدن نجات می‌یابند. و بالاخره، کارکنان «بخش عمومی» با دولت روبرو هستند و هر نوع حرکت جدی آن‌ها می‌تواند به سرعت رنگ سیاسی پیدا کند. و مجموعه‌ی این‌ها، سازمان یابی آن‌ها را تا حد زیادی، در یک دولت استبدادی و فضای بی حقی شهروندان در مقابل دولت، تضعیف می‌کند.

د: بورژوازی ممتاز. در هر حکومت استبدادی، سرمایه داری به نحوی وجود دارد. اما در ایران، دو عامل دیگر به استبداد سرمایه داری افزوده شده است. دولت نفتی و دولت مذهبی. و مجموعه‌ی این سه، یک بورژوازی ممتاز نیرومند و بسیار مهاجم به وجود آورده است، که تمام شریان‌های اصلی اقتصاد کشور را در دست دارد و شیره‌ی حیاتی آن را می‌مکد. وجود این بورژوازی ممتاز، و پدیده‌ی آقازادگی، نیروی بسیار نامساعدی در مقابل سازمان یابی کارگران ایران به وجود آورده است. اولا: از طریق دامن زدن به سوداگری و خفه کردن اقتصاد مولد و ناامن کردن سرمایه گذاری؛ ثانیا: از طریق برخورداری از اقتدارات یک دولت استبدادی که همه‌ی قوانین و ساختارهای مربوطه را در جهت حفظ وضع موجود و مقابله با شکل گیری یک جنبش طبقاتی قوی به کار می‌گیرد.

موانع ساختاری طبقه‌ی کارگر برای سازمان یابی

در این محور از بحث، به شرایط و ویژگی و موقعیت کارگران، یعنی به وزن بالای تهی دستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت ایران، به نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق بگیران کشور، به گسترش فزاینده‌ی بیکاری، به گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان یافته، و بالاخره به ضعف جنبش چپ کارگری اشاره می‌کنم.

۱ـ وزن بالای تهی دستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت کشور. ارزیابی‌های اقتصادی متعدد نشان می‌دهند، که در حال حاضر حدود نیمی از جمعیت کشور زیر خط فقر (و به نظر بعضی‌ها حتا فقر مطلق) قرار دارند و شکاف میان فقر و ثروت در ایران امروز یکی از بالاترین‌ها در تمام دنیاست. بی تردید این وضع مشکلات بسیار زیادی برای سازمان یابی کارگران به وجود می‌آورد و مخصوصا وضع کارگران غیر ماهر و کم‌تر ماهر را بسیار شکننده می‌کند. در واقع، «ارتش ذخیره‌ای» که مارکس از آن سخن می‌گفت و آن را عصای دست سرمایه تلقی می‌کرد، در ایران دارد بیداد می‌کند؛ بخش بزرگی از نیروی کار ایران را به بردگی واقعی می‌کشاند؛ و در وضعی قرار می‌دهد، که فقط برای بقا بجنگند و به هر قیمت.

۲ـ نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق بگیران، یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد در سازمان یابی کارگران است. سازمان یابی کارگری، در همه جا، لااقل تاکنون، با شکل گیری هم بستگی میان کارگران واحدهای صنعتی بزرگ آغاز شده و معمولا با تکیه به پشتیبانی آن‌ها گسترش یافته است. دلیل چنین گرایشی روشن است: تاکنون کارگران شاغل در صنعت معمولا در مقایسه با کارگران «یقه سفید» در دوره‌ی اجتماعی پایین‌تری قرار داشته‌اند و به علاوه، در صنعت تمرکز نیروی کار معمولا بالاتر از جاهای دیگر بوده است. در نتیجه، کارگران صنعتی واحدهای بزرگ هم تعلق به توده‌ی پایین و محروم را روشن‌تر لمس می‌کرده‌اند و هم راحت تر می‌توانستند گرد هم بیایند و خود را سازمان بدهند. در واحدهای بزرگ، معمولا شرایط کار استانداردیزه می‌شد و تنوع شرایط کار و درآمد کارگران کاهش می‌یافت و این، گرایش به تجمع و تشکل را در میان آن‌ها شتاب می‌داد. در ایران، ضعف وزن نسبی کارگران کارگاه های صنعتی بزرگ در سی چهل سال اخیر، طبقه‌ی کارگر ایران را از یک گروه رهبری کننده‌ی نیرومند در سازمان یابی محروم کرده است. در عوض در ساختار نیروی کار، عوامل منفی‌ایی نظیر کار کودکان و وزن سنگین کارگاه های کوچک، کارگران ایران را از ستون تهاجمی موثر محروم کرده است.

۳ـ گسترش فزاینده‌ی بیکاری. ایران کشوری است، که در دهه‌ی اول انقلاب از یکی از بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت برخوردار بوده و در این مدت جمعیتاش دو برابر شده است و مشکل بیکاری جوانان اکنون یکی از انفجاری‌ترین مسایل آن محسوب می‌شود. به علاوه، مهاجرت داخلی (از روستا به شهر) به دلیل درهم شکستن کشاورزی، هنوز آهنگ بسیار بالایی دارد. بنابراین، بیکاری نه تنها در کشور ما بسیار بالاست، بلکه با آهنگ فزاینده‌ای هم در حال گسترش است، که ابعاد مساله را چند برابر می‌کند. اثرات منفی از دست دادن شغل و تعطیلی ۲۰۷۷ شرکت، تنها به کارگران بیکار شده محدود و منحصر نمی‌ماند، بلکه فشار مضاعفی را بر کل طبقه و مخصوصا بر شاخه های شکننده‌ی آن بر جای می‌گذارد. مثلا اگر شاخه‌ای از طبقه‌ی کارگر در یک مدت معین بتواند کارفرما را به عقب بکشاند و امتیازاتی کسب کند، این پدیده به ناچار تاثیر خود را بر روی بخش‌های دیگر نیز بر جای می‌نهد و باعث افزایش امتیازات آن‌ها خواهد شد. برعکس، شرایط ناهنجار و موقعیت ضعیف یک بخش از کارگران، وضعیت بخش‌های دارای امتیاز را شکننده خواهد کرد. تردیدی نیست عواملی که برشمردیم، اثرات بسیار نامساعدی بر سازمان یابی کارگران بر جای می‌گذارد. فشار بیکاری، موقعیت ضعیف بخش‌های وسیعی از کارگران مخصوصا در سازمان یابی نسل جوان کارگران کارگاه های کوچک و کارگران فعلی را نهادی می‌کند. از طرف دیگر، موقعیت شکننده‌ی غالب کارگران قراردادهای موقت کار، عدم ممنوعیت کار کودکان، اولا بیکاری را دایمی می‌کند و ثانیا تاثیر کامل منفی بر سازمان یابی کارگران بر جای می‌گذارد.

۴ـ گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان یافته. در ایران، از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که به تشکل‌های مستقل و موثر کارگران ضربه‌ای مرگ بار وارد کرد) به بعد، ما عملا تشکل‌های کارگری مستقل و موثری نداشته‌ایم. فضای تنفسی چهار سالهٔ دوره‌ی انقلاب، هر چند دوره‌ی انفجار سازمان یابی کارگری بود، ولی کوتاه تر و پراکنده تر از آن بود که بتواند اثرات عمیقی بر دوره‌ی بعدی بگذارد. در نتیجه، یک گسست عملا پنجاه ساله، هر نوع تجربه و سنت اتحادیه‌ای و تشکیلات کارگری را در مقیاس بزرگ در کشور ما بی معنا کرده است. بنابراین، شمار کسانی که تجربه‌ی کار اتحادیه‌ای طولانی داشته باشند، در میان کارگران ما بسیار اندک است. حتا آن‌هایی که شخصا تجربه‌ای از دوره‌ی انقلاب دارند، اکنون نه تنها اقلیت ناچیزی محسوب می‌شوند، بلکه معمولا درک روشنی از کار سازمان یابی کارگران ندارند؛ زیرا خود دوره‌ی انقلاب، در حقیقت دوره‌ای بود

که فعالان کارگری و حتا رهبران سیاسی چپ به چیزی که فکر نمی‌کردند یک استراتژی سازمان یابی کارگری بود. بنابراین، فعالان کارگری ما به لحاظ آگاهی از منطق کار سازمان یابی و طبعا سازمان یابی معطوف به هم بستگی طبقاتی، درک ضعیفی دارند. و این یکی از بزرگ ترین ضعف‌های جنبش کارگری ماست، که اگر برای از بین بردن آن نیروی لازم گذاشته نشود، احتمالا در فضای بازی که ممکن است در نتیجه‌ی بحران جمهوری اسلامی و یا حتا سرنگونی آن پیش بیاید، فعالان ما باز هم ـ برای چندمین بار ـ کار را از صفر شروع خواهند کرد.

۵ـ ضعف جنبش کارگری ـ چپ ایران. در پنجاه سال اخیر، یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به این سو، غالبا نه تجربه‌ای از جنبش توده‌ای کارگری داشته و نه حتا ضرورت سازمان یابی کارگران حول خواسته های خودشان را می‌فهمیده است. چپ ایران معمولا «انقلابی گری» را در معنای شورش گری می‌فهمیده و در هر حال همیشه آن را بر کار بنیادی سوسیالیستی و کارگری مقدم می‌دانسته است و حداکثر سازمان یابی کارگران را برای برانداختن استبداد یا مصالحی برای ساختن یک حزب کمونیست (از آن نوعی که باید مرکز همه‌ی عالم باشد) تلقی می‌کرده است. و به نظر من، هنوز هم، یعنی از مقطع انقلاب به بعد، منطق سازمان یابی کارگری (به عنوان یک کار حیاتی که فی نفسه ضرورت دارد) برای غالب فعالان چپ ما جا نیفتاده است. برخی از این انحرافات که امر سازمان یابی کارگران را مختل می‌کرده‌اند، به قرار زیر است:

۱ـ استقلال مبارزه‌ی اقتصادی و ظرف آن، یعنی از جمله تشکل اتحادیه‌ای، به عنوان یک سطح و عرصه‌ی مستقل تا مدت‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شد و آن را «امر تاکتیکی» و منوط به «وضعیت معین جنبش کارگری» و یا مربوط به «دوران ابتدایی تکامل سرمایه داری» می‌دانند.

۲ـ مبارزه برای سازمان یابی اتحادیه‌ای تحت شرایط سرکوب ناممکن تلقی می‌شده و یا به بعد از سرنگونی حواله داده می‌شود.

۳ـ مسیر شکل گیری سازمان یابی بر مبنای مدل «آسیاب به نوبت» فهمیده می‌شود. یعنی یک راه از مسیرهای موجود ایده آلیزه می‌گردد. طبق این دیدگاه، سازمان یابی حتما باید اول در کارخانه، بعد در منطقه، و بعد در سطح سراسری صورت پذیرد. در این دیدگاه، هر گونه ابتکار و مسیرهای دیگری نادیده گرفته می‌شود.

در چنین فضایی و بر بستر چنین انحرافات فکری‌ای، معلوم است که چپ اگر برای سازمان یابی کارگری «یار خاطر» نباشد، معمولا «یار شاطر» نبوده است و نیست.

چگونه و از کجا سازمان یابی کارگران می‌تواند پیش برود؟

اکنون با توجه به همه‌ی آن چه که گفته شد، به این سئوال می‌رسیم که سازمان یابی مستقل و موثر کارگری در ایران چگونه می‌تواند پیش برود و از کجا می‌تواند آغاز شود؟

الف: سازمان یابی مستقل و موثر کارگری در ایران، علی رغم همه‌ی موانع می‌تواند از همین حالا و درست زیر سرکوب جمهوری اسلامی آغاز شود و با موفقیت پیش برود. تردیدی نباید داشت که این کار عمدتا از مجاری فراقانونی می‌تواند صورت بگیرد و به احتمال زیاد تا جمهوری اسلامی هست، نمی‌تواند انتظار پذیرش قانونی داشته باشد، ولی مسلما در بیداری و صف آرایی طبقاتی کارگران و زحمت کشان و نیز در بهبود شرایط کار و زندگی آن‌ها (البته تا حدودی) نقش بسیار مثبت و مهمی خواهد داشت. مهم‌ترین اثرات آن، دراز مدت و بسیار فراتر از عمر جمهوری اسلامی خواهد بود؛ زیرا سنگ بنای سنگربندی استراتژیک طبقاتی کارگران و زحمت کشان خواهد بود. (منظور من از سازمان یابی «مستقل»، اساسا استقلال از نهادهای دولتی و وابسته به دولت است؛ و منظورم از «موثر»، اساسا به اثرگذاری در مقابله با معضلاتی است که در ایران امروز خصلت کلان اقتصادی دارند. یعنی سازمان یابی مورد بحث ما، سازمان یابی در سطوح فرابنگاهی و معطوف به تشکیلات سازی سراسری است.)

ب: سازمان یابی مورد بحث ما در میان بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، با یک شیوه و یا یک آهنگ پیش نخواهد رفت. بنابراین، توجه به ظرفیت‌های بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر و ویژگی‌های شرایط کار و زیست هر یک از بخش‌ها، اهمیت فوق العاده زیادی دارد. به طور کلی، بخشی از مزد و حقوق بگیران عمدتا از طریق پیوندهای موجود در محیط کارشان می‌توانند سازمان یابی مناسب و کارآمدی داشته باشند، ولی این بخش عمدتا از طریق پیوندها شکل گرفته و در محیط زیست امکان سازمان یابی مناسب و کارآمد پیدا می‌کنند. کارگران بنگاه های بزرگ، کارمندان (غیر مدیریتی) و کارگران صنف‌های قدیمی و جا افتاده‌ی بنگاه های کوچک و نیز «زیر کارگران» در دسته‌ی دوم قرار می‌گیرند. در هر حال، سازمان یابی مبتنی بر پیوندهای محیط زیست، هنگامی اهمیت پیدا می‌کند که سازمان یابی صنفی امکان ناپذیر یا بسیار دشوار باشد.

ج: تلاش و مبارزات همه‌ی بخش‌های طبقه‌ی کارگر برای سازمان یابی مستقل و موثر اهمیت حیاتی دارد و تنگ شدن مبارزات هر یک از آن‌ها برای روند سازمان یابی مختل کننده است. بنابراین، انتظار این که سازمان یابی مستقل عمدتا با تکیه بر تلاش‌های بنگاه های بزرگ پیش برود، ساده لوحانه و نادرست است. مخصوصا اگر توجه کنیم، که مبارزات کارگران بنگاه های کوچک در شرایط کنونی کشور ما مضمون تدافعی دارد. ولی حتا اگر جز این هم بود، باز هم شیوه های سازمان یابی کارگران بنگاه های بزرگ، قابل گسترش به همه‌ی بخش‌های طبقه‌ی کارگر نمی‌توانست باشد.

د: سازمان یابی هر یک از بخش‌های طبقه‌ی کارگر تنها بر مبنای مبارزات و مطالبات بالفعل خود آن‌ها می‌تواند شکل بگیرد. و در حال حاضر، کانون فعال‌ترین مبارزات بالفعل کارگران (زحمت کشان) ایران این‌ها هستند: اول، کارگران اخراج شده، در شرف اخراج مثل ۵۰۰ هزار کارگر نساجی، و نیز حقوق پرداخت نشده‌ی بنگاه های بزرگ؛ دوم، وضع شکننده‌ی کارگران قراردادی، که بی حقوقی آشکاری را تجربه می‌کنند. آن‌ها که دارای نیرویی حدود نیمی از ارتش کارگری سراسر کشور هستند، مدام با خطر فسخ قرارداد ـ که مانند شبحی در پایان هر سه ماه بر سرشان به پرواز در می‌آید ـ روبرو هستند. کارمندان (و از جمله کارمندان بازنشسته)، که وضع معیشت شان را آشکارا غیر قابل تحمل می‌بینند؛ سوم، مبارزاتی که در سطوح معین برای حمایت از کارگران بنگاه های کوچک و مخصوصا مشمول قانون کار شدن آن‌ها جریان دارد؛ چهارم، حرکت‌های

اعتراضی و شورش‌هایی که در مناطق تهی دست نشین شهرها صورت می‌گیرند. مسالهٔ اصلی سازمان یابی مستقل و موثر در حال حاضر این است، که کانون‌های تنش و مبارزه چگونه می‌توانند به کانون‌های سازمان یابی تبدیل شوند. به عبارت دیگر، بحث‌های عام و مجرد دربارهٔ سازمان دهی کارگری (هر چند لازم) در شرایط مشخص کنونی نمی‌توانند تمرکز روی گره اصلی سازمان یابی و سازمان دهی را امکان پذیر سازند. باید توجه داشت که اکنون هر چهار کانون داغ مبارزات کنونی، در حال دست و پنجه نرم کردن با معضلات کلان اقتصادی هستند و بنابراین، فقط از طریق ایجاد روابط فرابنگاهی می‌توانند پیش روی داشته باشند.

مهم‌ترین عامل شتاب دهنده برای هر چهار کانون فعال و داغ مبارزه، فضای سیاسی پر التهاب کنونی کشور است. البته فراموش نکنیم فضای سیاسی داغ حتا در اوج خود (یعنی در انفجار انقلاب) ضرورتا به سازمان یابی مستقل نمی‌انجامد، بلکه برعکس، ممکن است روند سازمان یابی مستقل را کاملا مختل بکند. آن چه فضای انقلابی فراهم می‌آورد، فقط یک امکان است، یک امکان واقعی. مساله تبدیل این امکان به واقعیت است. بنابراین، سئوال کلیدی این است که فضای سیاسی پر التهاب کنونی، مشخصا چگونه می‌تواند به عامل شتاب دهنده در سازمان دهی مستقل کارگری مبدل شود؟ برای پاسخ به این سئوال باید توجه ویژه‌ای به عناصر هم گرا با کارگران و زحمت کشان در بحران عمومی کنونی مبذول شود.

به نظر من، در فضای سیاست کنونی، جوانان و زنان نقش بسیار مهمی دارند. مخصوصا جوانان پیش رو تا حدود زیادی عملا نقش پیشاهنگان جنبش ضد استبدادی کنونی را بازی می‌کنند. اگر بخش رادیکال این پیشاهنگان جنبش ضد استبدادی کنونی به ارتباط مستقیم با چهار کانون نقدا موجود حرکت‌های کارگران و زحمت کشان کشیده شوند، روند سازمان یابی مستقل کارگران می‌تواند به صورت جهشی پیش برود. باید توجه داشته باشیم بخش بزرگی از جوانان و زنان پیش رو (اگر نه ضرورتا به لحاظ ایدئولوژیک، ولی لااقل) به لحاظ اجتماعی در این کانون‌های حرکت‌های کارگران و زحمت کشان، عنصر بیرونی نیستند و خود با همان مسایل و معضلات روبرو هستند و جزیی از طبقهٔ کارگر محسوب می‌شوند. آن‌ها برای پیوند خوردن با حرکت‌های بالفعل کارگران و زحمت کشان فقط کافی است علاوه بر مطالبات و مبارزات ضد استبدادی، به مسایل و مطالبات طبقاتی خودشان نیز تکیه بکنند. آن‌ها با این کار هم می‌توانند جنبش کارگری را به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی تحرک بدهند و هم می‌توانند، درست با این کار، پایه و قاعدهٔ جنبش ضد استبدادی را گسترده تر سازند. از این طریق است، که گروه وسیعی از عناصر سازمان گر به کانون‌های بالفعل حرکت‌های طبقهٔ کارگر افزوده می‌شود. پس باید روی کشیده شدن این عناصر هم به کانون‌های یاد شده متمرکز شد.

و: افزوده شدن عناصر سازمان گر (برخوردار از افق‌های بزرگ) به مبارزات و مطالبات محلات تهی دست نشین شهرها (و مخصوصا در وهلهٔ اول شهرهای بزرگ)، ظرفیت سازمان یابی «زیر کارگران» و محروم‌ترین بخش کارگران بنگاه های کوچک را به صورتی فوق العاده و واقعا جهشی بالا می‌برد. اما این عناصر سازمان گر را از کجا می‌توان به صورت جمعی و گروهی به طرف دو داغ ترین کانون حرکت‌های لگدمال شده ترین جامعهٔ ایران جلب کرد؟ و آن‌ها چگونه می‌توانند با این کار پیوند ارگانیک پیدا کنند؟ پاسخ من به سئوال اول، این است که عناصر سازمان گر نیز فقط از بطن همین حرکت‌های موجود می‌توانند برخیزند. مساله رویاندن گندم در گلدان نیست، جلب گروه های وسیع عناصر سازمان گر به طرف کانون‌های داغ مبارزات طبقاتی است. بنابراین، عناصر نقدا سیاسی شده برخوردار از افق‌های وسیع تر را در داغ ترین کانون‌های مبارزات ضد استبدادی نقدا موجود می‌توان پیدا کرد. و داغ ترین کانون مبارزات ضد استبدادی موجود، دانشگاه هاست. پس مساله، تمرکز روی جهت یابی عناصر رادیکال دانش جویان (و در قدم‌های بعدی، دانش آموزان سیاسی شده و رادیکال سال‌های آخر دبیرستان) است. و اما پاسخ سئوال دوم: عناصر سازمان گر فقط با پرداختن به خواست‌های بی واسطهٔ مشخص زحمت کشان (کانون‌های یاد شده) و فرموله کردن و منسجم کردن و پیش راندن موثر این خواست‌ها می‌توانند به معنای واقعی کلمه به سازمان گری بپردازند. در کانون‌های یاد شده، انبوهی از مطالبات داغ و بی واسطه وجود دارند که فقط در ارتباط مستقیم با این کانون‌ها می‌توان آن‌ها را با دقت لازم فهمید و به درستی فرموله کرد. از مدرسه و درمانگاه و آب و برق و مسایل حمل و نقل گرفته تا مسایل سرکوب شدهٔ بی پایان زنان، از آموزش مهارت‌های اولیه برای بهبود وضع زندگی روزمرهٔ مردم گرفته تا ایجاد انواع تعاونی‌های مستقل (تولید و مصرف) و صندوق‌های هم یاری، از معنا دادن به اوقات فراغت زحمت کشان از طریق ایجاد امکانات تفریحی سازنده و آگاه کننده (مثلا مراکز کوچک ویدیویی در هر محل) و تیم‌های ورزش گرفته تا سازمان دادن فرصت‌های بحث و مشاورهٔ عمومی در هر محل برای چگونه طرح مطالبات مشخص به مقامات و ایجاد گروه های فشار برای پیش راندن مطالبات، از شناسایی شبکه های سیستم تولید خانگی برای کارفرمایان ظاهرا غایب گرفته (مانند دستگاه های فرش بافی خانگی و انواع کارهای مزدی در خانه ها) تا تهیهٔ آمار از شمارش و شرایط کارگاه های کوچکی که عملا محل بردگی زنان و کودکان و سالمندان هستند و طرح مسایل آن‌ها و اتخاذ تدابیر سازمان گری مناسب برای متحد ساختن آن‌ها، این‌ها مسایل بی پایانی برای سازمان دهی مشخص زحمت کشان هستند که باید با حوصله رویشان متمرکز شد. با تمرکز روی این مسایل است، که سازمان گران می‌توانند به عناصری خودی و درونی و ارگانیک در رابطه با انفجاری‌ترین حرکت‌های طبقاتی تبدیل شوند و در ارتباطی مادی، مستقیم و تشکیلاتی، به فرصت‌هایی برای سازمان گری دست یابند. تنها از این طریق است که آن‌ها می‌توانند تلاش‌های شان را در سطح علنی پیش ببرند، بی آن که زندانی فعالیت‌های «قانونی» و رسمی باشند. لازم است توجه داشته باشیم سازمان یابی حرکت‌های طبقهٔ کارگر برای این که بتواند واقعا به نحو موثری پیش برود، حتما باید ابعاد توده‌ای و بسیار گسترده داشته باشد. و سازمان یابی در ابعاد گسترده قبل از هر چیز به دو شرط اساسی نیازمند است: اولا، پایداری و ادامه کاری؛ و ثانیا، اقدامات علنی (و نه ضرورتا قانونی یا رسمی).

بنابراین، سیاسی کردن شتاب زدهٔ سازمان یابی کانون‌های داغ یاد شده چیز مطلوبی نیست؛ زیرا رابطه گیری و سازمان یابی را به طور اجتناب ناپذیر زیرزمینی می‌کند و تداوم کار را ناممکن و یا بسیار دشوار می‌سازد. به عبارت دیگر، می‌خواهم بگویم که از حرکت‌های زحمت کشان نباید به صورت مصنوعی برای حمایت از اعتراضات و حرکت‌های سیاسی داغ روزمره استفاده‌ی ابزاری کرد. حرکت‌ها و سازمان یابی زحمت کشان وسیله‌ای برای مقابله با رژیم یا براندازی آن نیست، بلکه خود هدفی است بسیار مهم که حتا بعد از براندازی جمهوری اسلامی نیز نه تنها باید ادامه یابد، بلکه در ابعاد بسیار گسترده تر و با شیوه هایی بسیار حرفه‌ای‌تر و آگاهانه تر پیش برود. البته هیچ یک از تاکیدات من به معنای پرهیز از فعالیت‌های روزمرهٔ سیاسی یا حتا شورش‌ها و اعتراضات محلات تهی دستان نیستند. هر جا که لازم شد، اعتراضات باید خصلت کاملا شورشی هم به خود بگیرد. نکته‌ی مورد تاکید من این است، که چنین حرکت‌های تند و شورشی باید حدالمقدور با حساب گری و طرح‌های آگاهانه هم راه باشد، وگرنه از شورش‌های آنی و واکنشی که زود مشتعل می‌شوند و زود فروکش می‌کنند، کار زیادی ساخته نیست.

ز: دانش جویان دانشگاه ها (و در وهلهٔ بعد، دانش آموزان سیاسی شدهٔ سال آخر مدارس) در تقویت دو کانون فعال دیگر حرکت‌های طبقاتی (یعنی حرکت‌ها و اعتراضات کارگران زیر پا خالی شدهٔ بنگاه های بزرگ و کارمندان به استیصال کشیده شده) نیز می‌توانند نقش مهمی داشته باشند و مخصوصا در گستراندن پژواک مبارزات آن‌ها و پیوند دادن این مبارزات با مبارزات سیاسی شدهٔ روزمرهٔ ضد استبدادی تلاش کنند. فراموش نباید کرد، که پیوند دانش جویان رادیکال با این بخش از کارگران و کارمندان هم برای سازمان یابی مبارزات دو کانون یاد شده می‌تواند شتاب دهنده باشد و هم برای مبارزات ضد استبدادی روزمره رادیکال کننده. بر خلاف این نظر که «کاهش حساسیت دانش جویان در موضوع عدالت اجتماعی، آن‌ها را ـ بر خلاف دهه های چهل و پنجاه ـ از کارگران و مسایل کارگری دور می‌کند،

آن‌ها هم چنان به فاصله گیری از بازار سنتی ادامه می‌دهند، اما به دلیل مسایل و مشکلات مشابه، ارتباط شان با جوانان بیرون از دانشگاه افزایش می‌یابد.»(۱) ما نه تنها با دوری و «کاهش حساسیت» بخش قابل توجهی از دانش جویان از مسایل کارگران روبرو نیستیم، بلکه برعکس با افزایش کمیت دانش جویان و با ارتقای هزینه‌ی تحصیلی رو به روز، هم سرنوشتی بخش قابل توجهی از دانش جویان با کارگران بیشتر و علنی‌تر می‌شود. با تجربه‌ی آموزنده‌ای که از این نوع پیوندها وجود دارد، باید آن‌ها فعالانه در میان کارگران و دانش جویان تبلیغ شوند (مثلا نمونه‌ی موفقی از این رابطه را می‌توانیم در سال ۱۹۶۸ در پیوند جنبش دانش جویی با جنبش کارگری مکزیک مشاهده کنیم، که چگونه موجب وحشت رهبری وقت بورکراسی اتحادیه‌ی دولتی قرار گرفت.(۲) در این مورد مخصوصا دانش جویان می‌توانند در پیوند با حرکت‌های کارگران اخراج شده، در شرف اخراج و یا حقوق پرداخت نشده، نقش بسیار کارسازی بازی کنند و مرکزی در دانشگاه یا از طریق دانشگاه ها برای تمرکز دادن و تشکل دادن به این حرکت‌ها ایجاد کنند. در این جا باید توجه داشت، که استفاده‌ی ابزاری از کارگران بیکار شده و حقوق پرداخت نشده می‌تواند نتایج بسیار ناگواری برای این کارگران داشته باشد. باید توجه داشت این‌ها وسیله نیستند، خود هدف هستند.

ح: در پایان، چکیده‌ی نظرم را به صورت تلگرافی چنین خلاصه می‌کنم: ارتقای سطح مبارزات هم اکنون موجود در چهار کانون حرکت‌های طبقاتی که نقدا از آن‌ها جرقه برمی‌خیزد و هم آهنگ کردن آن‌ها برای ایجاد احساس هم بستگی طبقاتی و آگاهی از ظرفیت‌ها و سرنوشت‌های مشترک میان بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، بدون در نظر گرفتن خصلت‌ها و مشخصات و شیوه های سازمان یابی و مبارزاتی خاص هر یک از بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، و نیز افق‌های وسیع سازمان دادن به مطالبات کارگران و زحمت کشان و هموار کردن برای ارتقای آن‌ها از سطوح صنفی به طبقاتی ـ سیاسی، بدون بی توجهی به منطق کار در هر یک از این سطوح و بدون تازاندن مصنوعی مبارزات و مطالبات مشخص بی واسطه و استفاده‌ی ابزاری از آن‌ها. چنین کاری از طریق تمرکز روی داغ ترین کانون‌های مبارزات سیاسی روزمره‌ی ضد استبدادی کنونی و متصل کردن عناصر رادیکال آن‌ها به کانون‌های داغ مبارزات طبقاتی، ممکن است.

کدام افق و چشم انداز

پاسخ من این است، که سازمان یابی کارگران باید بر چشم انداز و افق فعالیت اتحادیه‌ای استوار باشد. طبقه‌ی کارگر از تشکل اقتصادی خود در ایران محروم است و مبارزه برای مطالبات اقتصادی به تشکلی پایدار نیاز دارد که صرفا از این یا آن رژیم سیاسی، از این یا آن وضعیت سیاسی، نتیجه نمی‌شود. تشکل پایدار طبقه باید حتا در برابر دولت کارگری نیز از مطالبات اقتصادی کارگران دفاع کند. طبیعی است که این حرف نباید بدین معنا فهمیده شود، که کارگران نباید در عرصه‌ی سیاسی دخالت کنند و یا به مسایل سیاسی بی تفاوت باشند، بلکه از این حرف می‌خواهم بر روی این نکته تاکید کنم که فلسفه‌ی وجودی تشکل کارگران را باید در درجه‌ی اول از دفاع از مطالبات اقتصادی کارگران استنتاج کرد. این سطح از مبارزه لازم است، اما به هیچ وجه کافی نیست. اتحادیه نمی‌تواند به همه‌ی مسایل کارگران پاسخ دهد، دارای محدودیت ذاتی است، کارگران را در نقطه‌ی تماس بی واسطه‌ی کار و سرمایه سازمان می‌دهد و می‌دانیم که سلطه‌ی سرمایه صرفا در این نقطه محدود نمی‌شود و ابعاد دیگری هم دارد. اما از این حقایق نباید به این نتیجه رسید، که پس اتحادیه ضرورتی ندارد. به علاوه، اتحادیه را نباید تحت هیچ شرایطی در برابر دیگر اشکال سازمان یابی کارگران نظیر تعاونی‌ها و شوراها قرار داد. تقابل مصنوعی بین ارگان‌های طبقه‌ی کارگر با هر انگیزه و نیتی صورت گیرد، دودش به چشم کارگران می‌رود و اردوی آن‌ها را در برابر سرمایه تضعیف می‌کند.

در پیوند با سیاست‌ها و راه کارهای اصولی و پایدار نمی‌توان پیشاپیش و به طور مشخص حرف زد. این مسایل از جنس نبرد در لحظه هستند و کسانی که دستی بر آتش دارند، بهتر می‌توانند در آغاز از راه کارهای اصولی و سیاست‌های معین حرف بزنند. این مسایل از جنس مسایل مشخص هستند و خصلت «پایدار» ندارند و در این یا آن شرایط، در این یا آن لحظه‌ی مبارزه‌ی طبقه، و در این یا آن کشور با هم فرق دارند و خصلت مشخص و ویژه‌ای به خود می‌گیرند.

ارزیابی از کمیته‌ی پیگیری برای آزادی تشکل‌های کارگری

من شکل گیری کمیته را مثبت ارزیابی می‌کنم و آن را گامی مهم در راستای شکل گیری تشکل سراسری کارگران می‌دانم. واقعیت این است، که شکل گیری کمیته یک حادثه‌ی منفرد و جدا از مسیر حرکت تاکنونی کارگران نباید به شمار آورد. این حرکت رعدی در آسمان بی ابر نبود، بلکه دقیقا محصول و میوه‌ی تلاش کارگرانی است که سال‌های گذشته ـ از میان موانع و مشکلات ـ عبور کرده‌اند و ابزارهای لازم را برای پی ریزی اولیه‌ی یک تشکل سراسری، در متن مبارزه، تعبیه کرده و با چنگ و دندان آن را ساخته‌اند. باید به یاد داشته باشیم حرکات فراکارخانه‌ای، افزایش تجمع و اعتراضات در جلوی اماکن دولتی، راه بندان و دیگر اشکال مبارزه، پدیده های استثنایی تلقی نمی‌شوند، بلکه شکل عادی، متعارف و روزمره در مبارزات آن‌ها محسوب می‌شوند. به علاوه، در شاخه هایی از مزد و حقوق بگیران کشور نظیر معلمان و پرستاران، تجمع رشته‌ای ـ صنفی شکل گرفته است. به علاوه، برگزاری اول ماه مه در محدوده‌ی فراتر از کارخانه و سازمان دهی شبکه های ارتباطی بین بخش‌ها و حتا شهرهای مختلف ایران در سال‌های گذشته نظیر برگزاری اول ماه مه در رشت و کرج و سنندج و سقز، آن عناصر و پایه های اولیه‌ای محسوب می‌شوند که اولا نشان می‌دهند سازمان دهی در سطح محل کار دیگر اشباع شده است و ثانیا ساختارهای واسطه برای شکل گیری تشکل‌ها فراتر از محل کار ایجاد شده است. بنابراین، حرکت کمیته‌ی پیگیری برای «پیگیری ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری» را نباید صرفا واکنشی در برابر «سازمان جهانی کار» تلقی کرد. سازش «سازمان جهانی کار» با خانه‌ی کارگر، انگیزه‌ی حرکت را فراهم ساخت، اما علت آن نبوده است. اگر این سازش صورت هم نمی‌گرفت، همه‌ی عوامل برای ایجاد کمیته از دل شرایط قبلی مهیا شده بود و با اولین بهانه و انگیزه تولد خود را اعلام می‌کرد. من بدون این که از هر موضع سیاسی کمیته یا از هر راه کار آن

دفاع کنم، تولد آن را گامی مثبت در راستای شکل گیری تشکل مستقل کارگری ارزیابی می‌کنم.

در پیوند با نوع شکلی که «درخواست این کمیته» است، باید بگویم که این کمیته تاکنون دربارهٔ نوع تشکل، سیاست مشخصی اتخاذ نکرده و از طرح تشکل خاصی آگاهانه اجتناب کرده است. این تدبیر کمیته به نظرم کار درستی است، که گرایشات مختلف جنبش کارگری را حول خواست آزادی تشکل دور هم جمع کرده است. راه کار این کمیته اگر از مجاری صرف قانونی دنبال شود، خود را به ظرفیت‌های رژیم اسیر کرده است. این حرف بدین معنی نیست که نباید از اهرم‌های قانونی استفاده کرد، بلکه بدین معنا است که اساسا سازمان یابی کارگران در ایران مشخص نمی‌تواند از طریق قانونی به پیش رود.

گرایشات درون جنبش کارگری

واقعیت این است که در ایران، گرایشات کارگری در مرحلهٔ مقدماتی در ارائهٔ چهره و سیمای سیاسی خود به سر می‌برند. مدتی باید بگذرد، تا با چهرهٔ جا افتاده و نهادینه شده از گرایشات درون جنبش کارگری در ایران روبرو شویم. صورت بندی گرایشات درون جنبش کارگری به طور کلی باید بر برنامهٔ سیاسی و استراتژی ناظر بر آن استوار باشد. از این رو، من در این جا به علت فقدان لوازم کافی برای این امر، بر روی ارزیابی گرایشات در پیوند با جنبش کارگری و مشی سیاسی آن‌ها متمرکز می‌شوم. بدیهی است که تنها می‌توان یک شمای کلی از گرایشات ارائه کرد و تحلیل دقیق‌تر را پس از به دست آوردن مدارک لازم موکول کرد. یکی از معیارهایی که می‌تواند تا حدی به صورت بندی گرایشات کمک کند، ارزیابی از سطح عینی جنبش کارگری است. یک طرح و پروژهٔ سازمان یابی کارگران قبل از هر چیز باید به یک ارزیابی واقعی از سطح رشد جنبش و وضعیت سیاسی ـ عمومی، درجهٔ آگاهی کارگران، میزان آمادگی روحی آن‌ها، و به علاوه شناخت درستی از آرایش نیروهای بورژوایی و دولت حامی آن‌ها متکی باشد. وجه مشخصهٔ حرکات کارگری در کشور ما، رشد اعتراضات و حرکات فراتر از واحدهای تولیدی ـ خدماتی در متن برانگیختگی عمومی است.

نگاهی دقیق به بیلان مبارزات کارگران در ده سالهٔ گذشته نشان می‌دهد، که میان حرکات اعتراضی صنفی اقتصادی با حرکات سیاسی ـ عمومی جامعه هنوز شکاف قابل ملاحظه‌ای مشاهده می‌شود. تردیدی نیست که نمودار حرکات کارگری در چند سال گذشته، بارقه های امیدبخشی را نوید می‌دهد و سیر حرکت آن پدیدهٔ جالبی را در متن توازن قوای منفی بین جنبش کارگری و رژیم به نمایش می‌گذارد. اما گسترش اشکال مستقیم مبارزه با مضمون تدافعی هم راه است و جنبش کارگری دارد یک نبرد عقبه دار را ادامه می‌دهد. تعرض رژیم به سطح معیشت جنبش کارگری، سطح درخواست‌ها و مطالبات کارگری را به شدت پایین آورده و مبارزات کارگران اساسا نه با محتوای بهبود موقعیت خود، بلکه به خاطر بدتر نشدن وضعیت خود صورت می‌گیرد. وضعیت عینی جنبش کارگری را در مجموع می‌توان نه در کادر تعرضی، بلکه در چهارچوب تدافعی صورت بندی کرد.

در شرایطی که جنبش کارگری ما بیش از هر زمان دیگر نیاز دارد از ذره ذره امکانات خود استفاده نماید، طرح‌های سازمان یابی کارگری باید مبتنی بر ارزیابی درست از توازن قوا و شناخت دقیق و همه جانبه از آرایش سیاسی ـ طبقاتی استوار باشد. بی توجهی به این اصل می‌تواند مسیر حرکت کارگران را با اختلال مواجه سازد و دست یابی به هدف بزرگ ایجاد تشکل طبقاتی کارگران را با مدافع روبرو سازد. اگر هدف ما کمک به سازمان یابی خود کارگران، نه تبلیغ ایده های طلایی‌مان است، پس توجه دقیق به مضمون مبارزات کارگران، وضعیت عینی و ذهنی آن‌ها، ضرورتی تردیدناپذیر است. هر گونه بی توجهی به این مطلب، مخصوصا در شرایطی که با یک نقطه عطف برای سازمان یابی کارگری روبرو هستیم، نه تنها به پیش روی کارگران ضربه وارد می‌کند، بلکه دستاوردهای تاکنونی مبارزات آن‌ها را هم بر باد خواهد داد.

یکی از معیارهای صورت بندی گرایشات، نحوهٔ برخورد به وضعیت عینی جنبش کارگری است. در پیوند با این مساله، ما در جنبش کارگری با دو آفت روبرو هستیم. یک گرایش مضمون دفاعی خواستهای کارگری را می‌بینند، مطالبات نازل کارگران را مشاهده می‌کند، اما گسترش حرکات کارگری و ارتقای اشکال مبارزه را نادیده می‌گیرد. این گرایش که نگاه به بالا دارد، از طریق توسل به ارگان‌های قانونی و جلب حمایت آن‌ها می‌خواهد به تشکل کارگری دست پیدا کند. برجسته کردن مفادی از قانون کار و تکیهٔ یک جانبه به اشکال قانونی مبارزه و تعامل با جناح اصلاح طلب رژیم، اساس استراتژی این گرایش را تشکیل می‌دهد. در سال‌های قبل، ایجاد توهم به شوراهای اسلامی و در شرایط کنونی، خواست ارسال نمایندهٔ کارگری به مجلس از ویژگی‌های سیمای گرایش راست در جنبش کارگری است. مشکل این گرایش این نیست که به مبارزهٔ قانونی متوسل می‌شود، بلکه مشکل اساسی آن بی توجهی به نیروی کارگران در پیش روی به سوی تحقق مطالبات کارگری نهفته است.

گرایش دیگری در جنبش کارگری وجود دارد، که علامت مشخصهٔ آن این است که جنبش کارگری را در هر لحظه در حالت تعرضی می‌بینند و ظرفیت آن را ایده آلیزه می‌کند. این گرایش چپ روانه در شرایط کنونی، که جنبش کارگری در وضعیت کاملا تدافعی مبارزه می‌کند، شعار «لغو کار مزدی» را سر می‌دهد. این گرایش نمی‌فهمد تحقق این شعار نه از طریق حرف، بلکه با آمادگی، توان و ظرفیت خود کارگران می‌تواند عملی شود. مختصاتی که در شرایط کنونی جنبش کارگری از آن بی نصیب است. جنبش کارگری برای عملی کردن شعار «لغو کار مزدی» باید از راه های پر سنگلاخ و موانع بسیار عبور کند. این گرایش دارای یک فرمول مجرد است و طوطی وار به جا و بی جا آن را تکرار می‌کند: «جنبش کارگری در هر شرایطی آمادهٔ لغو کار مزدی است.» یک بار لنین در نقد چنین گرایشی، نکتهٔ پر مغزی گفته بود که با بحث ما انطباق دارد: «کمونیست‌های چپ بسیار علاقه مندند که خود را «کمونیست‌های کارگری» بنامند، چرا که بسیار کم صفات کارگری و بسیار زیاد صفات خرده بورژوایی دارند. به همین علت آن‌ها نمی‌توانند توازن نیروها را تشخیص داده و محاسبه نمایند. این تشخیص، مرکز ثقل مارکسیسم و تاکتیک‌های مارکسیستی است، اما آن‌ها این مرکز ثقل را با غرور خود پایمال می‌کنند.»

گرایش دیگری در جنبش کارگری است، که خواهان اتحادیه های طبقاتی است و این تشکل را نه صرفا از این توازن قوای محض که سازمان یابی اتحادیه‌ای را مورد تاکید قرار می‌دهد، بلکه اساسا به عنوان یک تشکل پایدار که از منافع اقتصادی طبقه دفاع می‌کند، استنتاج می‌کند. این گرایش از ابزارهای قانونی استفاده می‌کند، اما خود را به آن آویزان نمی‌کند. اساس اتکای این گرایش به نیروی خود کارگران است و پیش روی حرکات کارگری را محصول به میدان آمدن خود کارگران تلقی می‌کند.

در شرایط کنونی، اما اختلاف درون جنبش کارگری نباید به گونه‌ای پیش برود که خواست مشترک آن‌ها زیر محاق برود. باید توجه داشته باشیم، که ما در یک نقطهٔ عطف تاریخی در تکوین سازمان یابی کارگران قرار داریم و هر برخورد غیر مسئولانه می‌تواند در شرایط کنونی دودش به چشم همهٔ ما برود.

* * *

پانویس‌ها:

۱ـ درآمدی بر رفتارشناسی سیاسی دانش جویان در ایران امروز، مجید محمدی، صفحهٔ ۱۶۰؛

۲ـ «زاپاتیستا» و جنبش کارگری مکزیک، ریجارد رومن ـ ادوارد لاسکوآراگویی، برگردان: ف. م. هاشمی، «چیستا» شمارهٔ ۱۷۴ و ۱۷۵؛

گفت و گویی با

علی رضا خباز

شرایط پیش روی ما در جنبش کارگری و تجربیات گذشته، درس‌های فراموش نشده‌ای در اختیار پیش روان و فعالین کارگری قرار داده است. در شرایطی که جنبش کارگری هنوز نتوانسته تشکل‌های مستقل خود را ایجاد کند، فراهم کردن بستر مناسب برای ایجاد تشکل‌های کارگری می‌تواند اساس کار فعالین جنبش کارگری باشد. بنابراین، لازم و ضروری است که موانع پیش روی چنین حرکتی بیش از پیش مرتفع گردد. اولین قدم می‌تواند ایجاد ارتباط تنگاتنگ و کاسته شدن فاصله‌ی موجود بین پیش روان و فعالین کارگری از مبارزات و جنبش توده‌ای کارگران باشد. واقعیت این است، که مادامی که کارگران و فعالین کارگری با گرایشات مختلف پراتیک خود را بی ارتباط با توده‌ی کارگران سازمان دهند، نمی‌توان به سازمان یابی طبقه‌ی کارگر امیدوار بود.
مساله‌ی بعدی، نقد نگرش فرقه‌ای در جنبش کارگری است. هر گرایش و یا جریانی که صرفا به دنبال منافع فرقه‌ای و گروهی خود باشد، طبیعتا نمی‌تواند نسبت به جنبش کارگری دید مستقلی داشته باشد و این نوع نگاه بیشتر به تشتت و پراکندگی جنبش کارگری کمک می‌کند، تا به سازمان یابی آن. اساس حرکت گرایشات باید منافع طبقه‌ی کارگر باشد و نه منافع گروهی. اگر این نگرش هم در سطح عناصر جنبش و هم در سطح جریانات پدید آید، زمینه را برای سازمان یابی مستقل به دور از گرایشات فرقه‌ای برای جنبش کارگری فراهم می‌سازد. ترویج آگاهی طبقاتی در بین کارگران و پر کردن فاصله و گسست بین نسل قدیم و جدید جنبش کارگری و ارتباط زنده با کارگران جوان، نه از زاویه‌ی جذب آنان به گرایشات خاص، بلکه آشنا کردن آنان به مسایل جنبش کارگری و تجربیات گذشته و سازمان دهی کارگران جوان حول مطالبات روزمره‌ی خود در محیط های کار یک فعالیت مهم در این راستا می‌باشد. رویکرد فعالین و پیش روان کارگری از کار مخفی و نیمه مخفی به سمت و سوی یک جنبش علنی نیز می‌تواند باعث نزدیکی پیش روان کارگری و فعالین به بدنه‌ی جنبش کارگری باشد.

نبود تشکل‌های پایدار طبقه‌ی کارگر، معضل اساسی جنبش کارگری است. در شرایط فعلی، سمت و سوی حرکت و توان جنبش کارگری گامی در جهت پی ریزی بستری مناسب برای شکل گیری این تشکلات می‌تواند باشد. باید دید چگونه می‌توان پایه ریز تشکیلاتی شد، که _ جدا از هر نوع گرایش سیاسی و دولت _ بتواند در هر شرایطی استقلال و پایداری خود را حفظ کرده و به وظیفه‌ی خود بین توده های کارگر ادامه دهد. مادامی که طبقه‌ی کارگر دارای چنین تشکیلاتی نباشد، نمی‌توان چشم انداز مثبت و معینی را بر آن فرض کرد.
از نظر من، ایجاد تشکلات مستقل ضد سرمایه داری می‌تواند دورنمای چنین حرکتی باشد. برای ایجاد چنین تشکلاتی باید فارغ از گرایشات سیاسی و دولت این امکان را ایجاد کرد، که طبقه‌ی کارگر خود بتواند در درون جنبش کارگری تشکلات خود را ایجاد کند. ماندگاری این تشکلات بسته به ایجاد آن توسط خود کارگران می‌باشد. انگیزه و ماهیت این حرکت در درون جنبش کارگری موجود است. فعالین و پیش روان و جریانات مدافع طبقه‌ی کارگر در پایه ریزی چنین حرکتی باید امکانات عملی و تئوریک خود را در اختیار جنبش کارگری قرار دهند و درک من از استقلال تشکل‌های کارگری، استقلال آن از دولت و از احزاب و جریانات سیاسی می‌باشد.
استقلال از جریانات و احزاب سیاسی، آن طور که گفته می‌شود، به معنی سیاست زدایی و یا دور کردن کارگران از فعالیت‌های سیاسی و یا عضو بودن یا نبودن در فلان حزب نیست. به نظر می‌رسد، که اگر احزاب و عناصر رادیکال و صادق این جنبش خواهان این هستند که جریانات و عناصر می‌بایست در خدمت جنبش کارگری باشند و نه این که این جنبش و طبقه‌ی کارگر در خدمت آنان، پس پای فشردن بر این نگرش اجتناب ناپذیر است که تشکلات کارگری نباید ابزار و تسمه نقاله‌ی گروهی و احزاب سیاسی باشند. این تشکلات هستند، که تعیین می‌کنند در مسیر حرکت خود چه چشم انداز سیاسی را دنبال کنند و هر کارگر با هر گرایش سیاسی می‌تواند عضو این تشکلات باشد. بستر حرکتی با چنین چشم اندازی، یعنی بستر سازی برای ایجاد تشکلات مستقل ضد سرمایه داری، می‌تواند کمیته های کارگری باشد. ایجاد کمیته های کارگری در بین توده های کارگر، به عنوان یکی از راه کارهای موجود، می‌تواند وظایف بستر سازی برای ایجاد تشکلات سراسری را بر عهده گیرد. نمود عینی آن در تظاهرات اول ماه مه ۸۴ کاملا مشهود بود.

ما کارگران به تجربه دریافته‌ایم، که تشکلات دولتی چه آسیب‌های جدی و جبران ناپذیری را بر پیکره‌ی طبقه‌ی کارگر وارد کرده است. قانون کار ایران به طور واضح توضیح داده است، که کارگران فقط می‌توانند یکی از سه تشکل کارگری (شورای اسلامی کار، انجمن صنفی و نمایندگی) را انتخاب کنند. هر کارگری در ایران می‌داند تشکلی که از طرف دولت به کارگران داده می‌شود، نمی‌تواند مطالبات اساسی آن‌ها را پیگیری نماید. کارگران به عناوین مختلف، بارها و بارها، خواستار به ثبت رسیدن همین تشکلات موجود قانون کار با اساسنامه‌ی مستقل شده‌اند. اما متاسفانه نه تنها تاکنون در این راه موفقیتی کسب نکرده‌اند، بلکه به عناوین مختلف مورد تهدید و پیگرد نیز قرار گرفته‌اند. اگر اساس کار ما بر

مقاوله نامه های سازمان جهانی کار ـ مبنی بر آزادی ایجاد تشکل ـ باشد، که اتفاقا ایران نیز آن را پذیرفته است، که خوب، وظیفه‌ی وزارت کار فقط و فقط ثبت این نوع تشکلات است. اما علی رغم پذیرش مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸، دولت ایران نه تنها حاضر به قبول ایجاد تشکلات مستقل نیست، بلکه حتا تحمل تشکلات دولتی خود را نیز ندارد.
آن چه که به سازمان جهانی کار برمی‌گردد، این است که وظیفه دارد دولت را پایبند معاهدات خود کند و این برای کارگران ایران اثبات شده است، که سازمان جهانی کار نیز به عنوان بازوی سرمایه‌ی جهانی و در جهت منافع سرمایه، علی رغم تدوین مقاوله نامه های فوق، به طرق مختلف از جمله مماشات با دولت‌ها، رو در روی کارگران ایران قرار می‌گیرد. وظیفه‌ی کارگران پیش رو این است که ضمن افشای این سازمان و سیاست ضد کارگری دولت ایران، تشکلات مستقل خود را با تکیه بر نیروی خود کارگران به دولت ایران تحمیل کنند. بر این اساس، معتقدم کارگران رادیکال و پیش رو می‌بایست تمام هم و غم خویش را در جهت پیوستن به «کمیته‌ی هماهنگی» به کار گیرند. با توجه به شرایط فعلی و روند رو به رشد مبارزات کارگری، ایجاد تشکل مستقل از طریق طومار و جمع آوری امضا به سر رسیده است. باید در عرصه‌ی عمل به سوی ایجاد تشکل مستقل پیش رفت. شرایط فعلی ایجاب می‌کند، گرایشات و فعالین و پیش روان کارگری بدون هیچ توهمی به دنبال تقویت نیروی خود کارگران باشند.

■ نمی‌توان در جنبش کارگری صف بندی‌های موجود را نادیده گرفت. این صف بندی‌ها در سال‌های اخیر شکل شفاف تری به خود گرفته است. من به شخصه این صف بندی‌ها را عمدتا در سطح جنبش کارگری و در حوزه‌ی عناصر و پیش روان کارگری می‌بینم، تا در عمق این جنبش. مادامی که گرایشات موجود از جنبش توده‌ای کارگران فاصله داشته باشند و حضور جدی‌ای در بدنه‌ی جنبش کارگری نداشته باشند، نه تنها تاثیری در حرکت رو به جلوی جنبش ندارند، بلکه بیشتر به فرقه گرایی و تشتت این جنبش کمک می‌کنند. گرایشات مختلف باید خود را در خدمت منافع طبقه‌ی کارگر و نیازها و واقعیت‌های موجود این جنبش قرار دهند. هر گرایش که ادعای دفاع از منافع کارگران را دارد، باید به سازمان یابی طبقه‌ی کارگر در جهت کسب مطالبات اساسی این طبقه کمک کند. اگر قرار بر این باشد، که هر نوع گرایش جدا از جنبش توده‌ای منافع گرایش خود را دنبال کند، تجربه‌ی تلخ دوران گذشته تکرار خواهد شد. من اعتقاد به کار توده‌ای بین کارگران دارم و گرایش رادیکال و غیر آن را بر اساس حضور و یا عدم حضور در بین توده های کارگر ارزیابی می‌کنم. به نظر من، نزدیک ترین و طبیعی ترین راه کار در شرایط موجود ـ با توجه به نبود تشکل‌های مستقل کارگری ـ تقویت و ایجاد کمیته های کارگری فراکارخانه‌ای و هم چنین ایجاد این کمیته ها در درون واحدهای تولیدی می‌باشد.
این کمیته ها با ایجاد ارتباط و هماهنگی بین شهرها و کارخانجات مختلف، می‌توانند بستر ساز ایجاد تشکل سراسری کارگران باشند. در شرایط کنونی، گرایشات مختلف باید حول نیازهای امروز طبقه‌ی کارگر در جهت تشکیل جبهه‌ی سراسری ضد سرمایه داری با حفظ مواضع خویش گام‌های اساسی را بردارند. امروز منافع طبقه‌ی کارگر در گرو سازمان دهی نیروهای فعال و پیش رو و گرایشات ضد سرمایه داری می‌باشد و طیف‌های مختلف ضد سرمایه داری حول ایجاد تشکلات مستقل ضد سرمایه داری می‌توانند متشکل شوند. در غیر این صورت، این نوع گرایشات و صف بندی‌ها نه تنها پایدار نخواهند بود و قوام نخواهند داشت، بلکه تلاش آن‌ها هیچ منافعی برای جنبش کارگری در بر نخواهد داشت.

■ من طرح این سئوال را به این صورت صحیح نمی‌دانم. باید به تنوع نظرات و گرایشات در جنبش احترام قائل بود و آن را به رسمیت شناخت. واقعیت‌های امروز جنبش کارگری ایران، به ما می‌گوید که به طور واقعی در جنبش کارگری صرفا یک گرایش به نام گرایش ضد سرمایه داری وجود ندارد، بلکه طیفی از گرایشات مختلف ضد سرمایه داری با نزدیکی‌های نسبی در این جنبش فعال می‌باشند. و این طیف با گرایشات مستقل خود گام‌های مشترکی را در جهت رادیکالیسم جنبش کارگری به پیش برده‌اند، که از جمله می‌توان از: پروژه‌ی مخالفت با اخراج کارگران ایران خودرو، که به بازگشت کارگران اخراجی منتهی شد؛ محکومیت کشتار کارگران خاتون آباد؛ حمایت از کارگران دستگیر شده‌ی سقز؛ و مراسم‌های مشترک اول ماه مه در سال ۸۳ و ۸۴ و تشکیل «کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» نام برد.
تشکلات مستقل کارگری، نیاز امروز جنبش کارگری می‌باشد. نمی‌توان برای این تشکلات حد و مرز قائل شد. نباید معتقد به این باشیم، که این تشکلات صرفا عمل کرد صنفی یا

سیاسی داشته باشند. در این جا منظور من تشکلات کارگری موجود هم سو با سرمایه داری نیست، بلکه صحبت تشکلات ضد سرمایه داری است. این تشکلات در روند حرکتی خود، سیاست و برنامه‌ی خود را حول مسایل صنفی و سیاسی قرار می‌دهند. هر چند کارگران خود این گونه مرزها را در عمل و در شیوه‌ی اعتراضات و شعارهای خود پیشاپیش از میان برداشته‌اند، که از بارزترین آن می‌توان از تظاهرات امسال کارگران در تهران و شهرستان‌ها نام برد. شاخص مهم سمت و سوی اعتراضات کارگران در اول ماه مه امسال، و سال‌های پیش، جهت گیری ضد سرمایه داری بوده است؛ چرا که ضمن درخواست دست مزد، تحریم انتخابات آینده‌ی ریاست جمهوری، دولت و مجلس را در دوره های تاکنونی در حمایت از سرمایه داری و تدوین سیاست‌های ضد سرمایه داری به زیر سئوال برده‌اند و اساسا لبه‌ی تیز حملات کارگران، نظام سرمایه داری بوده است. بنابراین، هیچ کس نمی‌تواند این تحرکات توده‌ای را صرفا صنفی ارزیابی کند.

تشکلات کارگری بنا بر ترکیب آن قاعدتا می‌بایست گرایشات مختلف فکری اعم از چپ و غیر چپ و یا مذهبی را در خود داشته باشد. به نظر من، تشکلات کارگری می‌توانند چشم انداز ضد سرمایه داری داشته باشند، اما انتظار تدوین سیاست و برنامه و تجزیه و تحلیل نظام سرمایه داری و برافراشتن پرچم سوسیالیسم با توجه به گرایشات مختلف در درون تشکلات کارگری انتظاری بعید و اتوپیای محض می‌باشد و بدیهی ترین استنتاجی که از چنین دیدگاهی می‌توان به دست داد، نهایتا درغلطیدن به دام اکونومیستی است که می‌تواند جنبش کارگری را از رسیدن به خواست‌های طبقاتی و سوسیالیسم باز دارد.

معتقدم، به موازات فعالیت برای ایجاد تشکل‌های کارگری ضد سرمایه داری، مبارزه و فعالیت برای ایجاد تشکل سیاسی کارگران، امری ضروری و حیاتی است. و نمی‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد. این امر نیز می‌تواند با نقد و جمع بندی از گذشته و عمل کرد جنبش چپ در قبال جنبش کارگری انجام گیرد.

■ من در پاسخ سئوال قبلی، در این مورد توضیح دادم. معتقدم، تشکلات توده‌ای کارگری و هم چنین تشکل سیاسی کارگران هر کدام با توجه به ترکیب و قابلیت‌ها، وظایف خود را در حیطه‌ی این تشکلات بر عهده می‌گیرند. در این پروسه، تشکلات کارگری نباید زاییده و ابزار احزاب سیاسی برای نیل به اهداف شان واقع شوند. تشکلات کارگری در هر شرایطی، حتا بعد از برقراری سوسیالیسم، باید نقش مستقل و نقادانه‌ی خود را ایفا کنند.

■ کاملا درست است، تشکل و تحزب طبقه‌ی کارگر رابطه‌ی تنگاتنگی با معضلات و مسایل طبقه‌ی کارگر پیدا می‌کند. نمی‌توان منکر چنین ارتباطی شد. تشکل کارگری از حوزه‌ی فعالیت خود، با جهت گیری ضد سرمایه داری، مطالبات صنفی و سیاسی خود را به پیش می‌برد. و به موازات آن تشکل سیاسی نیز، با اتکا به اقتدار طبقاتی و با توجه به ظرفیت و قابلیت‌های خود، لغو کار مزدی و برافراشتن سوسیالیسم را در دستور کار خود خواهد داشت.

■ به نظر من، بدون نقد واقعی و عینی بر گذشته‌ی جنبش و احزاب چپ نمی‌توان برای آینده‌ی جنبش چشم انداز روشنی ترسیم کرد. ما باید گذشته‌ی احزاب و تشکلات کارگری را تیزبینانه مورد نقد قرار دهیم. آن چه مثبت و تاثیرگذار بوده باید تقویت کنیم و آن جایی که نقش منفی را ایفا کرده است، طبیعتا جمع بندی از آن می‌تواند آموزه های بسیاری برای فعالین جنبش کارگری در بر داشته باشد. باید دید در عرصه‌ی جهانی چرا و در چه مقطع زمانی منافع گروهی بر منافع جنبش کارگری ارجحیت داشته است، کدام اندیشه موقعیت تسمه نقاله‌ای تشکلات کارگری را به پیش برده و می‌برد و چرا تشکلات کارگری به زاییده‌ی احزاب تبدیل شده یا می‌شوند. معتقدم، مساله‌ی استقلال تشکلات کارگری از دولت و احزاب می‌تواند جایگاه ویژه‌ای را در این بررسی به خود اختصاص دهد. هیچ کس نمی‌تواند تضمین کند یک حزب سیاسی تا کجا حافظ منافع طبقه‌ی کارگر خواهد بود و به بی راهه نخواهد رفت. اگر تشکلات کارگری ابزار سازمانی این حزب باشند، مخالفان استقلال تشکل‌های کارگری از احزاب باید به این سئوال پاسخ دهند، که در صورت فاصله و گسست این حزب از آرمان‌های طبقه‌ی کارگر، تکلیف تشکلی که سیاست‌های این حزب و جریان به آن دیکته شده است، چیست؟ آیا تشکلات کارگری الزاما می‌بایست دنباله روی احزاب و سیاست‌های شان باشند و یا موقعیت مستقلی را در پیش گیرند؟

در کنار این نمی‌توان به اندیشه‌ای که تشکلات کارگری را فراتر از حوزه‌ی صنفی درک نمی‌کند و در حقیقت خواهان هم کاری طبقاتی تشکلات با نظام سرمایه داری است، بی تفاوت بود. این اندیشه در گذشته و حال، نقش ارتجاعی خود را در مهار رادیکالیسم در جنبش کارگری ایفا کرده است. تشکلات کارگری نوین باید مستقل و ضد سرمایه داری باشند و تشکلات سیاسی نیز با جمع بندی از گذشته و از درون طبقه‌ی کارگر متولد شوند.

در شرایط فعلی، گرایشات رادیکال و جریاناتی که به درستی عزم ایجاد ارتباط زنده و تنگاتنگ را با طبقه‌ی کارگر در سر دارند، می‌بایست در جهت بستر سازی برای ایجاد تشکل سراسری کارگران، و با بر پا داشتن حزب طبقه‌ی کارگر، اقدامات مشترکی را به انجام رسانند.

با امید به سرفرازی جنبش کارگری

گفت و گویی با

مهدی ریاضی

من هم موافقم، که مسالهی سازمان یابی طبقهی کارگر یکی از مهم ترین مشکلات جنبش کارگری در ایران است. یا به سخن دیگر، عدم سازمان یابی طبقهی کارگر به بحران مرکزی کنونی جنبش کارگری مبدل شده است. به ویژه در وضعیتی که دولت سرمایه داری با کمک و هم یاری «سازمان بین المللی کار» از چندی پیش در تدارک ایجاد یک بدیل تشکل کارگری دولتی برای کارگران است. بدیهی است چنان چه گرایشهای رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری در یافتن راه حل این بحران گامهای موثر و سریع برندارند، بحران توسط دولت سرمایه داری و متحدان بین المللیاش به صورت دیگری به نفع سرمایه داری یا گرایشات مماشات جو حل میگردد؛ یعنی به صورت ایجاد تشکل کارگری وابسته به دولت سرمایه داری و تحمیق توده های کارگری برای یک دورهی طولانی، این بار با نام «دموکراسی» و «آزادی» و با حمایت سازمانهای بین المللی وابسته به امپریالیسم.

بنابراین، گرایشهای رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری بایستی گامهایی در راستای حل این بحران بردارند. اما، برای برداشتن نخستین گام یک پیش شرط وجود دارد. این پیش شرط، اعتقاد داشتن به دموکراسی کارگری است. این پیش شرط به مفهوم به رسمیت شناختن حق گرایش است؛ یعنی گرایشهای رادیکال جنبش کارگری باید بپذیرند، که در درون جنبش کارگری اختلاف نظر و تنوع عقاید و گرایشات تشکیلاتی و سیاسی متنوعی وجود دارد (عقاید و تشکیلات کمونیستی و سوسیالیستی، آنارشیستی، سندیکالیستی، آنارکوسندیکالیستی، رفرمیستی، مذهبی و غیره). برای برداشتن گام نخست باید بتوان تمامی کارگران را صرف نظر از اعتقادات سیاسی و تشکیلاتی آنها، در درون یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک، متشکل کرد. این ساختار دموکراتیک، یک نهاد حزبی و یا تشکل مستقل ضد سرمایه داری کارگری نیست، بلکه یک اتحاد عمل کارگری است. تنها افراد و نهادهایی از درون این اتحاد عمل کارگری کنار گذاشته میشوند، که مستقیما در خدمت دولت سرمایه داری قرار گرفته باشند. مابقی گرایشات نظری نباید حذف گردند.

برای پاسخ به سئوال شما مبنی بر عدم موفقیت جنبش کارگری در امر سازمان یابی، باید ذکر کنم که یکی از عوامل بازدارندهی عمدهی امروزی بر سر راه سازمان یابی کارگران، عدم آمادگی خود پیش روی کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف گرایی و انحصارگرایی در درون کارگران پیش رو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده مبدل گشته است. هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را نداشته و به محض بروز کوچک ترین اختلاف نظری، به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنیها آغاز میشود و سپس مساله به حذف گرایی و نهایتا دشمن ورزی علیه یک دیگر خاتمه مییابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یک دیگر، اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل میگردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یک دیگر و در کنار یک دیگر، فعالیتها از روی چشم و هم چشمی و در مقابل یک دیگر سازمان مییابند. این روش از کار یک انحراف عمیقی در درون جنبش کارگری است، که باید هر چه سریع تر اصلاح گردد، و گرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.

ریشهی این انحراف البته در ماهیت غیر دموکراتیک دولت سرمایه داری است، که طی دو دههی پیش کوچک ترین اعتراضات کارگران را با روشهای خشونت آمیز و ارعاب گرایانه پاسخ داده است. در دورهی پیش، تحت فشارهای سرکوب و ارعاب، کارگران پیش رو تجربهی دموکراسی کارگری را نداشته و اکنون با تحولات نوین قادر به هم زیستی با هم در مقابل دشمن واحد نیستند. چنان چه در دورهی پیش روشهای حذف گرایانه و فرقه گرایانهی کارگران پیش رو به صورت علنی و قابل لمس نمایان نمیشد، امروز با تحولات نوین در درون جنبش کارگری این برخوردها مانند یک غدهی چرکین به چشم میخورد. کارگران جوان و پیش تاز انقلابی باید با این انحراف مقابله کرده و سنتهای نوین و دموکراتیک را برقرار کنند. کارگران پیش رو امروز به دو دسته تقسیم میگردند. کارگران پیش رو سنتی، که در دورهی پیش نقش تعیین کنندهای در تداوم فعالیتهای کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شدهاند؛ و کارگران پیش تاز و جوانان کارگر، که گرچه از تجربهی دستهی اول برخوردار نبوده، اما در صحنهی سیاسی حاضر و فعال هستند. بدیهی است، که باید به نقش پیشین کارگران پیش رو سنتی ارج نهاد. آنها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افقهای سیاسی و گشایشهای نوین، کارگران پیش رو سنتی هم سویی با وضعیت کنونی را نمیتوانند با گامهای ضروری تطابق دهند. آنها درها را بر روی خود، از ترس از دست دادن موقعیت پیشین شان، محکم بستهاند و کارگران جوان را به درون خود راه نمیدهند. در نتیجه، ناخواسته از مسببین افتراق و چند دستگی شدهاند. عدهای را به علت «روشن فکر» بودن حذف میکنند و برخی را به علت اعتقادشان به ساختن «حزب» کنار میگذارند. عدهای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم میکنند و برخی را به علت وابستگی به «سازمان خاص» طرد میکنند. به جای تمرکز بر تقویت بزرگ ترین جبههی ضد سرمایه داری، آنها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و مرزبندیهای کاذب نهادهاند. این وضعیت اسف ناکی است. به اعتقاد من، در وضعیت کنونی یکی از موانع اصلی در مقابل حرکت کارگری، برخوردهای غیر دموکراتیک است که توسط برخی از کارگران پیش روی سنتی مصرانه اعمال میگردد.

البته مانع دیگری نیز وجود دارد و آن هم مرتبط به ماهیت سرکوب گرایانهی دولت سرمایه داری است. کشتار وحشیانهی کارگران خاتون آباد و دستگیری و ارعاب فعالین کارگری در اول ماه مه سال پیش و تهاجمات امسال، جدیدترین نمونه های سیاست سرکوب گرایانهی دولت سرمایه داری است. اما در وضعیت کنونی، این مانع در شرف کاهش است؛ زیرا دولت سرمایه داری نیک میداند برای مقبول نمایش دادن خود در انظار نهادهای بین المللی امپریالیستی، بایستی یک سلسله اقداماتی انجام دهد و سرکوبها را کاهش دهد. نمود این سیاست را میتوان در شیوهی برخورد دولت در دادگاه های فعالان کارگری در سقز مشاهده کرد. بدون تردید در گذشته چنین حرکتهایی به ویژه در شهرهای کردستان با قتل عام فعالین کارگری هم راه میشد. اما سال پیش مشاهده شد، که تنها واکنش نمایندگان

دولت سرمایه داری، دستگیری علنی کارگران بود که با فشارهای بین المللی وادار به عقب نشینی و آزادسازی دستگیر شدگان شد. برگزاری مراسم اول ماه مه امسال و شرکت بی شماری از کارگران مستقل از دولت در تظاهرات اول ماه مه، که سنتا در کنترل خانه‌ی کارگر است، با شعارهای مستقل و رادیکال شان نشان گر این تحولات نوین است. تدارک تهاجم به سندیکای شرکت واحد توسط مزدوران خانه‌ی کارگر و شورای اسلامی کار و نه لباس شخصی‌ها و سپاه پاسداران، تفاوت‌ها در شیوه‌ی سرکوب را نشان می‌دهد.

برای پاسخ گویی به چگونگی پیش برد راه کارهای فوری و امروزی در امر سازمان دهی، در وهله‌ی نخست باید چشم انداز سازمان یابی جنبش کارگری ترسیم گردد. به سخن دیگر، برای تعیین تاکتیک‌های امروزی که در پیش روی طبقه‌ی کارگر قرار گرفته است، می‌بایستی در ابتدا استراتژی را مورد بررسی قرار داد. بدون داشتن چشم انداز و افق سیاسی، جنبش کارگری دچار روزمره گی و انجام خرده کاری‌های بی حاصل می‌گردد. داشتن یک استراتژی صحیح و روشن، می‌تواند اشتباهات در کارهای روزمره را کاهش دهد.

استراتژی طبقه‌ی کارگر چیست؟ به اعتقاد من، در مرکز استراتژی طبقه‌ی کارگر باید مسالله‌ی قدرت کارگری قرار گیرد. بدون قدرت کارگری هیچ یک از تکالیف جامعه (تکالیف دموکراتیک و سوسیالیستی) قابل حل نیستند. برخی از فعالین کارگری استدلال می‌کنند، که «مسالله‌ی طبقه‌ی کارگر ربطی به قدرت کارگری نداشته و فقط باید بر کسب یک سلسله حقوق صنفی مبارزه شود». این گرایشات از ابزار مبارزاتی کارگران، و در راس آن اعتصاب کارگری تنها به منظور اعمال فشار بر دولت سرمایه داری استفاده می‌کنند. این شیوه‌ی تفکر نادرست است. به نظر من، کلیه‌ی ابزار مبارزاتی از جمله اعتصاب باید در راستای پیوند با قدرت کارگری باشد. در همین جا باید یادآور شد، که هر اعتصاب حامل نطفه های اولیه‌ی قدرت کارگری است، اما برای تحقق نهایی آن به عوامل دیگری نیاز است؛ زیرا تفاوت مهمی بین تهاجم بالقوه علیه دولت سرمایه داری و تحقق نهایی تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران وجود دارد. آن چه این دو وضعیت را بهم پیوند می‌دهد، سطح «آگاهی» سیاسی درون جنبش کارگری است. بدون یک سلسله تصمیم گیری آگاهانه، هیچ اعتصابی به خودی خود دولت سرمایه داری را تهدید بنیادین نمی‌کند.

برخی از کارگران پیش رو سنتی تصور می‌کنند، که با تکرار شعارهای «کمیته‌ی کارگری» و یا «مجامع عمومی کارگری»، مسالله‌ی کارگران به خودی خود حل می‌گردد. اینها، تصوراتی واهی است. لازم به ذکر است، که ما می‌باید از تمامی نهادهای کارگری حمایت کرده و هیچ اختلافی با طرح آنها نداشته باشیم. اما باید درک شود، که هیچ «کمیته‌ی اعتصاب» یا «کمیته‌ی کارگری» یا «مجمع عمومی» ای به شکل خودجوش به یک «شورا» و در نهایت کسب قدرت کارگری مبدل نمی‌گردد.

کارگران پیش تاز در مورد چشم انداز سیاسی خود باید آگاه و روشن باشند. آنها باید بدانند، که طبقه‌ی کارگر صرفا پس از کسب قدرت سیاسی و رهایی خود به ثروت ملی و مناسبات تولیدی دست خواهد یافت. بدون قدرت سیاسی، طبقه‌ی کارگر قادر به نظارت و کنترل کامل بر امور کارخانه ها نخواهد بود. بدون به دست گرفتن قدرت سیاسی، کنترل بر مناسبات مادی تولیدی غیر ممکن خواهد بود. «رفرم» در جامعه‌ی سرمایه داری شاید (در بهترین حالت) منجر به تقلیل مشکلات (آن هم موقتی) گردد، اما مسایل را به شکل ریشه‌ای هرگز حل نمی‌کند. رفرم هرگز قادر به از میان برداشتن غده‌ی سرطان زا نمی‌گردد. برای این منظور، عمل جراحی لازم است.

اما قدرت گیری کارگران نیاز به برنامه ریزی و عمل مرکزی سیاسی خاص دارد. برای سازمان دهی برنامه‌ی اقتصاد برنامه ریزی شده و سیاستهای اجتماعی، نیاز به اقدامات حساب شده است. روند قدرت گیری، حرکت مشخص و برنامه ریزی شده‌ای است که مانند زنجیری بهم پیوند خورده است. هر گسستی در این سلسله عملیات می‌تواند وضعیت کارگران را با فاجعه روبرو کند. به سخن دیگر، کسب قدرت سیاسی ـ که قرار است کارگران «از خود بیگانه شده» را به انسان‌های «آزاد شده» ای که سرنوشت خود را در دست خواهند گرفت، تبدیل کند ـ باید توسط خود کارگران پیش تاز «آگاه» و سازمان یافته صورت پذیرد. کارگران آگاه نیز برای برنامه ریزی کسب قدرت سیاسی نیاز به حزب سیاسی کارگران دارند. مطالبه‌ی تاسیس هر تشکل مستقل کارگری «ضد سرمایه داری» اگر قرار باشد از سطح تبلیغاتی خارج شده و جنبه‌ی عملی به خود گیرد، باید با تشکیل یک ستون فقرات مرتبط به آن پیوند بخورد. این ستون فقرات همانا «حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری» است. به سخن دیگر، کارگران ضد سرمایه داری نیز ـ همانند سرمایه داران ـ باید مجهز به حزب خو باشند و این نهاد، ستون فقرات تشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری را شکل می‌دهد.

در نتیجه، می‌توان اذعان داشت استراتژی محوری کارگران در مرحله‌ی کنونی ایجاد یک حزب ضد سرمایه داری است. اما این حزب هنوز ساخته نشده است. این حزب باید از اقلیت جنبش کارگری و هم راه با فعالین کارگری ایجاد گردد. گرایش‌هایی که نقدا سازمان‌ها و احزاب «کارگری» را توسط عده‌ای روشن فکر (آن هم در خارج از کشور) ساخته و از کارگران می‌خواهند به آنها بپیوندند، اقدامی غیر اصولی و نادرست انجام داده‌اند. حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری با این احزاب سنتی تفاوت دارد و باید متشکل از کارگران پیش تاز باشد. تدارک در راستای ایجاد این حزب، امروز به استراتژی اساسی کارگران پیش تاز مبدل گشته است.

کارگران پیش رو باید توجه کنند، که در وضعیت بحران سیاسی در دوره‌ی آتی، مسالله‌ی «قدرت دو گانه» در جامعه مطرح می‌گردد: قدرت سرمایه داران یا قدرت کارگران. در جامعه‌ی ما بحران عینی و دایمی در روابط تولیدی سرمایه داری (کسادی، تورم، بیکاری، هرج و مرج در تولید و غیره)، بحران سیاسی در درون دولت (کشمکش‌های درونی، بی اعتمادی به رهبریت، تفرقه، عدم وجود یک پارچگی و وحدت)، نارضایتی عمومی مردم (به ویژه در درون قشرهای خرده بورژوا و زحمت کشان) و بی اعتمادی طبقه‌ی کارگر نسبت به سیاست مداران سرمایه دار وجود دارد. برای کسب قدرت سیاسی، اعتماد به نفس در درون طبقه‌ی کارگر باید به وجود آید. این کار شدنی نیست، مگر توسط سازمان دهی حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری. ساختن حزب پیش تاز کارگران نیز توسط جمع جبری «کمیته های کارگری» یا «مجمع عمومی کارگری» یا «تشکیلات ضد سرمایه داری کارگری» به وجود نمی‌آید. برای ساختن حزب پیش تاز کارگری باید از هم اکنون آگاهانه و مصممانه تدارک مشخص دید. کارگران را باید از هم اکنون به ضرورت ساختن حزب ترغیب کرد. کارگران جوان را باید از امروز در تدارک عملی حزب پیش تاز سهیم کرد.

با توجه به این چشم انداز، تاکتیک‌های کارگری چیستند؟ با توجه به بیش از دو دهه اختناق، بدیهی است که جنبش کارگری از افتراق و چند دستگی و تشتت عمیق رنج می‌برد. هیچ اقدامی بدون اتحاد کارگران علیه دولت سرمایه داری عملی نیست. تمام راه حل‌هایی که منجر به اتحاد عمل سراسری کارگران نگردند، محکوم به شکست هستند. هیچ «کمیته‌ی کارگری»، هیچ «مجمع عمومی» و هیچ «تشکل مستقل کارگری» و هیچ حزب پیش تاز کارگری به وجود نمی‌آید، مگر در ابتدا وسیع ترین اتحاد میان کارگران برقرار گردد. این اتحاد تنها می‌تواند یک اتحاد عمل بر محور یک برنامه‌ی اقدام کارگری باشد. توافقات باید بر سر عمل مشترک صورت گیرد. باید

همواره نکات اشتراک را جست و جو کرد و آنها را تقویت کرد. نکات افتراق را در اتحاد عمل نباید عمده کرد. اما این اتحاد عمل کارگری باید دموکراتیک باشد و همه‌ی نظریات متفاوت را زیر چتر خود متشکل کند. برخی استدلال می‌کنند با اتحاد عمل با گرایشات مماشات جو، رفرمیست و سندیکالیست، نمی‌توان «رادیکالیسم» کارگری را حفاظت کرد. پس باید از ابتدا جبهه ها را از هم جدا کرد، تا کارگران به نظرات سندیکالیستی و رفرمیستی آغشته نشوند! این استدلال‌ها، همه برخوردهای ناپخته و کودکانه‌ای هستند. درست برعکس، تنها راه حفاظت کارگران از رخنه‌ی عقاید غیر رادیکال، وحدت عمل با همان گرایشات سندیکالیستی‌ای است که از پایه‌ی توده‌ای برخوردار هستند. زیرا تنها راه افشاگری و جداسازی توده‌ی کارگران از رهبران مماشات جو، در عمل مشترک ضد دولت سرمایه داری است. تنها در پی کار مشترک و تبادل نظر در انظار کارگران است، که آنها به ماهیت مماشات جویانه‌ی رهبران خود پی می‌برند. طبیعی است هر چه افتراق و تشتت بیشتر دامن زده شود و کارگران بیشتر از هم جدا شوند، عقاید رفرمیستی بیشتر به درون کارگران رخنه خواهد کرد.

در این رابطه، بهتر است بدوا اشاره کنم که ما باید آگاه باشیم که دولت سرمایه داری نه تنها با ارعاب و اعمال زور، نظام سرمایه داری پوسیده را پا بر جا نگه می‌دارد، که هم راه با رفرمیست‌های رنگارنگ در درون جنبش کارگری، مبادرت به تعویق انداختن تحولات اجتماعی می‌کند. تبلیغات رفرمیستی در درون طبقه‌ی کارگر و زحمت کشان، تاثیرات خود را می‌گذارد. چنان چه طبقه‌ی کارگر تحت تاثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی و تبلیغات سرمایه داری قرار نمی‌گرفت، نظام سرمایه داری یک روز هم دوام نمی‌آورد! باید توجه کرد، که حاکمیت سرمایه داری تنها از طریق زور و تبلیغات (رسانه های عمومی، مساجد، مدارس و غیره) اعمال نفوذ نمی‌کند، بلکه از طریق حاکمیت بر بازار اقتصادی، اعمال استثمار و «استثمار مضاعف» بر کارگران، بیکارسازی و اخراج و ایجاد وضعیتی نابسامان که کارگران قادر نباشند به جهان بینی خود دست یابند هم اعمال نفوذ و قدرت می‌کند.

در جوامع غربی نیز نظام سرمایه داری تنها در وضعیت بسیار بحرانی متوسل به اعمال زور می‌گردد، و گرنه با تحمیل قوانین بازار به اندازه‌ی کافی کارگران و زحمت کشان را ارعاب می‌کند، تا توان مقاومت را از آنها سلب کند. کارگران (حتا آگاه ترین آنها) نهایتا می‌پذیرند، که برای کسب «یک لقمه‌ی نان» و یا برای «سیر کردن شکم خود و خانواده‌ی شان» بایستی «نیروی کار» خود را به فروش برسانند و به قوانین بازار تمکین کنند. این اقدام به عنوان یک امر «طبیعی» قلمداد می‌شود. تنها در وضعیت بحرانی است، که کل نظام سرمایه داری به زیر سئوال رفته و قیام‌های توده‌ای در دستور قرار می‌گیرد.

در نتیجه، در جامعه‌ی ما گرایش‌های رفرمیستی و سندیکالیستی که به ماهیت ریشه‌ای دولت سرمایه داری کاری نداشته و تنها خواهان رفاه های اولیه برای طبقه‌ی کارگر در چهارچوب نظام کنونی‌اند، شکل می‌گیرند و تقویت می‌گردند. در وضعیت اختناق آمیز، پایه های کارگری (در دوره های اولیه) بیشتر متمایل به این گرایشات می‌شوند و این یک امر طبیعی است. باید توجه کرد کارگرانی که در وضعیت وخیم اقتصادی به سر می‌برند، به شکل یک پارچه و توده‌ای به رادیکالیسم کارگری روی نمی‌آورند. گرایشات محافظه کارانه و مماشات جو از این احساسات طبیعی سوء استفاده کرده و پلی میان خواستهای کارگران و سیاستهای دولت ایجاد می‌کنند.

«کمیته‌ی پیگیری آزادی تشکل‌های کارگری» (منبعد کمیته‌ی پیگیری) باید در چنین محتوایی ارزیابی شود. به اعتقاد من، گرایش حاکم در کمیته‌ی

پیگیری دارای سیاست ناروشن، بعضا مماشات جو، رفرمیستی و فرقه گرایانه است. اما حضور این گرایش غیر رادیکال به مفهوم عدم حمایت از حرکت کارگران، که به حق از آن حمایت کردند، نباید تلقی گردد. باید تاکید شود که تعداد امضا کنندگان نباید معیار ارزیابی ما از آن کمیته باشد. این رقم می‌توانست حتا ۴۰ هزار باشد و این موضوع خللی در ارزیابی ما ایجاد نمی‌کرد. موضوع از این قرار بود، که در مهر ماه ۱۳۸۳، هیات نمایندگی «سازمان بین المللی کار» (آی. ال. او) بار دیگر به ایران آمد و این بار با «وزارت کار ایران» به توافق نامه‌ی جدیدی رسید، که امضای «کنفدراسیون انجمن‌های کارفرمایان ایران» و «خانه‌ی کارگر» را نیز شامل می‌شد. نکته‌ی مهم این توافق نامه، این است که بر خلاف توافق سال ۱۳۸۱، «آی. ال. او» پذیرفته شوراهای اسلامی با تغییراتی در قوانین و آیین نامه ها، شرایط مطروحه در مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸ «آی. ال. او» را برآورده می‌کند. به این مفهوم، که از این پس از نظر «آی. ال. او»، شوراهای اسلامی و «خانه‌ی کارگر» می‌توانند در مرکز ایجاد سندیکاهای کارگری قرار گیرند. به این ترتیب، دولت ایران مهم ترین شرط مورد نظر «آی. ال. او» را اکنون تامین کرده و «آی. ال. او» در موضع سال پیش خود _ که شوراهای اسلامی و خانه‌ی کارگر را در حاشیه قرار داده بود _ تجدید نظر کرده است. به سخن دیگر، «آی. ال. او» که قرار بود با توافق اصلاح طلبان (حزب مشارکت اسلامی)، «سندیکای مستقل» در ایران تاسیس کند، پس از کنار گذاشتن «اصلاح طلبان» در انتخابات اخیر مجلس هفتم، وارد معامله و توافق با جناح راست دولت شده است.

به دنبال این توافق، تعدادی از فعالان کارگری (عمدتا سندیکالیست و رفرمیست) با محور خواست آزادی ایجاد تشکل‌های کارگری، دست به کار تدارک اعتراض زدند و به جمع آوری امضای کارگران پرداختند. در پروسه‌ی تهیه‌ی متن نامه‌ی اعتراضی و چگونگی جمع آوری امضا بود، که ایده‌ی ایجاد کمیته‌ای جهت تعیین بخشی به این حرکت و گسترش دامنه‌ی آن مطرح شد. تا این جا هیچ تخلفی صورت نگرفته و این یک روال عادی است، که رخ داده است. تنها سئوالی که در ذهن کارگران طرح می‌گردد، این است که چرا گرایش «رادیکال» به این ابتکار عمل دامن نزده است؟ چرا گرایش رادیکال زمانی که این اتفاق رخ داد، توده های کارگران را برای یک اعتراض گسترده سازمان نداد؟

بر خلاف برخی از گرایش‌های فرقه گرا، که این حرکت را مورد انتقاد قرار داده‌اند، ما در «کمیته‌ی اقدام کارگری» این حرکت را مورد حمایت مشروط قرار دادیم. مشروط به صراحت بخشیدن به مطالبات مطروحه و شناخت و افشای ماهیت «سازمان بین المللی کار» (و نهادهای دولت سرمایه داری). بدیهی است، که محکوم کردن این حرکت به دلایل واهی، روش درستی نمی‌توانست باشد. حتا چنان چه مطالبات این کمیته رفرمیستی و مخاطبان

آن اشتباه انتخاب شده باشند، همان طور که اشاره کردم، مسالهی محوری امروزی جنبش کارگری ایجاد اتحاد و یک پارچگی میان کارگران است. اتحادی بر محور یک سلسله فعالیتهای مشخص عملی، متکی بر یک برنامهی عمل کارگری. امروز کارگران ایران بیش از پیش به اتحاد و عمل مشترک نیازمندند. هر گونه افتراق و چند دستگی، جبههی سرمایه داری را تقویت کرده و کل کارگران را تضعیف خواهد کرد. گرایشات منتقد میباید درک میکردند و میپذیرفتند، که تعدد آرا و اختلافات سیاسی امری است واقعی در درون جنبش کارگری. همه یک رنگ نمیتوانند باشند. نظریات مختلف از جمله نظریات سوسیالیستی، آنارکو سندیکالیستی، سندیکالیستی، آنارشیستی و رفرمیستی در درون جنبش کارگری وجود دارند. اختلافات میتواند در درون یک اتحاد عمل کارگری به بحث و تبادل نظر گذاشته شود و در ضمن مبارزات ضد سرمایه داری در راستای حفظ منافع جمیع کارگران متحدانه صورت پذیرد. انشعابات و افتراقات تنها زمانی موجه هستند، که عدهای از خط طبقاتی عبور کرده و در کنار طبقه و دولت سرمایه داری قرار گیرند. موقعیت کنونی در میان کارگران، این گونه است که مرزبندی با نهادهای دولتی (خانهی کارگر و شوراها و انجمنهای اسلامی کار) تا حدود زیادی صورت گرفته است (تظاهرات اول ماه امسال این نکته را به اثبات رساند)، اما در عین حال انحرافات و کج رویها و تناقضات وجود خواهد داشت. این امر طبیعی است؛ زیرا که کل طبقهی کارگر برای نخستین بار پس از یک چهارم قرن از زیر آوار اختناق و سرکوب سر بیرون میآورد. اختناق و ارعاب، تاثیرات خود را نه تنها به شکل فیزیکی، بلکه هم چنان به صورت سیاسی و تشکیلاتی در اذهان کارگران میگذارد. نباید فراموش شود، که ایدئولوژی غالب در جامعهی سرمایه داری (به ویژه نظیر ایران)، ایدئولوژی هیات حاکم است و تمام انحرافات جامعهی سرمایه داری در درون طبقهی کارگر نیز راه مییابد. اما در عین حال، گسست از انحرافات در وضعیت گشایشهای سیاسی میتواند به سرعت انجام گیرد. بنابراین، نمیتوان پیش از آغاز مبارزهی سیاسی و ایدئولوژیک و کار عملی سیاسی، افتراقهای کاذب را دامن زد.

به اعتقاد من، نامه نگاری و طرح مطالبات برای بهبود وضعیت کارگران از هر نهادی بلااراد است؛ به شرطی که ماهیت این نهادهای دولتی (وزارت کار) و امپریالیستی (سازمان بین المللی کار) حداقل در ذهن کارگران روشن باشد. نامهی سرگشاده ایرای ندارد، به شرطی که برای کارگران ماهیت واقعی این نهادها توضیح داده شود. جمع آوری طومار ایرادی ندارد، به شرطی که چشم انداز عملی آن روشن باشد. نامه نگاری اشکالی ندارد، به شرطی که مطالبات کارگری برای تحقق دراز مدت کارگران در آن درج شده باشد. طرح سئوال از دولت سرمایه داری ایرادی ندارد، به شرطی که در راستای افشای آن باشد و نه مماشات با آن. اینها کمبودهایی بود، که «کمیتهی پیگیری» به هم راه داشت. مبارزهی سیاسی گرایش رادیکال میبایستی بر محور این نکات اساسی بنا نهاده میشد و نه انشقاق جنبش کارگری. از این رو، حمایت مشروط از حرکت بخشی از کارگران و نقد روش مسئولان آن، یک گام اصولی است. لازم به ذکر است، که حمایت از یک حرکت کارگری به مفهوم تایید برنامه و سیاست مسئولان سازمان دهی آن حرکت نمیباشد.

■ برای روشن شدن «صف بندیهای موجود در عرصهی مبارزات روزمره» و توضیح «سیاستها و راه کارهای گرایشات مختلف» بهتر است در مورد همین تجربهی اخیر مکث شود و به روش برخورد و نقد سایرین به «کمیتهی پیگیری» پرداخته شود.

انتقادات گرایش دیگر کارگری با نام «کمیتهی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» (منبعد کمیتهی هماهنگی) نسبت به کمیتهی پیگیری، نشان دهندهی بی توجهی آنها به ماهیت اساسی وضعیت کنونی است. عمده کردن نامهی «کمیتهی پیگیری» به وزارت کار و ایجاد یک وجه تمایز کاذب مبنی بر این که: «کمیتهی پیگیری قصد دارد با مجوز دولتی، تشکل مستقل ایجاد کند»، در صورتی که «کمیتهی هماهنگی میخواهد تشکل کارگری بدون مجوز قانونی به وجود آورد و پس از تشکیل آن، اجازهی دولت را کسب کند». منتقدین به کمیتهی پیگیری اشاره میکنند، که از آن جایی که مخاطبین این کمیته «سازمان بین المللی کار» و «وزارت کار» است، این نشانهی توهم آنها نسبت به این نهادها است. این روش، یعنی دست گدایی دراز کردن به سوی رژیم! در پاسخ باید ذکر شود، که در حوزهی فعالیتهای سیاسی کارگری، هیچ استدلالی فرقه گرایانه تر از این نمیتواند طرح شود. مبارزهی استراتژیک کارگری برای پیش برد اهداف خود نیاز به تاکتیکهایی دارد، که ناشی از سطح آگاهی کنونی و وضعیت اجتماعی کارگران است. اگر در وضعیت کنونی توده های وسیع کارگری نسبت به اقدامات سازمان بین المللی کار و وزارت کار دچار توهم هستند، راه حل زدودن توهم آنها این نیست، که شعارهای آلتوماتیستی در مقابل آنها قرار داده شود.

روش برخورد «کمیتهی هماهنگی»، یک اشتباه تاکتیکی بود. نشان به آن نشانی که کمیتهی پیگیری در مراسم اول ماه مه در سینما فردوسی، در سرلوحهی شعارهای خود اعلام کرد قصد کسب مجوز دولتی را ندارد. و بدین ترتیب، تمامی تبلیغات کمیتهی هماهنگی را خنثی کرد.

باید توجه داشت، که تظاهرات یک پارچهی کارگران در اول ماه مه دستاورد بزرگی برای کل طبقهی کارگر محسوب میشود. حضور مشترک کارگران با گرایشات و تعلقات سیاسی و تشکیلاتی متفاوت، تمامی محاسبات نهادهای وابسته به دولت سرمایه داری را درهم ریخت. در تظاهرات اول ماه مه، شعارهای وحدت طلبانه مانند: «اتحاد، اتحاد، تشکل، قدرت اصلی ما»، «هم سنگران، چارهی ما وحدت است»، «کارگران، چارهی ما وحدت است» و غیره، در میان سایر شعارها، در خیابانها و سالنهای سراسر ایران طنین افکند و احساسات اکثر کارگران ایران را منعکس کرد. کارگران ایران در ۱۱ اردیبهشت نشان دادند، که خواهان وحدت عمل علیه سرمایه داری هستند. آنها با شعارهای خود با صراحت اعلام کردند، که به هیچ وجه خواهان افتراق و چند دستگی و پراکندگی نمیباشند!

در چنین وضعیتی، در اول ماه مه به جای سازمان دهی یک مراسم مشترک ضد سرمایه داری، مراسم تکه تکه شدهی کارگران شکل گرفتند. مسئولان «کمیتهی پیگیری آزادی تشکلهای کارگری»، مراسم مستقل خویش را بدون کوشش کافی برای هم سویی با سایر کارگران سازمان دادند. این کمیته از فرط فرقه گرایی حتا از انعکاس اطلاعیه های حمایت از خود توسط «کمیتهی اقدام کارگری» و مبارزان بین المللی و اتحادیهی کارگری جهانی در نشریه و سایت «شورا» خودداری کرد. دوستان «کمیتهی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری»، که موضع رادیکالی نسبت به «کمیتهی پیگیری» گرفته، با یک ارزیابی نادرست و فرقه گرایانه از شیوهی نامه نگاری آن کمیته، دامن به اختلاف کاذبی زدند که وحدت کارگری را زودرس به انشقاق کشاند. مراسم روز اول ماه مه، که میتوانست به یک مراسم کارگری واحد با نظریات مختلف و با شرکت صدها تن از کارگران تبدیل شود، تکه تکه شد و انعکاس منفیای در اذهان کارگران وحدت طلب به جا گذاشت.

بنابراین، پیشنهاد کنکرت تاکتیکی من در وضعیت کنونی، تدارک ایجاد یک اتحاد عمل سراسری کارگری است. در درون این اتحاد عمل، تمامی نظریات مختلف و متنوع کارگری (به غیر از نهادهای مرتبط به دولت سرمایه داری) میتوانند شرکت کنند. در درون این اتحاد عمل، گرایشات مختلف متحدان خود را یافته و ضمن کار مشترک عملی ضد سرمایه داری

با سایر گرایشات، فعالیت اخص خود را نیز پیش می‌برند. راه حل این است، که با طرح مطالباتی که از آگاهی کنونی کارگران آغاز می‌شود، آنها را در مبارزه‌ی روزمره‌ی شان رهنمود داد، تا نهایتا کارگران به ماهیت نهادهای دولتی و امپریالیستی پی برده و خود را برای ایجاد تشکل مستقل خود آماده کنند. طرح شعارهایی مانند لغو کار مزدی، گرچه شعار درستی است و در برنامه‌ی جنبش کارگری باید قرار گیرد، اما نمی‌تواند در هر لحظه و در هر موقعیت در مقابل مطالبات مشخص روزمره‌ی کارگران قرار داده شود. این گونه برخوردها نشان گر «رادیکالیسم» نیست، بلکه نشان گر فرقه گرایی ناب است. این روش از کار نه تنها کارگران را به جهت درست سوق نمی‌دهد، که آنها را به طرف دولت سرمایه داری هل خواهد داد؛ زیرا آنها شعارهایی غیر قابل لمس بوده و درک آن برای طیف وسیعی از کارگران به آسانی رخ نمی‌دهد. گرایش‌های رادیکال کارگری نمی‌توانند شعارهای خود را بر طبقه تحمیل کنند.

درست برعکس، باید حلقه های رابط بین آگاهی فعلی و هدف نهایی را با درایت و پختگی پیدا کنند. در غیر این صورت، خود از جنبش کارگری منزوی شده و به گوشه‌ای پرتاب خواهند شد. شعارها و مطالبات کارگری می‌تواند حتا خطاب به نهادهایی باشد، که نسبت به آنها توهم در میان کارگران وجود دارد. برای نمونه اگر کارگران تصور می‌کنند، که «وزارت کار» هم راه با «سازمان بین المللی کار» قصد ایجاد یک تشکیلات کارگری برای آنها را دارند، با طرح مطالباتی نظیر حق اعتصاب و کنترل کارگری بر تولید و توزیع در کارخانه ها، ماهیت این نهادهای سرمایه داری در انظار کارگران بسیار سریع افشا خواهد شد؛ زیرا تحقق این مطالبات، چهارچوب نظام سرمایه داری و وابستگان امپریالیستی آنان را مورد سئوال قرار داده و اجرای آنها برای سرمایه داری به مثابه نابودی آن تلقی می‌گردد. بدین ترتیب، توهم زدایی در میان کارگران می‌تواند سریعا صورت پذیرد. کارگران به قدرت خود بیشتر پی برده و اعتماد به نفس پیدا خواهند کرد. و سپس، آمادگی پذیرش شعارهای رادیکال تر میان آنها بیشتر می‌شود. اضافه بر این، روش اتحاد عمل کارگری، کارآترین روش افشای گرایشات راست و رفرمیستی کارگری است. شکل نگرفتن این اتحاد عمل در اول ماه مه و برخوردهای فرقه گرایانه‌ی هر دو گرایش، منجر به تضعیف کارگران شد. و در نتیجه، مزدوران خانه کارگری و شورای کار اسلامی به خود جرات دادند چند روز پس از اول ماه مه به فعالین کارگری شرکت واحد تهاجم برند.

به اعتقاد من نیز ایجاد دوگانگی بین «تشکل توده‌ای» و «حزب کارگری»، یک عمل زاید و مردود است. این روش کار سازمان‌های سنتی است، که نقدا حزب و سازمان خود را با نام کارگران و توسط عده‌ای روشن فکر ساخته‌اند. و در واقع، کار حزبی خود را از تشکل توده‌ای جدا می‌پندارند. آنها توده ها را به مثابه ابزاری برای به قدرت رسیدن حزب شان پنداشته، لذا خواهان پیوستن توده ها به حزب شان هستند. این یک روش غیر اصولی است. اما در عین حال، من با نظریات گرایش «ضد کار مزدی» نیز توافق ندارم. نظریات این دوستان حامل نکات مثبتی در نقد سازمان‌های سنتی و مطالبات کارگری است، اما کماکان تخیلی و غیر قابل اجرا است. و در نتیجه، کاملا بی ارتباط با واقعیت جامعه‌ی ماست.

در این امر تردیدی نیست، که تشکیل یک حزب کارگری، بر خلاف نظر سازمان های سنتی که اکثرا به تشکیل حزب خود مبادرت کرده‌اند، یک روند از پیش تعیین شده‌ای نیست. حزب کارگری می‌تواند یا از درون تشکل کارگری به وجود آید، یا می‌تواند در کنار آن متولد شود، و یا در بیرون از آن شکل بگیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیش رو و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آنها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم این است، که این حزب هر جایی که نطفه‌ی اولیه‌ی آن متولد می‌شود، باید از یک سو، در مرکز فعالیت‌های کارگری یا در کنار کارگران قرار داشته باشد و از سوی دیگر، خود را از لحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگه دارد.

بیشتر توضیح می‌دهم. انگیزه‌ی اصلی ایجاد حزب کارگری، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه‌ی کارگر دارد. در درون طبقه‌ی کارگر به مفهوم «عام کلمه» ــ حتا در وضعیت عادی سرمایه داری ــ توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوایی قرار می‌گیرند. در درون طبقه‌ی کارگر به راحتی و به سرعت گرایش‌های رفرمیست، مماشات جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می‌گردند، که در تقابل با منافع دراز مدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاستهای بورژوازی کمک می‌رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی و مجریه و مقننه، رسانه های عمومی، مساجد، نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه‌ی کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی، به این ناهمگونی دامن می‌زند. هر چه طبقه‌ی کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد، استیلای سرمایه داری دراز مدت تر خواهد بود. باید یادآور شد، که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار، حاکمیت خود را اعمال نمی‌کند، بلکه هم چنین از روش‌های دیگری مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل‌های توده‌ای و علنی کارگری نیز استفاده می‌کند.

ایجاد تشکیلات علنی در ایران، که قرار است همانند «بین الملل اول» کار توده‌ای ضد سرمایه داری انجام داده و نهایتا به یک حزب توده‌ای مبدل گردد، یک پیشنهاد تخیلی است؛ زیرا، اولا: در درون یک تشکل علنی در قلب یک جامعه‌ی سرمایه داری عقب افتاده نظیر سرمایه داری ایران، احزاب علنی و توده‌ای کارگری هرگز نمی‌توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پر نفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفاش تدارک و سازمان دهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دوره‌ی اعتلای انقلابی) خود را به صورت غیر علنی سازمان دهد، تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک (رفرمیسم، فرصت طلبی و فرقه گرایی) و فیزیکی (رخنه‌ی عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگه دارد.

در نتیجه، هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و کارگران پیش رو است.

آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند، که به مثابه رهبران عملی کارگران در دوره‌ی پیش توسط کارگران شناخته شده و هم چنین اعتقاد به نظریات سوسیالیستی دارند. در درون جنبش کارگری باید وجه تمایزی مابین طبقه‌ی کارگر به طور اعم و کارگران پیش رو به طور اخص قائل شد. پیش روی کارگری ــ رهبران طبیعی و عملی طبقه‌ی کارگر ــ از آگاهی بالاتری از کل طبقه‌ی کارگر برخوردارند؛ زیرا که بر خلاف توده‌ی طبقه‌ی کارگر، این قشر به طور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای، مبارزات کارگری به طور فعالانه درگیر است. بدیهی است، که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه‌ی انقلابی، بدون دخالت حزب پیش تاز انقلابی، می‌باشد. اما اولا، کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیش تاز انقلابی به آن منتقل می‌شود، نخواهد بود؛ زیرا رهبران عملی طبقه‌ی کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جلب کلیه‌ی نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیا، به علت ارتباط تنگاتنگ پیش روی کارگری با کل طبقه‌ی کارگر، همواره خطر عقب نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیش رو توسط توده‌ی کارگر وجود خواهد داشت. پیش روی کارگری چنان چه در انزوا و بدون امر دخالت گری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، شاید تا حدودی قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی باشد. اما در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت، که همان قشر پیش روی کارگری مبدل به «روشن فکران» بی ارتباط با جنبش گردد؛ زیرا قشر پیش رو تا زمانی «پیش رو» است، که اتصال ارگانیک و روزمره‌ی خود را با کل طبقه‌ی کارگر حفظ کند. ظهور کارگران پیش روی سنتی در وضعیت کنونی، که با برخوردهای فرقه گرایانه تشکیل اتحاد عمل کارگری را کند کرده‌اند، نشان گر این واقعیت است.

اما در عین حال حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقه‌ی کارگر را دارد، نمی‌تواند یک حزب «روشن فکران» خارج از طبقه که کارش صرفا صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیش تاز انقلابی باید محور فعالیت‌های خود را در درون تشکل‌ها و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیبی از «کارگر روشن فکران» (کارگران پیش رو) و «روشن فکر کارگران» (روشن فکرانی که در گفتار و کردار در جبهه‌ی کارگری قرار گرفته و مورد تایید کارگران پیش رو قرار دارند) باشد. صرفا از طریق پیوند و مداخله‌ی مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست، که حزب کارگری عملا حقانیت رهبری توده ها را به دست می‌آورد. حقی که به هیچ وجه نمی‌تواند از پیش اعطا شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تایید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. مساله‌ی ساختن یک حزب کارگری، مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفا با مداخله‌ی روزمره‌ی فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می‌آید. زیرا که توده های کارگر نه تنها از طریق مطالعه و تبلیغات رادیو تلویزیونی و اینترنتی، بلکه عمدتا از راه تجربه‌ی خود از فعالان انقلابی شناخت به دست می‌آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه‌ی واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تاثیر گذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری» های تدوین شده در اتاق‌های دربسته و یا تشکیل سازمان‌های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی»، بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان همه فاقد ارزش هستند.

هم چنین این حزب نمی‌تواند دنباله روی کل طبقه‌ی کارگر باشد؛ زیرا که کل طبقه‌ی کارگر الزاما به سیاست‌های درست هم زمان با هم دست نمی‌یابد. حزب پیش تاز کارگری، برنامه‌ی خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می‌کند. این برنامه در درون جنبش عملی کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتا برای مداخلات بعدی تدقیق می‌یابد. برنامه‌ی طبقه‌ی کارگر برای امر دخالت گری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر از درون یک سازمان علنی نمی‌تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه‌ی کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه‌ی انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده‌ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف‌های رفرمیستی می‌کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده، که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیش تاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان‌های بی در و پیکر کارگری (به ویژه در کشورهایی نظیر ایران) پیچیدن نسخه برای شکست است. سازمان دهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت سرمایه داری و گرایش‌های بورژوا و خرده بورژوا صورت بگیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هیات حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابراین، حزب پیش تاز کارگری از دو اصل تفکیک ناپذیر از یک دیگر تشکیل شده است. از یک سو، تشکل کارگران سوسیالیست در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه‌ی انقلابی؛ و از طرف دیگر، درگیری نزدیک و روزمره‌ی این حزب با جنبش‌ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته‌ی کارگری. به سخن دیگر، حزب پیش تاز کارگری در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیسم) بوده و هم خواهان پیوستن به طبقه‌ی کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره‌ی کارگری) می‌باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده‌ی اجتماعی از وحدت اضداد تشکیل می‌شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می‌شود؛ زیرا از یک سو، حزب پیش تاز کارگری بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می‌شود؛ و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیش رو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی سیاسی طبقه‌ی کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوایی و اسیر ایدئولوژی بورژوایی است) منجر می‌شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه‌ی سرمایه داری، ایجاد یک حزب مخفی و متشکل از بهترین عناصر پیش روی کارگری است.

در محور «تحزب کمونیستی» باید به یک نکته‌ی اصلی اشاره کرد و آن هم کسب آگاهی طبقاتی است، که متاسفانه در درون تشکیلات ناهمگون علنی امکان پذیر نمی‌باشد. باید توجه داشت، که آن چه انقلاب کارگری را با سایر انقلاب‌ها متمایز می‌کند، این است که انقلاب کارگری بر خلاف سایر انقلاب‌ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خودانگیخته‌ی توده ها و یا یک قیام خود به خودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه‌ی اشکال استثمار انسان‌هاست. انقلاب کارگری صرفا خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست، که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه‌ی وسایل تولید و رهایی کلیه‌ی انسان‌ها از ستم کشی تحت جامعه‌ی طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می‌آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی ــ یعنی آگاهی سوسیالیستی ــ نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین بر خلاف سایر انگیزه های جوامع ماقبل سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی، ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، و نهایتا رو در رویی طبقه‌ی کارگر با سرمایه داری و شورش‌ها و طغیان‌ها و اعتصابات کارگری، پدیده هایی هستند که در درون جامعه‌ی سرمایه داری به وقوع می‌پیوندند. اما صرفا با عصیان و خشم و اعتراضات توده‌ای و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری (سندیکا، اتحادیه ها، اتحاد عمل‌ها، جبهه های واحد کارگری و غیره) نمی‌توان نظام سرمایه داری را با یک نظام عالی‌تر جایگزین کرد. طبقه‌ی کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری است. دانش سوسیالیستی، که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری و درک جامعه‌ی سرمایه داری، جایگزین کردن آن غیر ممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، بر اساس جنبش‌های خودانگیخته‌ی کارگری ـ که تحت تاثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داشتند ـ به وقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا احزاب توده‌ای کارگری تحت تاثیر همین ایدئولوژی‌ها قرار دارند. بر خلاف نظر برخی که از مارکس در مورد عدم ضرورت ایجاد «حزب جداگانه» ی کارگری نقل قول می‌آورند، کارل مارکس اعتقاد به ایجاد حزب پیش تاز انقلابی داشته و فعالیت مستمر او در «اتحادیه‌ی کمونیستها» دال بر این ادعا است. کارل مارکس در مقابل استدلال‌هایی که ضرورت برش از بورژوازی و خرده بورژوازی را تاکید نمی‌کردند، می‌گوید که: «این قبیل سوسیالیسم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود.» به سخن دیگر، طبقه‌ی کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی، که ایدئولوژی هیات حاکمه است، رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی روی آورد. اما این آگاهی سوسیالیستی، و یا مجموعه‌ی برنامه‌ی کمونیستی، به طور خود به خودی و یا صرفا از طریق فعالیت‌های اتحادیه های کارگری و یا تشکل‌های علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی‌شود. باید یک پیش روی کارگری، که مظهر عالی‌ترین درجه‌ی آگاهی تجربه‌ی طبقاتی است، قادر به دست یابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه‌ی کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه‌ی کارگر به این برنامه، سازمان دهی پیش روی کارگری ضروری است. و برای سازمان دهی پیش روی کارگری، نیاز به تشکیلات، حزب پیش تاز کارگری، است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه‌ی کارگر را در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری

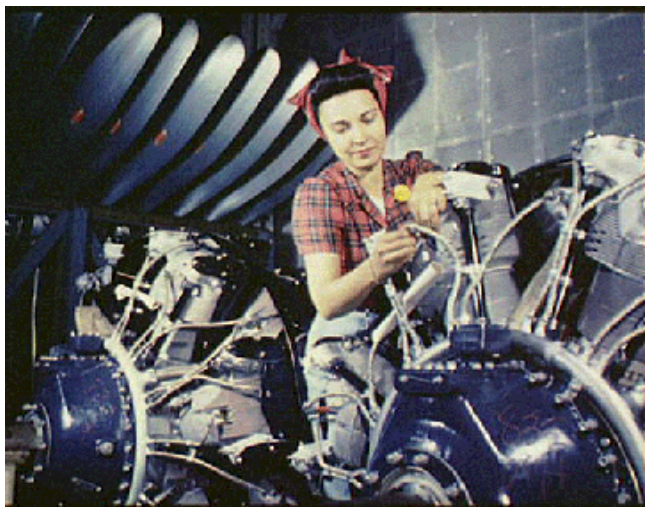

و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

بنابراین، من به تفکیک تصنعی تحزب کمونیستی از سازمان یابی توده‌ای اعتقاد ندارم. اما در عین حال معتقدم، که آگاهی سوسیالیستی برای برقراری نظام سوسیالیستی ضروری است و آن آگاهی در درون جنبش توده‌ای و به شکل یک پارچه در دوران حیات نظام سرمایه داری به دست نمی‌آید. کارگران در دوره‌ی کنونی محققا نیاز به حزب کارگری خود دارند. حزبی که نه تنها از لحاظ تشکیلاتی و سیاسی، بلکه به ویژه از لحاظ نظری و عقیدتی آن‌ها را برای انتقال به جامعه‌ی نوین آماده کند.

■ به اعتقاد من، شرایط مادی نه تنها در جامعه‌ی ما، که در سراسر جهان برای «امحای کار مزدی» آماده است. مساله عمدتا آماده نبودن شرایط ذهنی است. به سخن دیگر، جامعه‌ی سرمایه داری زمانش به سر آمده، اما گورکن‌های آن آماده نیستند. برای هر حرکت حساب شده و برنامه ریزی شده، برای تحقق یک جامعه‌ی نوین، نیاز به تدارک سیاسی و تشکیلاتی است. تدارک امور تشکیلاتی و آماده شدن نیز نیاز به تشکیلات و رهبری دارد. به عبارت دیگر، می‌توان بحران کنونی بشریت را با بحران رهبری کارگری توضیح داد. به نظر من، تا مدامی که بحران رهبری طبقه‌ی کارگر حل نگردد، «پروسه‌ی امحای کار مزدی» نمی‌تواند به شکل ریشه‌ای آغاز گردد. در برخی موارد اصلاحات و ترمیمات جزیی و موقتی برای بهبود وضعیت امکان پذیر است، اما حل ریشه‌ای بحران اجتماعی با رفع بحران رهبری کارگری پیوند خورده است. در نتیجه، مسایل اساسی جنبش کارگری و روند لغو کار مزدی را باید امری پیوند خورده با تشکیل حزب پیش تاز کارگری دانست. گرایشاتی که این مساله‌ی محوری را نادیده گرفته و یا به تعویق انداخته و یا منوط به ایجاد تشکیلات توده‌ای کارگری (حتا از نوع ضد سرمایه داری آن) می‌کنند، خواسته یا ناخواسته روند لغو کار مزدی را به عقب می‌اندازند.

مساله‌ی ما امروز تنها طرح مطالبات «رادیکال» نیست، بلکه مساله‌ی اساسی یافتن ساختاری تشکیلاتی برای تحقق دادن مطالبات رادیکال است. هنر فعالین پیش روی کارگری، یافتن این حلقه‌ی رابط است. این حلقه‌ی رابط نیز چیزی غیر از «تحزب طبقه‌ی کارگر» نیست.

■ عدم موفقیت تلاش‌های نیروهای چپ و فعالیت کارگری برای ایجاد احزاب سیاسی از یک سو و تشکلات مستقل کارگری از سوی دیگر، به علت انحرافات عمیق نظری است که در درون جنبش کارگری حاکم است. برای نمونه اگر بخواهیم به یک مورد اشاره کنیم، می‌بینیم که پس از سال‌ها بحث و تبادل نظر هنوز در درون جنبش کارگری، درک مشترکی در مورد تشکل‌های مستقل کارگری وجود ندارد.

مساله‌ی طرح تشکل مستقل کارگری امروز دیگر در بین دو قطب دولت و «آی ال. او» از یک طرف، و طبقه‌ی کارگر از طرف دیگر، محدود نمی‌شود. به نظر من، در شرایط امروز روابط بین المللی با کشورها، دول‌های امپریالیستی ایجاد شده و سرمایه های سرشاری در حال سرازیر شدن به ایران است. هم چنین «قانون کار» دست خوش تغییراتی مترادف با قوانین بین المللی است. تمام این‌ها کوشش‌هایی است، که دولت سرمایه داری هم راه با سازمان های بین المللی وابسته به امپریالیسم برای محدود کردن تشکل‌های واقعی مستقل کارگری، برنامه ریزی کرده است. در چنین شرایطی، واضح است که از ابزار سرکوب و ارعاب علیه کارگران تا حدودی کاسته خواهد شد و رژیم با شکل و شیوه‌ی نوینی با طبقه‌ی کارگر برخورد خواهد داشت. با روش‌هایی از قبیل تقویت گرایش‌های مماشات جو و گرایش‌هایی که در حال آشتی دادن دولت سرمایه داری با طبقه‌ی کارگر

هستند، گام برداشته خواهد شد. بنابراین، مبارزه‌ی آتی جنبش کارگری برای تقویت تشکل مستقل کارگری صرفا در مقابل رژیم نیست، بلکه مبارزه‌ای است در درون طبقه‌ی کارگر در مقابل گرایش‌هایی که زنجیرها را به دست و پای طبقه‌ی کارگر می‌خواهند ببندند و طبقه‌ی کارگر را از استقلال واقعی در جهت پیش برد مقاصد و اهداف‌اش و در جهت کسب اعتماد به نفس باز دارند.

در درون گرایش‌های کارگری همه صحبت از این می‌کنند، که تشکل مستقل کارگری مفهوم‌اش «مستقل از دولت» (دولت سرمایه داری) و «استقلال از احزاب» است. با کمی موشکافی، متوجه می‌شویم در این بحث‌ها انحرافات بسیار شدیدی وجود دارد. در میان کسانی که مساله‌ی استقلال از دولت را طرح می‌کنند، گرایش‌هایی هستند که اصولا صحبت از این می‌کنند سندیکا و اتحادیه هایی که قرار است به عنوان گرایش‌های کارگری ایجاد شود، نقدا وجود دارند. صرفا لغات عوض شده و از آن جا که دولت نمی‌توانست از کلمات «سندیکا» و «اتحادیه» استفاده کند، این لغات را به جای آن‌ها استفاده کرده است. به زعم آن‌ها، وظایف کارگران تنها ترمیماتی در پیشنهادات دولتی است. این گرایش استدلال می‌کند، که مثلا در ماده‌ی ۱۳۱ قانون کار، موادی است که با آن می‌توان به ایجاد سندیکای کارگری در دولت سرمایه داری دست یافت (یکی از این گرایش‌های مماشات جو، حسین اکبری و نشریه‌ی «آوای کار» است. رجوع شود به «اندیشه جامعه»، شماره‌ی ۲۳، مقاله‌ای تحت عنوان «آیا انجمن صنفی همان سندیکا است؟»). این مواضعی است که نظام کنونی و دولت سرمایه داری در مجموع هم راه با «سازمان بین المللی کار» در آتیه استفاده خواهد کرد، تا زنجیرها را بر دست و پای طبقه‌ی کارگر محکم تر کند و نگذارد طبقه‌ی کارگر به طور مستقل نیروی خود را تجربه کند. این گرایش‌های مماشات جو مفهوم دولت سرمایه داری را در اساس مخدوش می‌کنند. به سخن دیگر، دولت سرمایه داری را صرفا محدود به شکل حکومتی آن می‌کنند؛ یعنی دولت را به ابزار سرکوب، کابینه، قوه های مقننه و قضاییه و قوای مجریه‌ی حکومت محدود می‌کنند. در صورتی که دولت سرمایه داری از دیدگاه مارکسیستی بسیار فراتر از این است. دولت سرمایه داری در داخل ایران شامل نماز جمعه ها است، شامل رسانه های عمومی است، شامل مطبوعات است، شامل نهادهای کارگری وابسته به دولت است، مانند خانه‌ی کارگر، شوراهای اسلامی کار، و حزب اسلامی کار. تمام این‌ها ابزار دولت و ابزار سرکوب سرمایه علیه طبقه‌ی کارگر هستند. تهاجم اخیر خانه‌ی کارگری‌ها و شورای کار اسلامی‌ها به کارگران شرکت واحد، نمایان گر ماهیت واقعی این گونه نهادها است. نشان داده شد، که گرایش‌های کارگری که تصور می‌کردند با نامه نگاری به وزارت کار و ملایمت با خانه‌ی کارگر می‌توان به امتیازاتی برای طبقه‌ی کارگر دست یافت، سخت در اشتباه بودند.

بخش دیگر انحرافات در پیوند با درک سازمان‌های «کمونیستی» از تشکل‌های کارگری است. آن‌ها استدلال می‌کنند، که تشکلات کارگری باید تنها مستقل از دولت و احزاب به اصطلاح بورژوایی باشند. به سخن دیگر، پیوند تشکل مستقل با احزاب کمونیستی و سوسیالیستی بلااراد است. آن‌ها مدعی هستند، که این احزاب باید در ارتباط تنگاتنگ با تشکل مستقل کارگری باشند. این بحث گرچه در بعد تاریخی درست است، اما در وضعیت کنونی یک موضع انحرافی است. این بحث درست است؛ زیرا طبقه‌ی کارگر در فعالیت‌های روزمره‌ی خود آگاهی سیاسی کسب کرده و به لزوم تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر می‌رسد. طبقه‌ی کارگر طی یک پروسه‌ای در مبارزه‌ی روزمره‌اش رهبران خودش را می‌یابد و تئوری‌های خودش را تکامل می‌دهد. نیروهای بالقوه‌ی انقلابی پیدا می‌کند و تشکیلات خودش را ایجاد می‌کند. رهبران طبقه‌ی کارگر آن‌هایی هستند که به شکل روزمره در درون مبارزات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر دخالت می‌کنند. به طور مشخص خط مبارزه با مماشات جویی و گرایش‌های رفرمیستی در درون طبقه‌ی کارگر را تقویت می‌کنند و لزوم مبارزه برای از میان برداشتن نظام سرمایه داری و جایگزین کردن آن با حکومت کارگری را تبلیغ می‌کنند. این‌ها طی یک پروسه‌ای از طرف طبقه‌ی کارگر شناخته می‌شوند. این رهبران کارگری طی دوره‌ای به تشکیل حزب کارگری مبادرت می‌کنند. رهبران این حزب همانا رهبران مبارز اتحادیه های کارگری خواهند بود. در دوران اعتلای انقلابی، در دورانی که مساله‌ی تسخیر قدرت از سوی طبقه‌ی کارگر طرح می‌شود، واضح است که کل طبقه‌ی کارگر، کل اتحادیه های کارگری و این حزبی که از دل طبقه‌ی کارگر بیرون آمده، تضادی با یک دیگر نخواهند داشت. این‌ها وابسته به یک دیگر خواهند بود. کل اتحادیه های کارگری پشت این حزب انقلابی، که حزب طبقه‌ی کارگر است، خواهند بود. از این نقطه نظر، به طور طبیعی، این وابستگی به وجود خواهد آمد. در نتیجه، از این نقطه نظر، در بعد تاریخی آن، در دوران اعتلای انقلابی، یک بحث درستی است. اما این بحث امروز اشتباه است. به این علت، که ما امروز حزب کارگری ـ کمونیستی نداریم. سازمان‌هایی بدون داشتن پایه‌ی اجتماعی در طبقه‌ی کارگر یا حداقل بدون داشتن پایه‌ای تعیین کننده در پیش روی کارگری با نام طبقه‌ی کارگر و با لقب‌های کمونیستی، سوسیالیستی، «حزب» ساخته‌اند. این‌ها هیچ یک «حزب کارگری کمونیستی»، که قرار است با اتحادیه‌ی کارگری پیوند بخورند، نمی‌باشند. کلیه‌ی گرایش‌های «چپ» موجود، که پایه‌ی اجتماعی در درون طبقه‌ی کارگر ندارند، و یا اصولا طبقه‌ی کارگر شناختی از این‌ها نداشته و اصولا کوچک ترین دخالت گری‌یی در مبارزات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر ندارند، همه احزاب خرده بورژوایی هستند. بنابراین در شرایط کنونی، تشکل مستقل کارگری باید مستقل از نه تنها دولت و احزاب وابسته به دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشد، بلکه باید مستقل از احزاب خرده بورژوایی نیز باشد. واضح است که این احزاب خرده بورژوا همه یک سان نیستند. بعضی‌ها نقدا به سمت گرایش‌های راست رفته و در حال مذاکره با گرایش‌های سرمایه داری هستند. و بعضی‌ها هنوز در جبهه‌ی مبارزات ضد سرمایه داری باقی مانده‌اند. اما این‌ها باید تجربه‌ی مشترکی با پیش روی کارگری از پشت سر بگذارند، تا به حزب کارگری مبدل گردند.

اضافه بر بحث در مورد مفهوم تشکل مستقل کارگری، بحث‌های دیگری نیز در مورد مفاهیم سوسیالیسم، برنامه‌ی کارگری، حزب کارگری، انقلاب کارگری، و امپریالیسم، وجود دارد که هنوز میان گرایش‌های کارگری تبادل نظر نشده و درک مشترکی وجود ندارد. در نتیجه، لازمه‌ی هم گرایی نظری در میان گرایشات کارگری در راستای حل بحران کنونی، تبادل نظر سیاسی غیر متعصبانه و غیر فرقه گرایانه است.

چنان چه گرایشات کارگری و کمونیستی مسایل اساسی جنبش کارگری را در یک محیط دموکراتیک و بدون حذف گرایی، اتهام زنی و برچسب زنی انجام ندهند، مشکلات پیش بازتولید شده و بحران نیروهای کارگری و کمونیستی تداوم می‌یابد.

۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۴

گفت و گویی با

محمود قهرمانی

جواب سئوال ۱: جمهوری اسلامی، حکومت خفقان، شکنجه و قتل عام کمونیستها، آزاداندیشان و مبارزین و نسلی از رزمنده ترین کارگران ایران است. حکومت ترور، تفتیش عقاید، جهل و خرافه، حکومت ضد بشری و علیه هر نوع ترقی خواهی و دمکراسی و... است. این حکومت، فقر و فلاکت، خانه خرابی و بیکاری و بی حقوقی، ویرانی و جنگ را به جامعه ارزانی داشت. در دوره‌ی دهه‌ی ۶۰، رژیم جمهوری اسلامی با سیاست سرکوب، سازمان‌های کارگری را متلاشی کرد و فعالین و رهبران کارگری با اعدام، شکنجه، زندان و تبعید، جواب دست درازی شان به نظم سرمایه داری از دوره‌ی سلطنت به بعد را از جمهوری اسلامی گرفتند. اگر خفقان و سرکوب، اخراج و بیکاری و جنگ و اعدام با زور اسلحه، و انجمن‌ها و شوراهای اسلامی کار و خانه‌ی کارگر و دیگر ابزارهای سرکوب به توده های مردم زحمت کش و کارگران تحمیل گردید، اکنون دیگر آن دوره به سر آمده و در اثر مبارزات طولانی و اعتراضات و مقاومت‌های سرسختانه‌ی کارگران و مردم فقیر و زحمت کش در بیش از دو دهه، امروز دیگر رژیم جمهوری اسلامی آن موقعیت پیشین را ندارد. به همت همین ایستادگی‌ها و اعتراضات و مبارزات همه روزه علیه گرانی، حقوق‌های معوقه، فقر و بیکاری، ویرانی‌های ناشی از جنگ و بیکارسازی‌های مزمن، مردم زحمت کش و در راس همه کارگران توانستند در دیوار پولادین دیکتاتوری زور و سرنیزه، سوراخ هایی به وجود آورند. به همین دلیل، دوره‌ی اخیر مشخصات دیگری جدا از دوره های دهه‌ی ۶۰ دارد. امروز نیز دیکتاتوری زور و سرنیزه وجود دارد، اما نه به همان توانایی و نه به همان شیوه ها و سیاستها. سرکوب خونین کارگران خاتون آباد و در همین اول ماه امسال، دستگیری و شکنجه‌ی چندین نفر از فعالین کارگری از کردستان و تهران را شاهد بودیم. هم چنان که شاهد ادامه‌ی محاکمه‌ی کارگران (دستگیر شده در اول ماه مه سال پیش سقز) هم هستیم. همه‌ی اینها نشان دهنده‌ی بقای سرکوب و اختناق و کارکرد انجمن‌ها و شوراهای اسلامی کار و خانه‌ی کارگر رژیم است. به این اعتبار، می‌توان گفت که دیکتاتوری و اختناق هم چنان به عنوان یک فاکتور و مانع اساسی در متشکل شدن کارگران نقش بازی می‌کند و گر نه، امروز باید با سازمان‌های متشکل کارگران رو به رو می‌بودیم. هر چند آن روز هنوز فرا نرسیده است، اما اقدامات بزرگی صورت گرفته که تا به انتها رسیدن و تحمیل آن‌ها به رژیم هنوز قدم‌هایی باقی مانده است.

از یک طرف، طبقه‌ی کارگر در راس مردم زحمت کش برای بهبود شرایط زندگی شان، برای تحمیل حداقل شرایط انسانی زیست و کارشان، و طبعا برای متشکل شدن و در هم شکستن دیکتاتوری و خفقان و ایجاد شرایطی مناسب تر، مبارزه‌ای طولانی را در اشکال و با ابزارهای مختلف پیموده‌اند؛ اما واقعیت اینست که از طرف دیگر، سرمایه هم از زاویه‌ی منافع خودش از ادامه‌ی وضع موجود به نحو گذشته ناراضی و معترض است. سرمایه داران برای حفظ موقعیت خودشان جهت کسب سود بیشتر، برای ادامه‌ی حاکیمت شان جهت اخذ امتیازاتی بزرگ تر ـ حتا خارج از مرزهای ایران و شرکت در مناسبات بین المللی سرمایه و شریک شدن در اخذ سود در بازار بین المللی و پذیرفته شدن در بانک جهانی ـ از ادامه‌ی وضع گذشته ناراضی بوده‌اند و تلاش می‌کنند آلترناتیوها و سیاستهایی مناسب شرایط جدید را به کار گیرند. در برخورد به مبارزات کارگری، و از جمله مبارزه برای متشکل شدن کارگران، از طرف جمهوری اسلامی سرمایه برخوردهای متفاوتی شده است. در یک دوره، سرکوب به کار آمد. و در دور بعد که گسترش مبارزات کارگران در سطح وسیعی علیه حقوق‌های معوقه، علیه قانون کار، علیه سیاست بیکارسازی‌ها به بهانه‌ی بازسازی صنایع و... ـ که در اشکال نوینی از بستن جاده ها و تحصن‌ها و... ـ صورت گرفت، سرمایه داران به صورت بی توجهی، مسکوت گذاشتن و جواب ندادن به خواستهای کارگران عمل کردند. اما در دوره‌ی اخیر ما شاهد شکل گیری مبارزاتی هستیم، که با تحت فشار قرار دادن سرمایه داران، آن‌ها را مجبور به توجه و جواب گویی به خواستهای کارگران کرده‌اند. به خصوص دو مورد اخیر در نساجی کردستان و کارخانه‌ی شاهو، نمونه های برجسته‌ای از این حیث هستند.

تا آنجا که به متشکل شدن کارگر مربوط می‌شود، با سرکوب و متلاشی کردن تشکل‌های کارگری ـ شوراها و انجمن‌ها و سندیکاهای کارگری دوره‌ی قیام ـ، انجمن‌ها و شوراهای اسلامی کار و خانه‌ی کارگر با زور تحمیل و مستقر گردیدند. در دوره‌ی بعد، در پی یافتن آلترناتیوی مناسب برای کنترل جنبش کارگری، منطبق با پروژه‌ی دوم خرداد، سیاست هم کاری با «سازمان جهانی کار» و نیز به خدمت گرفتن بخشی از کارگران قدیمی ـ سندیکاچی‌های حرفه‌ای ـ را اتخاذ کردند. این سیاست و شیوه‌ی جدید با عدم توجه و با مقاومت کارگران ـ به خصوص گرایش رادیکال ـ رو به رو شد و افشا گردید. مقبولیت نیافتن این نقشه، که کلا دست دولت و ارگان‌های وابسته به آن را در تشکل کارگران باز می‌گذاشت، سبب عقب نشینی محدودی از طرف این بخش از سندیکاهاچی‌ها گردید. (به این موضوع بعدا بر خواهم گشت.) اما همین جا باید گفته شود، که این مساله نشان داد این گرایش نه تنها قادر نیست مشکل سازمان یابی کارگران را حل کند، بلکه خود مشکل آفرین است و ظرفیت و آمادگی آن را دارد که بنا بر همان سازش‌های اولیه و نامه هایی که به وزارت کار نوشت، تشکل کارگری را از یک تشکل علیه نظم سرمایه داری خلع کرده و به یک تشکل سازش با سرمایه داری ـ حتا در محدوده هایی معین ـ تبدیل کند. اینها حتا رفرمیستهای جدیی هم نیستند؛ چرا که همان طور که گفتم، حتا در محدوده های معینی حاضر شدند با دولت کنار بیایند: بستن قراردادهای دسته جمعی، تفسیر و تغییراتی جزیی در قانون کار اسلامی، و شرکت در هیاتهای سه جانبه. اینها نشان دادند، که حتا خواستار آزادی کارگرانی که به خاطر شرکت در مراسم اول ماه مه دستگیر و زندانی شده بودند هم نیستند، تا چه برسد به این که خواستار آزادی‌های سیاسی در جامعه باشند.

اینها خواستار ایجاد تشکل‌هایی از بالای سر طبقه‌ی کارگرند و در حالی که طبقه‌ی کارگر با چنان وسعت مبارزاتی بی سابقه‌ای به میدان آمده، با این همه نمی‌خواهند و نمی‌توانند به توده های طبقه‌ی کارگر متکی شوند. اینها اساسا با دموکراسی و اراده‌ی جمعی و رای کارگر میانه‌ای ندارند. اینها نمی‌خواهند کارگر در سیاست دخالت کند، نمی‌خواهند کارگر راجع به جنگ اظهار نظر کند. در حالی که کارگر نمی‌خواهد در هیچ جنگی بین دولتها و در هیچ جنگی به نفع هیچ سرمایه‌ای شرکت کند. مگر بخشی از همین آقایان نبودند، که در جنگ ایران و عراق می‌فرمودند که باید در «جنگ میهنی» شرکت کنیم؟! عوارض آن جنگ را چه کسانی تحمیل و پرداخت کردند؟ مگر غیر از کارگران و فرزندان مردم زحمت کش؟ اینها نمی‌خواهند تشکل کارگری در مسایل ستم کشی، اعتیاد و فحشا و... نه دخالت کند و نه حتا اظهار نظر؛ چرا که از نظر این جریان، این مسایل سیاسی است و تشکل کارگری فقط باید به مسایلی نظیر دست مزد و بیمه و حوادث کار و... بپردازد. همه‌ی اینها، بخشی از خصوصیات جریانی است که با متشکل شدن کارگر به معنای واقعی آن، به عنوان یک تشکل کارگری برابری طلب و دخیل در زندگی و مسایل روزمره‌ی سیاسی و اقتصادی جامعه، تشکلی علیه نظم سرمایه داری، تشکلی مستقل از دولت، احزاب

دولتی و ارگان‌های وابسته به دولت مخالف هستند. این جریان سیاسی بسیار محدودی است، که حسابش با آن کارگرانی که به دلایل اقتصادی می‌خواهند عضو سندیکا شوند، یکی نیست.

عوامل مختلف دیگری هم هستند، که در تشکل یابی طبقه‌ی کارگر تاثیر گزارند، هم چون فقر شدید اقتصادی، عوامل روانی، اختلاف در تشکل یابی کارگران کارگاه های کوچک و صنایع بزرگ، عوامل بین المللی، فشار سرمایه به کل جنبش جهانی کارگری، وسعت طبقه‌ی کارگر به پراکندگی ایران، تاثیرات جریانات چپ غیر کارگری در استفاده از جنبش کارگری به عنوان اهرم فشار علیه دولت و... همه‌ی اینها تاثیراتی منفی‌یی در سازمان یافتن طبقه‌ی کارگر ایران بازی می‌کنند. جنبش کارگری در ایران نمی‌تواند آنها را نادیده بگیرد و طبعا بایستی همه‌ی این موانع را خنثی نماید.

جواب سئوال ۲: وقتی که کارگری مدتها کار کرده، اما حقوق ماهیانه‌اش را حتا بعد از مدتها انتظار دریافت نکرده و در طی این مدت به ناچار به کار دیگری مثل باربری و دست فروشی و... روی آورده تا مقداری پول برای امرار معاش خانواده‌اش دست و پا کند و یا محبور شده از همسایه و فامیل و... قرض بگیرد و به دکان دار سر کوچه و قصاب محله بدهکار شده، جانش به لبش می‌رسد و اعتراض می‌کند و به خیابان می‌آید. این اعتراض برای تغییر وضع موجود است. کارگر می‌خواهد، که سرمایه دار را در مقابل کارش متعهد به پرداخت به موقع حقوقش کند. پرداخت نکردن حقوق کارگر ـ سر موقع ـ تنها ضررش این نیست که کارگر به دیگران بدهکار می‌شود، بلکه عوارض دیگری هم به هم راه فقر برایش به ارمغان می‌آورد. بچه‌اش را که مریض می‌شود، به علت نداری و بدهکاری نمی‌تواند معالجه کند و یا اگر هم به دکتر ببرد بسیار نازل است؛ کرایه‌ی خانه‌اش را که نتواند به موقع بپردازد، مجبور می‌شود به محلاتی با کرایه های ارزان تر کوچ کند و با امکانات کم‌تر، آب آشامیدنی غیربهداشتی، خانه‌ی کوچک تر و... بسازد. نیروی کار هم که در ایران بسیار ارزان است، حداقل دست مزدهای تعیین شده هم که هیچ تناسبی با وضع قیمت اجناس و تورم ندارد، و این نشان می‌دهد که کارگران چرا با این فلاکت رو به رو هستند. این فقر و فلاکت سبب می‌شود، که تحصیل فرزندان کارگران ـ این نیروی اصلی جامعه ـ همیشه نیمه کاره رها شود و فرزندان کارگران برای کمک به خرج خانواده کار کنند و یا در فکر رها شدن از وضع موجود از خانه فرار کنند. دختران بسیاری از کارگران و مردم فقیر سر از تن فروشی در آورده‌اند و... وقتی کارگر اعتراض می‌کند تا وضع موجود را تغییر دهد، تنها بر سر حقوق عقب افتاده‌اش نیست. بخشی از کارگران برای جلوگیری از تعطیلی کارخانه ها و اخراج ها و بیکارسازی‌ها اعتراض می‌کنند؛ چرا که بیکار شدن کارگر یعنی ویران شدن زندگی‌اش و تلاش بسیار برای یافتن کار دوم؛ اگر تازه گیر بیاورد، کاری با حقوق کم‌تر، که زندگی خود و خانواده‌اش را متاثر می‌کند.

بخش دیگری از کارگران برای دریافت حقوق اضافه کاری‌هایی که کرده‌اند، بخشی دیگر برای دریافت عیدی‌ها، بخش دیگر برای افزایش دست مزدها برای بالا بردن قیمت هر هزار خشتی که می‌زنند، و بخش دیگری که مبارزه می‌کنند برای به دست آوردن کار، و اعتراض به بی توجهی کارفرمایان و مسئولین به حادثه‌ی مرگ هم کاران خود در محیط کار و... وقتی به طبقه‌ی کارگر نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همه جا در ابعاد طبقه‌ی کارگر مبارزه‌ای در جریان است بر سر تغییر وضع موجود، برای بهبود شرایط کار و زندگی؛ مبارزه‌ای روزمره و دایمی علیه نظم سرمایه داری، که به کارگران تحمیل شده است.

جواب‌های متفاوتی به چگونگی این شرایط و تغییر اوضاع موجود داده می‌شود، چه از جانب گرایشات درون خود طبقه‌ی کارگر و چه از جانب گرایشات سیاسی‌ای که برای تغییر وضع موجود مبارزه می‌کنند. دو جواب اصلی از جانب دو افق سیاسی متفاوت در مقابل کل طبقه‌ی کارگر قرار می‌گیرد:

۱ـ آن افقی که نمی‌خواهد تغییرات جدی به وجود آید و همه خواست و مطالباتش

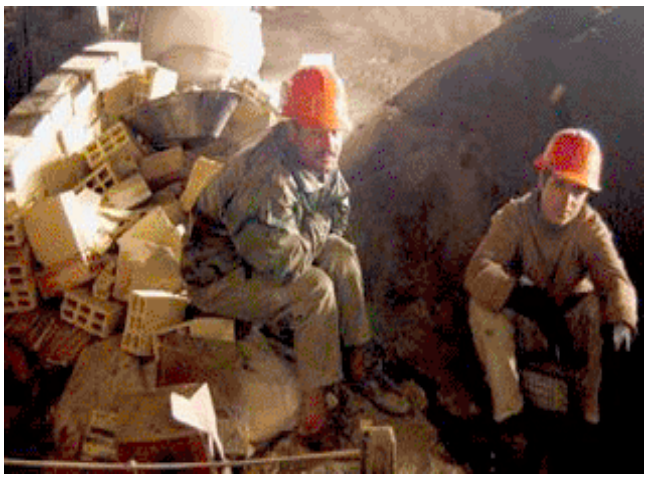

در چهارچوب نظم سرمایه داری می‌گنجد، خواستار رفرم و اصلاحاتی به نفع کارگران است، بدون آن که بخواهد به اساس نظم موجود، به کار مزدی و مالکیت خصوصی، خدشه‌ای وارد آید. و این مجموعه‌ای از گرایشات داخل طبقه‌ی کارگر و جریانات سیاسی غیر کارگری را شامل می‌شود.

۲ـ آن افقی که به همین مسالهی مالکیت و لغو آن و لغو کار مزدی نظر دارد و اساس مصائب زندگی کارگران را ناشی از آن می‌داند. این گرایش بدون آن که مخالف اصلاحات باشد، اما نمی‌خواهد در حد اصلاحات توقف کند، بلکه می‌خواهد از آن بگذرد و مالکیت و کار مزدی را لغو نماید و تغییرات در بهبود شرایط زندگی کارگر را از این منظر می‌نگرد. حد فاصل بین سوسیالیست‌ها و سایرین را همین مرز تعیین می‌کند. اما این مرز در مبارزات روزمره بر سر حقوق‌های معوقه، بیکارسازی‌ها و تشکل یابی و... را چطور می‌شود دید؟

چند فاکتور اساسی:

ـ آن گرایشی که کارگر صنفی و صنعتی، بیکار و شاغل و... را از هم جدا می‌کند، منافع کل طبقه‌ی کارگر را ندیده می‌گیرد. کارگران زن و ستم جنسی‌ای که به کارگران زن می‌شود را اصلا مقوله‌ای قابل بحث نمی‌بیند و در قطع نامه هایش آن را نمی‌گنجاند. هم چنین کارگران بیکار جایگاهی در تشکل اینها ندارند.(قطع نامه‌ی اول ماه مه سندیکالیست‌ها)

ـ آن جریان و گرایشی که نه تنها صفوف بین المللی کارگران را خدشه دار می‌کند، حقوق برابر برای کارگران غیر بومی ـ هم چون کارگران افغانی که در ایران کار می‌کنند ـ را به رسمیت نمی‌شناسد و در قطع نامه هایش اشاره‌ای به آنها نمی‌کند (قطع نامه‌ی اول ماه مه ۲۰۰۵، هیات موسس سندیکاها)، بلکه آن جا که به کارگران بومی مربوط می‌شود هم مجلس اسلامی، که یکی از ابزارهای حاکمیت سرمایه داران و سرکوب کارگران است، را خانه‌ی ملت می‌داند.(همان منبع)

این پیامی است که این گرایش و جریان می‌فرستد و وجود ملت‌های دیگر در ایران را انکار می‌کند و این همان چیزی است که سرمایه داری حاکم تلقی می‌کند. با انکار ملت‌های دیگر به تجزیه‌ی طبقه‌ی کارگر ایران می‌رسد و با این شقه کردن طبقه‌ی کارگر به ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و ناسیونالیسم ملت‌های دیگر کمک می‌کند که به کارگران کرد و ترک و عرب و بلوچ بگویند شما منافع جداگانه‌ای از منافع دیگر کارگران دارید. این جریان، با این سیاست‌ها به منافع طبقاتی کل طبقه‌ی کارگر لطمه می‌زند.

ـ آن گرایشی که می‌خواهد تنها بر سر چند ماده از قانون کار و چند ماده از قانون اساسی جمهوری اسلامی با دولت معامله کند، حاضر است به عنوان نمایندگی کارگران در هیات‌های سه جانبه شرکت کند و در کنفرانس‌های بین المللی به عنوان نماینده‌ی کارگران ایران شرکت نماید؛ بدون این که ذره‌ای از ستم گری و از قتل عام‌های همین رژیم از کارگران حرفی بزند؛ و بدون این که محاکمه‌ی کارگران سقز را محکوم کند. این، آن گرایشی است که نه تنها از منافع امروز کارگران دفاع نمی‌کند، بلکه

با خواستهایش در تاییدیه از دولت گرفتن برای تشکل کارگری و مشروعیت دادن به دولت و مجلس سرمایه داری، منافع آتی طبقه‌ی کارگر را می‌فروشد.
بنابراین، آن جریان و گرایشی که چشم انداز و افق سوسیالیستی را در برابر خود می‌گذارد، تا برای تغییر بهبود شرایط زندگی و کار کارگر مبارزه کند؛ آن جریان و گرایشی که لغو مالکیت و کار مزدی و هم بستگی طبقاتی کارگران را مد نظر دارد؛ با سیاست رادیکال خود نه تنها هم سرنوشتی طبقاتی کارگری و نه تنها منافع امروزی آن، بلکه منافع آتی و دراز مدت طبقه‌ی کارگر را پیش چشم دارد. آن گرایشی و جریانی که مخالف هیچ رفرم و اصلاحاتی هر چند جزیی و هر تغییر فوری‌ای در زندگی کارگر نیست، بلکه با توقف در همین حد مخالف است، آن جریان و گرایشی است که مبارزه‌ی کارگران را از حد خواسته ها و مبارزات روزمره به سوسیالیسم و برابری و عدالت اجتماعی رهنمون می‌شود.

جواب سئوال ۳: تشکیل «کمیته‌ی پیگیری ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری» محصول شرایط معینی از مبارزات کارگران ایران است، که بدون توجه به آن شرایط نمی‌توان قضاوتی صحیح و روشن در این باره کرد.
قبل از هر چیز باید از شکست اقدامات اولیه‌ی گرایش معینی که خودش را تحت نام «هیات موسس سندیکاها» معرفی می‌کرد، نام برد. این گرایش در صدد سازش با دولت و وزارت کار و درصدد ایجاد تشکلی بود، که بتواند خواسته های سرمایه داری ایران را دال بر کنترل جنبش کارگری و ایجاد سدی در مقابل گرایش رو به رشد رادیکالیسم داخل این جنبش برآورده کند. با اقدامات و فعالیتهای سوسیالیستها، اتفاقات مختلفی که در صحنه‌ی جنبش کارگری رخ داد، از جمله قتل عام کارگران خاتون آباد و جریان اول ماه مه سال گذشته‌ی سقز، کل جریان مذکور به حاشیه‌ی جنبش کارگری رانده شد. آنها با طرح این که کارگران دستگیرشده در سقز سیاسی برخورد کرده‌اند، این پیام را به روشنی دادند که مخالف سیاست رادیکال و چپ در جنبش کارگری هستند. آنها چه با فعالیتها، سخن رانی‌ها و پشتیبانی کارگران ایران و سازمان‌های بین المللی کارگری از کارگران دستگیر شده و چه به علت شکست طرف‌های مذاکره با این گرایش، یعنی دوم خردادی‌ها، به حاشیه‌ی جنبش کارگری رانده شدند.
مسالمه‌ی دیگری که در ایجاد کمیته‌ی پیگیری موثر بود، عدم هماهنگی چپ رادیکال و یک دست نبودن آن و هم چنین پیامدهای دوره‌ای طولانی از سرکوب و خفقان بود، که سبب گردیده بود فعالین اصلی و واقعی گرایش رادیکال دور از یک دیگر افتاده و نتوانسته باشند در جریان مبارزه یک دیگر را پیدا کنند. در یک چنین شرایط و اوضاعی، گرایش راست دست به یک عقب نشینی موقتی زد، از آن جمله که دیگر سندیکا را به عنوان تشکل اصلی و بی بدیل طرح نکرد و از تشکل کارگری مستقل از دولت و ارگان‌های وابسته به آن حمایت نمود. این دو عقب نشینی ظاهری بوده و هست، اما با این دو عقب نشینی بخشی از گرایش رادیکال به این نتیجه می‌رسد که می‌تواند به اتفاق آنها تشکلی کارگری ایجاد نماید. اما در همان اطلاعیه‌ی اول کمیته‌ی پیگیری، جای پای تلاش‌های گرایش راست را می‌شد دید. امری که در عین حال، پاشنه‌ی آشیل این کمیته هم هست. به همین جهت، این کمیته تجمعی از گرایشات راست و چپ را در خود دارد. اما با پیش آمدن اول ماه مه امسال، قضیه روشن تر شد. در اول ماه مه امسال، گرایش راست مراسم خودش را گرفت و بیانیه و قطع نامه‌ی خودش را داد، با همان مختصات پیشین و همیشگی‌اش. برگزار کردن مراسم مستقل گرایش راست دو هدف را تعقیب می‌کرد:
۱ـ این که به دولت نشان دهد، که چپ نبوده و هنوز امیدی برای رژیم اسلامی هستند. این را قطع نامه‌ی اول ماه مه آنها نشان می‌دهد. هر چند که جریمه‌ی این قال گذاشتن سیاسی را انجمن‌های اسلامی و خانه کارگری‌ها از آنها گرفتند و به دفترشان حمله کردند، که این مساله به درستی از جانب گرایش رادیکال محکوم گردید.
۲ـ گرایش راست از سوار شدن بر موج وحدت طلبی کارگران ناامید شد و نتوانست به تمامی آن را به کنترل خود در آورد. با شرکت نکردن در مراسم سالن فردوسی، که از طرف کمیته‌ی پیگیری تشکیل شده بود، گرایش راست به آنها پیام داد (گروکشی می‌کنند) که رفیق تا آخر آنها نیستند. و نه تنها این، بلکه در قطع نامه‌ی شان با بازگشت به مواضع اولیه‌ی خود، سندیکا را تشکل بی بدیل کارگران و تنها تشکل آلترناتیو نامیدند و هم چنین هیچ گونه صحبتی از تشکل مستقل از دولت و احزاب دولتی و ارگان‌های وابسته به دولت هم نکردند.(همان منبع)
با توجه به مسالمه‌ی اول ماه مه امسال و مواضع گرایش راست، که در قطع نامه‌اش فرموله شده، موقعیت کمیته‌ی پیگیری دست خوش تحولاتی خواهد شد و قاعدتا کمیته‌ی پیگیری به این مسایل فکر خواهد کرد، که چگونه است بخشی از فعالین این کمیته قطع نامه‌ای آن چنانی دادند که هیچ گونه نزدیکی با قطع نامه‌ی کمیته‌ی پیگیری ندارد.
آن چه که در این میان اهمیت دارد، اینست که گرایش رادیکال و سوسیالیستهای جنبش کارگری از ابتدا مساله را سیاه و سفید ندیدند، که یا باید همه به این تشکل بپیوندند و یا آن را تحریم کنند؛ چرا که اولا حضور بخشی از گرایش رادیکال در این تشکل و ثانیا پشتیبانی چند هزار کارگر از آن برای گرایش رادیکال اهمیت سیاسی دارد و نمی‌تواند از آن به سادگی بگذرد.
به نظر من، با این تصور که فقط یک تشکل واحد سراسری می‌تواند به تشکل یابی طبقه کارگر ایران پاسخ دهد، باید با احتیاط بیشتری برخورد نمود. این مساله که ممکن است دو یا چند تشکل سراسری به وجود آید، محتمل است. هر چند که شخصا اصلا طرف دار چنین احتمالی نیستم، اما ممکن است در عمل شاهد چنین پدیده‌ای باشیم، که در جنبش بین المللی طبقه‌ی کارگر هم بی سابقه نیست، در آن صورت، باید به وحدت طلبی و تشخیص فعالین کارگری امید ببندیم، که در پی چاره‌ای هم چون ائتلاف‌های تشکیلاتی و یا هم کاری‌هایی با برنامه تر و یا ایجاد جبهه‌ای واحد گردید. اینها همه در گرو برخورد فعالین چپ این کمیته با گرایش راست و فعالیتهای مستقل و بیانیه و قطع نامه‌ی مستقل راستهای این کمیته دارد.

جواب سئوال ۴: در بحث مربوط به موانع سازمان یابی کارگران به محتوای سیاسی این صف بندی‌ها جواب دادم، اما آن چه که در مورد راه کارها لازم است بگویم، اینست که هیچ تشکل کارگری، هر دو خشتی را که کارگران روی هم بگذارند، تا آن جا که به تابلو و نام آن تشکل کارگری مربوط می‌شود، اصلا مساله نیست. این که گویا سندیکا بد است یا شورا خوب است، مساله اصلا این نیست. مسالمه‌ی اساسی‌یی که باید روی آن انگشت گذاشت، اینست که آن تشکل به اتحاد جمعی، نیروی اراده‌ی جمعی و به رای کارگران متکی است و این که اراده‌ی جمعی کارگران کدام سیاست را پیش می‌گذارد و کدام سیاست را رد می‌کند. اراده و رای جمعی اکثریت کارگران است، که تعیین می‌کند چه نامی بر تشکل شان گذاشته شود، حالا می‌خواهد سندیکا باشد یا شورا. مضمون این تشکل را اراده‌ی جمعی و حضور فعال کارگران در مجامع عمومی‌شان و نهایتا رای آنها تعیین می‌کند. چنین تشکلی، طبعا تشکلی مستقل از دولت و احزاب دولتی و ارگان‌های وابسته به دولت باشد. حزب کمونیست ایران، در قطع نامه های کنگره‌ی هشتم خود، این مسایل را به دقت توضیح داده است. ما طرف دار چنین تشکلی هستیم و از چنین تشکل‌هایی حمایت و پشتیبانی می‌نماییم. بنا به همین استدلال فوق، ما نسخه‌ای از دور برای کارگران رادیکال ـ مبنی بر این که ما چه نوع تشکلی را پیشنهاد می‌کنیم ـ نمی‌پیچیم. ما این را تشخیص و رای جمعی و اراده‌ی خود کارگران می‌دانیم؛ چرا که معتقدیم دعوا بر سر نام نیست، که بر سر محتوا است.
آن تشکل کارگری‌یی که امروز کارگران را سازمان و آموزش می‌دهد، تا بتوانند در فردای هر تحول سیاسی در ایران، برای دست بردن به قدرت سیاسی و اداره‌ی جامعه با پیچیدگی‌های امروزی، در موقعیت برتری قرار گیرند و قدمی به سوی سوسیالیسم نزدیک تر شوند، آرزوی قلبی همه‌ی سوسیالیستها است.

۲۲ ژوئن ۲۰۰۵

تشکل کارگری: کدام ضرورت؟ کدام دورنما؟

بیژن هدایت

طبقه‌ی کارگر در ایران روزگار سخت و غریبی را تجربه می‌کند. روزگار سخت و غریبی، که اگر از یک سو با استثمار وحشیانه‌ی بورژوازی؛ با سرکوب خشن و خونین رژیم اسلامی سرمایه؛ با دست مزدهای به شدت نازلی، که تازه همان هم ماه ها پرداخت نمی‌شود؛ با قراردادهای موقت کار، و بعضا سفید امضایی، که میلیون‌ها کارگر را بدون هیچ حقوقی به برده‌ی سرمایه بدل نموده است؛ با خیل عظیم کارگرانی، که از دایره‌ی شمول همین قانون کار ارتجاعی رژیم اسلامی هم خارج شده‌اند، تا قطره های آخر شیره‌ی جان شان هم آسان و بی دردسر وثیقه‌ی انباشت بیشتر سرمایه شود؛ با میلیون‌ها کارگر زنی، که از بام تا شام کار می‌کنند، تحقیر می‌شوند، کتک می‌خورند، و در آمارهای بازار کار حتا به حساب هم نمی‌آیند؛ و با انبوهی از کودکان کار، که در عوض آموزش و بازی و شادی، در خیابان‌ها و کارگاه ها و مزارع به سختی جان می‌کنند، تا لقمه نانی بر سر سفره‌ی خالی خانواده‌ی خود بگذارند؛ متعین می‌شود. از سوی دیگر اما، با گسترش روز افزون اعتراض و مبارزه‌ی توده‌ی کارگر جان به لب رسیده؛ با تلاش بی وقفه برای دفاع از کار و معیشت و حرمت انسانی خود؛ و با اقدام آگاهانه برای فراهم آوردن زمینه‌ی مناسب ایجاد تشکل‌های توده‌ای و برپایی اتحاد طبقاتی خویش برجسته می‌گردد.

یک ممیزه‌ی این روزگار سخت و غریب طبقه‌ی کارگر، و یک عامل اصلی در شکل دادن و قوام بخشیدن تاکنونی به تحرک مبارزاتی و به ویژه در حرکت رو به پیش آن برای فراهم آوردن زمینه‌ی مناسب ایجاد تشکل‌های توده‌ای و برپایی اتحاد طبقاتی خویش، وجود گرایش رادیکال و کمونیستی طبقه‌ی کارگر است.

مبارزه‌ی کارگران علیه ستم و استثمار سرمایه داری، برای بهبود کار و معیشت خود، یک پدیده‌ی عمومی است. به ویژه آن جا که پای جهنم ستم و استثماری به میان می‌آید، که به یمن وجود رژیم اسلامی سرمایه برای طبقه‌ی کارگر در ایران ساخته شده است. کم تر کارگری را می‌توان یافت، که از زندگی در این جهنم «راضی» باشد و مشقات و مصایب روزمره‌ی آن را به «میل» خود تحمل بیاورد؛ حتا اگر مذهب خط وصل او با رژیم مذهبی حاکم و نصایح آن مبنی بر «پذیرش مشقات و مصایب دنیوی» به امید «خوشی و لذت آخرت» باشد. ذات انسانی کارگر با تحمل ستم و استثمار، با قبول تحقیر و سرکوب، و با تمکین به فقر و گرسنگی در هم تنیده نشده است. آخر کدام انسانی به میل و رضای خود می‌پذیرد، که دست مزد ماه ها کار سخت خود را دریافت نکند و گرسنه سر بر بالین بگذارد؟! کدام انسانی به میل و رضای خود می‌پذیرد، که شاهد بیماری و پرپر زدن فرزند خود باشد و آن قدر پول نداشته باشد که بتواند او را به پزشک و بیمارستان برساند؟! کدام انسانی به میل و رضای خود می‌پذیرد، که با قراردادهای سفید امضا به کاری اشتغال یابد و هر گاه ارباب سرمایه فرمان دهد ـ بدون برخورداری از هیچ حقوق تامینی ـ از آن کار اخراج گردد و تازه اعتراض و حق طلبی خود را هم با فحش و لگد و باتوم و گلوله‌ی نیروی انتظامی پاسخ بگیرد؟! هیچ انسانی ستم و استثمار این جهنم سرمایه داری را با میل و رضای خود، به عنوان مقدرات زندگی خود، سرنوشت ازلی و ابدی خود، نمی‌پذیرد و به آن گردن نمی‌گذارد. انسان کارگر در لحظه به لحظه‌ی زندگی و تلاش خود، در آرزوی تحقق اساسی ترین و عمیق ترین میل و خواست انسانی خود: رفاه، احترام و آزادی است. انسان کارگر می‌خواهد مرفه و بی نیاز باشد، حرمت انسانی‌اش محترم شمرده شود، و آزاد باشد؛ آزاد از ستم و استثمار سرمایه داری، آزاد از بردگی مزدی، آزاد در تعیین سرنوشت خود و جامعه‌ی خود. این، ذاتی انسان کارگر است.

اما آن چه که پای کارگر را در زمین سرمایه داری به بند می‌کشد و ستم و استثمار، تحقیر و سرکوب، و فقر و گرسنگی را بر او تحمیل می‌کند ـ و به ظاهر چنان می‌نمایاند، که کارگر ازلیت و ابدیت سرمایه داری و قدرت مداری آن را پذیرفته و به بردگی مزدی و وضعیت اسف انگیز خود گردن گذاشته است ـ حاکمیت سیاسی بورژوازی و وجود نیروی سرکوب و کشتار آن است. در کنار این، به علاوه باید به تلاش آگاهانه و مستمر بورژوازی برای جلوگیری از اتحاد و ایجاد تشکل طبقاتی کارگران از یک طرف، و به وجود آوردن و میدان دادن به تشکل‌های غیر طبقاتی یا زرد کارگری برای مهار اعتراض و مبارزه‌ی رادیکال کارگری علیه سرمایه داری و به میخ کشیدن آن در زمین قانونیت سرمایه داری از طرف دیگر نیز اشاره کرد، که وجه مکمل سیاست بورژوازی در طبقه‌ی کارگر است.

کارگر در جامعه‌ی سرمایه داری، تا آن جا که منفرد و مجزا است، ناتوان و ضعیف است، فاقد قدرت طبقاتی خود است. و لذا، در برابر ستم و استثمار سرمایه داری، مستاصل و بی دفاع است و به قدرت «قاهر» آن گردن می‌گذارد. نفس وجود جامعه‌ی سرمایه داری، و بازتولید آن، در همین واقعیت بدیهی ریشه دارد. در توازن قوای طبقاتی‌ای، که در شرایط پراکندگی و ضعف و فترت طبقه‌ی کارگر، سیطره‌ی بورژوازی را بر جان و سرنوشت کارگر و کل جامعه‌ی بشری حاکم می‌گرداند. قدرت کارگری، در تشکل و اتحاد طبقاتی کارگر نهفته است. و این تشکل و اتحاد طبقاتی ـ اگر که قرار است مبارزه‌ی توده‌ی کارگر را گام به گام در مسیری به پیش براند، که نتیجه‌ی نهایی آن برافکندن ستم و استثمار سرمایه داری، پایان دادن به کار برای سود، و تامین رفاه، احترام و آزادی او باشد ـ جز با افق و دورنمای سیاسی طبقاتی ضد سرمایه داری ممکن نمی‌شود.

در جامعه‌ی سرمایه داری، در جامعه‌ای که کار وسیعا به کالا تبدیل شده است، در جامعه‌ای که بردگی مزدی طبقه‌ی کارگر مبنای سودآوری سرمایه و سیادت سیاسی طبقاتی آن است، تنها وجود یک جنبش کارگری با افق و دورنمای ضد سرمایه داری است، که می‌تواند سیادت سرمایه داری را به طور جدی به چالش بگیرد؛ تعرض آن به سطح معیشت توده‌ی

کارگر و مردم محروم را به عقب براند؛ بهبودهایی را به نفع اکثریت عظیم جامعه به آن تحمیل کند؛ پا به پای رشد و گسترش خود به برقراری آزادی‌های سیاسی و مدنی در جامعه کمک نماید؛ و در نهایت، خود و کل جامعه‌ی انسانی را از بردگی و بندگی سرمایه داری، از این پیشاتاریخ خود، رها سازد. تشکل‌های غیر طبقاتی یا زرد کارگری، آن جا که این افق و دورنما را از جلوی چشمان طبقه‌ی کارگر دور نگاه می‌دارند، بر آن خاک می‌پاشند، از بروز و گسترش اعتراض و مبارزه‌ی رادیکال کارگری جلوگیری می‌کنند، و منفعت توده‌ی کارگر را به «چانه زنی» با کارفرمای سرمایه دار و حداکثر مبارزه‌ی «قانونی» برای افزایش دست مزد و قدری بهبود در شرایط کار محدود می‌نمایند، تنها مانعی در انجام این اقدام مهم و سرنوشت ساز طبقه‌ی کارگر هستند.

پیش از این گفته شد، که: «یک ممیزه‌ی این روزگار سخت و غریب طبقه‌ی کارگر، و یک عامل اصلی در شکل دادن و قوام بخشیدن تاکنونی به تحرک مبارزاتی آن و به ویژه در حرکت رو به پیش آن برای فراهم آوردن زمینه‌ی مناسب ایجاد تشکل‌های توده‌ای و برپایی اتحاد طبقاتی خویش، وجود گرایش رادیکال و کمونیستی طبقه‌ی کارگر است.» گرایش رادیکال و کمونیستی طبقه‌ی کارگر، در دوره‌ی حاضر، توانسته است همین افق و دورنمای سیاسی طبقاتی ضد سرمایه داری را از زیر آوار تخریب و تحریف بورژوازی و گرایش رفرمیستی درون طبقه‌ی کارگر بیرون آورد، در سطحی بالنسبه گسترده فراروی فعالین جنبش کارگری و توده‌ی کارگر قرار دهد، و به تلاش آگاهانه برای جلب نیروی طبقه‌ی کارگر حول آن دامن بزند.

نگاهی به روندهای دوره‌ی اخیر در جنبش کارگری

در این سال‌هایی که گرایش رفرمیستی درون طبقه‌ی کارگر دست دوستی و محبت به سوی جبهه‌ی دوم خرداد و دولت خاتمی دراز کرده بود و در آرزوی کسب «اجازه» برای ایجاد تشکل کارگری ــ از طریق نامه نگاری به مسئولین وقت دولت جمهوری اسلامی و مجاهدت برای جلب توافق آن‌ها ــ در صف «انتظار» بسر می‌برد، گرایش رادیکال و کمونیستی در طبقه‌ی کارگر به تلاشی مستمر ــ و در حد امکان، در شرایط وجود خفقان و سرکوب خونین ــ جهت روشن کردن افق و دورنمای سیاسی طبقاتی مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر و ضرورت انجام آن در شرایط سیادت سرمایه داری، و نیز ارتقای کمی و کیفی اعتراض و مبارزه‌ی کارگری اشتغال داشت. آن یکی در بالا و این یکی در پایین ــ و طنز تلخ این که، هر دو به نام گرایش کارگری، فعال کارگری و منفعت کارگری ــ در پی شکل دادن و قوام بخشیدن

به تشکل‌های کارگری، اما در دو جهت کاملا متفاوت و با سیاست و محتوای طبقاتی مغایر هم بودند. آن یکی در بالا، به نام «هیات موسس سندیکاها»، در پی کسب «اجازه» و موافقت وزارت کار جمهوری اسلامی برای ایجاد سندیکاهای کارگری بود. و این یکی در پایین، تحت عنوان فعالین ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، می‌کوشید نیروی توده‌ی کارگر را برای ایجاد تشکل‌های کارگری به میدان مبارزه علیه سرمایه داری بکشاند.

از میان مبارزاتی که در این سال‌های اخیر بر متن حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، با اتکا به تجربه‌ی بیش تر اندوخته شده‌ی فعالین آن، و درک روشن تر ضرورت وجود افق و دورنمای سیاسی طبقاتی ضد سرمایه داری و مقابله‌ی سراسری موثر با تعرضات و تعدیات بورژوازی علیه معیشت و هستی انسانی توده‌ی کارگر و مردم محروم صورت گرفت و به نوبه‌ی خود به تحرک و برآمد بیش‌تر آن یاری رساند، باید در سطح نظری به مباحثی که در رسانه های پوبلیک در توضیح ضرورت مبارزه‌ی ضد سرمایه داری و تعیین مختصات تشکل ضد سرمایه داری کارگران صورت گرفته بود؛ و در سطح پراتیکی به کمپین مبارزاتی در دفاع از کارگران اخراجی ایران خودرو و محکومیت کشتار چهار تن از کارگران مجتمع مس خاتون آباد اشاره کرد. این اقدامات که طبیعتا بسته به شرایط و موقعیت، اشکال و جوانب مختلفی می‌یافت و بر ابعاد گوناگون مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر تاکید می‌کرد، برای اولین بار ــ پس از سال‌ها رخوت سیاسی در جنبش کارگری ــ جان تازه‌ای بدان بخشید و روزنه‌ای هر چند کوچک، اما روشن و امیدبخش فراروی آن قرار داد.

اول ماه مه سال گذشته و رخ دادهای متعاقب آن در شهر سقز ــ که به دستگیری تعدادی از فعالین حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر انجامید، مقاومت جانانه‌ی آن‌ها که به اعتصاب غذا نیز کشیده شد، حمایت شورانگیز توده‌ی مردم شهر سقز و دیگر فعالین جنبش کارگری در ایران و خارج از آن، و هم چنین دفاع صمیمانه‌ی سازمان‌ها و نهادهای کارگری بین المللی از خواست راسخ آن‌ها مبنی بر حق برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه و آزادی بی قید و شرط از زندان جمهوری اسلامی ــ بی گمان مهر این جان تازه‌ی جنبش کارگری را بر خود داشت. کمپین حمایتی از این فعالین کارگری چنان گسترده و تعرضی بود، که رژیم جمهوری اسلامی را به اجبار به عقب راند و نشان داد این رژیم وحشی و آدم کش تا چه اندازه از برآمد یک جنبش قدرت مند کارگری هراسان است. در پایان این کمپین قدرت مند، طبقه‌ی کارگر ایران و فعالین حرکت ضد سرمایه داری آن بیش از هر زمان دیگری ــ در طی این سال‌های اخیر ــ به سازمان‌ها و نهادهای کارگری بین المللی و به توده های کارگر جهان شناخته شدند و مورد حمایت قرار گرفتند. این مهم، بی تردید بر وزن مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر و اعتبار فعالین آن افزود و این جان تازه‌ی جنبش کارگری را بیش از بیش با قوت هم راه کرد. به ویژه آن که در تمامی طول این کمپین مبارزاتی، گرایش رفرمیستی طبقه‌ی کارگر ــ از «هیات موسس سندیکاها» گرفته تا بسیاری از دیگر جریانات و فعالین رفرمیست جنبش کارگری ــ از حمایت جدی و صمیمی از فعالین کارگری دستگیر شده در شهر سقز، به بهانه‌ی سخیف «سیاسی بودن اقدام آن‌ها در برگزاری اول ماه مه در شهر سقز!»، خودداری ورزیدند. و نشان دادند، که سقف آمال طبقاتی گرایش رفرمیستی و بنیه‌ی مبارزاتی آن در دفاع از منعفت طبقه‌ی کارگر و فعالین آن تا چه اندازه نازل و شرم آور است.

حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر در اول ماه مه در شهر سقز، به رغم تمام اهمیتی که با توجه به رخ دادهای متعاقب آن یافت، اما خود جزیی جدایی ناپذیر از حرکت و برنامه‌ی حرکت ضد سرمایه داری سراسری طبقه‌ی کارگر برای برگزاری مراسم‌های اول

ماه مه در آن سال بود. فعالین این حرکت از مدتها پیش از اول ماه مه، بحث و مشورت برای برگزاری یک اول ماه مه رادیکال و مستقل از رژیم اسلامی سرمایه را آغاز کردند، قطع نامه نوشتند، و تلاش نمودند اول ماه مه آن سال را بر مبنای سیاستها و مطالبات یک قطع نامه‌ی ۲۳ ماده‌ای _ که در مجموع، و به رغم پاره‌ای از اشکالات، یک منشور ضد سرمایه داری بود _ به دادخواست عمومی طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه داری و رژیم اسلامی تبدیل نمایند. اول ماه مه ۸۳ در سقز، نقطه‌ی پایانی در سیر برگزاری این مراسم‌های اول ماه مه در چندین شهر و تجمع کارگری دیگر در پهنه‌ی ایران بود و در این متن معنا و جایگاه واقعی خود را می‌یابد.

تحولات سال‌های اخیر در جنبش کارگری، نه تنها به تقویت گرایش رادیکال و کمونیستی طبقه‌ی کارگر انجامید، بلکه ضعف و ناتوانی تاریخی گرایش رفرمیستی طبقه‌ی کارگر در سازمان دهی مبارزات جاری کارگران را نیز یک بار دیگر نشان داد. و بر این واقعیت انگشت تاکید گذاشت، که تنها راه ممکن نجات طبقه‌ی کارگر از جهنم ستم و استثمار سرمایه داری، اتحاد و تشکل آن است؛ اتحاد و تشکلی، که می‌باید با افق و دورنمای سیاسی طبقاتی ضد سرمایه داری پا بگیرد و در روند تکوین و انکشاف خود، مالکیت خصوصی بورژوازی و بردگی مزدی سرمایه داری را از ریشه برکند.

«کمیته‌ی پیگیری برای ایجاد تشکل‌های آزاد و مستقل کارگری»

در همین دوره، نهادی تحت عنوان «کمیته‌ی پیگیری برای ایجاد تشکل‌های آزاد و مستقل کارگری» نیز پا به عرصه‌ی حیات جنبش کارگری گذارد. تا آن جا که از گزارشات این نهاد و نیز برخی فعالین و منتقدین آن برمی‌آید، به دنبال نشست سه جانبه‌ای که در پانزدهم مهر ۱۳۸۳ با نظارت «سازمان بین المللی کار» در تهران برگزار شد، تعدادی از فعالین کارگری با خواست ایجاد تشکل‌های کارگری آزاد دست به کار تدارک یک طومار اعتراضی شدند. در پروسه‌ی تهیه‌ی متن این طومار اعتراضی و چگونگی جمع آوری امضا حول آن، ایده‌ی ایجاد کمیته‌ای برای پیگیری خواست ایجاد تشکل‌های کارگری آزاد مطرح شد. در نوزدهم مهر ماه ۱۳۸۳ با نشست و تصمیم گیری ۲۸ نفر از فعالین گرایشات مختلف کارگری (شامل: هیات موسس سندیکاها، انجمن حمایت فرهنگی کارگران _ آوای کار _، انجمن کارگران شورا، انجمن اندیشه‌ی کارگران، برخی اتحادیه های کارگری در شهرستان‌ها، انجمن حمایت از کودکان کار، و سندیکای کارکنان اتوبوس رانی) بیانیه‌ای خطاب به وزارت کار جمهوری اسلامی، «سازمان بین المللی کار» و سازمان‌های کارگری در سراسر جهان تنظیم و با امضای نزدیک به ۲۴۰۰ نفر منتشر شد. و بدین ترتیب، فعالیت «کمیته‌ی پیگیری...» رسما و علنا آغاز گشت. دومین مجمع عمومی «کمیته‌ی پیگیری...» در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۸۳، با شرکت ۳۸ تن، برگزار شد و سامان دادن فعالیت‌های کمیته را هدف داشت. انتخاب یک هیات نمایندگی هفت نفره، ارسال نامه‌ی اعتراضی به وزارت کار جمهوری اسلامی و «سازمان بین المللی کار» و مطبوعات، تعیین مقرراتی برای عضوگیری و تصمیم به ادامه‌ی جمع آوری امضای حمایتی از بیانیه، از جمله نتایج دومین مجمع «کمیته‌ی پیگیری...» بود. در فاصله‌ی مجمع دوم و سوم، به تاریخ هفتم فروردین ۱۳۸۴، نمایندگان «کمیته‌ی پیگیری...» در پی مراجعات مکرر به وزارت کار و امور اجتماعی، از مسئولین این وزارت پاسخ می‌گیرند، که: «به دلیل نداشتن موضوع مشخص و هم چنین معین نبودن مخاطب، نامه‌ی ارسالی به هم راه امضاهای پیوست بایگانی شده است.» پس از این اتفاق، «کمیته‌ی پیگیری...» تصمیم می‌گیرد «برای حصول نتیجه‌ی نهایی، که به رسمیت شناختن حق آزادی ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری است، به همه‌ی شیوه های اعتراض و اعمال فشار مدنی و یاری گرفتن از قوانین و نهادهای بین المللی متوسل گردند.»(برداشت از نوشته‌ی صادق خوش مرام، «خلاصه‌ای در مورد چگونگی تشکیل کمیته‌ی پیگیری برای ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری، سایت اینترنتی «شبکه‌ی هم بستگی کارگری»)

در مورد «کمیته‌ی پیگیری برای ایجاد تشکل‌های آزاد و مستقل کارگری»، تاکنون بسیار گفته و نوشته شده است. در اکثر این گفته ها و نوشته ها، انتقاد اصلی به بیانیه‌ی این نهاد است، که «وزارت کار جمهوری اسلامی» را مخاطب قرار داده است. این انتقاد به «کمیته‌ی پیگیری...» البته درست است، به ویژه آن جا که جای پای روشن گرایش رفرمیستی و سیاست شناخته شده‌ی کسب «اجازه» از وزارت کار جمهوری اسلامی برای ایجاد تشکل‌های کارگری توسط «هیات موسس سندیکاها» را تشخیص می‌دهد.

یک نتیجه‌ی اجتناب ناپذیر و تبعی سیاست کسب «اجازه» از دولت سرمایه داری برای ایجاد تشکل‌های کارگری، کنار گذاشتن خود توده‌ی کارگر، دور کردن آن‌ها از عمل مستقیم برای ایجاد تشکل‌های خود، و حاکم کردن فضای «انتظار» در جنبش کارگری تا زمان به نتیجه رسیدن اقدامات از بالا است؛ اقداماتی که بی تردید خصلت اداری و بورکراتیک به خود می‌گیرند. از همین رو است، که «کمیته‌ی پیگیری...» در طی فعالیت خود _ به رغم تبلیغات غیر واقعی که حول آن به راه انداخته شد _ نتوانست باعث تحرکی جدی و تعیین کننده در جنبش کارگری شود و نیروی توده‌ی کارگر را به تکاپوی ایجاد تشکل‌های کارگری وادارد. گزارشات و داده های فعالیت «کمیته‌ی پیگیری...» خود به خوبی آشکار می‌کنند، که چگونه اقدامات آن _ به روال فعالیت سال‌های گذشته‌ی گرایش رفرمیستی _ صرف پیگیری «اداری و بورکراتیک» بیانیه و چانه زنی با مسئولین دولتی و عوامل سرمایه گشت.

ایجاد تشکل کارگری، امر خود کارگران است و به اجازه‌ی دولت سرمایه داری نیاز ندارد. سیاست «اجازه» از دولت سرمایه داری برای ایجاد تشکل کارگری، سیاست فراهم آوردن زمینه‌ی دخالت دولت سرمایه داری در فعالیت و سرنوشت تشکل مزبور است. و چنین تشکلی، روشن است که نمی‌تواند بر منافع طبقاتی کارگران پای فشرد و به ظرف اعمال اراده‌ی متحد و هم بسته‌ی آن‌ها در مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه داری بدل گردد.

قانون مندی مبارزه‌ی طبقاتی در ایجاد تشکل کارگری نیز عمل می‌کند. همان طور که تحمیل هر بهبودی در شرایط کار و معیشت کارگران به سرمایه داری، تنها به نیروی متحد و هم بسته‌ی کارگران تحت سیاست روشن ضد سرمایه داری ممکن می‌شود، به همان گونه نیز ایجاد تشکل کارگری تنها با اتکا به نیروی طبقاتی خود توده‌ی کارگر تحت افق و دورنمای سیاسی طبقاتی ضد سرمایه داری میسر می‌گردد. دولت و کارفرمای سرمایه دار تنها در برابر نیروی متحد و هم بسته، معترض و حق طلب توده‌ی کارگر به عقب می‌نشیند و حاضر به مذاکره و قبول مطالبه‌ی کارگری می‌شود. توده‌ی کارگر «قانون گرا» و «سر به زیر»، توده‌ی کارگری که برای تحمیل مطالبه‌ی خود به دولت و کارفرمای سرمایه دار پای خود را از مدار «قانونیت» سرمایه داری بیرون نمی‌گذارد، اعتراض و مبارزه‌ی خود را در صورت لزوم به سطح اعتصاب و تحصن و تعطیلی خط تولید نمی‌کشاند، طبیعتا نمی‌تواند دولت و کارفرمای سرمایه دار را در هراس از دست دادن سود سرمایه‌ی خود پای میز مذاکره بکشاند و به تحقق مطالبه‌ی کارگری مجبور گرداند.

در جامعه‌ی بورژوایی و در شرایطی که کارگر تحت ستم و استثمار سرمایه داری قرار دارد و به حقوق انسانی او به طور روزمره تعرض می‌شود، تشکل کارگری ابزار مبارزه‌ی توده‌ی کارگر برای کسب آن حقوقی است که توسط کارفرمای سرمایه دار و با حمایت دولت سرمایه داری از او سلب می‌گردد. آن هم به این دلیل روشن، که سرمایه سودآوری کند، که سیادت سیاسی اقتصادی آن بر جامعه محفوظ بماند. پس باید روشن باشد، که با کسب «اجازه» و با جلب رضایت دولت سرمایه داری، تشکل کارگری به مثابه ابزار مبارزه‌ی توده‌ی کارگر علیه سرمایه داری، ابزاری علیه سودآوری سرمایه، ابزاری علیه سیادت سیاسی طبقاتی سرمایه داری، را

نمی‌توان به وجود آورد. اگر هم چنین تشکلی ایجاد شود، نه یک تشکل کارگری مدافع منافع طبقاتی توده‌ی کارگر، که تشکلی برای پیگیری و اجرای منافع سرمایه در درون طبقه‌ی کارگر است.

این اشکال جدی فعالیت و بیانیه‌ی «کمیته‌ی پیگیری...»، البته تحت فشار بیرونی و نیز تغییر و تحول درونی این نهاد ـ بدون آن که انتقادی از خود «کمیته‌ی پیگیری...» متوجه آن شود و مباحث احتمالی درون آن در این زمینه به اطلاع توده‌ی کارگر برسد ـ تا اطلاع ثانوی «رفع» شد. فشار بیرونی از آن حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر بود، که در ادامه‌ی فعالیت چند ساله‌ی اخیر خود به ایجاد «کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» همت گذارد و صریح و بی شائبه ایجاد تشکل‌های کارگری را امر خود طبقه‌ی کارگر اعلام کرد. و تغییر و تحول درونی «کمیته‌ی پیگیری...» هم به ظاهر ناشی از وجود و دست بالا گرفتن گرایش یا عناصر رادیکال درون آن بود، که برای دوره‌ای موقتی ـ و تا اطلاع ثانوی ـ سیاست شناخته شده‌ی گرایش رفرمیستی در کسب «اجازه» از دولت سرمایه داری برای ایجاد تشکل کارگری را به کناری نهاد. موقتی ـ و تا اطلاع ثانوی ـ، از این جهت که «کمیته‌ی پیگیری...» نخواست و نتوانست چرایی و چگونگی این تغییر سیاست را در صحنه‌ی باز جنبش کارگری با توده‌ی کارگر در میان بگذارد. و این خود، یک راه و روش گرایش رفرمیستی درون طبقه‌ی کارگر است، که در پشت پرده و دور از چشم توده‌ی کارگر به تعیین سیاست می‌پردازد. در هر حال، «کمیته‌ی پیگیری...» نیز پس از مدتی پرچم «ایجاد تشکل کارگری امر خود طبقه‌ی کارگر است» را به دست گرفت.

این مساله، به رغم اهمیت آن، اما نه تنها اشکال «کمیته‌ی پیگیری...» است و نه مهم ترین آن. «کمیته‌ی پیگیری...» هیچ گاه به طور صریح و روشن خود را در متن مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر تعریف نکرد. و درون مایه و خصوصیت بارز آن تشکل کارگری‌یی که باید ایجاد شود ـ و نه نام و ساختار و چگونگی آرایش آن ـ را با افق و دورنمای سیاسی طبقاتی ضد سرمایه داری توضیح نداد. این مهم، البته بر متن وجود گرایشات مختلف درون «کمیته‌ی پیگیری...» قابل فهم است. در این نهاد،

«مجموعه‌ای از سندیکالیست‌ها تا گروه های فرهنگی کارگری، نمایندگان اتحادیه ها در شهرستان‌ها و... حضور دارند و هیچ گرایشی مسلط نیست.»(علی رضا ثقفی، مصاحبه با «شهروند»، ۲۳ بهمن ۱۳۸۳)

«بنای ما بر این است که تشکل‌های مورد نظر تنها و تنها منافع صنفی کارگران را در نظر داشته و کار پایه‌ای خود قرار دهند.» (همان منبع)

عدم توضیح ضرورت و اهمیت مبرم مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر و عدم شکل گیری تشکل‌های کارگری بر بنیاد افق و دورنمای سیاسی طبقاتی ضد سرمایه داری، به مثابه تنها راه ممکن کاهش مشقات و مصایب امروز طبقه‌ی کارگر و رهایی نهایی آن از بردگی مزدی سرمایه داری ـ در کنار تاکید نقل قول دوم ـ «کمیته‌ی پیگیری...» را بسیار شبیه «هیات موسس سندیکاها» می‌کند، که به شدت از سیاسی شدن فعالیت‌های کارگری اجتناب می‌کرد و به روشنی نشان می‌دهد، که اتفاقا ـ به رغم تاکید نقل قول اول ـ سیاست و سنت مسلطی بر این نهاد وجود دارد، که تماما از آن گرایش رفرمیستی درون طبقه‌ی کارگر است.

این واقعیت، از مصاحبه‌ی پنج تن از نمایندگان «کمیته‌ی پیگیری...» با سایت اینترنتی «شورا»، که در واقع می‌بایست با موضعی رادیکال به پاره‌ای از انتقادات به بیانیه‌ی این نهاد و مصاحبه های قبلی پیرامون فعالیت آن پاسخ می‌داد، نیز مشهود است. بهرام عابدینی، از نمایندگان منتخب «کمیته‌ی پیگیری...»، چرایی ایجاد این نهاد را چنین توضیح می‌دهد:

«با توجه به این که منافع جمعی کارگران هر روز به نحوی مورد تهاجم قرار می‌گیرد و به شکل‌های مختلف پایمال می‌گردد، مانند تحمیل قراردادهای موقت و گاها سفید امضا، عدم پرداخت دست مزدها در موقع مقرر، اخراج سازی‌های دسته جمعی کارگران و سایر موارد که بسیار است و مثله کردن هر روزه‌ی گوشه‌ای از قانون کار که در سطح بسیار ناچیزی منافع کارگران در آن می‌باشد و این که کارگران در این میان هیچ گونه ابزار قانون مند و کارآمدی که بتواند از مطالبات خود دفاع نماید، ضرورت به وجود آمدن تشکل‌های آزاد کارگری مورد توجه قرار گرفت، که به عنوان اولین قدم در راه احقاق حقوق کارگران باید شکل بگیرد. بر اساس همین نیاز، تعدادی از فعالین کارگری دست به کار ایجاد کمیته‌ی پیگیری ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری شدند، تا بدین وسیله مسالمه‌ی تشکل یابی کارگران را به صورت سازمان یافته تری دنبال کنند...»(مصاحبه با سایت «شورا»)

امان جلیلیان، دیگر نماینده‌ی منتخب «کمیته‌ی پیگیری...»، در رابطه با معنا و مقصود «مستقل» بودن تشکل‌های مورد نظر «کمیته‌ی پیگیری...» می‌گوید:

«به نظر من به کارگری لفظ مستقل در این جا دال بر این است، که هیچ گاه تشکل مستقل پشت جریانات متکی بر دولت جا خوش نمی‌کند، تا به واسطه‌ی وابستگی خاصی که دارد دامنه‌ی فعالیت‌هایش محدود شود. از طرفی خود را ملزم نمی‌داند، تا به نوستالوژی محفلی وابستگی خاصی پای بند باشد، که پیشاپیش مفاهیم کلاسیک را خام خواری کرده‌اند...»(همان منبع)

هم او در ادامه‌ی صحبت خود به نکته‌ای بس مهم اشاره می‌کند، که جان مایه‌ی رفرمیسم بورژوایی درون طبقه‌ی کارگر است:

«با وجود این، برای غلبه بر تمام این ناامیدی‌ها و سلب اعتمادهایی که بر ما حاکم است، امیدوارم قوانین داخلی بتواند تا فرصت هست خودش را متحول کند. کارفرماها باید مجاب شوند، که برای جذب سرمایه های خارجی و سرمایه دارانی که هر روز شاهد بازدیدهای عریض و طویل آن‌ها از مراکز صنعتی هستیم، حقوق اولیه و حیاتی ما را ضایع نکنند...»(همان منبع)

در سراسر این مصاحبه‌ی مطول، حتا یک بحث جدی از نمایندگان منتخب «کمیته‌ی پیگیری...» درباره‌ی ضرورت و اهمیت مبرم مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، ایجاد تشکل کارگری به مثابه ابزار

این مبارزه، و الزام مستقل بودن چنین تشکلی از سرمایه داری پیدا نمی‌شود. هر چه هست، تکرار وضعیت اسف انگیز طبقه‌ی کارگر است؛ تشریح ضرورت وجود تشکلی برای متحد کردن طبقه‌ی کارگر، که تلاش می‌شود مضمون طبقاتی آن پنهان بماند؛ و توضیح زمخت این سیاست رفرمیستی، که مبنای وجود تشکل کارگری را «مجاب کردن» کارفرمای سرمایه دار برای امر مهم و خطیر «جذب» ـ و «امنیت» ـ سرمایه قرار می‌دهد!

«کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری»

مدتی پس از ایجاد «کمیته‌ی پیگیری...»، نهاد کارگری دیگری تحت عنوان «کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری»، با حمایت در حدود سه هزار کارگر، اعلام موجودیت کرد. «کمیته‌ی هماهنگی...»، که در ادامه‌ی حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر در این سال‌های اخیر پا به عرصه‌ی حیات جنبش کارگری گذاشت، در اولین بیانیه‌ی خود به صراحت ایجاد تشکل کارگری را امر خود توده‌ی کارگر قلمداد کرد و به روشنی بر ضرورت و اهمیت مبرم مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر و مستقل بودن تشکل آن از سرمایه داری انگشت گذارد.

در له یا علیه «کمیته‌ی هماهنگی» نیز تاکنون بسیار گفته و نوشته شده است. در میان مدافعین این نهاد، پیدا می‌شوند کسانی که چنان مشعوف شده‌اند، که چشم بر راه طولانی و صعب العبوری که در مقابل حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر گشوده شده است می‌بندند، کمبودهای کار را به دیده‌ی اغماض می‌نگرند، و صرف ایجاد این نهاد را عین پیروزی قلمداد می‌کنند. طبیعتا زیان چنین دیدگاهی بیش از منفعت آن برای حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر است.

در برابر، نقد «کمیته‌ی هماهنگی...» بیشتر بر نکاتی چون عدم ضرورت ایجاد یک نهاد موازی با «کمیته‌ی پیگیری...» در راه ایجاد تشکل‌های کارگری، ایجاد «کمیته‌ی هماهنگی...» به منظور رقابت‌های فردی یا گروهی با «کمیته‌ی پیگیری...» و... متمرکز بوده است. چنین نقدهایی عمدتا از جانب فعالین گرایش رفرمیست درون جنبش کارگری یا آنانی که هنوز خود را سوسیالیست می‌خوانند، اما فعالیت سوسیالیستی را در کف گرایش رفرمیستی وا نهاده‌اند، صورت گرفته است. اینان یک سره فراموش می‌کنند، یا خود را به فراموشی می‌زنند، که در طبقه‌ی کارگر گرایشات سیاسی متفاوت با اهداف و راه کارهای طبقاتی مغایر هم وجود دارد. خط زدن این واقعیت بدیهی ـ که تجربه‌ی چند ساله‌ی اخیر جنبش کارگری در ایران، از جمله فعالیت گرایش رفرمیستی درون جنبش کارگری و به طور مشخص «هیات موسس سندیکاها» از یک طرف، و حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر از طرف دیگر، به تمامی موید آن است ـ یا تنزل آن به یک بحث اخلاقی چون «رقابت»، تنها درک سطحی و فرمالیستی چنین منتقدینی را برملا می‌کند.

نفس وجود «کمیته‌ی هماهنگی...» و سیاست طبقاتی آن تاکیدی بر این واقعیت است، که جوهر و درون مایه‌ی مبارزه‌ی توده‌ی کارگر علیه کارفرما و دولت سرمایه داری، مبارزه برای هر چه بیشتر کوتاه کردن دست سرمایه از زندگی و سرنوشت سیاسی اقتصادی خود است. و چنین مبارزه‌ای تا سلب حاکمیت از بورژوازی، و الغای بردگی مزدی، تداوم خواهد یافت. تشکل کارگری، ابزار این مبارزه است. و اگر توده‌ی کارگر در سیر مبارزه‌ی خود به ضرورت وجود چنین ابزاری برای بازستاندن حقوق سلب شده‌ی خود از کارفرما و دولت سرمایه داری پی می‌برد، پس باید به نیروی متحد و هم بسته‌ی خود آن را به وجود آورد و رسمیت آن را به کارفرما و دولت سرمایه داری تحمیل کند. نکته‌ی بس مهمی که در این سیاست طبقاتی برجسته می‌شود، این است که ایجاد و به رسمیت شناسی یک تشکل کارگری ـ پیش و بیش از هر چیز ـ در گرو به رسمیت شناسی قدرت متحد و هم بسته‌ی توده‌ی کارگر و خواست ایجاد تشکل کارگری توسط خود آن‌ها است. اگر توده‌ی کارگر به این مهم برسد، اگر ضرورت اتحاد و تشکل یابی خود را درک کند، و اگر افق و دورنمای سیاسی طبقاتی ضد سرمایه داری را بر مبارزه و تشکل خود حاکم گرداند، آن گاه و فقط آن گاه امکان می‌یابد حق تشکل یابی خود را بر کرسی تحمیل بر کارفرما و دولت سرمایه داری بنشاند.

❊ ❊ ❊

با این همه، باید تاکید کرد حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر هنوز در ابتدای راه خود است؛ هنوز باید بر ضرورت این مبارزه تاکید کرد؛ هنوز باید چرایی سیاسی و طبقاتی اهمیت مبرم افق و دورنمای مبارزه‌ی ضد سرمایه داری را توضیح داد؛ هنوز باید مختصات تشکل‌های کارگریی را که باید بر این بنیاد شکل بگیرند، تشریح کرد؛ هنوز باید تعداد وسیعی از توده‌ی کارگر را به این مبارزه جلب نمود؛ و مهم تر از همه، باید این تشکل‌ها را به نیروی طبقه‌ی کارگر در عمل به وجود آورد و حسن وجود آن را در عرصه‌ی پراتیک و در حیطه‌ی کار و معیشت طبقه‌ی کارگر و در کل جامعه به توده‌ی کارگر و مردم محروم نشان داد.

و در این راه خطیر باید در نظر داشت، که کارگران تنها در جریان مبارزه برای احقاق حقوق سلب شده و بهبود هر چه افزون تر زندگی خود متحد و متشکل می‌شوند. دست مزدهای کنونی طبقه‌ی کارگر بسیار ناچیز و نازل است، کفاف حداقل‌های یک زندگی ساده‌ی انسانی را نمی‌دهد، و حتا همین دست مزدهای ناچیز و نازل هم ماه ها پرداخت نمی‌شود؛ خیل عظیمی از توده‌ی کارگر کارگاه های کم تر از پنج و ده نفر، و نیز کارگران قالی باف، را از دایره‌ی شمول همین قانون کار ارتجاعی خارج کرده‌اند؛ بیش از نیمی از طبقه‌ی کارگر را با قراردادهای موقت و بعضا با قراردادهای سفید امضا به برده‌ی سرمایه داری بدل نموده‌اند؛ حرمت انسانی کارگر را چنان زیر سم جانوران اسلامی سرمایه لگدکوب کرده‌اند، که فروش اندام بدن برای ادامه‌ی زندگی، در کنار رگ زدن و حلق آویز کردن برای خلاصی از زندگی، می‌رود که به یک راه و روش بدل شود. در چنین شرایط خطیری، مبارزه‌ی کارگران علیه ستم و استثمار سرمایه داری ایران را باید به تحرک برای ایجاد تشکل‌های کارگری مرتبط کرد. تنها در این صورت است، که حرکت ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر می‌تواند سیاست طبقاتی خود را در اعماق طبقه‌ی کارگر تبلیغ و پراتیک کند و امکان بیابد که وسیع ترین توده‌ی کارگر را حول آن جلب نماید. این، مهم ترین و نهایی‌ترین معیار تشخیص صحت و سقم سیاسی طبقاتی یک گرایش و حرکت کارگری است. اگر به باور برخی، و خوش بینی یا خام اندیشی برخی دیگر، هنوز داده های کافی و لازم برای تشخیص ماهیت گرایشات کارگری و راه کارهای درست یا نادرست آن‌ها برای طبقه‌ی کارگر وجود ندارد، پس باید در عمل پا به این مهم ترین و نهایی‌ترین مرحله‌ی کار گذاشت. باید تحرک برای ایجاد تشکل‌های کارگری را به مبارزه‌ی توده‌ی کارگر علیه ستم و استثمار وحشیانه و افسار گسیخته‌ی سرمایه داری ایران مرتبط کرد. و این جا نشان داد، که تشکل کارگری مورد نظر هر گرایش بر حسب کدام ضرورت و دورنما، کدام راه کارهای سیاسی طبقاتی، نیروی متحد و هم بسته‌ی توده‌ی کارگر را به میدان مبارزه علیه سرمایه داری می‌کشاند و راه نجاتی از این جهنم، فراروی آن‌ها می‌گشاید.

ژوئن ۲۰۰۵

❊ ❊ ❊

حزب، رویایی بی فرجام یا...

رزا جوان

برای طبقه‌ی کارگر، تشکل و سازمان یابی، ابزار کسب مطالبات است. کارگر منفعل در برابر هجوم سرمایه و دولت حامی‌اش تنها آن زمان که با سایر هم کاران خود جهت دست یابی به خواسته های خویش متحد می‌شود، قدرت طبقاتی‌اش را به فعل می‌رساند. نائل گشتن به این حقیقت، آغاز روند رشد آگاهی طبقاتی در میان کارگران است. رشدی که از انحراف یا متوقف شدن مصون نیست و در هر گام، خطر نفوذ تطمیع گشته گان و یا دست کم کارگران مسخ شده از تبلیغات و ایدئولوژی‌های سرمایه تهدیدش می‌کند. از طرف دیگر، در هر دوره از تاریخ مبارزات طبقاتی به علت نفوذ سرمایه داری، سطح آگاهی در طبقه هم گون نیست و عالی‌ترین آن تنها در اقلیت سوسیالیسم خواه متجلی می‌شود. اقلیتی که مسلح به متدولوژی مارکسیسم، قادر به تجزیه و تحلیل مناسبات حاکم‌اند و به علت برخورداری از تجربیات دو قرن جنبش کارگری در جهان، تن به مماشات و مصالحه با سرمایه داری نمی‌دهند. بر اساس همین ویژگی، رسالت هدایت مبارزه‌ی جنبش کارگری به مسیر سرنوشت ساز ضد سرمایه داری آن بر دوش این بخش است.

کارگر به مفهوم عامش با تجربه‌ی آزمون و خطا در مبارزه بر سر افزایش دست مزد، کسب امینت شغلی، لغو قراردادهای موقت و... به ضرورت تشکل یابی و مهم تر از آن نوع تشکیلاتی که نیازمند آن است، پی می‌برد. از اقتصاد حرکت می‌کند و قابل پیش بینی نیست که چه مقدار زمان لازم است، تا به نقطه‌ی دخالت گری در سیاست برای تثبیت موقعیت خود و منافع‌اش برسد. این احتمال که در یک مبارزه‌ی فرسایشی، به طور مداوم امتیازات امروز را از دست دهد تا فردا دوباره برای کسب همان امتیازات وارد عرصه شود، به هیچ رو انکارپذیر نیست. نمونه‌ی زنده‌اش، تجربه‌ی تلخ از کف دادن دستاوردهای کارگری انقلاب ۵۷ و وضعیت کنونی طبقه‌ی کارگر ایران است، که ابزار تحقق یافتن مطالبات شان _ یعنی تشکل کارگری _ به آمالی دست نیافتنی در ذهن کارگران و حتا پیش روان شان مبدل گشته است!

در حالی که یک سوسیالیست، حال چه روشن فکر علاقه مند و فعال در حوزه‌ی کارگری و چه کارگر روشن فکر، از این نقطه آغاز نمی‌کند. دخالت گری او برای سمت و سوی صحیح بخشیدن به مبارزات کارگری است و نیرویش را به علت در اقلیت قرار گرفتن، در اولویت نخست به سازمان یابی جهت انجام رسالت ویژه‌ی خویش اختصاص می‌دهد. همان گونه که کارگران در طی مبارزه و در نتیجه‌ی کسب تجربیات دست به تاسیس تشکل

خویش می‌زنند، آگاه ترین بخش جنبش ــ یعنی گرایش سوسیالیستی ــ نیز آن تشکیلاتی را برای سازمان دهی نیروهای خود برمی‌گزینند که در ادبیات چپ، حزب نام گرفته است.

حزب، ظرف جمع آوری نیروهای سوسیالیسم خواه است و با تشکل مستقل عام کارگران تفاوت دارد؛ چرا که این ابزار دخالت گری بایستی برای اهداف مورد نظر سوسیالیستها کارآیی لازم را داشته باشد. بنابراین، در برشمردن ویژگی‌های آن، نخستین موردی که در ذهن من می‌آید، یک هم گونی سطح آگاهی میان نیروهای آن است. همه‌ی اعضا بر سر ضرورت مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه تا نهایت براندازی مناسبات استثماری و جایگزینی حکومت دیکتاتوری پرولتاریا برای گام نهادن در راه ساخت سوسیالیسم و به دنبال آن کمونیسم توافق دارند. اما این هم گونی، لزوما، این تشکیلات را در مختصات نوک پیکان مبارزات سیاسی طبقه قرار نمی‌دهد. نحوه‌ی پیش برد چنین خواسته‌ای، مشخص می‌کند که آیا این تشکل ساخته‌ی سوسیالیستهای طبقه‌ی کارگر است یا سازمانی ایزوله از جنبش کارگری و در نهایت فرقه گرا و کوتاه عمر!

این توهم که حزبی سوسیالیستی بدون حمایت توده‌ای قادر باشد حکومت کارگری بر پا کند، آن هم در شرایط امروز جهان، جز به اتلاف انرژی نیروهای رادیکال جنبش و دادن مجال سوء استفاده به گرایشات فرصت طلب خرده بورژوا سرانجام بهتری در پیش رو نخواهد داشت. تشکل سوسیالیستها برای آن که حقیقتا به حزب طبقه‌ی کارگر و سازمان دهنده‌ی مبارزات سیاسی آنان تبدیل گردد، بایستی در کنار طبقه و هم راه آنان از نبرد برای مطالبات روزمره شان جهت انتقال آگاهی طبقاتی استفاده کند و هر شکست یا پیروزی را به پیگیری مبارزه تا سرحد استقرار سوسیالیسم در جامعه‌ی بشری پیوند زند. این یک دخالت گری اصولی در جنبش است. و در عین حال، که مرزبندی‌های ضروری میان حزب و تشکلات کارگری عام را محفوظ نگاه می‌دارد، اجازه نمی‌دهد روشن فکران با نگاه از بالا به جنبش در دام فرقه گرایی گرفتار آیند و کل طبقه را در مصافی نابرابر با سرمایه رها کنند. کسب اعتماد کارگران تنها زمانی تحقق می‌پذیرد، که آنها رهبران واقعی خود را در میدان مبارزه هم راه و برای خود ببینند، نه با صدور خرده فرمایشاتی از پس پرده! و البته نه به این معنا که سوسیالیستها برای جلب حمایت و تایید کارگران، بدون قید و شرط مواضع آنان را تایید کنند. حزب در عین حال که مجاز نیست به جنبش نگاهی قیم مآبانه داشته باشد، به هیچ رو نباید زاییده‌ی تشکلات کارگری عام گردد. به این دلیل مبرهن، که این سازمانها ــ هر چند کارگری و مستقل از دولت سرمایه داری ــ شامل انواع و اقسام گرایشات رفرمیستی‌اند و آگاهانه یا ناآگاهانه مبارزه را به سمت سازش و مماشات با نظام سرمایه داری سوق می‌دهند. بعد مهم دیگر حزب، غیر علنی بودن آن است. تک تک اعضای حزب در مبارزات کارگری به فرم انفرادی فعال‌اند، اما در خفا جزیی از مجموعه‌ی نیروهای حزب به شمار می‌روند و سیاستها و جهان بینی آن را به جنبش منتقل می‌سازند. ضرورت غیر علنی بودن حزب تنها برمی‌گردد به شرایط محیط پیرامون نیروهای سوسیالیست. شیوه‌ی حکومتی نظام سرمایه داری در ایران بر پایه‌ی استبداد و استیلای خفقان بنیاد نهاد شده است، پس به ناچار نیروهای ضد سرمایه داری به شکل مخفی خود را سازمان می‌دهند.

اما نکته‌ی تاسف بار در موقعیت امروز ما، فقدان چنین تشکلی است. این پرسش را نمی‌توان نادیده گرفت، که چرا تفرقه و پراکندگی میان سوسیالیستها به اندازه‌ای است که ایجاد چنین حزبی حتا نسبت به تشکیل تشکلات کارگری عام، تصوری دورتر از ذهن باشد. چگونه است که گرایشات رفرمیست برای ایجاد تشکلات مورد نظر خود دست به عمل زده‌اند، اما این به اصطلاح آگاه ترین بخش جنبش کارگری هنوز بر لزوم سازمان یابی نیروهای خود واقف نگشته است؟

به یک دلیل عمده!

این نیروها اگر چه سال‌هاست با ادبیاتی پرطمطراق برای جنبش کارگری و مسیر مبارزه‌ی آن نسخه می‌پیچند، اتحاد و سازمان یابی کارگران لقلقه‌ی زبان شان است، سوسیالیسم را نوید می‌دهند و...، بر خلاف ادعای خود از مارکسیسم تهی‌اند و به جرات می‌توان گفت واژه‌ی سوسیالیست تخیلی بر قامت آنان برازنده ترین پوشش است!

حضور چشم گیر آن دسته از سوسیالیستهایی که تحت لوای کارگر، به روشن فکران تنها زمانی اجازه‌ی حضور در جمع خود را می‌دهند که نظر و به دنبال آن عمل شان را بی قید و شرط بپذیرند و یا روشن فکرانی که کارگران را برای ارضای جاه طلبی‌ها و سرباز پروژه‌ی اجرای تزهای خویش می‌خواهند، به شدت فضای مبارزه‌ی طبقاتی ما را مسموم کرده است.

این فساد را تنها می‌توان با حضور نیروهای تازه نفس و جوان رفع کرد. نیروهایی که خوش بختانه چون در مکتب سوسیالیستهای تخیلی ما شاگردی نکرده‌اند و مارکسیسم را در طی رشد فکری خویش و نیز بهره گیری از گنجینه های آن آموخته‌اند، اسیر فرقه بندی و حذف گرایی نگشته‌اند.

آری، امروز با وجود برزگرهای بسیاری که در پاشیدن تخم نفاق بر یک دیگر سبقت گرفته‌اند، تنها می‌توان به آمدن نسلی نو دل خوش کرد!

اردیبهشت ۱۳۸۴

اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه:

ــ در رد یا قبول مطالب آزاد است. علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسنده آن خواهد رسید؛

ــ فقط مقالاتی را برای چاپ در نظر می‌گیرد که برای این نشریه فرستاده شده باشند؛

ــ در تلخیص مطالب آزاد است. اگر نمی‌خواهید مطلب شما تلخیص شود، حتما این را قید کنید؛

ــ تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می‌کند؛

ــ نسخه ارسالی را پس نمی‌فرستد؛

ــ اگر ترجمه می‌فرستید، یک نسخه از اصل مطلب را هم ضمیمه آن کنید؛

سویه های مبهم «تغییر»
پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل

لیلا دانش

مقدمه

۲۷ اکتبر ۲۰۰۲، گروه های بزرگی از مردم با پرچم های سرخ از جلوی بانک‌های بزرگ عبور می‌کردند و منتظر اعلام نتایج انتخابات بودند. وقتی معلوم شد که لولا (Luis Inácio da Silva-Lula) برندهی انتخابات است، بسیاری یک دیگر را در آغوش کشیدند و گریستند. حدود ۳۰۰ مایل آن طرف تر در روستای Caete´es که زادگاه لولا بود، مردم و بستگانش به خیابان‌ها آمدند. این منطقه، به خاطر لولا، جمهوری سیلوا (نام فامیل لولا) نامیده می‌شود. زنان و مردان یک دیگر را در آغوش می‌کشیدند و می‌گفتند که باور نکردنی است، دورهی ۵۰۰ سالهی هدایت الیت نظامی، زمین داران و بانک داران بزرگ به آخر رسیده است!

لولا، کارگری از مناطق پرت خارج محدوده در برزیل و از فعالین اتحادیه‌ای که سه دوره تلاش‌اش برای راه یافتن به حکومت بی نتیجه مانده بود، سرانجام در اکتبر ۲۰۰۲ در میان شور و شعف همگانی، به پهنهی آمریکای لاتین، رئیس جمهور شد. او با شعار «تغییر» آمد. تغییری که برای میلیون‌ها نفر نه فقط در برزیل، که در تمامی آمریکای لاتین که از بیکاری، افزایش مصایب اجتماعی و از دست رفتن شیرازهی زندگی به تنگ آمده بودند، یک باید بلاتردید بود. اما آیا انتخاب لولا واقعا سرفصل جدیدی در تاریخ آمریکای لاتین و برزیل به عنوان بزرگ ترین کشور این منطقه است؟

برآمد موج چپ در آمریکای لاتین طبعا توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. این برآمد، بی این که فعلا دغدغهی بررسی چند و چون این چپ را داشته باشیم، نشانه هایی از فروکش تعرضات دست راستی دههی هشتادی را با خود دارد و از این رو، باید آن‌ها را شناخت. هم از نظر پروسهی عروج سیاست‌های نئولیبرالی در آن‌ها، هم از آن جا که برزیل در کنار چین و هند یکی از سه غول بزرگ «جهان سوم» شناخته می‌شود، و هم شکل گرفتن مقاومت و گزینه های سیاسی در مقابل آن‌ها. هم چنان که قابل انتظار است، مقاومت‌ها و پاسخ ها یک سان نیست. آرژانتین، ونزوئلا، مکزیک و برزیل، کشورهایی که همگی وجوه فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و حتا سیاسی نسبتا مشترکی دارند، پاسخ های یک سانی را نمایندگی نکرده‌اند. راه لولا، «راه سوم» آمریکای لاتینی است، با نشانه هایی از مدل دولت رفاه بعد از جنگ دوم در شمال اروپا. پیروزی انتخاباتی حزب کارگر برزیل، شور و شوق گسترده‌ای را در جبههی مبارزات ضد جهانی شدن نئولیبرالی موجب شد. پورتوآلگره به عنوان سمبل دموکراسی و اقتصاد مشارکتی مدل برزیل در این مبارزات جای ویژه‌ای یافت. فوروم اجتماعی جهانی، در سال ۲۰۰۵، نیز در پورتوآلگره با جمعیتی قریب ۱۰۰ هزار نفر برگزار شد. اجتماع وسیعی از سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و اجتماعی، جلسات تبادل نظر، سمینارهای بحث، نمایشگاه کتاب، رقص و پایکوبی و غیره. اما در این اجتماع، که عروج خود را مدیون پروسهی نضج و قوام یافتن دموکراسی مشارکتی نوع برزیل است، امسال لولا برای سیاست‌های محافظه کارانه‌اش مورد غضب و اعتراض بخشی از شرکت کنندگان قرار گرفت.

نوشتهی حاضر اساسا ترجمه و تلخیص از کتابی است به نام «پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل». اما از چند منبع دیگر نیز برای تکمیل این تصویر استفاده شده، که همگی در انتهای مطلب معرفی می‌شوند.(۱) لذا به جز مقدمه، بقیه مطلب در حقیقت بازگویی از این منابع است.

پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل

بعد از انتخاب لولا، بسیاری از رسانه های جمعی دست راستی مشغول بررسی تاثیر این مساله بر بازار سهام شدند و این که سرمایه داران خارجی چه واکنشی نشان خواهند داد. اما لولا با شعاری متفاوت آمده بود. او قرار بود گرسنگی را پایان دهد و شغل به وجود آورد. و به این معنا، شاخص قضاوت‌ها نمی‌توانست واکنش بازار بورس و سرمایه داران خارجی باشد. از درون چپ برزیل در دهه های آخر قرن بیستم، سه حرکت بزرگ توده‌ای شکل گرفت. «حزب کارگر برزیل» (PT) Partido dos Trabalhadores (پی. تی)، «اتحادیهی سراسری» (CUT) Central U'nica dos Trabalhadores (سی. یو. تی)، و «جنبش بی زمین‌ها» (MST) Movimento dos Trabalhadores Rurais Sem Terra (ام. اس. تی). گفته می‌شد بعد از سی سال در برزیل، کسی رئیس جمهور شده که یک حزب قدرت مند پشت سر خود دارد و برنامه ای متفاوت، که اساس آن قرار است زیر سئوال بردن برنامه های نئولیبرالی دولت‌های پیشین باشد.

لولا کیست؟

لولا، ٦ اکتبر ۱۹۴۵ در روستای Caete´es در شمال شرق برزیل و در یک خانوادهی بسیار فقیر متولد شد. مثل بسیاری دیگر از برزیلی‌ها، پدر پس از تولد لولا برای یافتن شغل از روستا به شهر سائوپولو مهاجرت کرد و در یک بندر مشغول نقل و انتقال گونی‌های بزرگ قهوه شد. لولا برای اولین بار وقتی پنج ساله بود پدر را دید. هفت ساله بود، که مادر به هم راه هشت فرزندش با یک ماشین باری پشت باز و در یک سفر سیزده روزه راهی سائوپولو شد، برای سر و سامان دادن به زندگی و پیوستن به همسرش. پدر در دورهی مهاجرت با زن دیگری زندگی می‌کرد و زندگی برای مادر لولا و بچه ها در یک اتاق کوچک پشت یک بار، به سختی می‌گذشت. لولا از چهارده سالگی اولین کار جدی خود را شروع کرد، ولی به همت تلاش مادر موفق شد دیپلم تکنیک خود را بگیرد. در سال ۱۹٦٦، او شروع به کار در یکی از شرکت‌های بزرگ مهندسی برزیل کرد. تا این جا به اضافهی زندگی با چند زن، فوتبال و باشگاه و رقص و آبجو بعد از کار، زندگی او با بسیاری دیگر از مهاجرین روستاها به سائوپولو تفاوت زیادی نداشت. لولا از طریق

برادرش، که عضو یک سازمان کمونیستی مخفی بود، با فعالیت اتحادیه‌ای آشنا شد و با تشویق‌های او برای کار در اتحادیه کاندید شد. در همان ابتدای کار با این که طبق گفته‌ی خودش و آشنایانش جسارت کافی برای ایفای این رل را نداشت، اما کم کم با مشاهده‌ی مسئولین اتحادیه های آن زمان که محافظه کار بوده و منطبق با منافع کارفرما حرکت می‌کردند ــ و به ویژه بعد از دستگیری برادرش به جرم کمونیست و شورشی بودن ــ جسارت بیشتری یافت. سال‌های مهم برای تبدیل شدن لولا به آن چه که امروز است، سال‌های ۱۹۷۹ـ۱۹۷۵ بود، که اعتصابات گسترده‌ای در منطقه‌ی سائوپولو در گرفت. اعتصاباتی که طبقه‌ی کارگر برزیل را وارد دور دیگری از حیات خود کرد. لولا محصول این دوره است. در جریان همین اعتصابات بود، که بر همه معلوم شد لولا کسی که هیچ وقت کتاب خواندن را دوست نداشته، مبلغی زبردست بود و به راحتی و با تبحر توجه شنوندگان خود را جلب می‌کرد.

اتحادیه های کارگری و شکل گیری «حزب کارگر برزیل» (PT)

در طول دهه‌ی ۷۰ میلادی، برزیل شاهد ناآرامی‌های بسیاری بود. دستگاه سرکوب گسترده‌ی نظامیان در حکومت، با اعتراضات گسترده‌ای از جانب دانش جویان، روشن فکران و کارگران مواجه بود. فعالین بسیاری در این دوران ناپدید شدند. اتحادیه های کارگری وابسته به دولت به هیچ وجه مورد اعتماد کارگران نبودند و بخشی از فعالین کارگری ــ که راه فعالیت مستقل از دولت را می‌جستند ــ در پناه حرکتی که از جانب کلیسای کاتولیک (جنبش الهیات رهایی بخش) راه افتاده بود، به فعالیت مستقل اتحادیه‌ای پرداختند.

اتحادیه در این زمان عموما به سیاست کاری نداشت و محلی بود برای تامین کارهای اداری و اجتماعی و غیره. جلسات تعیین دست مزدها و قراردادهای جمعی هم پشت درهای بسته اتفاق می‌افتاد. کارفرما و اتحادیه در چهارچوب سیاست دست مزد دولت توافقاتی می‌کردند و توده‌ی کارگران نقشی نداشتند. لولا خود می‌گوید، که بسیار روشن بود که کارگران اعتمادی به اتحادیه نداشتند و اصولا نقش آن را نمی‌دیدند. برای غلبه بر این معضل، لولا با دیگر اعضای رهبری اتحادیه تلاش کردند با ترتیب دادن مسابقات فوتبال به هم راه فرصتی برای گپ زدن و آبجو خوردن و توزیع برگه های اطلاعاتی اتحادیه، که مزین به شوخی و مزاح بودند، ارتباط نزدیک تری با کارگران برقرار کنند. اقدام دیگر آن‌ها برای جلب اعتماد کارگران، این بود که شروع کردند به درج نام فورمن‌هایی که با کارگران رفتار غیر عادلانه می‌کردند در نشریه‌ی اتحادیه. این سلسله اقدامات باعث شد، که کارگران توجه بیشتری به اتحادیه کنند.

در سال ۱۹۷۵، کارگران متال ــ که در حقیقت بیشترین نقش را در پروسه‌ی صنعتی شدن برزیل داشتند ــ اعتصاب کردند. کمی پس از این اعتصاب، دستگیری و شکنجه و مرگ یک ژورنالیست برجسته و یک رهبر کارگری که پیشتر ربوده شده بود، موج اعتراضات و اعتصابات گسترده‌ای را برانگیخت، که چند سالی به طول انجامید. در سال ۱۹۷۷، اعتصاب بزرگی منطقه‌ی صنعتی حوالی سائوبرناردو و دیادرما را که شامل قریب ۳۰۰ کارخانه با حدود ۳۰۰ هزار کارگر بود، فرا گرفت. لولا در جریان این اعتصاب نشان داد، که توانایی برجسته‌ای در متحد کردن کارگران دارد. اعتراضات کارگری در سال بعد، ۱۹۷۸، دوباره ادامه یافت. کارگران صنایع ماشین سازی تصمیم گرفتند، که پیشنهاد افزایش دست مزد ناچیز دولت نظامی را نپذیرند و دست به اعتصاب بزنند. این اعتصاب، شرکت‌های ماشین سازی مرسدس بنز، فولکس واگن، کرایسلر و فورد را در برگرفت. گفته می‌شد از بعد از ۱۹۶۸، این بزرگ ترین اعتصاب صنایع ماشین سازی در برزیل بود، که ۸۰ هزار کارگر در آن شرکت داشتند. خود لولا بر آنست، که این اعتصاب همان معنایی را داشت که اعتصاب گدانسک برای لهستان. اتحادیه موفق شد یک افزایش دست مزد ۲۴ درصدی را به دولت تحمیل کند. طبق نظر لولا، این مهم‌ترین دستاورد آن اعتصاب عظیم نبود، بلکه مهمتر این بود که اتحادیه، کارفرمایان را وادار کرد مستقیما با کارگران وارد مذاکره شوند و دولت در این زمینه دخالت نکند. در ادامه‌ی همین اعتصاب، در مناطق دیگر نیز اعتصاباتی برای افزایش دست مزدها صورت گرفت، که به کلی سیاست دست مزد دولت را زیر سئوال برد.

سال بعد مجددا مساله‌ی افزایش دست مزد، موضوع جدال‌های متوالی بود. لولا می‌گوید: «باید جلسه می‌گرفتیم و تنها جایی که می‌شد جلسه‌ای گذاشت که حدود ۸۰ هزار کارگر در آن شرکت کنند، یک استادیوم ورزشی بود با امکانات بسیار محدود. برگزاری این جلسه، علی رغم اختلالات زیادی که عوامل دولتی بانی‌اش بودند، پیش رفت. بلندگوها کار نمی‌کردند و جمعیت چند ساعتی با تراکم شدید نشسته بودند، تا این که بالاخره من بدون بلندگو شروع به حرف زدن کردم و حرفها را آنها که اول می‌شنیدند برای دسته‌ی بعدی می‌گفتند تا همه بشنوند. باران هم باریدن گرفت، اما کسی نرفت.»

گرچه در این سال دولت اعتصاب را غیر قانونی اعلام کرده بود، اما اعتصاب صورت گرفت. در جریان اعتصاب ۱۹۷۹، پلیس کارگران را محاصره کرد و لولا را تهدید کرد که اگر به جلسه برود، دستگیر خواهد شد. این اولین رو در رویی کارگران با پلیس مسلح بود و لولا بعد از آن به جلسه نرفت! عدم حضور او مایه‌ی دل سردی کارگران شد و در نتیجه، تنی چند از رهبران اتحادیه به خانه لولا رفته و او را قانع کردند به جمع کارگران بپیوندد. اعتصاب این سال چندان موفق نبود و نتیجه‌ی آن یک افزایش دست مزد ۱۵ درصدی بود، مشروط بر این که هیچ فعال اتحادیه‌ای دستگیر نشود. کوتاه آمدن لولا در این ماجرا، برای او سنگین تمام شد. کارگرانی رنجیده شدند و او را خائن نامیدند و مفسرین سیاسی گفتند، که عمر سیاسی لولا تمام شد. اعتصاب ۱۹۷۹، در حقیقت علی رغم کاستی‌هایش، نقطه‌ی شروع ایده‌ی ایجاد «حزب کارگر» شد. وقتی دولت به تعهد خود وفا نکرد و فعالین اتحادیه‌ای شرکت کرده در اعتصاب را دستگیر کرد، جمع وسیعی از فعالین اتحادیه بر آن شدند که خود باید مستقیما در سیاست دخالت کنند و حزب خود را بسازند. در راستای اعتراضات کارگری چند ساله‌ی آخر دهه‌ی ۷۰ میلادی بود، که رهبران جدیدی ظهور کردند که در حقیقت همین‌ها ستون تشکیل حزب کارگر برزیل شدند. برای این فعالین اتحادیه‌ای، دو اصل مهم بود: اول این که، کارگران باید توسط خودشان رهبری شوند؛ و دوم این‌که، رفرم‌های جاری در کشور، مسایل و مشکلات کارگران را پاسخ نمی‌دهد.

بحث در مورد تشکیل حزب به طور جدی اولین بار در جلسه‌ای در دسامبر ۱۹۷۸ طرح شد. گرچه برخی از فعالین اتحادیه از ابتدا مخالف بودند، ولی کم کم تمایل آن‌ها نیز جلب شد و در کنگره‌ی نهم کارگران متال، در ژانویه‌ی ۱۹۷۹، پیشنهاد تشکیل حزب و طرح آن با بقیه‌ی بخش‌های کارگری رسما طرح، و فعالیت برای جلب حمایت بخش وسیع تری از کارگران آغاز، شد. در اول می همان سال، بحث‌ها پیش رفت کرده بود و برنامه‌ی پیشنهادی حزب کارگر توزیع شد. دولت نظامیان هنوز در قدرت بود. در اکتبر همین سال، در یک جشن کارگری، ۱۳۰ نفر از مدافعین این حرکت، کمیته‌ی سراسری‌یی برای پیگیری امر تشکیل حزب درست کردند. در ۱۰ فوریه‌ی ۱۹۸۰، در یک جلسه‌ی علنی با شرکت ۱۲۰۰ نفر در دانشگاه Sion در سائوپولو اولین قدم‌های تشکیل حزب برداشته شد. در ژوئن همین سال، در حالی که موجی از اعتراضات و اعتصابات کارگری راه

افتاده و لولا دستگیر شده بود، تشکیل حزب کارگر با انتشار بیانیه‌ای و با شرکت بخشی از روشن فکران چپ و نمایندگان اتحادیه های جدید اعلام شد. در بخشی از بیانیه آمده بود: «حزب کارگر برخاسته از انتظار کارگران برای استقلال سیاسی است. آن‌ها خسته شده‌اند از این که رای دهندگان به کسانی باشند که منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نظام غالب را نمایندگی می‌کنند... کارگران می‌خواهند خود را به مثابه نیرویی مستقل سازمان دهند.» هم چنین در این بیانیه تاکید شده بود، که پی. تی قرار است حزبی توده‌ای باشد: «مشغله‌ی شرکت در پارلمان و فعالیت پارلمانی بعد از هدف اصلی حزب برای سازمان دادن استثمار شوندگان و مبارزه‌ی آنان قرار خواهد گرفت.» (جملات درون گیومه عینا از کتاب ذکر شده ترجمه شده است.) با این وصف، پی. تی به عنوان حزبی ناهمگون ــ که در آن از کارگران گرفته تا روشن فکران چپ متعلق به سازمان‌های مسلح و تئوریسین‌ها شرکت داشتند ــ از همان ابتدا راه «انقلاب» را کنار گذاشت، تا با شرکت در فضای دموکراتیک درون جامعه در مباحث و فعالیت‌های اجتماعی شرکت کند. با این حرکت، بخشی از چپ که پیش‌تر با الهام از چه گوارا به مبارزه‌ی مسلحانه روی آورده بود، برای التیام زخم‌های ناشی از این ناکامی به حرکت حزب کارگران پیوست، تا در ساختن جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد سهیم شود. پی. تی به فعالین چپی که سابقه‌ی شرکت در مبارزه‌ی مسلحانه داشتند، به تبعیدیان و خانواده های ناپدید شدگان و زندانیان سیاسی، و به فعالین سیاسی‌ای که منتقد استالینیسم بودند، فضای سیاسی می‌داد. با این حال، دو حزب بزرگ چپ، «حزب پرو روس» PCB و «حزب مائوئیست» PCdoB، پی. تی را مجاز نمی‌دانستند، که به نام طبقه‌ی کارگر و سخن گوی کارگران ظاهر شود.

ظهور حزب کارگر، به شکل گرفتن و قطبی شدن مباحث جدی‌ای در درون چپ و جنبش کارگری منجر شد. درک غالب چپ (عمدتا از جانب حزب پرو روس) که جامعه‌ی برزیل را جامعه‌ای با مناسبات عقب مانده می‌دانست و علت نابسامانی‌ها را در سازش میان زمین داران بزرگ و امپریالیسم جستجو می‌کرد، زیر سئوال رفت. مطابق این درک، سئوال محوری در جامعه، تقابل دو قطبی مدرنیزاسیون و عقب ماندگی بود. حضور پی. تی در صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی، دور طولانی‌ای از مباحثی از این دست را در درون چپ پایان داد و دیگر برای بسیاری روشن بود، که عقب ماندگی لزوما تناقضی با سرمایه داری ندارد. با تشکیل یک حزب کارگری توسط کارگران در حقیقت هسته‌ی اصلی اعتقادی در میان آن چپ، که به نام طبقه‌ی کارگر حرف می‌زد، بی پایه شد.

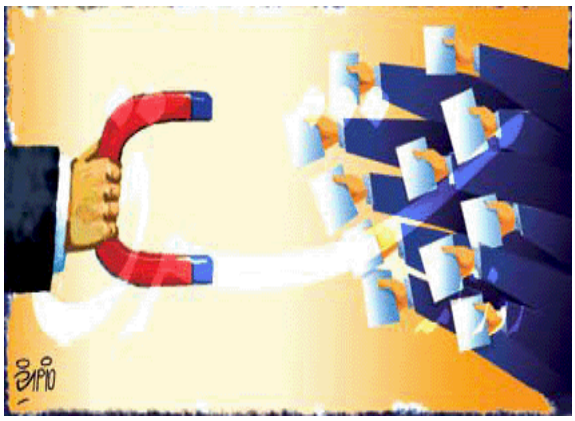

بخشی از روشن فکران طبقه‌ی متوسط، که در تبعید بودند، اظهار نظر کردند که اعتصابات ۱۹۷۸ و ۷۹ رهبری‌ای را در جنبش کارگری شکل داده است، که هم برای جنبش کارگری و هم مقابله با رژیم‌های دیکتاتور مهم است. Weffort یک محقق علوم سیاسی، که مقالات معتبری در نقد پوپولیسم نوشته بود، در قضاوت حزب کارگر تازه تاسیس کوشید، تا چپ را به گسست از درک کلاسیک مارکسیستی از دموکراسی قانع کند. او بر آن بود، که دموکراسی اهمیت استراتژیکی برای طبقه‌ی کارگر دارد. این همان ایده‌ای بود، که لولا و یارانش در عمل اتخاذ کرده بودند و از این طریق حمایت نظری و تئوریک می‌یافت.

از طرف دیگر، بخشی از جامعه‌ی روشن فکری برزیل، منتقد تشکیل یک حزب صرفا کارگری بودند و تصور می‌کردند نیاز برزیل به یک حزب فراگیر و دموکراتیک سوسیالیستی است. از جمله مدافعین این نظر، جامعه شناس و محقق کاردوزو (Fernando Henrique Cardoso) بود، که بعدها دو دوره ریاست جمهوری برزیل را ــ پیش از لولا ــ در اختیار داشت. کاردوزو مقالات متعددی در رابطه با نظریه‌ی وابستگی نوشته بود و جزو تبعیدیان دهه‌ی ۶۰ میلادی بود. انتقاد او از جمله این بود که تشکیل حزب کارگری، روابط اجتماعی را تقلیل می‌دهد به روابطی که در چهارچوب بازار کار قابل رویت است. از نظر او، تشکیل حزب کارگر در راستای همان حرکت نظامیان بود، که اپوزیسیون را تشویق به ساختن احزاب کوچک و پراکنده می‌کرد. از نظر کاردوزو، حزب کارگر حتا نمی‌توانست ۱۰ درصد رای لازم برای پذیرفته شدن به عنوان یک حزب رسمی را نیز به خود اختصاص دهد. کاردوزو به هم راه هم فکرانش به حزب چپ میانه‌ای پیوست، که در زمان نظامیان هنوز اجازه‌ی فعالیت داشت و بعدها تبدیل شد به «حزب جنبش دموکراسی برزیل» (Partio do Movimento Democratica)

بخش دیگری از روشن فکران نیز به نهادهای بورژوایی و ایده های دموکراسی‌ای که پی. تی به آن باور داشت، منتقد بودند.

پی. تی توسط رهبران اتحادیه های کارگری ساخته شد، حدودا همان طور که احزاب سوسیال دموکرات در اروپا. اما گفته می‌شود، که پی. تی شباهت زیادی به حزب لیبر انگلیس دارد، با این تفاوت که حزب از اتحادیه کمک مالی نمی‌گیرد و در عوض مورد حمایت مادی و معنوی فعالین کلیسای کاتولیک است.(۲) بسیاری از اعضای حزب از فعالین جنبش‌های اجتماعی هستند. خود این جنبش‌ها هیچ وابستگی‌ای به حزب ندارند و پیش آمدن اختلاف میان فعالین آن با فعالین محلی حزب به کرات رخ می‌دهد. هنگام تشکیل حزب، گروه هایی از جنبش چپ به آن ملحق شدند و برخی (مانند یک جریان تروتسکیست) عضویت شان را در حزب خودشان و تعلق شان به انترناسیونال چهارم را کماکان حفظ کردند.

پی. تی، حزبی است توده‌ای با حضور گرایشات بسیار متفاوت، از تروتسکیست‌ها گرفته تا لنینیست‌ها، مارکسیست‌ها، کاتولیک‌ها و هم چنین اعضای کارگر بی سواد تا روشن فکران تحصیل کرده‌ی معروفی که هر کدام در زمینه‌ای اشتهاری داشتند. گرچه فعالیت اپوزیسیون در برزیل نیز ــ مانند بسیاری دیگر از کشورهای با حکومت‌های دیکتاتوری ــ فعالیتی مخفی بود، اما حزب کارگر از همان ابتدا بر این پای فشرد که مبارزه‌ی سیاسی باید علنی و در فضایی دموکراتیک باشد. سال ۱۹۸۳، لولا و تنی چند از نزدیکانش ــ که تاثیرات وجود گرایشات مختلف نگران شان کرده بود ــ تصمیم گرفتند واقع بین باشند و خود نیز گرایشی را شکل دهند و یا نمایندگی کنند. گرایشی که جریان اصلی درون حزب است و می‌خواهد حزب کارگر برزیل، حزبی دموکراتیک، توده‌ای و باز باشد. علی رغم این که توده‌ای بودن و باز بودن حزب از شروع تشکیل‌اش به مثابه یک نقطه‌ی قوت درک می‌شد، اما حال روشن شده بود که تحمل گرایشات در مقابل یک دیگر مرزهایی هم دارد. در سال ۱۹۸۶، بخشی از اعضای حزب کمونیست انقلابی برزیل ــ که خود را اعضای حزب کارگر می‌دانستند ــ در جریان دستبرد به یک بانک دستگیر شدند و پس از آن حزب کارگر در چهارمین کنفرانس

ملی‌اش به اتخاذ مقررات انضباطی دست زد و تعلق به دو حزب را برای اعضایش ممنوع کرد. در مصوبه های این کنفرانس تاکید شد، که حزب کارگر یک حزب توده‌ای است و نه ائتلافی از سازمان‌های سیاسی یا جبهه‌ی توده‌ای که می‌توانست محل تاثیرگذاری و یا اعمال نفوذ هر سازمان سیاسی‌ای باشد. کنفرانس ملی بعدی، در سال ۱۹۸۸، در تصمیمات جدیدتری، گرایشات مختلف درون حزب را از داشتن صندوق خرج و دخل ویژه‌ی خود و رهبری و نشریات خودشان ممنوع کرد. در پی این تصمیمات، در سال ۱۹۹۳، یک جریان تروتسکیست در درون حزب که از پذیرش این تصمیمات سر باز زده بود، از حزب کنار گذاشته شد. این جریان بعدا خودشان حزب کارگری دیگری درست کردند، که در انتخابات ۱۹۹۴ به لولا رای دادند.

پی. تی در دوره‌ی نسبتا طولانی‌ای رشد چندانی نداشت و علت اصلی آن، کاهش نقش کارگران صنعت بزرگ ـ خصوصا صنعت ماشین سازی ـ بود، که هسته‌ی اصلی حزب را تشکیل می‌دادند. نقطه‌ی عطف در رشد حزب، اعتراضات کارگری سال ۱۹۸۹ بود در اعتراض به قتل چند کارگر توسط نظامی‌ها. از این دوره حزب به سرعت رشد کرد، تا جایی که لولا در اولین تلاش خود برای انتخابات ریاست جمهوری به چهره‌ی مطرحی تبدیل شد. حزب نمایندگان پارلمانی خود را موظف کرد، که یک سوم حقوق شان را به صندوق حزب بریزند. چنین ارزش‌هایی، اعتبار حزب را نزد مردم به عنوان یک حزب جدی کارگری بالا می‌برد. در آغاز دهه‌ی ۹۰ میلادی، دیگر پی. تی بزرگ ترین حزب چپ برزیل بود با قریب ۶۰۰ هزار عضو. با این وصف، وجود گرایشات مختلف درون حزب خود یک عامل تضعیف آن نیز بود. این ناهمگونی و انشقاق در حقیقت موقعیت لولا را در انتخابات سال ۱۹۹۴ تضعیف کرد. گرایشات مختلف، در نقاط مختلف برزیل، تاکتیک‌های خود را در کمپین‌های انتخاباتی داشتند و هر کدام تلاش داشتند اکثریت حزب را با خود هم نظر کنند. حزب، اکثریت و نفوذ خود را در بسیاری از مراکز از دست داده بود و به این ترتیب، تصمیم دیگری اتخاذ شد مبنی بر عدم ائتلاف با احزاب و سازمان‌های چپ میانه، با این استدلال که اینها پوپولیست هستند. بعد از انتخابات ناموفق ۱۹۹۴ برای لولا، شکل گرایشات درون حزب کمی تغییر کرد. دیگر دو جریان اصلی در حزب وجود داشت، که یکی «دموکراسی رادیکال» نامیده می‌شد و دیگری که همان جریان لولا بود، خود را مدافع حزب باز، توده ای و دموکراتیک می‌دانست (که بعدها به دموکراسی مشارکتی مشهور شد). و همه‌ی این تغییرات، البته به چرخشی راست در سیاست حزب تعبیر شد.

بعد از انتخابات ۱۹۹۴، به قصد تقویت نفوذ حزب، رهبری حزب تصمیم گرفت در استان‌های مختلف با کمک فعالین محلی که اغلب محبوبیت اجتماعی داشتند، دست به تدوین برنامه هایی در زمینه‌ی مسایل اجتماعی مختلف از جمله سوادآموزی، بهداشت، مسکن ارزان، تضمین حداقل درآمدی برای خانواده های فقیر و غیره بزنند. این برنامه ها به طور ویژه در استان سانتو آندره (Santo Andre´) موفقیت‌هایی کسب کرده بود، تا جایی که احزاب محافظه کار رقیب نیز برای جلب آرای مردم دست به اتخاذ برنامه های مشابهی زدند. هم چنین در منطقه‌ی آمازون، که شهردار حزبی منطقه نقش موثری داشت در توسعه‌ی مناطقی که فقط کشت مطابق موازین حفاظت محیط زیست رایج بود. برخی از چهره های حزب کارگر در این مناطق به دلیل پیش برد برنامه هایی در مبارزه علیه گروه های سازمان یافته‌ی تجارت مواد مخدر، مورد تهدید و حتا قتل قرار گرفتند. پی. تی قریب بیست سال موجودیت خود، علی رغم تعداد کم کرسی‌های پارلمانی، توانست با تاثیرگذاری بر تصویب پاره‌ای قوانین و ممانعت از تصویب برخی دیگر محبوبیت به دست آورد. گفته می‌شود، قریب دوسوم نمایندگان پارلمانی حزب از درون فعالیت‌های اتحادیه‌ای و یا جنبش‌های اجتماعی می‌آیند. و هم چنین اولین زنی که به مجلس senaten راه یافت، از اعضای پی. تی بود.

از زمان تشکیل پی. تی، این حرکت به مثابه هسته‌ی اصلی متحد کننده‌ی جنبش‌های اجتماعی موجود فهمیده شده بود. از همان اوایل دهه‌ی ۸۰ میلادی، اعضای حزب در تلاش بودند هدایت اتحادیه های کارگری CUT را در دست بگیرند. هم چنین مباحث بسیاری در زمینه‌ی اتخاذ یک رفرم ارضی در جریان بود و اعضای سرشناسی از حزب در کنار فعالین کلیسای کاتولیک در سر و سامان دادن به این حرکت نقش داشتند. در انتهای دهه‌ی ۹۰ میلادی، وقتی که اصلاحات ساختاری منجر به بیکاری فزاینده‌ای در میان کارگران شد و بر موقعیت اتحادیه ها تاثیرات شدیدی گذاشت، ام. اس. تی عملا به مهم ترین جنبش اجتماعی تبدیل شد، که این بیکاران را به خود فرا می‌خواند. پی. تی حتا در میان سازمان‌های طبقه‌ی متوسط برای دفاع از محیط زیست نیز مدافع داشت. در مجموع، همه‌ی این وضعیت بود که باعث می‌شد بیش‌ترین طرح های مربوط به فعالیت جنبش‌های اجتماعی از طرف پی. تی حمایت و پیگیری شود. در عین حال، علی رغم این حمایت‌ها، پی. تی هیچ وقت موفق نشد حرکت‌های محلی را به حرکت‌هایی سراسری تبدیل کند؛ چرا که آن‌ها عمدتا مایل به حفظ استقلال و خودگردانی بودند و پی. تی نمی‌توانست بر آن‌ها اعمال اتوریته کند.

در سال ۱۹۹۱، بعد از شکست اولین تلاش انتخاباتی لولا، او به تبعیت از حزب لیبر انگلیس، یک دولت سایه تشکیل داد. این دولت برنامه‌ای تدوین کرد، که از جمله رئوس مهم آن مبارزه علیه فقر و گرسنگی بود. این برنامه، توجه بسیاری را در سطح جامعه به خود جلب کرد و پی. تی توانست این برنامه را با برنامه‌ی «زمین برای بی زمین‌ها» تلفیق کرده و هواخواهان بیش‌تری را جلب کند. هم زمان، لولا نهادی (ان. ج. او) را سازمان داد به نام «نهاد شهروندان»، که موظف شد سیاست آلترناتیوی را تدوین کند. یکی از موضوعاتی که این نهاد روی آن کار کرد، تدوین سیاست مسکن بود، با این انگیزه که مسالهٔ بی خانمان‌ها را حل کند. بعد از آن، نهاد دیگری دست به کار طراحی برنامه‌ی «گرسنگی صفر» (Nollhunger) شد، برای پایان دادن به گرسنگی در برزیل. تاسیس این نهادها و وظایفی که بر عهده‌ی آن‌ها گذاشته شده بود، توانست زمینه های جمع شدن و دخالت بخش زیادی از فعالین جنبش‌های اجتماعی و اتحادیه‌ای را فراهم کند.

پی. تی هم چنین یک نهاد سراسری دارد، که وظیفه‌اش تامین زمینه های هم کاری با احزاب چپ و جنبش‌های اجتماعی است. از انتهای دهه‌ی ۹۰ میلادی، ام. اس. تی یکی از قوی ترین جنبش‌های اجتماعی برزیل و در رقابت با پی. تی بوده است. ام. اس. تی، برنامه‌ی اجتماعی و سیاسی‌اش فراتر از مسالهٔ زمین و اصلاحات ارضی است و اکتیویست‌های آن در مدارس، چه گوارا، مارکس و لنین را می‌خوانند. پی. تی تلاش کرده است، که مطالبات این جنبش را در برنامه های خود بگنجاند، اما این شامل همه‌ی خواست‌های این حرکت نیست. بعد از شکست مجدد لولا در انتخابات سال ۱۹۹۸، او دست به کار سازمان دادن بلوکی متشکل از پی. تی، سی. یو. تی، و ام. اس. تی شد، که بتواند با قدرت بیش‌تری در مقابل سیاست‌های نئولیبرال‌ها دوام بیاورد. ایده‌ی حرکت این بود، که لولا تنها در صورتی می‌تواند پیروز شود، که بتواند صدای اعتراض یک حرکت سازمان یافته و وسیع باشد. اما گسترش و تعمیق بحران و وخامت اوضاع، پی. تی را بر آن داشت سیاست دیگری اتخاذ کند، مبنی بر تلاش برای غلبه بر جناح مرکز. به این دلیل، از شرکت علنی

در حرکات و اعتراضات جنبش‌های اجتماعی خودداری کردند و اعضای حزب به عنوان فرد مجاز بودند این کار را بکنند و نه حزب. پی. تی حتا توافق ام. اس. تی را نیز جلب کرد، که از دست زدن به اشغال زمین‌ها و هر حرکت دیگری که می‌توانست بهانه‌ای به دست نئولیبرال‌ها بدهد، خودداری کنند. هم چنین حزب بلوک متحدی با حزب لیبرال میانه رو ساخت.

حضور و رابطه‌ی پی. تی با جنبش‌های اجتماعی بسته به شرایط تغییر کرده و تابعی از مصالح سیاسی بوده است. پی. تی هم چنین با کارفرمایان دولتی، توافقی استراتژیک دارد که مطابق آن مساله‌ی افزایش حقوق شاغلین این بخش تابعی است از شرایط و امکانات. از آن جا که در اتحادیه، فراکسیونی هست که وابسته به حزب است و تلاش می‌کند نقش بیش‌تری در پیش برد امور اتحادیه داشته باشد، این مساله برای پی. تی ـ امروز که در قدرت است ـ مشکل ساز شده است.

در سال ۱۹۹۹، لولا و یکی دیگر از رهبران حزب، طرح انقلاب دموکراتیک برزیل در چهارچوب سرمایه داری را به کنگره ارائه دادند، که اساسا برنامه‌ای برای تغییرات ساختاری و رفرم‌های اقتصادی بود. این برنامه، با شاخص‌های بسیار روشنی، برنامه‌ای رفرمیستی بود که باز هم بیش از پیش چپ را در درون حزب منزوی می‌کرد (در حقیقت به اعتبار وجود همین چپ بود که پی. تی حزبی چپ شناخته می‌شد). هم چنین باید اضافه کرد، که این مساله در کنار این فاکتور اساسی‌تر که سیستم حکومتی اصولا پا گرفتن و تقویت احزاب محافظه کار را ترجیح می‌داد، به موقعیت چپ در جامعه لطمه زد. در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۹۰ میلادی، پی. تی موفق شد حمایت شاغلین دولت را نیز جلب کند. افزایش بیکاری ناشی از رفرم در ساختار دولت، که بیکاری شدیدی را در این بخش رواج داده بود، باعث روی آوردن بخش‌هایی از آن‌ها به سمت پی. تی شد. اما حزب جاذبه‌ی چندانی در میان جنبش دانش جویان، جنبشی که پیش‌تر خاستگاه بسیاری از فعالین سیاسی بود، نداشت. عدم مقبولیت حزب کارگری برای رسانه های رسمی و دولتی باعث می‌شد، که پی. تی نتواند دست به کار یک کمپین تبلیغاتی علنی در رسانه ها شود. واکنش به برنامه های خصوصی سازی دولت کاردوزو یکی از این‌ها بود. حزب نتوانست به موقع و موثر به تبلیغ علیه این سیاست برخیزد و سیاست آلترناتیو خود را برای جلب حمایت جامعه ارائه کند. در سطح جامعه، احزاب کنسرواتیو و الیت نظامی و الیگارشی قدرت طبعا مخالف قدرت یابی یک حزب کارگری بودند. اما حزب در درون خود نیز مدام مشکل داشت. گرایشات، خصوصا در سطح منطقه‌ای، سیاست‌های مختلفی را پیش می‌بردند؛ سیاست‌هایی که اعتراض به خط رسمی حزب بود و این خود یک دستی پی. تی را تهدید می‌کرد و همین امر در حقیقت در دو انتخابات آخر، مانع رای بالای لولا شده بود.

سال‌های آخر دهه‌ی ۹۰، برای پی. تی سال‌های سختی بود. با افزایش بیکاری‌ها، سی. یو. تی با این که حدود ۲۰ میلیون عضو داشت، توان کافی برای مقابله با کارفرمایان و دولت را نداشت. پی. تی سمپاتی پیشین در میان طبقه‌ی متوسط را که در این دوره جذب سیاست‌های نئولیبرالی شده بودند،

از دست داده بود و به این ترتیب، زمین را به احزاب رادیکال تری مثل حزب کمونیست برزیل (PCdoB) باخت. هر چند یکی از این احزاب بعدها به حزب کارگر پیوست و حزب کمونیست نیز به نیروی غالب در میان دانش جویان تبدیل شد. سال ۲۰۰۰، اولین نشانه های پیش روی پی. تی در سطح گسترده معلوم شد. در انتخابات استان‌ها و بر زمینه‌ی نارضایتی گسترده در مقابل رئیس جمهور وقت، کاردوزو، کاندیداهای حزب ۱۲ میلیون رای ـ یعنی یک پنجم از مجموعه‌ی آرا ـ را به خود اختصاص دادند و این پیروزی پی. تی به مثابه متفاوت بودن آن از جریانات دیگر تبیین می‌شد. حزبی که چپ تلقی می‌شد، در مقابل نارضایتی مردم از سیاست‌های رفرم در بازار توسط کاردوزو، برای همگان مقبول تر می‌نمود. این پیروزی راه پیروزی بعدی را در انتخابات سال ۲۰۰۲ برای لولا هموار کرد.

پی. تی هرگز خود را با آرمان‌های سوسیالیستی تعریف نکرده، گرچه خود را حزب سوسیالیستی‌یی می‌نامد که معتقد است سوسیالیسم بدون دموکراسی ممکن نیست. افزایش خدمات اجتماعی و دولتی منجر به افزایش کارکنانی شده است، که شغل ثابت دارند و دولت کارفرمایشان است. این بخش از شاغلین دولتی در حقیقت الیت ممتازی را به وجود آورده‌اند و این مثل بسیاری دیگر از کشورهایی که دولت رفاه دارند، حزب را با این مشکل مواجه کرده که چطور می‌شود هم منافع این بخش را تامین کرد و هم بخشی که بیکار و خارج از سیستم موجود است؟ در حقیقت همین مشکل باعث شد، که در حالی که احزاب نئولیبرال، پایه‌ی طبقه‌ی متوسطی پی. تی را جذب خود می‌کرد، این ام. اس. تی بود که برای توده های وسیع بیکار و فقیر و خارج از سیستم جذابیت می‌یافت. در همان اوایل دهه‌ی ۹۰ میلادی، برای حزب روشن بود که تغییرات جامعه‌ی سرمایه داری، کاراکتر کار صنعتی را تغییر داده است. فقر افزایش یافته و در کنار پایه‌ی اصلی حزب، که شاغلین بخش دولتی با امنیت شغلی بالا بودند، خیل عظیم بیکاران حاشیه‌ی جامعه نیز وجود داشت. در اواخر همین دهه، ضرورت اتخاذ یک سیاست جدید برای غلبه بر وضعیت جاری مشخص بود. این سیاست در حقیقت محتوای نامه‌ی لولاست به مردم برزیل در مقطع انتخابات سال ۲۰۰۲، مبنی بر وعده‌ی رشد اقتصادی و تامین شغل. در انتخابات سال ۲۰۰۲، لولا شرایطی را در مقابل حزب گذاشت و گفت در صورتی حاضر است برای چهارمین بار کاندید شود، که حزب دست او را برای پیش برد کمپین انتخاباتی، تعیین متحدین و تاکتیک‌ها و تکنیک‌های لازم در پیش برد این امر باز بگذارد. لولا دیگر نمی‌خواست تلاش‌اش فقط معطوف به بالا بردن تعداد آحاد نمایندگان حزب در پارلمان باشد. زمینه های پیروز شدن در این انتخابات، فی الواقع از انتخابات محلی سال ۲۰۰۰ تدارک دیده شده بود. لولا شخصا در کمپین‌های انتخاباتی شرکت می‌کرد و امکانات و منابع مالی بسیاری برای پیش برد تبلیغات این دوره در نظر گرفته شده بود. برای انتخابات سال ۲۰۰۲، در پی شکست‌های پیشین لولا، شخص دیگری از حزب می‌خواست کاندید ریاست جمهوری باشد و بنا به درخواست حزب و بر خلاف میل

لولا (که می‌خواست رقیبی نداشته باشد) در حزب برای انتخاب کاندیدا رای گیری شد و لولا ۷۰ درصد رای حزب را به خود اختصاص داد. تدارک وسیعی دیده شد و در مقابل چشمان حیرت زده‌ی احزاب نئولیبرال، لولا و ستاد انتخاباتی‌اش، مبلغین برجسته‌ای را استخدام کردند و تبلیغات گسترده و مدرنی را سازمان دادند. بخشی از استراتژی لولا، منزوی کردن جناح چپ حزب و تمرکز بر جلب آرای طبقه‌ی متوسط و کارگران کم سواد بود. لولا در طول دوره‌ی انتخابات از جانب نمایندگان احزاب بورژوا و رسانه های جمعی مورد انتقاد بود، که به اندازه‌ی کافی تحصیلات و صلاحیت ندارد. او از یک طرف با بی توجهی به این تبلیغات و از طرف دیگر با تاکید بر این که صلاحیت سیاسی است و نه تکنیکی، کار خود را پیش می‌برد. شرکت او در مناظره با روسای بانکها و زمین داران و غیره، به تدریج ضرب تبلیغات منفی علیه او را کم کرد. مبارزه‌ی انتخاباتی لولا به نحو سمبلیکی تبدیل شد به جدال میان آنان که از آینده می‌ترسیدند و آنان که به این آینده امیدوار شده بودند. علی رغم این که گفته می‌شود، لولا تلاش می‌کند از توسل به رفتار پوپولیستی اجتناب کند، اما در حقیقت همین باعث موفقیت‌اش شد: تهییج و ایجاد شوق و امید به آینده.(۳)

پورتوآلگره: مهد دموکراسی مشارکتی

پی. تی از بدو تاسیس بر این تاکید کرده است، که انتخابات در خود مهم نیست و این آغازی است برای اعمال رفرم‌های رادیکال و هموار کردن راه دموکراسی مشارکتی. شهری که سمبل بیشترین دستاوردهای پی. تی در این زمینه شده، پورتوآلگره است.

پورتوآلگره برای مقاومت‌اش در مقابل دیکتاتوری نظامیان در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ معروف است. انجمن‌های محلی مردم، که امروز بخش مهمی از دستگاه اداری پیش برد برنامه های رفرم است، محبوبیت خاصی داشته‌اند. در حقیقت، به همت همین انجمن‌های محلی در طول سال‌های حکومت دیکتاتورها، این شهر همیشه مامنی بوده برای دگراندیشان و فعالین تحت تعقیب. و همین بعدها زمینه‌ای شد برای محبوبیت ویژه‌ی پی. تی و امکان رشد و قوام یافتن گسترده‌ی نهادهای مردمی و سیاستهای حزب در این شهر. پورتوآلگره مرکز یکی از استان‌های جنوبی است، که متوسط تحصیلات در آن همیشه بالاتر از جاهای دیگر در برزیل بوده است. اما در یک خصیصه با باقی استان‌ها شریک است، شکاف طبقاتی و تبعیضات فاحش اجتماعی. در ۱۹۸۱، در حالی که یک سوم مردم پورتوآلگره در حاشیه‌ی شهر زندگی می‌کردند، تقریبا همه‌ی زمین‌های شهر در مالکیت ۱۵ خانواده بود. وجود مناسبات فاسد در ارگان‌های دولتی، رشوه خواری، حقه بازی، باند بازی و غیره، ید طولایی داشته است و پی. تی با توجه به پایگاه اجتماعی وسیعی که در این منطقه داشت، به محض پیروزی کاندیداهایش در انتخابات شهرداری تصمیم گرفت درهای نهادهای دولتی را بگشاید و مردم را برای دیدن و خواندن اسناد نهادهای دولتی فرا بخواند. باز بودن دفاتر دولتی و رسمی بر خلاف شیوه هایی که تا به حال رایج بوده، روابط جدیدی را به وجود آورده است. وجود گسترده‌ی نهادهای سازمان یافته‌ی جنبش‌های اجتماعی، سنت‌های قوی دموکراتیک و همه‌ی اینها باعث شد پورتوآلگره جای ویژه‌ای بیابد. پی. تی در یکی از پیروزی‌های انتخاباتی خود مردم را دعوت کرد، تا به ساختمان شهرداری بیایند و خود در مورد برنامه ریزی برای اختصاص بودجه‌ی شهر شرکت کنند. نحوه‌ی دخیل کردن مردم در تخصیص بودجه، موجب محبوبیت پی. تی در این منطقه شده است. شهردار در عین حال که درآمدهای حاصل از محل مالیات سراسری را به تامین امور اجتماعی تخصیص می‌دهد، خود نیز دست به تاسیس شرکتهایی زده است که در حقیقت دولتی هستند و قرار است برای پاسخ گویی به مسایل عمومی باشند. گفته می‌شود که در ایده‌ی دموکراسی مشارکتی پی. تی، همیشه آموزش و امکان تخصص یافتن، نقش محوری‌ای داشته است. یکی از نظریه پردازان این ایده، پاولو فریرز (Paulo Freires) است. نزد او، هدف آموزش، درهم ریختن سنت‌های قدیمی است. وقتی او از تغییرات اجتماعی سخن می‌گوید، همان قدر به فرهنگ اهمیت می دهد که به سیاست و اقتصاد، همان نگرشی که امروز بر پی. تی حاکم است. پی. تی نمی‌خواهد صرفا قدرت را بگیرد و بالای سر مردم باشد، بلکه می‌خواهد درهای نهادهای دولتی را بگشاید و مردم را در تصمیم گیری‌ها دخیل کند. یک پروسه‌ی هم کاری مداوم که هم موجب تغییر فرد می‌شود و هم روابط اجتماعی. چنین تغییر مداومی، نیاز به تغذیه‌ی فرهنگی مداوم نیز دارد.

در پورتوآلگره بر مبنای نظر فریرز، کمیته‌ای دایر شده است به نام «کمیته‌ی هماهنگی روابط اجتماعی». کمیته متشکل است از ۲۰ عضو که هر یک نماینده‌ی یک منطقه است و چهار نفر دیگر که دست اندر کار مسایل مربوط به زنان، جوانان، سیاه پوستها و سالمندان هستند. بعضی فعالین این کمیته ها از کسانی هستند، که در جنبش مصادره‌ی زمین‌ها شرکت داشته‌اند و بالاخره توانسته‌اند مالکیت قانونی بر این زمین‌ها را با مبارزه بگیرند. برخی معلم و تحصیل کرده بوده‌اند و بسیاری نیز از فعالین کلیسای کاتولیک هستند، که گفته می‌شود در میان اعضای پی. تی پایه قوی‌ای دارند. در طی ۱۵ سالی که پی. تی در این منطقه قدرت داشته است، «کمیته‌ی هماهنگی روابط اجتماعی» نقش زیادی در دخیل کردن مردم در تخصیص بودجه داشته و خود این امر که به اقتصاد مشارکتی (بودجه مشارکتی) معروف است نیز رل مهمی در تقویت دموکراسی مشارکتی به عنوان جزء دیگر سیاست پی. تی داشته است. شهرداری هر سال برای بررسی امر بودجه، جلسات متعددی بر پا می‌کند. در سال ۲۰۰۱، برای شروع بحث بودجه، مردم به محل شهرداری مراجعه کرده و ثبت نام کردند. ابتدا به ازای هر پنج نفر، یک نفر برای شرکت در جلسات بحث بودجه تعیین می‌شد و بعد به ازای هر ده نفر و بعد بیست نفر و غیره. در همین سال، گفته می‌شد که از یک بخش شهر که ۳ هزار نفر جمعیت داشت، ۶۰۰ نفر برای شرکت در جلسه آمده بودند. بسته به این که مردم چقدر شرکت کنند و یا چه مسایلی بیشتر مدافع داشته باشد، تقسیم بودجه ها متفاوت خواهد بود. با این همه علی رغم همه شور و شوقی که پیرامون این شیوه‌ی کار پس از سال‌ها حکومت نظامیان و خان بازی زمین داران بزرگ وجود دارد، نارسایی‌ها بسیار است. نمایندگان شورای شهرداری تصور می‌کنند، که باید تلاش بیشتری را صرف دموکراتیزه کردن ساختارهای دولتی کنند و دموکراسی را با اقتصاد مشارکتی تلفیق کرده و مشارکت مردم را از سطح اقتصاد به مسایل سیاسی و سراسری‌تر نیز ارتقا دهند. با این همه، مسایل قابل تعمق بسیار زیاد است. دموکراسی مشارکتی پورتوآلگره نمی‌تواند در خود به جایی برسد. پورتوآلگره نمی‌تواند خود را با دیوار چینی از باقی برزیل جدا کند. سیاست دولت (و هم چنین استان‌های بزرگ) که اغلب در سطح دیگری در انطباق با نهادهای بین المللی و شرایط آن‌هاست، تقریبا خوانایی‌ای با آن چه که در پورتوآلگره می‌گذرد، ندارد. در شرایطی که دولتها از مالیات ثروت مندان کاسته‌اند و بودجه های رفاه اجتماعی را کاهش داده‌اند، پورتوآلگره تلاش کرده است خلاف جریان عمل کند و با تجدید تقسیم مالیاتها و تخصیص بودجه برای اموری که به فقرا کمک می‌کند، راه دیگری را دنبال کند. اما واضح است این شرایط قابل دوام نیست، اگر به یک حرکت سراسری تبدیل نشود و اگر متکی به یک سیاست سراسری نباشد. نقطه‌ی ضعف دیگری که در این زمینه

بحث می‌شود، این است که این تحرک بیشتر خود را معطوف به تخصیص سرمایه گذاری در شاخه های مختلف و رشته های مورد نیاز مردم کرده است، در حالی که این کافی نیست. مساله به این صورت است، که نیازهای عدیده‌ی مردم پاسخ نمی‌گیرد و شهرداری تحت تاثیر سیاستهای پی. تی در تلاش است با دخیل کردن مردم و سپردن کار به دست خودشان با کم‌ترین بودجه‌ی ممکن مشکلات را حل کند. با همان پولی که شهرداری باید یک مهد کودک را اداره کند، نهادهای محلی و مردمی (اغلب ان. ج. اوها) ده تا را اداره می‌کنند و علت اصلی آن نیز این است که حقوق بسیار کمی به کارکنان آن می‌پردازند و دقیقا همین جاست که خود باعث تثبیت و پذیرش سیاست تامین اجتماعی با روح نئولیبرالی می‌شوند و توقعات جامعه را از دولت مرکزی کاهش می‌دهند. به علاوه این که، در چنین شکلی از کار معلوم نیست ضبط و ربط کارها چگونه است و مثلا در همین مورد مهد کودکها آیا پرداختی یک سانی برای همه هست و یا کسی که آشنایی داشته باشد، کم‌تر می‌پردازد؟ برای مسئولین شهرداری‌ها و فعالین و محققین ان. ج. اوها روشن است، که باید از حد تخصیص بودجه و تقدم بودجه فراتر رفت، برنامه های روشن تری داشت و زمینه های مشارکت مردم در تصمیم گیری‌های سیاسی را فراهم ساخت. این البته چیزی است، که در میان فعالین جنبش‌های اجتماعی بیش‌تر احساس می‌شود و نه نزد پی. تی. تا آن جا که به حزب مربوط می‌شود، امروز برای بسیاری روشن است که پی. تی هم چون دیگر احزاب سوسیال دموکرات بیش از پیش از انتخابات و دوره‌ی انتخابات تغذیه می‌کند.

سال‌های حکومت کاردوزو

وقتی کاردوزو در سال ۱۹۹۵ به ریاست جمهوری

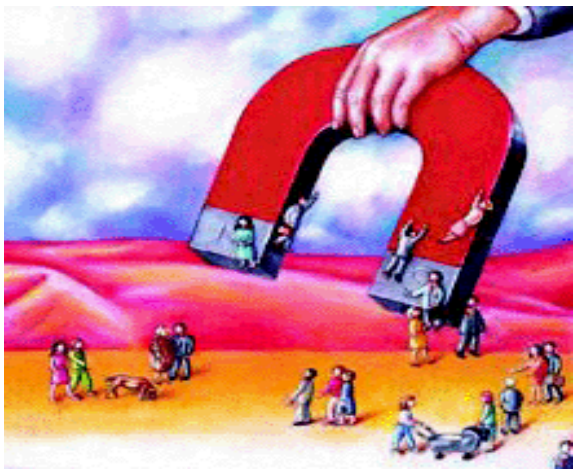

انتخاب شد، در حقیقت بهترین آلترناتیو در میان الیت سیاسی موجود در دهه های اخیر قلمداد می‌شد. او یک روشن فکر محترم بود، که به چهار یا پنج زبان مختلف صحبت می‌کرد، محبوب و صادق قلمداد می‌شد و یک چهره‌ی شناخته شده‌ی دموکرات و مخالف دیکتاتورها بود. کاردوزو در سطح بین المللی نیز به عنوان جامعه شناسی که توسعه در آمریکای لاتین را از دیدگاه «وابستگی» مطالعه کرده بود، شناخته می‌شد. او به این نتیجه رسیده بود، که رابطه‌ی نزدیکی که این کشورها با کشورهای بزرگ صنعتی و خصوصا آمریکا برقرار کرده‌اند، نه فقط به توسعه کمکی نکرده، بلکه وضعیت را سخت تر کرده است. او بر آن بود که بورژوازی ملی بزدل و بی ریشه‌ی آمریکای لاتین، ضعیف تر از آن بود که از وجود منوپول‌های بزرگ صنعتی برای پیش برد اهداف خود بهره جوید و به این نتیجه رسید، که منطقه‌ی لاتین باید هویت خود را باز یابد و راه مستقلی برای توسعه در مقابل خود بگشاید. عقاید کاردوزو باب طبع دولتهای دیکتاتور نبود. از این رو، اواخر دهه‌ی ۶۰ میلادی تبعید شد. وقتی در سال ۱۹۷۸ به برزیل برگشت، با ادامه‌ی فعالیت خود، دو سال بعد «حزب جنبش دموکراسی برزیل» را تاسیس کرد، که در آن زمان بزرگ ترین حزب اپوزیسیون بود. در ۱۹۸۲، به عنوان نماینده‌ی پارلمان با بیش‌ترین رای نسبت به باقی نماینده ها انتخاب شد. در ۱۹۸۵، او در کمک به استقرار یک دولت غیر نظامی نقش موثری ایفا کرد و هم زمان شروع کرد به چرخیدن در محافل رشوه خواران و دلالان طبقات دارا. در سال ۱۹۹۰، او در دولتی که چرخش به سمت سیاستهای نئولیبرالی و تغییرات در بازار را در دستور خود گذاشته بود، پست مهمی داشت. جولای ۱۹۹۴، برنامه‌ای را در پیش گرفت برای مقابله با تورم که به سطح بی سابقه‌ای رسیده بود: ۱۱۵۸ درصد در ۱۹۹۲ و ۲۷۰۹ در ۱۹۹۳. این برنامه موثر واقع شد و تا حدودی قدرت خرید مردم را افزایش داد. اقتصاد برزیل بعد از دوره‌ای رکود از ۱۹۹۳، با هجوم سرمایه های خارجی و رفرم‌های نئولیبرالی در بازار کار (تغییر قوانین کار)، اکنون شروع به رشد کرده بود. حزب کارگر در مقابل این برنامه آچمز شده بود و نمی‌دانست باید از آن دفاع کند و یا علیه‌اش باشد. این برنامه به تحکیم دولت حاکم منجر شد و کسی که از آن بیش‌ترین سود را برد کاردوزو بود، که اکنون ناجی ملت قلمداد می‌شد. و در حقیقت همین مساله، زمینه های انتخاب او به ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۴ را فراهم کرد. و اکنون دیگر روشن بود، که او با بسیاری از ایده های مترقی‌اش وداع گفته است. در این سال، او برای غلبه بر لولا، با جبهه‌ی لیبرال (که متشکل بود از زمین داران مرتجع و سیاست مداران بازنشسته) ائتلاف کرد. با این وصف، آن چه که در دوره‌ی حکومت او رخ داد، برای بسیاری غیر قابل پیش بینی بود. در پایان دوره‌ی هشت ساله‌ی حکومت کاردوزو، سرمایه های بین المللی بخش اعظم اقتصاد برزیل را در دست داشتند، بیکاری بیداد می‌کرد، و جنایات و بزهکاری اجتماعی به اوج خود رسیده بود!

در همان دوره‌ی اول ریاست جمهوری، کاردوزو دکترین آمریکایی «توافق واشنگتن» را پذیرفته بود. محتوای این دکترین این بود، که اگر کشوری مثل برزیل رفرم‌های نئولیبرالی را در دستور بگذارد و درهای بازار مالی را برای سرمایه‌ی جهانی بگشاید، با سیلی از سرمایه گذاری‌های خارجی مورد حمایت و تشویق قرار خواهد گرفت. توافق واشنگتن در محافل دست راستی سیاسی و اقتصادی برزیل به عنوان راه حلی برای همه‌ی مشکلات تعبیر شد: این کمک خواهد کرد که قرض‌ها پرداخته شود، مدرنیزه کردن صنایع به سرانجام برسد، تکنولوژی جدید وارد بازار شود که به نوبه‌ی خود بر بازدهی و افزایش تولید شاخه های معطوف به صادرات خواهد افزود. کاردوزو برای انطباق برزیل با ملزومات سیاستهای نئولیبرالی، اقدامات مهمی را در دستور خود قرار داد. پایین بردن نرخ ارز، کاهش خدمات دولتی برای کاستن از مخارج دولت، و تغییر قوانین از جمله‌ی اینها بود. در سال ۱۹۹۸، ادعا می‌شد که نرخ تورم در برزیل ۱/۷ درصد و بسیار پایین تر از کشورهای بزرگ صنعتی است. اجناس برزیلی در خارج کشور گران شد و باعث بحرانی در تجارت گردید. اما چون سیل سرمایه های خارجی به داخل در جریان بود، این مساله به جای این که یک مشکل تلقی شود، به امکان تهیه‌ی ارزان اجناس خارجی تعبیر می‌شد. میزان سرمایه های خارجی به کار افتاده شده در برزیل، ظرف چند سال به شدت سرسام آوری افزایش یافت. این رقم از ۳/۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵، به ۹/۶ در سال ۱۹۹۶ و ۱۷/۸ میلیارد در سال ۱۹۹۷ و ۲۶/۳ در سال ۱۹۹۸ و ۲۹/۹ در سال ۱۹۹۹ و قریب ۳۰ میلیارد در سال ۲۰۰۰ رسید. مطابق گزارش کمیسیون توسعه‌ی سازمان ملل، مقدار سرمایه گذاری مستقیم خارجی

از ۴۲/۵ میلیارد دلار یعنی شش درصد تولید ناخالص ملی (GNP) در سال ۱۹۹۵ به ۱۹۷/۷ میلیارد دلار یعنی ۲۱/۶ درصد از تولید ناخالص ملی رسید. و این در حالی بود، که در همان سال‌ها برزیل را به عنوان یک نمونه‌ی خارق العاده در جهان سوم مورد ستایش قرار می‌دادند. برخی از تحلیل گران در همین دوره اخطار کردند، این خطرناک است که بخش‌های کلیدی تولید در کنترل سرمایه های خارجی باشد؛ چرا که آن‌ها توجهی به نیازهای بازار کشور نمی‌کنند. بخش دیگری از اقتصاددانان بر آن بودند، که سرمایه گذاری خارجی برای کشور در حال توسعه‌ای مثل برزیل می‌تواند مفید باشد و امکان افزایش سرمایه گذاری و در نتیجه، رشد بیشتر را می‌دهد. این استدلال مبتنی بود بر این منطق ساده، که سرمایه‌ی خارجی جای ذخیره های داخلی را نمی‌گیرد، بلکه آن را کامل می‌کند. اما آیا سرازیر شدن سرمایه های خارجی منجر به سرمایه گذاری و توسعه صنعتی بیشتر شد؟ بارسر پیرا (Carlos Beresser-Pereira)، که در اولین دوره‌ی ریاست جمهوری کاردوزو از وزرای کابینه‌ی او بود، معتقد است هجوم سرمایه های خارجی بر رشد سرمایه گذاری در برزیل کمک نکرد. توضیح ساده‌ی او این است که: سرازیر شدن سرمایه های خارجی، یعنی دسترسی آسان به ارزهای خارجی و کاهش ارزش دلار در مقایسه با ارز محلی. این باعث بالا رفتن قدرت خرید کسانی می‌شود، که حقوق خود را با ارز محلی دریافت می‌کنند و به نوبه‌ی خود منجر می‌شود به افزایش مصرف (خصوصا از کالاهای وارداتی) و کاهش پس انداز. کاهش ذخایر مردم با سرمایه‌ی خارجی در بانک‌ها جبران می‌شود و در نتیجه، چیزی در عرصه‌ی سرمایه گذاری اضافه نمی‌شود، بلکه دور باطلی تکرار می‌گردد. نتیجه‌ی این پروسه، به دلیل موج کالاهای وارداتی، اختلال بیشتر در تجارت است. بارسر پیرا معتقد است، که برزیل هم مثل دیگر کشورهایی که چنین وعده های توافق واشنگتن را پذیرفته بودند، چیز زیادی به دست نیاورد. سرمایه های خارجی به داخل سرازیر شدند و میزان قرض‌ها افزایش یافت. به نظر او، سرمایه های خارجی در راستای افزایش تولید و بارآوری به کار نمی‌افتادند (بر خلاف نظر کمیسیون توسعه‌ی سازمان ملل). بخشی از این سرمایه صرف کنترل منابع دیگر می‌شد، بخشی صرف تلاش دولت برای خصوصی سازی‌ها (موسساتی که به شرکت‌های خارجی فروخته می‌شد و اغلب با تخفیف‌های بسیار). و بالاخره قسمت دیگری نیز به بخش مالی وارد می‌شد، که از نابسامانی‌های حاکم بیشترین نفع را می‌برد.

سرمایه‌ی مالی، با توجه به سابقه‌ی رشوه خواری‌ها و دلالی‌ها در الیت سیاسی برزیل، نقش زیادی در تعمیق بحران داشته است. در سال ۱۹۹۸، به دنبال این شایعه که برزیل هم چون روسیه ورشکسته می‌شود، قریب ۳۱ میلیارد دلار توسط بخش مالی از این کشور خارج شد. در این موقع، دولت برای جلوگیری از یک سقوط عظیم مالی، نیمی از ذخایر ارزی خارجی کشور را صرف بالا نگه داشتن ارزش پول کرد. آمریکا از طریق صندوق بین المللی پول، ۴۱/۵ میلیارد دلار کمک به برزیل رساند، تا بشود جلوی سقوط دولت را تا دو ماهی که به انتخابات مانده بود، بگیرد. بعد از انتخاب مجدد کاردوزو به ریاست جمهوری، مشاجرات سختی در دولت بالا گرفت؛ چرا که ادامه‌ی سیاست بالا نگه داشتن نرخ ارز می‌توانست منجر به همان فاجعه‌ای شود که در آرژانتین اتفاق افتاده بود. در نتیجه، دولت به سیاست پیشین خود خاتمه داد. این یک فرصت بازسازی کوتاه برای برزیل بود؛ چرا که موج این بحران در اواخر ۲۰۰۰، مجددا دامن دولت را گرفت. ورود سرمایه های خارجی به دلیل بحران در آرژانتین و کاهش رونق عمومی در سطح جهانی کم شده بود. در سال ۲۰۰۱، مجددا برزیل قرارداد جدیدی با صندوق بین المللی پول بست، برای دریافت ۱۵ میلیارد دلار که قرار بود با آن ظرف سه سال بودجه‌ی دولت را به بالانس برساند. اما وضعیت در نتیجه‌ی فرار سرمایه ها از آرژانتین و تعمیق بحران و پایین رفتن ارزش پزو مجددا وخیم شد. در نیمه‌ی دوم سال ۲۰۰۲، وقتی که دیگر افکار عمومی و فضای سیاسی نشان می‌داد که لولا این بار در انتخابات پیروز خواهد شد، بخش‌های دیگری از سرمایه نیز از کشور خارج شدند. آن‌ها می‌ترسیدند، که لولا از پرداخت بدهی‌ها اجتناب کند.

در سال ۱۹۹۵، وقتی کاردوزو رئیس جمهور شد، در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی ابراز امیدواری کرد دنیا بعدها او را به عنوان کسی به یاد بیاورد، که بیشترین تلاش را برای حل بحران‌های اجتماعی برزیل کرده است. در سال‌های اولیه‌ی حکومت، کاردوزو برنامه هایی برای بهبود در بهداشت و درمان و آموزش ارائه کرد. نرخ بی سوادی از ۱۹ درصد در سال ۱۹۹۱، به ۱۳ درصد در سال ۲۰۰۰ کاهش یافت. اما اتخاذ سیاست اصلاحات نئولیبرالی، به کلی این تصویر آرمانی او را تغییر داد. تنها چیزی که می‌توانست به دولت امکان مواجهه با نابسامانی‌های اجتماعی را بدهد، تضمین رشد اقتصادی بود. و این نیز با توافق واشنگتن که تاکیدات محکمی بر مبارزه علیه تورم، صرفه جویی در بخش دولتی، و نرخ بهره‌ی بالارا داشت تقریبا غیر ممکن بود. بیکاری و کمبود شغل‌های واقعی بیداد می‌کرد. نرخ بیکاری از ۶ درصد در سال ۱۹۹۴ به ۱۵ درصد در سال ۲۰۰۰ رسید. در میان جوانان و هم چنین کارگرانی که سواد بیشتری داشتند، نرخ بیکاری افزایش بیشتری یافت. پروسه‌ای که قرار بود به توسعه و بهبود در برزیل منجر شود، مجددا کشور را در نقطه‌ای گذاشت که بیشترین چیزی که می‌توانست به بازار کار جهانی بدهد، نیروی کار ارزان و فاقد تخصص شغلی بود. در انتهای ریاست جمهوری کاردوزو در سال ۲۰۰۲، فقط یک سوم جمعیت فعال برزیل به عنوان شاغل ثبت شده بودند و گفته می‌شد، که مثلا در بخش‌های غیر رسمی در سائوپولو بخشی از مردم ۷۶ ساعت در هفته کار می‌کردند و چیزی معادل ۸۰ دلار دریافتی ماهانه داشتند. در طول حکومت کاردوزو، دولت در قراردادی با صندوق بین المللی پول متعهد شد برای منعطف کردن بازار کار تلاش کند. در نتیجه، قراردادهای موقت کاری رواج یافت و بسیاری از قوانینی که پیشتر ناظر بر بازار کار بود، ملغی شد. قانون ممنوعیت بیش از ۴۴ ساعت کار در هفته از جمله‌ی این قوانین بود و بالاخره ابلاغ شد، که لزومی ندارد برزیل متعهد به قوانین و کنوانسیون ۱۵۸ «آی. ال. او» باشد. بیکاری، تغییر در قوانین کار، و درآمدهای پایین، منجر به افزایش بی سابقه‌ی «فقرا» شد. در سال ۲۰۰۱، از ۵۷ میلیون «فقیر»، قریب ۱۵ درصدشان در وضعیتی بودند که اگر همه‌ی دریافتی ماهانه‌ی شان صرف تامین غذا می‌شد، باز هم مطابق استانداردهای موجود از تامین کالری لازم برای زندگی روزمره ناتوان بودند. و این در حالی است که در برزیل نیز مثل بسیاری دیگر از کشورهای مشابه، تفاوت درآمدها به نحو وحشت ناکی افزایش یافته و معمولا سهم درصد کوچک ثروت مندترین‌ها چندین و چند برابر بیش از نیمی از جمعیت است که فقیرند، اگر که فعلا از آن فقیرترین‌ها صرف نظر کنیم. روشن است، که وجود این شرایط به تشدید بزهکاری‌های اجتماعی نیز منجر شد. برزیل تا آن جا که مربوط به زندگی جوانان می‌شود، به عنوان یکی از خشن ترین کشورها شناخته می‌شود. گفته می‌شود، که از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱ در اسرائیل و فلسطین آن جا که جنگی مدام در جریان بوده است، ۴۶۷ کودک جان خود را از دست دادند و این رقم برای برزیل در همین دوره زمانی، ۳۹۳۷ است، فقط در ریودوژانیرو!

افزایش قرض‌ها و تعمیق بحران، به مثابه یک دور باطل، اوضاع را بدتر و بدتر می‌کرد. برای پرداخت قرض‌ها باز باید قرض گرفته می‌شد، با

بهره های بسیار بالا، که خود مجددا باعث افزایش میزان بدهی‌ها می‌شد. در انتهای حکومت هشت سالهٔ کاردوزو، میزان قرض‌ها به نیمی از تولید ناخالص ملی رسیده بود.

پلاتفرم انتخاباتی لولا: برزیل نیازمند تغییر است

لولا در سه دورهٔ متوالی، سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۴ و ۱۹۹۸، کاندیدای حزب کارگر برای پست ریاست جمهوری بود. علی رغم تبلیغات گستردهٔ رسانه ها در مورد لولا و بی صلاحیتی او به مثابه رئیس جمهور، او قریب ۴۷ درصد آرا را در دور دوم انتخابات در سال ۱۹۸۹ به خود اختصاص داده بود. اما انتخابات سال ۲۰۰۲، متفاوت بود. از پیش از برگزاری انتخابات، تقریبا معلوم بود که لولا این بار پیروز خواهد شد. دولت کاردوزو و سیاستهای اقتصادی او آن چنان عرصه را بر همگان تنگ کرده بود، که لزوم «تغییر» مسجل بود. تغییری لازم بود و لولا می‌خواست سمبل این تغییر باشد. در مبارزهٔ انتخاباتی میان کاندیداها در یک بیان کلی می‌توان گفت، که تنها یک پلاتفرم موجود بود: پلاتفرم کاردوزو. لولا در حقیقت چیزی بیش از این پلاتفرم نداشت. تنها تفاوت این بود، که لولا چهره‌ای مردمی بود و این خود او به مثابه شخص بود که سمبل تغییر بود و نه سیاستهایش. یک سئوال واقعی این بود، که لولا چه سیاستی را می‌خواهد دنبال کند، که کوردوزو نکرده بود و در این صورت آیا او یک مقلد بد نخواهد شد؟ آیا لولا نباید راجع به بازار اظهار نظری می‌کرد؟ آیا این ناشی از موضع تایید آمیز او بود یا تنها یک شگرد انتخاباتی؟ از همان زمانی که نمایندگان صنایع و بانک داران او را تائید کردند، سئوالات بسیاری پیرامون نقش و جایگاه او مطرح شده بود. هر چند که از پیشتر نیز لولا به عنوان چهره‌ای اهل مذاکره و تفاهم شناخته شده بود، اما شعار تبلیغاتی او (صلح و عشق) بیشتر به عنوان از پیش در یک موضع دفاعی قرار گرفتن تعبیر شد. محور اصلی کمپین انتخاباتی لولا، «تغییر» بود. او ظاهرا در مخالفت با کسانی حرف می‌زد، که مخالف تغییر در برزیل بودند، به طور مشخص حزب حاکم (حزب کاردوزو) که سیاستاش ادامهٔ سیاستها و پلاتفرم‌های قبلی بود. بنابراین، میان «ادامه» و «تغییر» روشن است که برای مردمی که از فقر و بیکاری و نابسامانی به تنگ آمده بودند، «تغییر» جذابیت داشت. اما آن چنان که برخی مفسرین پس از انتخاب لولا گفته‌اند، تنها تغییر رخ داده، انتخاب خود لولا بود و شاید این نیز تغییر مهمی بود. به زعم برخی دیگر، تغییر وعده داده شده در واقع تغییر در سیاستهای خود لولا بود! و حتا گفته می‌شد، که علت نزدیک شدن رابطهٔ لولا و کاردوزو در جریان انتخابات نیز همین بود، که کاردوزو فهمیده بود آن کس که در شرایط حاضر می‌توانست خط وی را ادامه دهد، لولا بود. تغییر در چهره لازم بود و نه در سیاست.

لولا بلافاصله بعد از انتخاب، از ترس سقوط دولت و کشور، همان سیاستها را دنبال کرد. پیش بینی‌های بدبینانه در مورد نقش او به واقعیت می‌پیوست و به سرعت معلوم شد که مهم ترین نقش او این است که می‌تواند از سقوط احتمالی برزیل جلوگیری کند. و این توان بالقوهٔ لولا، همانی بود که حمایت طبقهٔ حاکم را مجاز کرده بود. بنابراین، اهمیت لولا از زاویهٔ منافع برزیل یک پارچه طرح می‌شد و نه از موضع میلیونها مردمی که به انتظار برنامهٔ «گرسنگی صفر» بودند. انتخاب کابینه، پیش گویی‌ها را به نوعی تکمیل کرد. او چهره های سرشناس و محبوبی مثل مارینا دا سیلوا و سیاست مدار چپ میگل روستو (Miguel Rossett) را به وزرات محیط زیست و اصلاحات ارضی و کریستو وم بارکو (Cristo vam Buarque) یک آدم خوش فکر و روشن فکر را به وزارت آموزش برگزید. اما در کنار اینها، وزیر اقتصاد را از میان دنیای صنعت و بانک و تجارت انتخاب کرد، که هیچ آشنایی با حزب کارگر نداشت. برای پست وزارت توسعه و صنعت و تجارت خارجی، لوئیز فرناندو فورلان (LuizFernando Furlan) یک صاحب شرکت و عضو شورای مرکزی بانک آمرو برزیل، که در حقیقت متعلق به یک مولتی بانک هلندی است، انتخاب شد؛ روبرتو رودیگوئس (Roberto Rodrigues)، که ارتباط نزدیکی دارد با موسسات کشاورزی مدرن برزیل، که در بخش تجارت خارجی نیز نقش مهمی دارند. و بالاخره پست مهم ریاست بانک مرکزی به هنریک میرلس (Henrique Meirelles) داده شد، که اولین آمریکای لاتینی‌یی بود که به ریاست بانک بین المللی بستن (Bank of Boston) برگزیده شده بود. این وزرا همگی تعلقات سیاسی بسیار متفاوتی را نمایندگی می‌کردند.

در برخی محافل سیاسی از این بحث می‌شد، که لولا نیز مثل بسیاری دیگر از رهبران آمریکای لاتین، که از دل مبارزه‌ای ضد امپریالیستی به قدرت می‌رسند، به فاصلهٔ کوتاهی بعد از گرفتن قدرت از شور و حرارت اولیه دست می‌کشند. و این در همان شش ماههٔ اول ۲۰۰۳، با تداوم کمک‌های صندوق بین المللی پول معلوم شد. علی رغم این، گویا تردیدی نیست که لولا و حزب کارگر «متفاوت‌اند».

اولین سفر خارجی لولا، به عنوان رئیس جمهور، به آرژانتین بود. هم نطق او در کنفرانس مطبوعاتی مشترکی با رئیس جمهور وقت این کشور ادواردو دوهایده، و هم تفسیرهای پیرامون آن، حاکی از آن بود که باید کشورهای منطقهٔ آمریکای لاتین در بازاری درونی، راهی برای غلبه بر بحران‌های پی در پی بیابند. در این زمینه رجوع می‌شد به تجربهٔ چین و هند، که در هر دوی آنها «کنترل سرمایه» اعمال می‌شود و هر دو نرخ رشد سالانه‌ای در حد ۳/۷ تا ۶/۴ درصد را نشان می‌دهند؛ در حالی که در برزیل و مکزیک، دو کشور بزرگ آمریکای لاتین، این رقم در حدود یک تا ۱/۲ درصد بوده است. در همین دوره، بحثهای زیادی شده و می‌شود برای جلب حمایت جنبش‌های اجتماعی از حکومت لولا. یکی از رهبران جنبش ام. اس. تی می‌گوید، که در دوران کاردوزو ما باید هم علیه زمین داران مبارزه می‌کردیم و هم حکومت. الان باید زمین داران در مقابل سیاستهای دولت قرار بگیرند؛ چرا که این دولت برای «تغییر» انتخاب شده است. ما برای پیشبرد این تغییر و عملی کردن رفرم ارضی باید قدرت این جنبش را در صحنه نگه داریم، این حرکت خود به خود پیش نخواهد رفت.

حزب کارگر در حقیقت در نفی سیاستهای نئولیبرالی با طرح اقتصاد مشارکتی و دموکراسی مشارکتی، آلترناتیوی بود برای پشت سر گذاشتن عوارض خانمان برانداز سیاست اقتصادی نئولیبرالی‌ای که با رفرمهای سیاسی از ۱۹۸۵ شروع شده بود و به سرمایه گذاری‌های خارجی گسترده، خصوصی سازی‌ها، بیکاری و بسیاری نابسامانی‌های دیگر اجتماعی خاتمه یافت. آن چه که روشن است، حزب کارگر از طریق این گزینه بر آن بوده است مردم حاشیهٔ جامعه را به متن بیاورد، به گرسنگی پایان دهد، و مسکن و رشد اقتصادی و موجبات دخالت سیاسی مردم را تامین کند. حزب برای پیش برد این سیاستها، حمایت جنبش‌های اجتماعی و بخش‌های وسیعی از جامعه را با خود داشت و از این طریق به عنوان آلترناتیوی دموکراتیک شناخته می‌شد. اما مشکل اینجاست، که دموکراسی هرگز نتوانسته است کاپیتالیسم را چالش کند.

* * *

پاورقی

۱_ کتاب اصلی در تهیه این مطلب:

- Sue Branford & Bernardo Kucinski; President Lula och brasiliens arbetarpati; Bokförlaget Atlas, 2003.

- Saad-Filho, Alfredo and Johnston, Deborah (ed.); Neoliberalism: A Critical Reader; London: Pluto Press; 2005.
- Panizza, Francisco; 'Brazil need to change': Change as Iteration and the Iteration of Change in Brazil's 2002 Presidential Election; Bulletin of Latin America Research; Vol 23, No 4, P 465-482.

۲ـ شاید یادآوری این نکته بد نباشد، که مذهب غالب در برزیل کاتولیک است که برای قوانین و مقررات سخت و دست و پاگیر اجتماعی‌اش بسیار مورد نقد بوده و به همین دلیل در معرض اصلاحات و تغییرات مطابق شرایط زمان، همان طوری که به نوعی روشن فکران دینی در ایران در رابطه با اسلام مطرح می‌کنند. یکی از موضوعات مورد مجادله نزد کاتولیک‌ها، قائل نبودن آن‌ها به حق سقط جنین بوده است، اما جنبش الهیات برزیل با تجدید نظر در این اصول از این حق دفاع می‌کند. تبیین‌های مختلف از مذهب کاتولیک و کلا نقش مذهب، منشا مباحث و جدال‌هایی در زمینه‌ی مطالبات جنبش زنان، نقش مذهب و رفرم در آن بوده است. بخشی از مباحث طرح شده در کنفرانس جهانی زن در پکن در سال ۱۹۹۵ در زمینه‌ی مذهب، اشاره به همین نقش مذهب کاتولیک و هم چنین اسلام در کشورهای مسلمان دارد.

۳ـ در کتاب «پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل» از سه چهره‌ی سرشناس در حزب کارگر نام برده می‌شود، که گفته می‌شود در حقیقت توضیحی هستند هم بر دلایل محبوبیت توده‌ای حزب و هم پایگاه اجتماعی آن. مارینا اسمارینا (Marina Osmarina Silva de Souza)، اولین زن عضو پارلمان است. انتخاب او به این سمت، در حقیقت بیان گر فرجه‌ای است که پی. تی برای مردم حاشیه‌ی جامعه در برزیل باز کرده بود. مارینا در یک خانواده‌ی بسیار فقیر و پرت در منطقه‌ی آمازون متولد شد و به قول خودش روشنایی برق را اولین بار وقتی در کودکی بیمار بود و برای مداوا به شهری نزدیک محل سکونتاش رفته بود، دید. او از خانواده‌ای بود با ۱۱ فرزند، که سه تای آن‌ها در کودکی و از بی امکاناتی و نبود دوا و درمان مردند. مارینا، ۱۵ ساله بود که توانست از پدر اجازه بگیرد و به یکی از شهرهای نزدیک برود، تا دو رویای خود را متحقق کند. اول درس بخواند و دوم راهبه شود. ۱۶ ساله بود، که برای اولین بار امکان یافت پشت میز مدرسه بنشیند. با کار هم زمان برای تامین مخارج تحصیل، توانست در ۲۶ سالگی مدرک تحصیلی خود را در رشته‌ی تاریخ از دانشگاه بگیرد. در این فاصله دیگر از فکر راهبه شدن به این دلیل که باید زندگی جنسی را کنار می‌گذاشت، دست برداشته بود و آشنایی با سیاست را در نهادهای مذهبی وابسته به کلیسا آموخته بود. در محل زندگی‌اش دست به کار سازمان دادن شعبه‌ی اتحادیه‌ی سی. یو. تی شد و علی رغم تعلقات مذهبی کاتولیکی‌اش، وقتی با همسرش به علت مشغله های بی شمار سیاسی مشکل پیدا کرد، جدا شد. کاری خلاف سنت‌های کاتولیکی رایج در برزیل.

چهره‌ی دیگری که در این سال‌ها با نام حزب تداعی شده و حزب با نام او، بنتی دا سیلوا (Benedita da Silva) است. او اولین نماینده‌ی رنگین پوست منتخب در انتخابات شهرداری بود. بنتی یکی از ۱۳ فرزند خانواده‌ای بود، که در مناطق متروکه و حاشیه‌ای زندگی می‌کردند. او از شش سالگی مجبور به کار شده بود. کار در بازارهای محلی، شاگردی مغازه ها، خدمت کاری و بالاخره اولین کار خوبش در یک مهد کودک متعلق به محلات اعیان نشین بود. بنتی می‌گوید: بسیاری از چهره هایی را که این سال‌ها در راس امور بوده‌اند، در مهد کودک تر و خشک کرده‌ام. او در ۱۵ سالگی ازدواج کرد و وقتی ۲۲ ساله بود، پنج فرزند داشت. بنتی می‌گوید، که من رنگین پوستم، زن هستم و متعلق به فقیرترین مناطق برزیل. «من یک دا سیلوای اصیلم.» (da Silva، دا سیلوا، رایج ترین نام در میان طبقه‌ی کارگر برزیل است). فقر، بیکاری و یک شوهر اغلب مست و دیگر مشکلات زندگی در دوره‌ای او را به فکر خودکشی انداخت. در این موقعیت، از طریق یکی از دوستانش، پایش به کلیسا باز شد و همین راهی شد برای انصراف از خودکشی و تلاش و ادامه‌ی زندگی و در عین حال، یافتن اعتقادات مذهبی شدید. بنتی یکی از اولین چهره های درگیر در تشکیل پی. تی بود و از همان سال‌های اواسط دهه‌ی ۸۰ میلادی، فعالیت سیاسی گسترده‌ای داشت و در جریان نوشتن قانون اساسی جدید برزیل نیز بسیار فعال بود. در طول دهه‌ی ۹۰ میلادی، چند مورد به نمایندگی در انتخابات شهرداری انتخاب شد و سرانجام در سال ۲۰۰۳، در دولت لولا به سمت وزیر امور اجتماعی برگزیده شد. بنتی یک کاتولیک مومن است و برای او همیشه حزب بعد از انجیل آمده است!

خوزه جنوینو، فرزند یک خانواده‌ی کشاورز فقیر در شمال شرق برزیل بود. یکی از میلیون‌ها خانواده‌ای که برای یافتن شغل راهی جنوب شدند. او از جوانی به جنبش چپ پیوست و از فعالین حرکتی بود، که می‌خواست یک جریان چریکی در آمازون شکل دهد. این حرکت توسط پلیس کشف شد و در نتیجه‌ی یک محاصره‌ی عظیم متشکل از ۱۵ هزار نفر ارتشی، درهم شکسته شد. خوزه یکی از دستگیرشدگان این حرکت بود، که پس از سال‌ها شکنجه و زندان مجددا به سیاست بازگشت. در سال ۱۹۸۲، او یکی از چهره های اصلی در شکل گرفتن حزب کارگر بود و تا همین امروز نیز یکی از چهره های موثر آن است، که به فراکسیون پارلمانتاریست آن متعلق است. او در نامه‌ای به هم راه یکی دیگر از هم فکرانش ـ که بعدها شهردار پورتوآلگره شد ـ در سال ۱۹۹۰ مجموعه مقالاتی نوشتند در مورد تغییر سیاست‌های رفرم حزب. یکی از این مقالات در مورد ضرورت متوقف کردن «چپ رادیکال» بود، که به نظر ایشان به پروژه‌ی سوسیالیستی ضربه زده بود. وقتی این حرکت از جانب دیگر فراکسیون‌های حزبی مورد انتقاد قرار گرفت و خیانت به ایدآل‌های قدیمش نامیده شد، خوزه گفت: «اگر من می‌خواهم دنیا را تغییر دهم، باید ابتدا نشان دهم که می‌توانم خودم را تغییر دهم». خوزه از سال ۱۹۹۸ رهبر اپوزیسیون در پارلمان بود و نقش مهمی در مخالفت با سیاست‌های نئولیبرالی دولت کاردوزو ایفا کرد.

انترناسیونال اول و مبارزه با سکتاریسم و سندیکالیسم

رحیم قدیری

مقدمه

سرمایه داری، نظام تولید و توزیع بی وقفه‌ی فعالیت‌هایی است که به وسیله‌ی صاحبان سرمایه برای انباشت سرمایه، یعنی کسب حداکثر سود و بیش‌ترین سرمایه، در چرخه‌ی تولید به حرکت در می‌آید. در چرخه‌ی انباشت سرمایه، بهره کشی از کارگران مزدبگیری که هیچ گونه دارایی جز نیروی کارشان ندارند، به وقوع می‌پیوندد. کارگران به خاطر اجبار اقتصادی، ناگزیرند استعداد کاری‌شان را در قبال مزدی که سرمایه داران به آن‌ها می‌دهند، بفروشند. اما زمانی که استعداد کاری‌شان به کالا تبدیل می‌شود، سرمایه داران جز مزد تعیین شده به کارگران چیز دیگری نمی‌دهند. یعنی سرمایه داران فقط بخش ناچیزی از حاصل کار را به کارگر می‌دهند، تا کارگر با آن بتواند زندگی خود و خانواده‌اش را به طور بخور و نمیر تامین کند. مثلا اگر کارگری در روز دوازده ساعت کار کند، سرمایه دار تنها پول شش ساعت کار را به کارگر می‌دهد و ارزش شش ساعت دیگر را به سرمایه‌ی خود می‌افزاید. بدین سان، سرمایه داران از طریق تصاحب دست رنج کارگران هر روز ثروت مندتر و قوی‌تر می‌شوند. و در مقابل، کارگران نسبت به سرمایه داران هر روز فقیرتر می‌شوند. کارگران در ضمن کار و به طور خودانگیخته دریافته‌اند که تا زمانی که سرمایه داران وجود دارند، آب خوش از گلویشان پایین نمی‌رود. و از روزی که سرمایه داری پا به عرصه‌ی جهان گذاشته است، کارگران مخالفت شان را به انحای مختلف با آن ابراز کرده‌اند. کارگر در حالی که برای احقاق حقوق روزمره‌اش مبارزه (مبارزه‌ی صنفی) می‌کند، به طور غریزی در می‌یابد که تا روزی که سرمایه داری وجود دارد، همین آش و همین کاسه است؛ مگر آن که کار مزدی لغو شود. به سخن دیگر، همانند اسلاف شان ــ بردگان ــ که برده داران را دشمنان خود می‌دانستند، کارگران نیز سرمایه داران را دشمن طبقاتی خود به حساب می‌آورند. هر چند کارگران به طور تجربی و در عمل دریافته‌اند که سرمایه داران مدام درصدند با زور، فریب و نیرنگ، بیش‌ترین بهره برداری را از نیروی کار آنان بکنند، اما آنان باید بدانند که زندگی‌ای که در آن از فقر و استثمار خبری نباشد و هم چنین وقت کافی برای شکوفا کردن استعدادهای شان و نیز استراحت و تفریح داشته باشند، در گرو نبود نظام سرمایه داری است. رسیدن به چنین هدفی مستلزم آن است که کارگران به طور ماهوی سرمایه داران را بشناسند، آگاهانه با آن مبارزه کنند، و راه کاری نوین برای آینده داشته باشند. از بدو پیدایش سرمایه داری، مبارزه‌ی کارگران نیز وجود داشته است، اما مبارزه‌ی خودآگاهانه‌ی کارگران علیه سرمایه از زمان شکل گیری «جامعه‌ی بین المللی کارگران» (انترناسیونال اول) شروع می‌شود. در این مقطع، مبارزات کارگران به طور سازمان یافته در جهت خواست همه‌ی کارگران جهان شروع می‌شود. گرچه در هر دوره از مبارزات کارگری، مبارزه‌ی یکی از کشورهای سرمایه داری از اهمیت بیش‌تری برخوردار می‌شد، و طبیعتا نظر بین الملل کارگری را به خود جلب می‌کرد، اما منافع کارگری در سطح جهانی نادیده گرفته نمی‌شد. هر کجا مبارزه‌ای وجود داشت، انترناسیونال نیز وجود داشت. اما تا آن جا که اسناد بین الملل نشان می‌دهد، دیده نشده است که انترناسیونال با نگاه ناسیونالیستی و زیر پا گذاشتن منافع کارگران جهان، دنباله روی بورژوازی خودی شود، بلکه از منافع طبقه‌ی کارگر جهانی در مقابل سرمایه داری دفاع می‌کرد. به سخن دیگر، از دیدگاه بین المللی به مسایل کارگران یک کشور نظر می‌کرد. برای رسیدن به منافع مقطعی کارگران در یک کشور به دفاع از منافع بورژوازی خودی و فدا کردن اهداف کارگران اقدام نمی‌کرد، بلکه مبارزات کارگران را در جهت لغو کار مزدی سازمان دهی می‌کرد. هر چند دیدگاه رفرمیستی در جنبش طبقه‌ی کارگر به اشکال مختلف از ابتدای مبارزات خودنمایی می‌کرد، اما این دیدگاه بورژوایی و ضد کارگری در انترناسیونال دوم به شکل تئوریزه و منسجم پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

در انترناسیونال اول، بین خواست‌های صنفی و خواست‌های سیاسی، بین حرکت خودانگیخته و عمل آگاهانه‌ی کارگران در کارزار مبارزه با سرمایه، دیوار چین نکشیده بودند. به هین خاطر هم بود که رهبران انترناسیونال در مبارزات عملی کارگران شرکت می‌کردند. و این عمل بدان جهت بود که رهبران انترناسیونال منافعی جدا از کارگران نداشتند، و از این طریق مبارزات خودانگیخته‌ی کارگران برای لغو کار مزدی را تا سطح حرکتی آگاهانه در جهت برقراری جامعه‌ی نوین رهبری می‌کردند، یعنی در مبارزات کارگران قائل به تقسیم کار نبودند. آن‌ها نمی‌گفتند حرکت خودانگیخته برای برآوردن خواسته های صنفی کارگران است و خواست‌های سیاسی کارگران را سوسیالیست‌ها (پیش روان طبقه‌ی کارگر یا «انقلابیون حرفه‌ای») باید متحقق کنند، یعنی کسانی که در غیاب نظارت توده‌ی کارگر ممکن است به نیابت از طبقه‌ی کارگر در نهایت سرمایه داری دولتی را بر پا دارند، تا ارزش اضافی، تقسیم کار و... هم چنان دست نخورده باقی بماند. آنان لغو کار مزدی را محور اتحاد کارگران جهان قرار می‌دادند. لغو کار مزدی، یعنی مبارزه با سرمایه داری به طور عام و جهان شمول که تمامی مبارزات کارگران (چه صنفی و چه سیاسی) را در بر می‌گیرد. رهبران انترناسیونال از هر جنبش اجتماعی سیاسی‌ای که در این جهت عمل می‌کرد، پشتیبانی می‌کردند. و خودشان را نمایندگان کل طبقه‌ی کارگر می‌دانستند و برای پیوستن کارگران غیر متشکل به صفوف خود کوشش می‌کردند.

انترناسیونال اول، کارگران را از عمده کردن مبارزات مقطعی و محلی بر حذر می‌داشت و از آنان می‌خواست در مبارزات شان علیه سرمایه پیگیر باشند. و از تشکل‌های کارگری می‌خواست در جهت فرارفتن از نظام مزدی، از هر حرکت اجتماعی‌ای در این جهت حمایت کنند. اما در عین حال خواست‌های صنفی کارگران را نادیده نمی‌گرفت؛ زیرا تا زمانی که جامعه‌ی سرمایه داری وجود دارد، خواست‌های صنفی کارگران نیز وجود دارد.

گرچه کارگران از خواست صنفی شروع می‌کنند، اما مبارزات آنها در حد خواستهای صنفی متوقف نمی‌شود، بلکه مبارزه برای لغو کار مزدی با طرح های صنفی ـ سیاسی ادامه پیدا می‌کند. انترناسیونال، مبارزات کارگران را محدود به مبارزات کارگری در یک کشور نمی‌کرد. هر گاه مبارزات کارگری در کشوری شروع می‌شد، کارگران دیگر کشورها نیز با حمایتهای خود کارگران اعتصابی را مورد پشتیبانی قرار می‌دادند. «جامعه‌ی بین المللی کارگران» از بدو پیدایش خود نقش سترگی در سازمان دهی کارگران جهان و حمایت از مبارزات کارگری در کشورهای مختلف صنعتی آن زمان بازی کرد. و هم چنین به مثابه یک حزب کمونیستی و بین المللی کارگری، علاوه بر کار تاثیرگذارش در مسایل کارگری، در تحولات اجتماعی سیاسی زمان خودش ـ چون رفرم پارلمانی و اقدامات ضد جنگ اتحادیه‌ی صلح ـ دخالت کرد و به عنوان حزب کمونیستی بین المللی باعث شد که دولت سرمایه داری انگلستان نظر این حزب را بپذیرد و یا به سخن دیگر، در مقابل موضع سازمان بین المللی کارگران عقب نشینی کند و یا در موضع ضد جنگ اتحادیه‌ی صلح تاثیرگذار باشد. خلاصه‌ی کلام، انترناسیونال اول از موضع طبقه‌ی کارگر به مسایل جهانی برخورد می‌کرد و بر اتحاد کارگران پای می‌فشرد و در مقابل دیدگاه های رفرمیستی از موضع مستقل طبقه‌ی کارگر دفاع می‌کرد.

بین الملل اول با یک پارچه کردن مبارزات کارگران جهان، آرزوی کارگران جهان را مادیت بخشید. این سازمان بین المللی کارگران نگذاشت کارگران با دفاع از سرمایه داران خودی، منافع طبقاتی خود را نادیده بگیرند و با هم رقابت کنند؛ مساله‌ای که امروزه باعث تفرقه بین کارگران شده است؛ معضلی که امروزه گریبان گیر جنبش کارگری گردیده است. امروزه، در غیاب یک سازمان بین المللی کارگری، کارگران در مبارزات صنفی خود منافع جهانی کارگران را نادیده می‌گیرند، به دفاع از سرمایه داری خودی برمی‌خیزند، و از سیاستهای ضد کارگری و جنگ طلبانه‌ی سرمایه دار خودی پشتیبانی می‌کنند. در نبود سازمان جهانی کارگران و تبلیغات وسیع سرمایه داران، سازمان‌های رفرمیستی در جهت تحکیم نظام سرمایه داری و ایجاد شرایط مطلوب برای استثمار کارگران عمل می‌کنند. بعد از جنگ جهانی اول، به ویژه از شروع دهه‌ی سوم قرن بیستم، سازمان‌های کارگری چه در عرصه‌ی کارگری و چه در مسایل اجتماعی ـ سیاسی و جنگ بین دول سرمایه داری در راستای منافع سرمایه داران عمل کرده‌اند و برای خنثی کردن مبارزات کارگری و تفرقه‌ی کارگران از هیچ کوششی دریغ نکرده‌اند.(۱)

با توجه به این که «جامعه‌ی بین المللی کارگران» و ویژگی‌های آن به عنوان شکل سازمان یافته‌ی جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه داری کم‌تر برای کارگران شناخته شده است و کم هستند فعالان کارگری که از دستاوردهای کارساز این سازمان در عرصه‌ی مبارزه با سرمایه داران و دستاوردهای عملی در زمینه‌ی سازمان دهی کارگران باخبر باشند، لازم است این سازمان و ویژگی‌های و دستاوردهای آن را به فعالان کارگری ایران بشناسانیم. ویژگی‌ها و دستاوردهای مهم انترناسیونال اول را می‌توان در مبارزه با دو گرایش بورژوایی سکتاریسم و سندیکالیسم خلاصه کرد. به ترتیب به این مبارزات می‌پردازیم.

مبارزه با سکتاریسم

«جامعه‌ی بین المللی کارگران»، در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴، در یک جلسه‌ی عمومی پی ریزی شد. در این جلسه (در تالار سن مارتین لندن)، ماتزینی رهبر اعضای ایتالیایی شورای مرکزی موقت، طرحی را برای اساسنامه به شورای مرکزی ارائه داد.

ماتزینی در این بیانیه، برنامه‌ی سیاسی‌اش را نیز ارائه داده بود. او می‌خواست با متشکل کردن جنبش‌های کارگری و غیر کارگری پراکنده در سطح جهان، یک تشکل غیر طبقاتی را جایگزین «جامعه‌ی بین المللی کارگری» کند. اساسنامه‌ی ماتزینی با دیدگاه سیاسی‌اش هماهنگی می‌کرد. با تکیه بر سانترالیستی بودن، جامعه‌ی کاگران را با سازمان سیاسی یکی می‌دانست. یعنی با محدود کردن مبارزه‌ی کارگران با دولت حاکم و نادیده گرفتن مناسبات طبقاتی و در نتیجه، به حاشیه کشاندن مبارزه‌ی کارگران، یک جریان بورژوایی سرنگونی طلب را جایگزین جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر می‌کرد.

ماتزینی با خطابیه های اجتماعی‌اش در میان زحمت کشان و کارگران، پیروانی یافته بود. اما او به جای سازمان دهی توده های کارگری به دسیسه چینی و ترور اعتقاد داشت و در واقع، نگرش او به سانترالیستی بودن سازمان هم از دیدگاه سکتاریستی‌اش نشئات می‌گرفت. و از همین رو، یکی از موانع ایجاد سازمان بین المللی کارگران بود. او با یاری گرفتن از ولف با تبلیغ دیدگاه های پوپولیستی در بین کارگران، آنان را از مبارزه‌ی سازمان یافته و بین المللی در راستای تشکل کارگران و ایجاد حزب مستقل کارگران دور می‌کرد. مارکس که از سوابق فعالیت سیاسی او با خبر بود، در نقد دیدگاه فرمالیستی او گفته بود: «ماتزینی تاکنون یکی از مهم‌ترین چهره های فرمالیستهای جمهوری خواه اروپا بوده است. توجه فرمالیستها منحصرا معطوف به شکل‌های سیاسی دولت است و هیچ عنایتی به سازمان اجتماعی‌ای که این روبنای سیاسی بر آن متکی است، ندارند. آنان با گزافه گویی از موضع ایده آلیسمی کاذب، دون شان خود می‌دانند که خود را با واقعیات اقتصادی آشنا کنند.»(۲)

ماتزینی به دلیل دیدگاه سکتاریستی‌اش، هم چون ویلیش، واقعیتهای اجتماعی را هدف مبارزه قرار نمی‌داد. آنان مسایل اقتصادی اجتماعی جامعه و این که دولت فقط نماینده‌ی سیاسی طبقه‌ی مسلط است را نمی‌دیدند، فقط تغییر روبنای سیاسی را هدف قرار می‌دادند.

مارکس در نقد دیدگاه سکتاریستی ماتزینی، با تحلیل شرایط اقتصادی اجتماعی طبقه‌ی کارگر، به ویژه کارگران انگلستان که در آن روزگار یکی از قطبهای صنعتی بود، با تکیه بر آمار رسمی دولت انگلیس ثابت می‌کند که شرایط معیشتی کارگران نسبت به سرمایه داران از گذشته بدتر شده است. و راه برون رفت از این شرایط را الغای جامعه‌ی طبقاتی می‌بینند. و برای رسیدن به این منظور بر خلاف دیدگاه ماتزینی که کارگران را به دنباله روی از بورژوازی می‌کشاند، روی استقلال تشکیلاتی طبقه‌ی کارگر تکیه می‌کند. و کارگران را از هم راه شدن با دموکراتهایی که تنها به شکل صوری از منافع کارگران دفاع می‌کردند، بر

حذر می‌دارد؛ چرا که این دموکرات‌ها در عمل از کارگران استفاده‌ی ابزاری می‌کردند، تا بورژوازی خارج از قدرت را به حاکمیت برسانند. ماتزینی، مبارزات صنفی ـ سیاسی کارگران برای الغای هر نوع سلطه‌ی اقتصادی که هدف بزرگ کارگران است و هر جنبش سیاسی می‌بایست تابع آن باشد را به انحراف می‌کشاند و آن را صرفا در جهت سرنگونی حاکمیت سیاسی هدایت می‌کرد. او مناسبات طبقاتی را نادیده می‌گرفت، در حالی که انترناسیونال اول از گذر الغای طبقات به دولت و روبنای سیاسی برخورد می‌کرد. هدف «جامعه‌ی بین المللی کارگران» صرفا سرنگونی دولت نبود، در حالی که ماتزینی در انترناسیونال اول و ویلیش در «اتحادیه‌ی کمونیستها» با دنباله روی از بورژوازی صرفا سرنگونی دولت حاکم را هدف می‌گرفتند و با یک بینش لیبرالی، مناسبات طبقاتی را نادیده می‌گرفتند.

این دیدگاه بورژوا رفرمیستی یک بار دیگر خودنمایی کرد و آن در کنگره‌ی لوزان (انترناسیونال اول) بود. در این کنگره، کارسپا استامپا از میلان نماینده‌ی شورای مرکزی کارگران ایتالیا بود، که پیشنهاد کرد هیاتی از طرف کنگره از گاریبالدی دعوت کند (او در برگشت از کنگره‌ی صلح در ویله نیو از لوزان می‌گذشت) تا رهبری انترناسیونال را بپذیرد. انترناسیونال اول با این دیدگاه مخالفت کرد و ضمن صدور اطلاعیه‌ای با تاکید بر این که جنبش کارگری با جنگ مخالف است و این هدف حاصل نخواهد شد مگر آن که بساط جامعه‌ی طبقاتی برچیده شود، از کنگره‌ی صلح پشتیبانی کرد.

«جامعه‌ی بین المللی کارگران» (انترناسیونال اول) در راستای برخورد به دیدگاه سکتاریستی، هم خود را صرف اتحاد و هم بستگی جنبش‌های کارگری در کشورهای صنعتی آن زمان کرد و با شرکت فعال در مبارزات کارگران در جهت ایجاد صف مستقل کارگران، در یک دوره دیدگاه های غیر کارگری‌ای را که با چسباندن خود به جنبش کارگری مبارزه‌ی صنفی و سیاسی کارگران را به انحراف می‌کشاندند، از جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر زدود.

انترناسیونال اول با حمایت مادی و معنوی از اعتصاب کارگران برنزکار فرانسوی و حمایت از کارگران ساختمانی ژنو، صاحبان سرمایه را وادار کرد که در مقابل خواست کارگران عقب نشینی کنند. صاحبان سرمایه از کارگران برنزکار فرانسوی خواسته بودند از عضویت در اتحادیه‌ی کارگری‌ای که به پیروی از کارگران انگلیسی ایجاد کرده بودند، خودداری کنند. کارگران فرانسوی با پشتیبانی انترناسیونال اول توانستند در برابر ائتلاف سرمایه داران ایستادگی کنند و آنان را به عقب نشینی وادار کنند. و یا یک سال بعد، در سال ۱۸۶۸، انترناسیونال از مبارزه‌ی کارگران ساختمانی (ژنو) که خواستار کاهش ساعت کار از دوازده ساعت به ده ساعت و ۲۰ درصد افزایش حقوق شده بودند، پشتیبانی کرد. چون کارفرمایان به خواست کارگران توجه نکردند، «جامعه‌ی بین المللی کارگران» اخطار کرد اگر به خواست کارگران توجه نشود، کارگران را به تظاهرات فرا خواهد خواند. و چون کارفرمایان به خواستهای کارگران تن ندادند، «جامعه‌ی بین المللی کارگران» به طرف ساختمان اتحادیه هجوم آورد. بورژوازی سراسیمه شد و به فکر چاره افتاد، اما صف مستحکم کارگران راه دیگری جز عقب نشینی برای سرمایه داران باقی نگذاشت. نتیجه آن شد که کارفرمایان به یازده ساعت در روز و بهبودی وضع کارگران تن در دادند.

حمایت انترناسیونال اول از اعتصاب خونین کارگران معدن کار بلژیک (معدن شارل روا) نمونه‌ی دیگری از هم بستگی کارگران بود که با مبارزات صنفی و سیاسی خود، بورژوازی را به عقب نشینی واداشت. این گونه مبارزات در جهان کارگری عملا ثابت کرد، که اگر کارگران از حمایت جهانی هم طبقه‌ای‌های خود برخوردار باشند، پیروزی دور از دسترس نیست. در اساسنامه‌ی انترناسیونال روی جهانی بودن مبارزه با سرمایه برای لغو کار مزدی تاکید شده و هر گونه دفاع ناسیونالیستی را خدمت به سرمایه‌ی خودی و در واقع، در راستای منافع سرمایه‌ی جهانی دانسته است.(رجوع کنید به پیوست)

مبارزه با سندیکالیسم

سندیکالیستها مبارزه‌ی کارگران را به مبارزه‌ی صنفی محدود می‌کنند، در حالی که «جامعه‌ی بین المللی کارگران» مبارزه‌ی کارگران را صنفی ـ سیاسی می‌دانست. در اساسنامه‌ی «جامعه‌ی بین المللی کارگران» آمده است: «مبارزه برای رهایی طبقه‌ی کارگر، مبارزه برای امتیازات و حقوق انحصاری نبوده، بلکه مبارزه‌ای است برای حقوق و وظایف برابر و الغای هر نوع سلطه‌ی طبقاتی؛ و انقیاد اقتصادی کارگران به انحصارگران وسایل کار، یعنی منابع حیات، بنیاد همه‌ی اشکال بندگی، فقر اجتماعی، انحطاط معنوی و وابستگی سیاسی است.»(رجوع کنید به پیوست) «جامعه‌ی بین المللی کارگران» بر این نظر بود که باید از مبارزه‌ی صنفی شروع کرد، ولی به آن بسنده نکرد.

در بدو تشکیل «اتحادیه‌ی کمونیستها»، چارتیستها از زاویه‌ی سندیکالیستی به مبارزه‌ی کارگران نگاه می‌کردند و به مبارزه‌ی سیاسی کارگران توجه نداشتند. مارکس و انگلس در برخورد با این گرایش سندیکالیستی، چه از طریق تماس‌های حضوری با رهبران چارتیستها و چه از طریق مقالات شان، برخورد کردند. و توانستند روی بسیاری از چارتیستها اثر بگذارند. عمل کرد شورای اصناف انگلیس با چندین هزار عضو با مبارزات سیاسی‌شان علیه مداخله‌ی انگلیس در آمریکا، قانونی کردن اتحادیه های صنفی، یا مبارزه‌ی شورای اصناف برای حق رای افرادی که حداقل ۱۲ ماه در محل سکونت داشته باشند، حکایت از آن می‌کرد که دیدگاه های سندیکالیستی در میان کارگران انگلیسی کم رنگ تر شده است، تا جایی که دو تن از رهبران اتحادیه های صنفی، رابرت اپلگارت و جورج هاول، از اعضای شورای عمومی «جامعه‌ی بین المللی کارگران» بودند. کارگران در مبارزات صنفی و سیاسی خود به دستاوردهایی رسیدند که در ارتقای روحیه‌ی کارگران بسیار اثرگذار بود.

اما در جمع به وجود آورندگان «جامعه‌ی بین المللی کارگران»، پرودونیستها با مبارزه‌ی سیاسی کارگران مخالف بودند. و در جلسات سعی می‌کردند دیدگاه های خود را در اساسنامه بگنجانند و با این کارشان مبارزه‌ی کارگران را به چهارمیخ بکشند. ولی مباحث نظری مارکس کارگر افتاد و آنها نتوانستند در مسایل مهم، نظر خود را به کارگران تحمیل کنند؛ زیرا اکثریت اعضای حاضر در کنگره‌ی لوزان به دیدگاه سندیکالیستی رای مخالف دادند. ویلهلم آیشهف روی نقش مارکس در منزوی کردن دیدگاه سندیکالیستی تاکید می‌کند.(۳) در واقع، در انترناسیونال دوم است که دیدگاه سندیکالیستی تئوریزه می‌شود. برنشتاین با انتزاعی دانستن ارزش اضافی، نفی دولت به مثابه قدرت سیاسی طبقه‌ی حاکم، نفی خود به خودی سرمایه داری بر اثر بحران‌های جامعه‌ی سرمایه داری، و گسترش تعاونی‌های کارگری، و بالاخره نفی طبقات را از طریق مبارزه‌ی سندیکالیستی امکان پذیر می‌دانست. سندیکالیسم در جنگ جهانی اول، با نگاه ناسیونالیستی، مدافع جنگ بود. در مقابل، جناح انقلابی انترناسیونال دوم با طرح نظریه‌ی «انقلابیون حرفه‌ای» (سازمان دهی سانترالیسم دموکراتیک)، جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر را نادیده می‌گرفت و «انقلابیون حرفه‌ای»(۴) را جایگزین طبقه‌ی کارگر می‌کرد. و از این طریق، پیش روان طبقه‌ی کارگر را از طبقه جدا می‌نمود. در واقع، در این رویکرد، «انقلابیون حرفه‌ای» به نیابت از طبقه‌ی کارگر دست به کار انقلاب اجتماعی می‌شوند. لنین در «چه باید کرد» در

مورد نشریه‌ی سراسری سخنی بدین مضمون دارد: نشریه برای پیش روان کارگری است و ستونی در نشریه به خواست‌های صنفی اختصاص می‌یابد. در همان زمان، دیدگاه لنین از طرف رزا لوکزامبورگ به نقد کشیده می‌شود. و لنین خود در واپسین سال‌های عمرش به حزب بلشویک هشدار می‌دهد که اگر به گسست رابطه‌ی حزب با طبقه‌ی کارگر توجه نشود، حاکمیت به دست بورژوازی خواهد افتاد. به هر صورت، در تحلیل سرمایه داری در شوروی (در زمان استالین) و جریان سکتاریستی‌ای که سال‌ها جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر را تحت تاثیر خود قرار داده بود و با درک ایده آلیستی، برقراری سرمایه داری دولتی را به مثابه حاکمیت سوسیالیسم تبلیغ می‌کرد و از این رهگذر به جنبش طبقه‌ی کارگر ضربه زد، نمی‌توان به مسایل فوق به طور ریشه‌ای پرداخت، مگر این که دیدگاه «انقلابیون حرفه‌ای» و رابطه‌ی آن با جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر نقد شود.

در غیاب دیدگاه پرولتری در جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر، سکتاریسم با حرکت‌های ماجراجویانه و توطئه گرانه و جدا کردن پیش روان طبقه‌ی کارگر از طبقه و کشاندن آن‌ها به درون خود، زمینه را برای رشد و فعالیت سندیکالیست‌ها مساعدتر کرد. سندیکالیست‌ها عرصه‌ی فعالیت خود را گسترش دادند. این دیدگاه بورژوا رفرمیستی در جنبش طبقه‌ی کارگر، مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را محدود به مبارزه‌ی صنفی می‌کند. و مبارزه‌ی سیاسی را از آن بورژوازی می‌داند. و در حقیقت هم فعالیت سیاسی سندیکالیست‌ها در درون طبقه‌ی کارگر به وسیله‌ی سرمایه داران برنامه ریزی می‌شود. به سخن دیگر، سندیکالیست‌ها مجری سیاست بورژوازی در عرصه‌ی مبارزه‌ی کار و سرمایه‌اند. و لذا از به وجود آمدن سازمان های کارگری ضد کار مزدی جلوگیری می‌کنند. بورکراتیسم حاکم بر سندیکاها از حرکت‌های ضد سرمایه داری درون سندیکا به شدت جلوگیری می‌کند و بورژوازی با تطمیع سران سندیکاها هر جنبش کارگری را سرکوب می‌کند.

نتیجه گیری

از بررسی «جامعه‌ی بین المللی کارگران» (انترناسیونال اول) به این نتیجه می‌رسیم که این سازمان (و «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها»، که زمینه های نظری و عملی انترناسیونال اول در آن پی ریزی شده بود) بر مبنای منافع طبقه‌ی کارگر و برای الغای جامعه‌ی طبقاتی و ایجاد جامعه‌ی بدون طبقه ایجاد شده بود. این دیدگاه بعدا به فراموشی سپرده شد. و به ویژه بعد از انقلاب اکتبر، دیدگاه هایی بر جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر حاکم شدند که در راستای منافع طبقه‌ی کارگر نبودند. بسیاری از دیدگاه هایی که بعدها مدعی نظریه‌ی پرولتاریا شدند، به نوعی همان گرایش‌های غیر کارگری‌ای بودند که مارکس و انگلس و دیگر اعضای «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» به آن‌ها برخورد کردند و بعدها متناسب با تحولات اقتصادی اجتماعی اشکال نوینی به خود گرفتند. پر واضح است که گرایش‌های غیر کارگری‌ای که جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر در حال حاضر با آن‌ها دست به گریبان است، عینا همان گرایش‌های بورژوایی زمان مارکس و انگلس نیست، بلکه با تغییر و تحولات اقتصادی اجتماعی، گرایش‌هایی به وجود آمده است که در زمان ایجاد «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» و انترناسیونال اول زمینه‌ی عینی شکل گیری‌شان وجود نداشت. از این گذشته، بورژوازی در این سال‌ها بیکار ننشسته و برای به انحراف کشیدن جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر اقدامات نظری و عملی جدیدی کرده است.

اما گرایش پرولتری که مارکس و انگلس آن را رهبری می‌کردند، گذشته از تجربه‌ی تاریخی آن که هر فعال کارگری‌ای که برای الغای کار مزدی مبارزه می‌کند، نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد، در مقابل گرایش‌های بورژوایی درون طبقه‌ی کارگر از موضع این طبقه دفاع می‌کرد. این گرایش بر جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر و متشکل کردن این جنبش و بالا بردن آگاهی سوسیالیستی کارگران تکیه می‌کرد. هم چنین مارکس و انگلس بر جهانی بودن جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر به عنوان یک اصل پرولتری تاکید می‌کردند و لغو کار مزدی را محور وحدت جهانی طبقه‌ی کارگر می‌دانستند.

این گرایش کارگری پس از انترناسیونال اول رو به ضعف گذاشت و از دهه‌ی سی‌ام (قرن بیستم) به بعد زیر آوار گرایش‌های بورژوایی کاملا مدفون شد، به طوری که تحت نام دفاع از طبقه‌ی کارگر، احزابی بورژوایی به وجود آمدند که هیچ سنخیتی با این طبقه نداشتند.

مارکس و انگلس در مقابل گرایش سندیکالیستی در جنبش طبقه‌ی کارگر بر صنفی ـ سیاسی بودن مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر تاکید داشتند و در این خصوص می‌گفتند کارگران در مورد خواست‌های صنفی اختلافاتی در طرح مطالبات شان دارند، ولی آن چه طبقه‌ی کارگر را به عنوان طبقه‌ی جهانی معرفی می‌کند، طرح لغو کار مزدی است. و نادیده گرفتن این اصل به معنی پذیرش سرمایه داری به عنوان یک فرماسیون غیر قابل تغییر است.

مارکس و انگلس روی دموکراتیک بودن سازمان‌های کارگری تاکید می‌کردند و با رجوع به اساسنامه‌ی «جامعه‌ی بین المللی کارگران» به خوبی مشهود است که شورایی بودن سازمان‌های کارگری یکی از اصول این سازمان جهانی کارگران بوده است. مارکس و انگلس خودشان به تاثیر جنبش کارگری در رسیدن به بینش پرولتاریایی اذعان دارند. و این موضوع به نگرش مارکس در مورد پراکسیس یا عمل آگاهانه‌ی انسان به مثابه وجه تمایز او با دیگر موجودات زنده برمی‌گردد.

دو گرایش غیر کارگری سکتاریسم و سندیکالیسم، که مارکس و انگلس در مبارزات شان (در «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها و انترناسیونال اول) مورد نقد قرار دادند، گرایش‌هایی بودند که سال‌ها بعد از مارکس مدعی مبارزه در راه طبقه‌ی کارگر شدند، حال آن که جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر را از مبارزه برای لغو کار مزدی باز داشتند.

سکتاریسم به عنوان یک گرایش بورژوا رفرمیستی اشکال مختلفی به خود گرفته است. به طور مشخص در ایران، روزگاری با تشکیل گروه های مسلح می‌خواست توده ها را به حرکت در آورد و نوک حمله را متوجه امپریالیسم و ارتجاع محلی کرده بود، تا از این طریق بورژوازی ملی را به قدرت برساند. و در دوره‌ای با تشکیل سازمان‌های پوپولیستی، سنگ طبقه‌ی کارگر را به سینه می‌زد. در حال حاضر، سکتاریسم با ایجاد فرقه های جدا از طبقه‌ی کارگر صرفا برای کسب قدرت سیاسی مبارزه می‌کند. گرچه فرقه گرایی اشکال مختلفی به خود گرفته است، اما ماهیت

آن تغییر نکرده است. به پیروی از اسلاف خود به ایجاد سازمان‌ها و احزاب جدا از طبقه‌ی کارگر اقدام می‌کند و کسب قدرت سیاسی در غیاب توده های کارگر را در دستور کار خویش قرار می‌دهد.

مارکس و انگلس اساسا با حزب سازی به شیوه‌ی سازمان‌های بورژوایی مرزبندی داشتند. و حزب سازی جدا از طبقه‌ی کارگر را رد می‌کردند. مارکس و انگلس از بدو فعالیت شان با ایجاد انجمن‌های کارگری دست به ایجاد تشکل‌های کارگری زدند. و با هر گونه حزب سازی جدا از طبقه‌ی کارگر برخورد کردند. شاید بتوان گفت اختلاف مارکس و انگلس با دیگر جریان‌های بورژوا رفرمیست در همین مساله بود. مارکس و انگلس قدرت طبقه‌ی کارگر را در جمعیت انبوهش می‌دانستند. و به این دلیل هم بود، که از اولین روز فعالیت کارگری‌شان اقدام به سازمان دهی طبقه‌ی کارگر کردند. در همین جا بحث را به پایان می‌بریم و بررسی مفصل تر هر یک از این گرایش‌های بورژوا رفرمیستی را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

* * *

پی نوشت‌ها:

۱ـ برای آگاهی بیشتر از عمل کرد سندیکالیسم در سازمان‌های کارگری آمریکا به مقاله‌ی زیر مراجعه شود:

"Workers of All Countries, Unite! Will This Include the U.S. Labour Movement?", Montly Review, July-August 2000.

۲ـ هال دریپر، «نظریه‌ی انقلاب مارکس»، ۱ـ دولت و بوروکراسی، ترجمه‌ی حسن شمس آوری، نشر مرکز، ۱۳۸۲، صفحه‌ی ۶۵۴؛

۳ـ ویلهلم آیشهف، «جامعه‌ی بین المللی کارگران»، ترجمه‌ی فرهاد بشارت؛

۴ـ نقد دیدگاه «انقلابیون حرفه‌ای» و شکل تشکیلاتی آن، سانترالیسم دموکراتیک، که توده های کارگری را از شرکت فعال در حزب سوسیال دموکرات بازمی‌داشت، بحث جدیدی است که لازم است به طور همه جانبه به تحلیل آن پرداخت و زمینه های عینی چنین نگرش غیر پرولتری‌یی را بررسی کرد؛ زیرا چنین بینشی سال‌ها بر جریان‌های چپ حاکم بوده است. سازمان‌های چریکی با تکیه بر این اصل از بیان دیدگاه های انتقادی اعضای گروه خود جلوگیری می‌کردند. کم نبودند افرادی که به خاطر بیان دیدگاه های خود، که با بینش حاکم بر گروه، فرقه و یا سازمان چریکی مخالف بودند، جان باختند. لازم به گفتن است که لنین با چنین برخوردهای خشنی مرزبندی داشت، اما افراد مسلط بر فرقه های ماجراجو با تکیه بر اصل سانترالیسم دموکراتیک، افراد مخالف را منزوی و حتا سر به نیست می‌کردند. اما آن چه مورد نظر ماست، این است که اصل سانترالیسم دموکراتیک حاکم بر حزب از شرکت توده ها در قدرت جلوگیری می‌کند. این بینش حاکم بر حزب یا سازمان... حفاظی است برای مقابله با پرولتاریایی که منافع و حاکمیت نخبگان یا به قول لنین، «قشر نازک سینورها، گارد قدیمی» در قدرت را مورد نقد قرار می‌دهد. این موضوع بحث مستقلی را می‌طلبد که به طور ریشه‌ای به آن پرداخته شود. اما برای جلوگیری از درغلطیدن به بحث‌های انتزاعی به بازتاب‌های این بینش در مباحث حزب کمونیست شوروی، بعد از انقلاب اکتبر در زمان لنین، می‌پردازیم. سانترالیسم دموکراتیک به عنوان اصل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی توسط لنین تئوریزه شده بود. اما همین بینش بعدها سدی در برابر دیدگاه های خود لنین، که خواهان توده‌ای شدن دیدگاهش (در میان اعضای حزب) بود، می‌شد. در حالی که لنین در سال‌های آخر عمرش به خاطر بیماری از حضور در جلسات حزبی ناتوان بود، مخالفان دیدگاه لنین با تکیه بر اهرم‌های تشکیلاتی از انتشار دیدگاه او جلوگیری می‌کردند.

«انقلابیون حرفه‌ای» (حزب کمونیست شوروی) بعد از انقلاب اکتبر و ایجاد سرمایه داری دولتی در شوروی که نگران از دست دادن قدرت بودند، از حضور طبقه‌ی کارگر در شورا جلوگیری می‌کنند. و این موضوع بعد از شورش کرنشتات در حزب کمونیست شوروی مورد بحث قرار می‌گیرد و مخالفان حضور کارگران در شوراها و حزب با استفاده از قدرت کمیته‌ی مرکزی در عزل و نصب مدیران اجرایی، عملا کارگران را کنار می‌گذارند. لنین در کنگره های هشتم و نهم در مقابل این دیدگاه موضع گیری می‌کند و از حضور کارگران در حزب و کمیته‌ی مرکزی دفاع می‌کند. و نخبگان حاکم بر حزب را مورد انتقاد قرار می‌دهد: «اگر چشم از دیدن واقعیات فرو نبندیم، باید بپذیریم که در حال حاضر سیاست پرولتری حزب توسط آتوریته‌ی عظیم و بی مثال این قشر نازکی که می‌توان آن را گارد قدیمی حزب نامید، تعیین می‌شود...»(لنین، نقل از: «مبارزه‌ی طبقاتی در شوروی»، صفحه‌ی ۳۹۱)

تروتسکی در دفاع از این «قشر نازک» یا «گارد قدیمی» می‌گوید: «کارگران باید به کارشان وابسته باشند و برای انتقال یافتن مطیع باشند. به آن‌ها باید گفت، چه کار باید بکنند...»(سخن رانی در کنگره‌ی نهم، صفحه‌ی ۳۸ کتاب فوق)

لنین، نگرش اپوزیسیون کارگری در حزب را که خواستار تغییر ریشه‌ای در خط مشی حزب و «به ویژه سپردن صنعت به دست سازمان‌های کارگری» شده بودند را تریدیونیونی می‌داند، اما کمیته‌ی مرکزی برای جلوگیری از نفوذ دیدگاه های اپوزیسیون کارگری (اپوزیسیون در کنگره در اقلیت بود و در مقابل هشت رای اکثریت دارای شش رای بود) مصوبه‌ای را به تصویب رساند که هر کس در مقابل قطع نامه‌ی فوق موضع گیری کند، طبق تصمیم کمیته‌ی مرکزی اخراج می‌شود.

لنین تحت عنوان مبارزه با ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی در حزب می‌گوید: «... باید حزب را از عناصری که تماس با توده ها را از دست می‌دهند، رهایی بخشید...». لنین با دیدگاه های عقب افتاده و کهنه مرزبندی می‌کند، ولی اضافه می‌کند: «... برای قضاوت درباره‌ی اشخاص، برای طرد اشخاص بی صلاحیت» یا «سینورهای بزرگ» و یا اشخاص «بورکراتیزه شده»، او برای تذاکرات و انتقادهای پرولترهای غیر حزبی و در بسیاری موارد، «تذکرات توده های دهقانی که از ارزش والایی برخوردارند...»، ارزش قائل است. به سخن دیگر، لنین از توده های پرولتری می‌خواهد که بر حزب نظارت کنند و عناصر بورژوا را از حزب طرد کنند.

اما توده های پرولتری در تصمیم گیری‌های حزبی حضور ندارند، بلکه سیاست حزب را نخبگان پیش می‌برند. جناح انقلابی در حزب از کارگران و دهقانان می‌خواهد بر حزب نظارت کنند. لنین در حالی که در بستر بیماری است، بر بازرسی کارگری ـ دهقانی بر حزب اصرار می‌ورزد. اما کارگران و دهقانان در شوراها و حزب حضور چندانی ندارند، تا مناسبات اقتصادی اجتماعی سرمایه داری را دگرگون کنند و زمینه را برای کنترل بر تولید فراهم سازند.

لنین در مقابل استالین که از خودمختاری ملیت‌ها دفاع می‌کرد، از حق تعیین سرنوشت دفاع می‌کند. می‌گوید: حق تعیین سرنوشت به ملت‌ها داده شود، تا پرولتاریای روس بتواند خود از اتهام شوونیسم روس مبرا سازد. اما اورژنیکیدزه که از دیدگاه استالین دفاع می‌کرد، شخصی را که از بینش لنین دفاع می‌کرد، کتک می‌زند تا نظر خود را بر کمیته حاکم کند.

اما عملا برای حضور کارگران و دهقانان در قدرت، راه ها بسته است. برای حضور واقعی و توده‌ای کارگران، سانترالیسم حاکم بر حزب سد راه بود و نخبگان برای در قدرت ماندن به سانترالیسم نیاز داشتند. در غیاب کارگران و وجود اهرم‌های تشکیلاتی، استالین توانست به سرعت مخالفان را از سر راه بردارد.

* * *

پیوست:

اساسنامه‌ی «جامعه‌ی بین المللی کارگران»

آن چه در زیر می‌آید، اساسا مطابق متن نهایی‌ای است که در کنگره‌ی ژنو در سال ۱۸۶۶ به تصویب رسید.

با توجه به این که:

ـ رهایی طبقه‌ی کارگر باید به دست خود طبقه‌ی کارگر حاصل شود؛

ـ مبارزه برای رهایی طبقه‌ی کارگر، مبارزه برای امتیازات و حقوق انحصاری نبوده، بلکه مبارزه‌ای است برای حقوق و وظایف برابر و الغای هر نوع سلطه‌ی طبقاتی؛

ـ انقیاد اقتصادی کارگران به انحصارگران وسایل کار، یعنی منابع حیات، بنیاد همه‌ی اشکال بندگی، فقر اجتماعی، انحطاط معنوی و وابستگی سیاسی است؛

ـ بنابراین، رهایی اقتصادی طبقه‌ی کارگر آن هدف بزرگی است که هر جنبش سیاسی هم چون یک وسیله می‌بایست تابع آن باشد؛

ـ همه‌ی تلاش‌های تاکنونی معطوف به این هدف بزرگ به علت کمبود هم بستگی بین بخش‌های متعدد کارگران در هر کشور و فقدان رشته های اتحاد برادرانه بین طبقه‌ی کارگر کشورهای مختلف به شکست انجامیده است؛

ـ رهایی کار نه مساله‌ای محلی یا ملی، بلکه مساله‌ای اجتماعی است که همه‌ی کشورهایی که در آن‌ها جامعه‌ی مدرن به وجود آمده را در بر می‌گیرد و حل آن در گرو هم پایی عملی و نظری همه‌ی کشورهای پیش رفته است؛

ـ بیداری کنونی طبقه‌ی کارگر در صنعتی‌ترین کشورهای اروپا، در عین آن که امید نوینی را برمی‌انگیزد، علیه تکرار اشتباهات گذشته موکدا هشدار می‌دهد و همه‌ی جنبش‌های فی الحال پراکنده را به هم بستگی فوری فرا می‌خواند. نظر به همه‌ی این دلایل:

کنگره‌ی اول «جامعه‌ی بین المللی کارگران» اعلام می‌دارد، که این جامعه‌ی بین المللی و تمام انجمن‌ها و افراد وابسته به آن، حقیقت، عدالت و راستی را به عنوان اساس رابطه‌ی شان با یک دیگر و با همه‌ی انسان‌ها، مستقل از رنگ، نژاد و ملیت آن‌ها به رسمیت می‌شناسند؛

این کنگره اعلام می‌دارد، که هر کس وظیفه دارد حقوق بشر و شهروندی را نه فقط برای خود، بلکه برای هر انسانی که وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، بطلبد. هیچ حقی بدون وظیفه و هیچ وظیفه‌ای بدون حق نباید باشد. و با این روح است، که کنگره، اساسنامه‌ی «جامعه‌ی بین المللی کارگران» را به شرح زیر تدوین کرده است:

۱ـ این جامعه از آن رو بر پا شده است، تا یک واسطه‌ی مرکزی ارتباط و هم کاری را بین انجمن‌های کارگری در کشورهای مختلف که هدف مشترک شان، حمایت، پیش برد و رهایی کامل طبقه‌ی کارگر است، تامین نماید؛

۲ـ نام جامعه چنین خواهد بود: «جامعه‌ی بین المللی کارگران»؛

۳ـ شورای عمومی از کارگران کشورهای مختلف که در جامعه‌ی بین المللی نمایندگی می‌شوند، تشکیل می‌شود. این شورا از میان اعضای خود، مسئولین لازم برای پیش برد امور از قبیل یک رئیس، یک خزانه دار، یک دبیر کل، دبیران ارتباطی با کشورهای مختلف و غیره را انتخاب خواهد نمود. کنگره‌ی سالیانه مقر شورای عمومی را تعیین می‌کند، شماری از اعضای شورا را انتخاب می‌نماید، که این اعضا حق دارند تعدادی به خود بیفزایند و زمان و مکان اجلاس کنگره‌ی بعدی را تعیین می‌کند. نمایندگان بی هیچ دعوت نامه‌ی خاص در زمان و مکان مقرر گرد می‌آیند. شورای عمومی در صورت لزوم می‌تواند مکان برگزاری کنگره را تغییر دهد، اما حق به تعویق انداختن زمان اجلاس آن را ندارد؛

۴ـ کنگره‌ی عمومی در اجلاسیه های سالانه‌اش، گزارشی علنی از اقدامات شورای عمومی دریافت خواهد کرد. در شرایط اضطراری می‌توان کنگره‌ی عمومی را پیش از موعد مقرر سالیانه فرا خواند؛

۵ـ شورای عمومی به منظور اطلاع مستمر کارگران هر کشور از جنبش‌های طبقه‌ی شان در کشورهای دیگر، یک نهاد بین المللی با شرکت همه‌ی انجمن‌های وابسته تشکیل می‌دهد. این نهاد، بررسی هم زمان و هم جهت اوضاع اجتماعی در کشورهای مختلف را ممکن خواهد گردانید. این نهاد، امکان بررسی مشترک مسایل مطروحه در هر کشور را توسط دیگران به وجود می‌آورد و آن گاه که اقدامات فوری عملی لازم می‌آید، فی المثل هنگام منازعات بین المللی، این نهاد باعث خواهد شد که حرکت انجمن‌های وابسته هم زمان و یک پارچه گردد. هر وقت که مناسبات اقتضا کند، شورای عمومی در ارائه‌ی پیشنهاد به انجمن‌های مختلف کشوری و محلی پیش قدم خواهد شد. برای تسهیل ارتباطات، شورای عمومی گزارش‌های دوره‌ای منتشر خواهد کرد؛

۶ـ از آن جا که موفقیت جنبش کارگران در هر کشور بدون نیروی اتحاد و هم بستگی نمی‌تواند تامین گردد و از دیگر سو، کارایی شورای عمومی بین الملل عمیقا به این بستگی دارد که با سازمان‌های کشوری انجمن‌های کارگری در رابطه باشد، یا با تعداد زیادی از انجمن‌های کوچک و پراکنده، لذا اعضای جامعه‌ی بین المللی می‌بایست تمام تلاش‌های شان را جهت ادغام انجمن‌های کارگری پراکنده‌ی کشور مربوطه‌ی شان در یک سازمان کشوری که توسط ارگان‌های سراسری مرکزی نمایندگی می‌شود، به کار بندند. به هر صورت، ناگفته پیداست که به کار بستن این ضابطه منوط به قوانین خاص هر کشور خواهد بود، و نیز این که مستقل از موانع قانونی، هیچ انجمن محلی مستقلی نباید از ارتباط مستقیم با شورای عمومی محروم گردد؛

۷ـ شاخه ها و شعبات مختلف بین الملل، در محل فعالیت شان، و در آن قلمروهایی که نفوذشان اجازه می‌دهد، نه فقط در همه‌ی امور معطوف به تحولات عموما پیش رو زندگی اجتماعی، بلکه هم چنین در ایجاد سازمان‌های موثر و دیگر نهادهای سودمند برای طبقه‌ی کارگر پیش قدم خواهند بود. شورای عمومی آن‌ها را به هر شکل ممکن در این راه ترغیب خواهد کرد؛

۸ـ هر عضو جامعه‌ی بین المللی، در صورت انتقال محل اقامتاش از یک کشور به کشور دیگر، از پشتیبانی برادرانه‌ی جامعه‌ی کارگران برخوردار خواهد شد؛

۹ـ هر کس که اصول جامعه‌ی بین المللی کارگران را بپذیرد و از آن‌ها دفاع کند، واجد شرایط عضویت در آن است. هر شاخه‌ای، مسئول درست کاری اعضایی است که به خود می‌پذیرد؛

۱۰ـ هر شعبه یا شاخه حق دارد دبیر مربوط خود را برگزیند؛

۱۱ـ آن انجمن‌های کارگران که به جامعه‌ی بین المللی کارگران می‌پیوندند، ضمن آن که با یک پیوند مستمر هم کاری برادرانه متحد می‌شوند، روابط سازمانی موجودشان را دست نخورده حفظ خواهند کرد؛

۱۲ـ نکاتی که در این اساسنامه گنجانده نشده‌اند، موضوع مقررات خاص خواهند بود ک در هر کنگره قابل تغییر هستند؛

برگرفته از: «علیه کار مزدی»، گردآورنده و ویراستار: محسن حکیمی، زمستان ۱۳۸۳، againstwagelabour@yahoo.com

سازمان جهانی کار، «تشکیلات خانه‌ی کارگر» کارگران و حق ایجاد تشکل‌های مستقل و آزاد کارگری

بهرام صدیق

بیش از دو دهه است، و پیش‌تر از آن نیز، کارگران در فقر و بی حقوقی مطلق به سر می‌برند. بر اساس آمارهای رسمی، بیش از ۸۰ درصد مردم به اصطلاح «این مرز پر گهر» زیر خط فقر و بسیار پایین تر از استانداردهای یک زندگی انسانی، روز را به شب می‌گذرانند. کارگران در طول این سال‌ها ــ و به ویژه در دوره‌ی معروف به «تعدیل اقتصادی» یا مدل دیگری از به اصطلاح توسعه‌ی اقتصادی سرمایه داری و انباشت سرمایه ــ به شدیدترین شکلی استثمار شدند و سطح معیشت شان به نازل ترین حد ممکن تنزل پیدا کرد. در طی این سال‌ها، حداقل حقوق و امکانات کارگران یکی پس از دیگری مورد تعرض و تهاجم صاحبان سرمایه قرار گرفت. دست مزد ناچیزشان، با وجود تورم لجام گسیخته، بارها و بارها در طول ماه های متمادی به تعویق افتاد و در پاره‌ای موارد اساسا پرداخت نشد؛ دسته دسته و فوج فوج ــ و صد البته تحت عناوین و ترفندهای سرمایه پسند هم چون «تعدیل اقتصادی»، «خصوصی سازی»، «کوچک کردن دولت و زدودن قید و بندهای اضافی از آن»!، سوددهی بیشتر و توجیه اقتصادی برای ساحت مقدس سرمایه و حضرات ذخیره‌ی سرمایه و... ــ از کارخانه ها و مراکز کار و تولید اخراج شدند و به صف میلیونی بیکاران و ارتش ذخیره‌ی کار ــ که به نوبه‌ی خود پشتوانه‌ی قابل اتکا و گران قدری برای تحکیم موقعیت صاحبان سرمایه و دست بالا گرفتن طرف او در به اصطلاح قراردادهای مشروع و دو طرفه‌ی کارگر و سرمایه دار است ــ پیوستند، تا از کارگری مولد و انسانی سازنده و مفید برای جامعه، در بهترین شرایط، به مصرف کنندگانی «بی مقدار» در جامعه و دایر کنندگان بساط های مختلف فروش البسه و دیگر وسایل، و فروشندگان سرگردان روزنامه، گل، دستمال کاغذی، سیگار و هزار کوفت و زهر مار دیگر در سر چهارراه ها و کوچه و خیابان تبدیل شوند. و مضحک این که، به هزار نحو، مورد شماتت، تحقیر و تهاجم همان متولیان و کارگران نظام سرمایه داری نیز قرار بگیرند! در این میان، آنان که ظاهرا خوش اقبال تر بودند! و به دلایل مختلف مشمول الطاف صاحبان سرمایه و مرحمت حضرات سرمایه دار و عوامل آنها برای اخراج و بیکارسازی ــ البته با نام و ترفند «مقابله با پدیده‌ی زشت و آزار دهنده‌ی بیکاری»! ــ قرار نگرفتند و بر سر کارهای خود در کارخانه ها و کارگاه ها باقی ماندند، چه تضییقات و فشارهای غیر انسانی را که تحمل نکردند. بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوق و مطالبات آنان مورد تعرض قرار گرفت، تا دوازده ساعت در روز ــ و در مراکز خدماتی و پیمان کاری‌ها بیشتر از آن ــ مجبور به کار شدند و علاوه بر آن، به شدت کار و اضافه کاری اجباری ــ در روزهای تعطیل و علی رغم میل خود حتا ــ تن در دادند؛ در کارگاه های نمور و مرگ آور قالی بافی و همین طور کارگاه های با زیر پنج و ده نفر کارگر، از شمول قانون کار و همان حداقل مزایای مندرج در آن قانون محروم شدند؛ زنان کارگر ــ این ارزان ترین بخش طبقه‌ی کارگر مولد ایران برای انباشت سرمایه ــ علاوه بر تحمل انواع ستم و تبعیض جنسی و اجتماعی، در کارخانه و مراکز تولید نیز هم چنان از حقوق برابر در مقابل کار محروم ماندند و بخش وسیعی از کودکان آنان هم راه با سایر کودکان محروم و بی خانمان جامعه جهت مساعدت به درآمد ناچیز خانواده و تامین قسمتی از هزینه‌ی سرسام آور زندگی به کودکان کار و خیابان پیوستند، ولی از کودکی، بازی و نشاط کودکانه دست شستند. و خلاصه‌ی کلام، این که در طول این سال‌ها و در کنف حمایت و سلطه‌ی مناسبات سرمایه داری، آن چه که از کم‌ترین اعتبار و ارزش برخوردار بود، همان حقوق و اعتبار مردم کارگر و تولید کننده بود و بس.

کارگران هم چنین در طی این سال‌ها ــ به جز دوره‌ی بسیار کوتاهی ــ به کلی فاقد هر نوع تشکل مستقل و طبقاتی خویش (مستقل از دولت و نهادهای وابسته به آن) جهت تبیین نقطه نظرات و بیان خواستها و مطالبات کارگری از یک سو، و سازماند دهی و هماهنگی اعتراضات و مبارزات کارگران ــ برای مقابله با تهاجم همه جانبه و هر روزه‌ی سرمایه و مبلغین و مدافعین رنگارنگ آن ــ از سوی دیگر، به سطح معیشت و حقوق حقه‌ی خویش بودند. آنان از ایجاد هر گونه تشکلی، با هر نام و عنوانی، با خوردن انگها و برچسب‌های مختلف محروم می‌شدند و صد البته در صورت فقدان تشکل‌های طبقاتی و مستقل خویش، اعتراضات و مبارزات پراکنده و بدون هماهنگی آنان، که عمدتا به مبارزه برای افزایش دست مزدها، دریافت حقوق و مطالبات عقب افتاده، تلاش برای ممانعت از بیکارسازی‌ها و... معطوف گردیده بود، همواره با تهدید تهاجم و سرکوب مواجه می‌شد که یکی از نمونه های اخیر و برجسته‌ی آن، تهاجم عوامل سرمایه به اعتراض به حق و منطقی کارگران ذوب مس خاتون آباد از توابع شهر بابک استان کرمان می‌باشد، که تنها و تنها برای جلوگیری از اخراج و بی خانمانی تعداد زیادی از کارگران صورت گرفت و سرانجام به کشتار چهار تن و زخمی شدن تعداد زیادی از آنان منجر گردید.

طرفه این که، در تمام این سال‌ها و در

دوره های متمادی بی حقوقی و فرودستی کارگران ـ باز هم به جز دوره‌ی بسیار کوتاهی ـ تشکیلات خانه‌ی کارگر، که به اصطلاح خود را نماینده‌ی کارگران و مبین خواستها و منافع طبقاتی آنان قلمداد می‌نمود ـ و هم چنان می‌نماید ـ در رو در رویی بی وقفه و اجتناب ناپذیر مناسبات کار و سرمایه و در جنگ و دعوای هر روزه‌ی کارگران با سرمایه داران، برای احقاق حقوق و مطالبات خویش، همواره جانب اردوی سرمایه را گرفته و در حیاتی‌ترین مقاطع و گلوگاه های این رو در روی آشکار و پنهان به هم راه شوراهای اسلامی کار در کارخانه و دوش به دوش صاحبان سرمایه و هم سو با منافع آنان، علیه منافع کارگران اقدام نموده است. از خبر چینی و گزارش دهی علیه کارگران پیش رو در مبارزات روزمره‌ی کارگران در کارخانه ها، دعوت به سکوت و تمکین به بی حقوقی مفرط خویش در قبال تعرض همه‌ی جانبه و هر روزه‌ی صاحبان سرمایه به سطح معیشت و حقوق اجتماعی کارگران و اخراج کارگران و اخراج های فردی و دسته جمعی آنان، و در پاره‌ای موارد تعویض سمت و سوی اعتراضات و مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه داری کارگران با دعواهای جناحی حکومتی و... که بگذریم، یک نمونه‌ی برجسته از دفاع جانانه‌ی این وکیل تسخیری کارگران را می‌توان در قضیه‌ی تعیین میزان حداقل دست مزد سالانه‌ی کارگران در به اصطلاح نشستهای سه جانبه‌ی نمایندگان دولت، صاحبان سرمایه و کارگران، آشکارا مشاهده نمود. و آن این که، در شرایطی که به عنوان مثال در سال ۷۶ بر اساس محاسبات بانک مرکزی، حداقل هزینه‌ی یک خانواده‌ی پنج نفری، ۱۴۳ هزار تومان برآورد شده بود (که تازه این مبلغ هم بسیار پایین تر از حداقل دست مزد واقعی یک خانواده‌ی پنج نفری در آن سال بود) تشکیلات خانه‌ی کارگر به هم راه سایر تشکل‌های وابسته به دولت از جمله شوراهای اسلامی کار، خواست حداقل دست مزد کارگران را برابر با ۶۲ هزار تومان مطرح می‌کرد. عینا این مساله در سال‌های بعد نیز اتفاق افتاده است. بدین نحو که، در شرایطی که بر اساس محاسبات موجود در سال جاری ـ سال ۸۳ ـ حداقل دست مزد برابر با ۲۴۰ هزار تومان در تهران و حدود ۲۰۰ هزار تومان در برخی از شهرستان‌ها زیر خط فقر محسوب می‌گردید، نمایندگان این تشکل هم سو با دیگر تشکل‌های وابسته به دولت بر روی دست مزدی معادل با اندکی بالاتر از ۱۰۰ هزار تومان (در نهایت ۱۰۶ هزار تومان) به

چانه زنی مشغول بودند. بی جهت نبود که حتا سازمان جهانی کار، که یک نهاد جهانی بر مبنای سه جانبه گرایی (نمایندگان دولتها، تشکل‌های کارفرمایی و تشکل‌های کارگری) است و در راستای کمک به ایجاد تشکل‌هایی با معیارهای آشتی طبقاتی (کارگران با سرمایه داران و مناسبات کار و سرمایه) در کشورهای عضو ـ به ویژه در کشورهای به اصطلاح جهان سوم ـ فعالیت می‌نماید، با همه‌ی تلاشی که تشکیلات خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی کار در جهت مقبولیت بخشیدن و به رسمیت شناختن خود از طرف آن سازمان (ILO) به خرج داده بودند، تا همین اواخر این تشکل‌ها را به عنوان نمایندگان کارگران ایران به رسمیت نمی‌شناخت. به قول معروف «آش آن قدر شور بود، که آشپز هم به فغان آمد.»

و اما چرا به ناگهان تشکل‌های یاد شده به عنوان نمایندگان کارگران ایران از طرف سازمان جهانی کار به رسمیت شناخته می‌شود؟ داستان از چه قرار است؟ چه کاسه‌ای زیر نیم کاسه است؟ واقعیت این است که دولت جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با روش‌های جدید اقتصادی و هم سو با سیاست‌های نئولیبرالی پولی و مالی خویش تحت عنوان «سیاست تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی»، که همان طور که ذکر گردید در حقیقت مدل دیگری از توسعه‌ی اقتصادی سرمایه داری و انباشت سرمایه در ایران می‌باشد، و هم چنین در راستای سیاست ادغام اقتصادی ایران در بازار جهانی سرمایه، که اتفاقا مورد تایید و حمایت هر دو جناح حکومتی ـ معروف به محافظه کار و اصلاح طلب ـ و کلا طبقه‌ی سرمایه دار ایران می‌باشد، اقدام به پذیرش پیش شرط های عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی (WTO) و تامین و تسهیل شرایط مندرج در مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار نموده است؛ چرا که یکی از پیش شرط های عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی، پذیرش مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار دایر بر حق ایجاد تشکل‌های مستقل و آزاد کارگری بوده است. لذا در همین رابطه بود، که وزارت کار جمهوری اسلامی و سازمان جهانی کار پس از مذاکراتی چند، سرانجام در مهر ماه سال جاری (سال ۸۳) به توافق نامه‌ی جدیدی در تهران دست یافتند، که در عین حال امضای «کنفدراسیون انجمن‌های کارفرمایان ایران» و «خانه‌ی کارگر» را نیز به هم راه دارد. معنی این توافق نامه این خواهد بود، که از این پس سازمان جهانی کار می‌پذیرد که با وجود «شوراهای اسلامی کار» و

«تشکیلات خانه‌ی کارگر»، کارگران ایران از حق تشکل برخوردار شده‌اند!

انگار که تا امروز این تشکل‌ها در عرصه‌ی مسایل کارگری و مناسبات کار و سرمایه در ایران وجود نداشته‌اند. انگار که سازمان جهانی کار تازه با این تشکل‌ها آشنا شده است و قس علیهذا. نقطه‌ی بسیار قابل تامل، توجه در اکتشاف جدید و این کشف کبیره، در این مساله نهفته است که توافق نامه‌ی یاد شده و تفاهم مورد نظر درست در شرایطی صورت واقعیت به خود می‌گیرد، که طبقه‌ی کارگر ایران هم راه با خانواده های خود یکی از وخیم ترین و بحرانی‌ترین شرایط کار و زیست خود را سپری می‌کند. هنوز ده ها هزار کارگر حقوق معوقه‌ی خود را دریافت نکرده‌اند و میلیون‌ها کارگر تحت قراردادهای موقت کار ۸۹ روزه و اخیرا کم تر از آن و در پاره‌ای موارد با برگه های سفید امضا بدون هیچ گونه حقوق و مزایایی نظیر بیمه‌ی بیکاری، بیمه های اجتماعی و بازنشستگی، مرخصی سالانه و استفاده از تعطیلات رسمی، مستمری از کار افتادگی، افزایش دست مزد و... به کار و فعالیت مشغولند. و طرح پیشنهادی تعدادی از نمایندگان مجلس در خصوص خارج کردن تمامی کارگران موقت از شمول قانون کار، در صدد صحه گذاشتن بر این همه بی حقوقی و بی عدالتی و صورت قانونی بخشیدن بر آن است، تا سرمایه داران بهتر و راحت بتوانند انباشت کنند و شیره‌ی جان کارگران را بمکند و سازمان جهانی کار خود کاملا بر این امر واقف است. او می‌داند که چه می‌کند. بر این سازمان خرده‌ای نمی‌توان گرفت. حقیقت این که، سازمان جهانی کار و گردانندگان آن دقیقا بر اساس ظرفیت، تمایلات و ماهیت طبقاتی خویش، صرفا آشتی میان طبقات و هم کاری و سازش میان فروشندگان نیروی کار را از یک طرف و مالکان وسایل تولید و صاحبان سرمایه را از طرف دیگر تبلیغ و ترویج می‌نماید. این سازمان اساسا در سطحی جهانی برای این کار به وجود آمده است و امر خطیر او صرفا کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری و کارفرمایی جهت سودآوری بیشتر و افزایش بارآوری سرمایه در انباشت مداوم و بی وقفه‌ی آن است.

هیچ گاه هم قرار نبوده (و نیست) که سازمان جهانی کار در ایران، تشکل‌های واقعی کارگری را ایجاد نماید. لذا این سازمان در مقام پاسخ گویی به سئوال اساسی کارگران که: هدف از ایجاد تشکل‌های کارگری چیست؟ و کارگران اساسا چرا به تشکیلات نیازمندند؟ و پرسش‌هایی از این قبیل، خود را به کج فهمی زده، سعی در مغشوش و مشوش نمودن اذهان طبقه‌ی کارگر جهانی می‌نماید. لیکن کارگران آگاه، تشکیلات را نه برای خودفریبی و صرف داشتن تشکیلات و یا فخرفروشی به صاحبان سرمایه، بلکه دقیقا برای تحقق خواست‌ها و مطالبات واقعی و طبقاتی خویش می‌خواهند. کارگران می‌خواهند در تشکل‌های مستقل و سراسری خویش، و نه تشکل‌های وابسته به دولت و سرمایه داران، متشکل شوند؛ تا در بازار آشفته‌ی حاکمیت سود و سرمایه و تحقیر و بی ارزش نمودن مدام و لحظه به لحظه‌ی نیروی کار و همین طور تعرض نقشه مند به ابتدایی‌ترین حقوق مردم کارگر و تحمیل بی حقوقی مطلق و فقر و خانه خرابی و بیکاری و سیه روزی بی وقفه به خیل عظیم فروشندگان نیروی کار و همه‌ی نیروهای مولد جامعه، از حیثیت، زندگی، سطح معیشت و حقوق انسانی خویش دفاع نمایند و در مبارزه‌ای هر روزه و همه روزه تا حل نهایی معضل اساسی طبقه‌ی خویش و از این طریق جامعه‌ی بشری ــ که صد البته در کنف حاکمیت و سلطه‌ی مناسبات سود و سرمایه بر تار و پود نظام نابرابر و طبقاتی موجود حل شدنی نخواهد بود ــ یک به یک با مظاهر و نمودهای تعرض و تهاجم به هستی و موجودیت خویش پیکار نمایند و در هر گام سرمایه داری را به عقب رانده و بخشی از حقوق از دست رفته‌ی خود را باز ستانند.

آری، کارگران می‌خواهند تشکل‌های طبقاتی و سراسری خود را ایجاد نمایند؛ تا حقوق شان پایمال نشود و سطح معیشت و زندگی آنان هر بار بیش از پیش مورد تهاجم واقع نگردد؛ تا دست مزدشان با سطح تورم جامعه و با حضور نمایندگان واقعی کارگران تعیین گردد؛ تا حقوق معوقه‌ی شان هم چنان پا در هوا نماند و یا به کلی ساقط نشود؛ تا به شکل فردی و دسته جمعی و هر بار با بهانه ها و ترفندهای بی پایه و اساس از محیط های کار اخراج نشوند و به خیل جمعیت بیکار نپیوندند؛ تا بر اثر اجبار اقتصادی و تامین زندگی بخور و نمیر خود و خانواده‌ی شان در عنفوان جوانی از شدت کار و خستگی مفرط در درون کارخانه ها و بر سر کارهای شان جان نبازند؛ تا قراردادهای موقت و از این طریق بی حقوقی بیشتر، بیش از پیش، بر هستی شان نتازد؛ تا سقف حقوق بیکاری شان از حداکثر ۵۰ ماه به ۳۰ ماه تقلیل نیابد؛ تا زنان کارگر مجبور نباشند آن همه نابرابری و بی عدالتی را در محیط های کار، علاوه بر سایر تبعیض‌های جنسی و اجتماعی، تحمل نمایند؛ تا کودکان کارگران برای تامین هزینه‌ی سرسام آور خانواده، آواره‌ی هر کوی و برزن نشوند؛ تا نمایندگان واقعی و منتخب کارگران در مجامع عمومی کارگری و در هر کجا که صحبت از حقوق و مناسبات کار و کارگری است، حی و حاضر باشند؛ تا در جاده‌ی مخصوص‌ها و خاتون آبادها به رگبار بسته نشوند و...

نه، انجام این همه کار و سر و سامان دادن این مسایل، که در حقیقت امر خطیر طبقه‌ی کارگر است، کار سازمان جهانی کار و خانه‌ی کارگر نیست و کارگران آگاه اساسا هیچ توهمی به نقش آنان ندارند. این تشکل‌ها برای پیش برد امر دیگری ــ هماهنگی و سازش طبقاتی و لذا اسارت و بردگی ابدی و همیشگی کارگران در مناسبات سرمایه داری ــ ساخته شده‌اند. کارگران و تشکل‌های کارگری را عزمی دیگر و همتی دیگر باید. آنان باید عزم خود را جزم کنند و تشکل‌های خاص خود را ایجاد نمایند. برای این کار، کارگران ــ به ویژه کارگران آگاه ــ می‌توانند حول خواست‌ها و مطالبات مشخص و ملموس کارگری و اجتماعی، به خصوص اساسی‌ترین و گرهی‌ترین آنها در شرایط حاضر هم چون افزایش دست مزدها متناسب با سطح تورم با حضور و برآورد نمایندگان واقعی کارگران، دریافت حقوق و مطالبات عقب افتاده، ابطال و باز پس گیری بدون قید و شرط طرح «قراردادهای موقت کار» با مضمون خارج کردن کارگران قراردادی (بخوان ۹۰ درصد کارگران ایران) از شمول قانون

کار و همان امتیازات ناچیز موجود در آن از مجلس به عنوان طرحی ضد انسانی، خانمان برانداز و قرون وسطایی، جلوگیری از اخراج و بیکارسازی کارگران و باز گرداندن همه‌ی کارگرانی که به دلایل واهی و در راستای عطش سیری ناپذیر سرمایه داران برای سود بیشتر و انباشت سرمایه از محیط کار و تولید اخراج شده‌اند و استفاده‌ی کامل از حقوق و مزایا یا بیمه‌ی مکفی بیکاری، بازگشت مجددشان بر سر کارهای شان، جلوگیری از طرح تقلیل سقف بیمه‌ی بیکاری از ۵۰ ماه به ۳۰ ماه که دامن گیر بسیاری از کارگران خواهد شد، و بسیاری خواستها و مطالبات متناسب با شرایط موجود، خود را و اعتراضات خود را متشکل نمایند. کارگران آگاه و پیش رو می‌توانند از طریق تماس با سایر مراکز کار و تولید و پیدا نمودن یک دیگر و هماهنگ کردن اشکال مختلف و متفاوت مبارزه و اعتراض، که در اوضاع و احوال کنونی و با توجه به نابسامانی اقتصادی ناشی از بحران ساختاری سرمایه از زمینه‌ی بسیار مساعدی برای متشکل شدن و هماهنگ شدن و لزوما سراسری شدن برخوردار است، تشکل وسیع توده‌ای و گسترده‌ی کارگری را ایجاد نمایند و اعتراضات کارگری را بر علیه توحش سرمایه داری وسعت بخشند.

ما کارگران باید بدانیم، که دقیقا به خاطر موقعیت مان در تولید اجتماعی و شرکت مان در پروسه‌ی تولید همه‌ی مایحتاج زندگی و هستی، به طور بالقوه از قدرت و توانایی فوق العاده عظیمی برخورداریم. کارگران و همه‌ی مردم ایران در جریان انقلاب ۵۷، تنها یک نمونه از آن را در بستن شیرهای نفت به وسیله‌ی کارگران و تنها برای مدت کوتاهی آشکارا مشاهده نمودند. آنان خود دیدند، که چگونه بر اثر یک حرکت کارگری ــ اعتصاب کارگران نفت و بستن شیرهای آن ــ تمام رژیم اقتصادی و سیاسی ستم شاهی فلج شده بود.

آری، کارگران و طبقه‌ی کارگر بسیار قدرت مند است. تنها باید متشکل شود و همان طور که ذکر گردید، تشکل‌های مستقل و غیر دولتی و سراسری خود را ایجاد نماید. اعتراضات فراوان پراکنده را هماهنگ کند و از موقعیت تدافعی در قبال تعرض سرمایه خود را بیرون آورد و موقعیت از دست رفته‌ی خو را باز ستاند. این خود واقعیتی است که در شرایط امروز دنیا، تمامی کره‌ی خاکی را کارگران و همه‌ی تولید کنندگان جامعه می‌چرخانند. هر آن کس که این مساله را باور نمی‌کند، تنها کافی است که فقط برای چند لحظه تصور نماید که طبقه‌ی کارگر جهانی یک روز و فقط برای یک روز چرخ تولید را از چرخش باز دارد، آن گاه خواهد دید که زمین از حرکت باز خواهد ایستاد.

«پس، پیش به سوی ایجاد تشکل‌های واقعی، مستقل و آزاد کارگری!»

* * *

برگرفته از : نشریه‌ی «کارگر پیشرو»، شماره‌ی سوم، دی ۱۳۸۳

kargar_pishro@yahoo.com

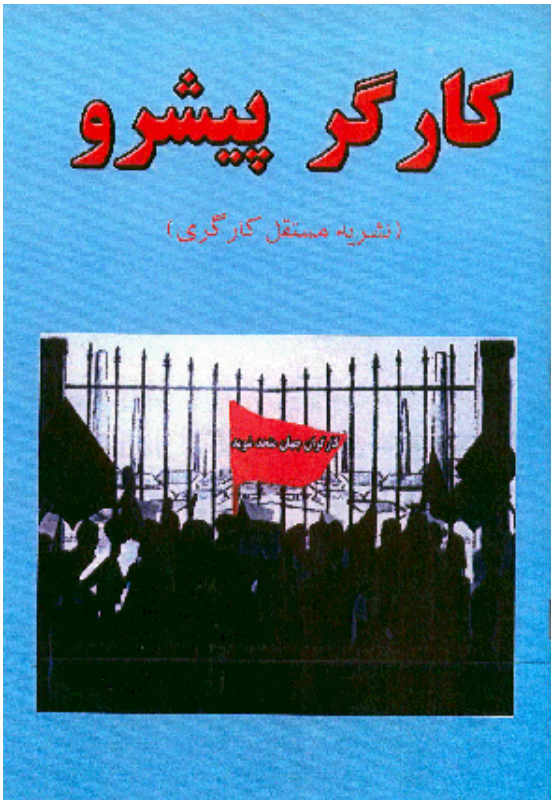

بهرام رحمانی

طبقه‌ی کارگر در آیینه‌ی مبارزه: فاصله‌ی اول مه ۱۳۸۳ تا مه ۱۳۸۴

کارگران ایران، در فاصله‌ی اول مه ۱۳۸۳ تا اول مه ۱۳۸۴ به اشکال مختلفی دست به مبارزه زدند. در اول مه ۱۳۸۳، تظاهرات کارگران در شهر سقز مورد هجوم سرکوب گران جمهوری اسلامی قرار گرفت و تعداد هفت نفر از فعالین جنبش کارگری دستگیر شدند. حدود دوازده روز، یعنی تا هنگام آزادی دستگیر شدگان، هم بستگی با شکوهی در داخل و خارج از ایران برای آزادی آنان به راه افتاد، که از یک سو جنبش کارگری ایران و فعالین و خواستهای آنان را در سطح وسیعی ـ چه در ایران و چه خارج از آن ـ شناساند و از سوی دیگر هم بستگی ارزش مندی را بین جنبش کارگری ایران و کارگران و تشکل‌های کارگری جهانی به بار آورد.

در کنار این، مبارزه‌ی کارگران علیه استخدام‌های موقتی و قراردادی گسترش یافت و کارگران، کارهای موقت را «بردگی نوین» نامیدند.

مبارزات کارگری علیه سرمایه داران و رژیم حامی سرمایه در این دوره در اشکال گوناگونی نظیر اعتصاب، راه پیمایی، مسدود کردن جاده ها، ارسال نامه و تهیه طومار و... انجام گرفت. راه پیمایی طولانی کارگران کشت و صنعت دشت مغان و بستن جاده‌ها و تحصن و تجمع در مقابل ارگان‌های دولتی، اعتصاب کارگران کارخانه‌ی شاهو در سنندج با اتکا به مجامع عمومی و انتخاب نمایندگان خود و مقاومت در برابر اطلاعاتی‌ها و مامورین انتظامی و خنثی کردن انواع و اقسام ترفندهای کارفرمایان، نمونه هایی از اعتراض رادیکال کارگران در سال گذشته بود، که در اغلب موارد مرزهای سانسور را شکسته و در رسانه ها انعکاس پیدا کردند.

رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و نیروهای انتظامی آن، اما از سرکوب مبارزات کارگری غافل نبودند. نیروهای انتظامی به کارگران اعتصابی ریسندگی و بافندگی فومنات رشت یورش بردند و شش نفر از کارگران این کارخانه را از ناحیه سر و پا مجروح کردند.

در سال گذشته، مبارزه‌ی کارگران برای دریافت دست مزدهای معوقه، افزایش دست مزدها، و دیگر مطالبات شان، رشد چشم گیری داشت. کارگران در این دوره با سازمان دهی حرکات اعتراضی فراکارخانه‌ای و سراسری حول خواستهای خود، در بزرگ داشت سال گرد کشتار کارگران خاتون آباد، و در زمینه‌ی تدارک ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، گام‌های مهمی برداشتند. دو نمونه‌ی طومار اعتراضی از سوی «کمیته‌ی پیگیری ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری» و «کمیته‌ی هماهنگی تشکل‌های مستقل کارگری»، که حدود هفت هزار کارگر آنها را امضاء کرده‌اند، از جمله گام‌های مهم و قابل بحث در جنبش کارگری در این دوره است. خواست انحلال خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی کار، ارسال نامه های اعتراضی به تشکل‌های بین المللی کارگری و «آی. ال. او» در افشای سیاستهای ضد کارگری جمهوری اسلامی، انتشار قطع نامه ها و بیانیه های رادیکال و سوسیالیستی، و ارسال پیام‌های هم بستگی در سطح بین المللی، نشانه های دیگری از رشد و گسترش مبارزه‌ی ضد سرمایه داری و انترناسیونالیستی طبقه‌ی کارگر در ایران است.

حمایت بخشهایی از کارگران ایران خودرو از هم کاران اخراجی خود و موفقیت آنها در بازگرداندن کارگران اخراجی به سر کار، حمایت از مبارزه‌ی کارگران فومنات، اعتصاب یک ماهه‌ی کارگران نساجی سنندج، صعود جمع هایی از کارگران به بلندی‌های کلون بستک در سال روز حمله‌ی مامورین جنایت کار جمهوری اسلامی به کارگران اعتصابی معدن مس خاتون آباد و کشتار چهار تن از آنها، گوشه هایی از مبارزه‌ی کارگران و اتحاد و هم بستگی طبقاتی است.

در همین دوره، سیاستهای غیرانسانی رژیم جمهوری اسلامی علیه کارگران مهاجر، به ویژه شهروندان افغانی، شدت یافت و نه تنها ده ها هزار نفر از فرزندان مهاجرین افغانی از تحصیل محروم ماندند، نه تنها برای فرزندان زنانی که با مردان افغانی ازدواج کرده‌اند شناسنامه صادر نکردند، بلکه در برخی از شهرها حتا مانع کار کارگران افغانی شدند.

فقر و فلاکت عمومی طبقه‌ی کارگر، که تحت استثمار وحشیانه‌ی سرمایه داران روز به روز بر ابعاد آن افزوده می‌شود، جزیی برجسته از تصویر مبارزه برای تغییر این وضعیت در زندگی کارگران است. برای پی بردن به این فقر و فلاکت، گفته های یکی از مسئولان خانه‌ی کارگر به اندازه‌ی کافی گویا است. در بیست و هفتمین سالگرد حاکمیت خونین رژیم جمهوری اسلامی، یکی از مسئولان خانه‌ی کارگر، به خبرنگار «ایلنا» گفت: «در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷، حقوق کارگران حدود ۳۰۰ دلار بود و این در حالی بود که تورمی وجود نداشت و پرداخت هزینه از مایحتاج روزمره‌ی یک خانوار گرفته تا نیازهای اساسی هم چون اجاره‌ی مسکن، سوخت و سایر موارد، همه در حد توان مالی یک کارگر بود؛ ولی در شرایط فعلی، اکثر کارگران با مشکل مواجه بوده و همواره شرمنده‌ی خانواده‌ی خود می‌باشند.»

وی افزود: «در ایام اخیر، دو کارگر به خانه‌ی کارگر پاکدشت مراجعه کرده و تصمیم خود را مبنی بر فروش کلیه با من در میان گذاشتند و دلیل آنها برای چنین اقدامی نیز فشارهای بیش از حد مشکلات اقتصادی بر آنان بود...»

در زیر نگاهی به گوشه هایی از مبارزات طبقه‌ی کارگر در ایران، در فاصله‌ی اردیبهشت ۱۳۸۳ تا اردیبهشت ۱۳۸۴، می‌اندازیم.

* * *

اردیبهشت ۱۳۸۳

ـ روز ۱۱ اردیبهشت، نیروهای سرکوب گر جمهوری اسلامی به تجمع کارگران در پارک کودک سقز حمله کردند و تعدادی را دستگیر نمودند. پس از مدت کوتاهی، تعدادی از دستگیر شدگان آزاد شدند، اما هفت نفر از فعالین کارگری در زندان باقی ماندند. به دنبال اعتراضات خانواده های دستگیر شده، مقاومت بی نظیر خود دستگیر شدگان، اعتراض مردم شهرهای کردستان و دیگر شهرهای ایران، و کمپین‌های وسیعی که در سطح بین المللی در حمایت و پشتیبانی از آنها به راه افتاد، فعالین کارگری دستگیر شده پس از ۱۰ روز ـ در میان شادی و سرور مردم سقز ـ از زندان آزاد گشتند. کمپین وسیع حمایت از کارگران دستگیر شده در سقز و لغو دادگاه تفتیش عقاید آنها، جنبش کارگری ایران را بیش از هر زمان دیگری نزد تشکل‌های کارگری و سازمان‌های چپ و کمونیست جهان مطرح کرد و توجه آنها را به هم بستگی با مبارزات کارگران ایران جلب نمود.

ـ روز ۱۱ اردیبهشت، حدود ۱۲۰۰ نفر از کارگران کارخانه های مختلف تهران

و خانواده های شان در جاده‌ی چالوس در(آبشار خور) تجمع کردند و روز جهانی کارگر را گرامی داشتند.

ـ روز ۱۲ اردیبهشت، تعدادی از کارگران کارخانه‌ی سابق سیمین اصفهان، واقع در خیابان چهارباغ بالا، روز اول ما مه را گرامی داشتند.

ـ کارگران نساجی رحیم زاده، با برپایی تجمع و راه پیمایی، روز اول ماه را گرامی داشتند. در این تجمع، کارگران با در دست داشتن پلاکاردهایی از اعتصاب معلمان در روز ۱۲ اردیبهشت اعلام پشتیبانی کردند.

ـ صدها نفر از کارگران و فعالین کارگری به مناسبت گرامی داشت روز جهانی کارگران، مراسمی را در سالن فروشگاه بانک سپه در جاده‌ی مخصوص کرج برگزار کردند.

ـ بنا به گزارش روزنامه‌ی «خراسان»، ۱۳ اردیبهشت، بازپرس دادسرای جنایی، مدیرعامل شرکت ایران خودرو را برای ادای توضیحات در خصوص مرگ یکی از کارگران این کارخانه احضار کرد. تاکنون چندین کارگر در اثر شرایط سخت کار در ایران خودرو جان خود را از دست داده‌اند. پزشک قانونی نیز به عامل فشار کار، که منجر به سکته قلبی شده است، انگشت می‌گذارد. کارگران ایران خودرو، خواستار مجازات عاملین مرگ کارگران، کاهش فشار کار، و برخورداری از شرایط امنی کار هستند.

ـ روز ۱۵ اردیبهشت، کارگران ریسندگی صوفی‌آباد در اعتراض به تعطیلی این کارخانه و اخراج کارگران در حیاط این کارخانه تجمع کردند و خواهان بازگشت به سر کارهای خود شدند. کارگران این کارخانه بعد از پایان تعطیلات نوروزی، وقتی به سر کار بازگشتند، با درهای پلمب شده‌ی کارخانه رو به رو گردیدند. کلیه‌ی کارگران این کارخانه بدون هشدار قبلی اخراج شده‌اند.

ـ روز ۱۶ اردیبهشت، ۲۳ تن از کارگران کارخانه‌ی شوفاژ البرز نسبت به تعویق شش ماه دست مزد خود دست به اعتراض زدند.

ـ روز ۱۸ اردیبهشت، ۷ درصد از حقوق کارگران شهرداری به مدت ده سال از طرف شهرداری این شهر تحت عنوان بیمه‌ی اضافه کاری بالا کشیده شد. این در حالی است، که سازمان تامین اجتماعی ادعا دارد تاکنون هیچ مبلغی به صندوق این سازمان ریخته نشده است. تعداد این کارگران، حدود سه هزار نفر می‌شود و شماری از آنها در حال بازنشستگی هستند.

ـ روز ۱۹ اردیبهشت، جمعی از کارگران کارخانه‌ی تولیدی مواد غذایی سیانا واقع در سازه، در اعتراض به عدم پرداخت دست مزدهای شان در مقابل کارخانه دست به تجمع زدند و خواهان پرداخت حقوق و مزایای کامل خود شدند.

ـ روز ۲۱ اردیبهشت، کارگران مجتمع کشت و صنعت مغان، به خاطر عدم پرداخت دست مزدهای معوقه‌ی خود، در مقابل دفتر مرکزی دست به اعتراض زدند. کارگران، خواستار پرداخت فوری و بدون قیدوشرط دست مزدهای معوقه، استعفای مدیرعامل و مدیران شرکت و همین طور پرداخت حق بیمه‌ی کارگران از سوی کارفرما هستند.

روز سه‌شنبه ۲۲ اردیبهشت، کارگران کشت و صنعت، به دلیل پاسخ نگرفتن خواسته های شان به خیابان آمدند و در مقابل دفتر مرکزی جمع شدند. و روز چهارشنبه ۲۳ اردیبهشت نیز در سطح شهر پارس آباد راه پیمایی کردند. این راه پیمایی که شش ساعت به طول انجامید، عملا به یک شورش و اعتراض وسیع کارگری تبدیل شد. کارگران معترض و خشمگین، شیشه های ادارات دولتی را شکستند. و به هیچ کدام از مقامات رژیم، از جمله فرماندار، معاون وزیر کشاورزی و امام جمعه شهر اجازه‌ی صحبت ندادند. نیروهای سرکوب گر رژیم به راه پیمایی کارگران حمله کردند و هشت تن از کارگران معترض توسط نیروهای انتظامی دستگیر شدند. روز پنج شنبه ۲۴ اردیبهشت نیز راه پیمایی و اعتراض کارگران ادامه یافت. کارگران بعد از تجمع در مقابل شرکت، در مقابل مهمان سرای غفاری تجمع کردند و خواستار پاسخ گویی به مطالبات خود شدند. مقامات و مسئولین رژیم در این روز ناچار شدند به وجود مشکلات اقرار کنند. در همین روز، مدیریت این مجتمع مجبور به استعفا شد.

ـ روز ۲۲ اردیبهشت، کارگران تخته سه لایی رجایی، در اعتراض به عدم پرداخت دست مزد خود، در مقابل استانداری مازندران دست به تجمع زدند.

ـ روز ۲۳ اردیبهشت، سه تن از کارگران شرکت میزان، که پیمان کار آب و فاضلاب و آب شیرین کن و تصفیه‌ی بندر رجایی است، به قصد لایروبی وارد مخزن فاضلاب شده و بر اثر گاز گرفتگی شدید جان خود را از دست دادند.

ـ روز شنبه ۲۶ اردیبهشت، کارگران الکتریک رشت در مقابل استانداری رشت تجمع کردند و خواستار تحقق مطالبات خود شدند. کارگران از جمله خواهان پرداخت دست مزدهای معوقه، تجدید دفترچه های بیمه و امنیت شغلی خود هستند. کارگران الکتریک رشت، تاکنون بارها برای پیگیری مطالبات خود، دست به اعتراض زده‌اند.

ـ روز ۲۶ اردیبهشت، کارکنان بیمارستان مدرس اعتصاب کردند. آنها با دست کشیدن از کار در حیاط این بیمارستان تحصن کردند و خواهان احقاق حقوق خود شدند. در این اعتصاب، پرستاران، کارکنان علوم آزمایشگاهی و سایر کارگران خدماتی شرکت داشتند.

ـ روز ۲۷ اردیبهشت، کارگران معدن کرومیت اسفندقه به عدم پرداخت دست مزدهای هفت ماه خود اعتراض کردند. کارگران این معدن، در سال ۸۲ به مدت نه ماه دست مزد معوقه داشتند، که به دنبال تجمع اعتراضی در مقابل استانداری، بخشی از حقوق خود را دریافت کردند. کارفرما قول داده بود، که باقی طلب کارگران را در سال جاری بپردازد.

ـ هفته‌ی آخر اردیبهشت، کارگران اخراجی ایران خودرو، که در جریان اعتصاب دی ماه سال گذشته این شرکت از کار اخراج شده بودند، به سر کار بازگشتند. اخراج این دسته از کارگران با موج اعتراضی شدید کارگران ایران خودرو مواجه شده بود و کارگران با خواست بازگرداندن هم کاران اخراجی خود، به اشکال مختلف، دست اعتراض زدند. از جمله با نوشتن نامه‌ای به آنا بیوندی، نایب رئیس کنفدراسیون اتحادیه های کارگران آزاد جهان، در هنگام اقامت وی در ایران، این خواست خود را با وی در میان گذاشتند. کارگران ایران خودرو، به مناسبت بازگشت هم کاران اخراجی خود به سر کار، با انتشار بیانیه‌ای تاکید کردند اتحاد و هم بستگی، رمز پیروزی آنها در این مبارزه بوده است.

ـ روز پنج شنبه ۳۱ اردیبهشت، کارگران شرکت دنده فن آور در اعتراض به عدم پرداخت تمامی حق بهره وری خود دست به اعتصاب زدند. طبق قرارداد میان کارگران و کارفرما، کارفرما باید روزانه مبلغ ۲۴۰ تومان حق بهره وری به کارگران بپردازد، اما کارفرما به تعدادی از کارگران ۶۰ تومان و به تعدادی ۸۰ تومان پرداخت می‌کند. با اطلاع از این مساله، ۱۸۰ نفر از کارگران اعتصاب خود را در اعتراض به این عمل کارفرما آغاز می‌کنند. شرکت دنده فن‌آور، وابسته به کارخانه‌ی مگاتور، ۴۸۰ کارگر دارد که در سه شیفت کار می‌کنند و تولید گیربکس این کارخانه را به عهده دارند.

خرداد

ـ روز اول خرداد، همگی کارگران شرکت دنده فن‌آور در اعتراض به عدم پرداخت بهره وری، به اعتصاب می‌پیوندند. روز ۳۱ اردیبهشت، ۱۸۰ تن از کارگران کارخانه اعتصاب خود را آغاز کرده بودند. در برابر این حرکت اعتراضی، مدیریت قول می‌دهد تا ساعت ۱۰ صبح روز دوم خرداد به کارگران جواب بدهد. از ساعت ۷ تا ۱۰ صبح روز دوم خرداد، کارگران مشغول به کار می‌شوند، اما مدیریت به وعده‌ی خود عمل نمی‌کند و کارگران مجددا دست به اعتصاب می‌زنند. در نتیجه‌ی این اعتصاب، ساعت ۱۲ ظهر آن روز، مدیریت اعلام می‌کند مبلغ پرداخت شده به کارگران از بابت بهره وری را به دو برابر افزایش می‌دهد.

ـ روز ۲ خرداد، کارگران نساجی شرق تبریز در اعتراض به اخراج خود در محوطه‌ی کارخانه دست به تجمع اعتراضی می‌زنند.

ـ روز ۳ خرداد، کارگران و رانندگان شرکت اتوبوس رانی بوشهر در اعتراض به وضعیت کاری خود دست به اعتصاب زدند و پس از گرفتن قول مذاکره

موقتا به اعتصاب خود پایان دادند.

ـ روز ۳ خرداد، بیش از نیمی از کارگران کارخانه‌ی ریسندگی و بافندگی کاشان، بازخرید اجباری شدند. طی بیکارسازی‌ها، تعداد کارگران این کارخانه از ۴۵۰۰ نفر به ۲۷۰۰ نفر کاهش یافت. کارگران این کارخانه مدت ده ماه است، که حقوقی دریافت نکرده‌اند.

ـ روز ۳ خرداد، پرستاران و سایر کارکنان بیمارستان توحید اعتراض کردند. پرستاران بیمارستان مسیح دانشوری وابسته به دانشگاه علوم پزشکی نیز برای پیگیری مطالبات خود متحصن شدند. روز ۴ خرداد ماه، پرستاران بیمارستان اختر تهران دست به اعتراض زدند. روز ۵ خرداد ماه، پرستاران بیمارستان‌های دولتی شهر شیراز، به مدت یک ساعت دست به اعتصاب زدند. پرستاران اعتصابی، پیرامون مطالبات خود به بحث و تبادل نظر پرداختند و از مقامات مسئول خواستند که هر چه زودتر به خواسته های آنها رسیدگی شود. خواسته های پرستاران شامل افزایش دست مزد، کاهش ساعت کار، به رسمیت شناختن شغل پرستاری در ردیف شغل‌های سخت و زیان آور، تامین نیروی انسانی کافی در حرفه‌ی پرستاری به منظور کاهش فشار کار و امنیت شغلی است.

ـ روز ٦ خرداد، کارگران کارخانه‌ی پارک ریس سمنان مسیری در حدود ۱۸ کیلومتر را راه پیمایی کردند و سپس در مقابل اداره‌ی کل کار استان تجمع نمودند. کارگران به دست مزدهای پرداخت نشده و به بیکارسازی‌ها و تصمیم کارفرما برای بستن کارخانه معترض بودند. تعداد کارگران این کارخانه در سال گذشته، ۲۰۰۰ نفر بود که ۱۱۰۰ نفر از آنها از کار بیکار شدند.

ـ روز ٦ خرداد، تعدادی از کارگران کارخانجات محور جاده‌ی مخصوص کرج، با تهیه طومارهای اعتراضی خواهان اجرای بازنشستگی پیش از موعد شدند. این کارگران که با مواد شیمیایی سر و کار دارند، در این طومار اعلام کرده‌اند کلیه کارگران این کارخانجات، چهار تا پنج سال بعد از بازنشستگی خود فوت کرده‌اند. آنها خواهان فرصت بیشتری برای زنده ماندن خود هستند.

ـ روز ٦ خرداد، حدود ۸۰ کارگر بافت اطلس اردبیل، که از بهمن سال گذشته بیکار شده‌اند، در مقابل استانداری این شهر تجمع کردند و خواستار بازگشت به کار و هم چنین پرداخت طلب‌های قبلی خود شدند.

ـ روز ٦ خرداد، هزاران کارگر کشت و صنعت مغان با دست کشیدن از کار و برگزاری راه پیمایی و تجمع نسبت به عدم پذیرش استعفای مدیرعامل شرکت از سوی دولت اعتراض کردند. در نتیجه‌ی این اعتصاب کارگران، اداره‌ی مرکزی و بخش‌ها و واحدهای مختلف شرکت به تعطیلی کشیده شد. کارگران سپس از ساعت ۸ صبح در میدان قیام شهرک غفاری تجمع کردند و بر خواسته های خود، از جمله برکناری مدیرعامل، تاکید نمودند. کارگران در ادامه‌ی اعتراض خود، دست به راه پیمایی زدند و در خیابان‌های شهرک غفاری تظاهرات کردند. کارگران برای انعکاس مبارزه‌ی خود، جاده‌ی اصلی پارس آباد ـ اردبیل را بستند و مانع ترافیک در این جاده شدند. اعتراض کارگران در روز ۷ خرداد نیز ادامه یافت. کارگران اعلام کرده‌اند، تا زمانی که خواسته های شان به طور کامل برآورده نشود، به اعتراض خود ادامه خواهند داد.

ـ روز یک شنبه ۱۰ خرداد، کارگران فروشگاه های زنجیره‌ای قدس در مقابل دفتر مرکزی این فروشگاه در چهارراه جهان کودک دست به تجمع اعتراضی زدند. کارگران خواهان پرداخت بیش از شش ماه دست مزدهای معوقه و برخی مزایای دیگر خود شدند.

ـ روز یک شنبه ۱۰ خرداد، عبدالرضا مولایی، کارگر جوان معدن زغال سنگ کرمان، در اثر ریزش زغال سنگ جان خود را از دست داد. یک کارگر دیگر نیز در جریان این حادثه مجروح و به بیمارستان منتقل شد.

ـ روز ۱۰ خرداد ماه، کارگران سد و نیروگاه استور میانه، در اعتراض به عدم پرداخت سه ماه دست مزد خود دست به اعتصاب زدند.

ـ روز ۱۲ خرداد، تعداد زیادی از بازنشستگان شرکت ملی صنایع مس ایران در آستانه‌ی سفر خاتمی به کرمان، در مقابل کانون بازنشستگان این شرکت تجمع کردند و خواهان افزایش حقوق و دریافتی‌های خود شدند.

ـ روز ۱۲ خرداد، کارگران شهرداری نیشابور در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و دریافتی‌های خود در میدان مرکزی این شهر تجمع کردند.

ـ روز ۱۲ خرداد، کارگران کارخانه‌ی ماشین سازی سپاهان اصفهان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق خود دست به تجمع زدند. در این حرکت اعتراضی، کارگران خواهان حق شیفت و پرداخت حقوق پایه‌ی کارگری به تمام کارگران و به خصوص جوش کاران بودند.

ـ روز ۱۲ خرداد، کارگران کارخانه‌ی چینی سازی ماه نشان زنجان، در اعتراض به نپرداختن دست مزدها در مقابل استانداری این شهر تجمع کردند. این دومین باری بود، که کارگران این کارخانه برای پیگیری مطالبات خود اعتراض می‌کنند. هم چنین از روز ۱۲ خرداد ماه، کارگران اخراجی زنجان در مقابل دادگستری تجمع کردند و خواهان رسیدگی به وضعیت کارگران اخراجی و بازگشت به کار شدند.

ـ روز ۱۲ خرداد، کارگران کارخانه‌ی آلومینیوم سازی ایرانکو در اراک در اعتراض به عدم پرداخت حق بهره وری خود به مد چند روز دست به اعتصاب زدند. کارگران هم چنین نسبت به عمل کرد شورای اسلامی کارخانه به شدت معترض بوده و خواهان برچیدن آن شدند. روز ۱۳ خرداد، تجمع کارگران در مقابل درب ورودی کارخانه، با حمله‌ی نیروهای انتظامی رو به رو گردید و عده‌ای از کارگران نیز دستگیر شدند.

ـ روز ١٦ خرداد، جمعی از کارگران شهرداری زاهدان در اعتراض به چگونگی احتساب سنوات کارشان در پرداخت حق بیمه‌ی بیکاری به آنان و نیز عدم واگذاری زمین از سوی تعاونی مسکن، که در ازای دو تا سه میلیون پول دریافتی از کارگران قرار بود به آنها واگذار شود، دست به تجمع زدند.

ـ روز ١٦ خرداد، کارگران کشت و صنعت دشت مغان با تعیین دو روز مهلت به فرمانداری پارس‌آباد، که قول مساعد برای رسیدگی به خواسته های شان داده بود، به اعتصاب خود موقتا پایان دادند. اما با متحقق نشدن خواسته های شان، در روز ۱۸ خرداد کارگران این مجتمع برای بار سوم دست به اعتصاب و اعتراض زدند. در نتیجه‌ی اعتصاب کارگران، اداره‌ی مرکزی و بخش‌ها و واحدهای مختلف این شرکت به حالت تعطیل و یا نیمه تعطیل در آمد.

ـ روز ۱۸ خرداد، گروهی از جوانان و افراد بیکار شهر هویزه، واقع در استان خراسان، در اعتراض به بیکاری و با خواست اشتغال به کار در مقابل جهاد نصر دست به تجمع زدند. این شرکت، پیش از این وعده داده بود که تعدادی از بیکاران را

استخدام کند، اما به وعده خود عمل نکرده بود و جوانان بیکار نسبت به این موضوع معترض بودند.

ـ روز ۲۰ خرداد، کارگران راه آهن اندیمشک در مقابل ناحیه‌ی راه آهن این شهر تجمع کردند. به کارگران اندیمشک، به دلیل این که جزو مناطق جنگی به حساب می‌آید، حقوق ویژه‌ای تعلق می‌گیرد، ولی مدیریت راه آهن از پرداخت آن به کارگران خودداری می‌ورزد. حدود ۱۰ درصد از کارگران حق جنگی دریافت کرده‌اند و کارگران خواستار آنند، که این حق به همه‌ی کارگران پرداخت شود.

ـ روز ۲۵ خرداد، کارگران کارخانه‌ی آذرآب اراک، با خواست افزایش دست مزدها دست به اعتصاب زدند. کارگران هم چنین خواهان اجرا شدن طرح طبقه بندی مشاغل خود شدند. صنایع آذرآب اراک، تولید کننده‌ی مخازن، انبارها، دیگ بخار و ظروف فلزی مشابه است و حدود ۲۱۵۰ نفر کارگر شاغل دارد.

ـ روز ۳۰ خرداد، گروهی از کارگران کارخانه‌ی قند دزفول در اعتراض به نه ماه حقوق معوقه‌ی خود، تعطیلی کارخانه و وضع بلاتکلیف خود در مقابل ساختمان مرکزی وزارت صنایع اجتماع کردند و خواهان رسیدگی به وضعیت خود شدند.

ـ روز ۳۰ خرداد، حدود ۲۰۰ معلم از شهرهای تهران و کرج در مقابل دفتر دو شرکت ساختمانی در تهران تجمع کردند و نسبت به سوءاستفاده‌ی مالی این شرکتها اعتراض کردند. این شرکتها، با گرفتن پول از معلمان، قرار بود برای آنان خانه سازی کنند. معلمان معتقدند، که این شرکتها کلاه برداری کرده و پول آنها را بالا کشیده‌اند.

ـ روز ۳۱ خرداد، تعدادی از پرستاران در مقابل سازمان مدیریت و برنامه ریزی تجمع کردند و خواسته های خود را افزایش حقوقها، کاهش ساعت کار، به رسمیت شناختن کار پرستاری به عنوان کار سخت و زیان‌آور و رفع تبعیض از خود اعلام کردند.

تیر

ـ روز اول تیر، ۴۰۰۰ کارگر ماشین سازی اراک در اعتراض به سطح پایین دست مزدها و تبعیض در پرداخت حق جذب به کارگران دست به اعتصاب زدند. حرکت اعتراضی کارگران، تا ۱۰ تیر ماه ادامه داشت. کارگران اعتصابی تهدید کردند، در صورتی که به خواسته های شان پاسخی داده نشود، دست به راه پیمایی خواهند زد.

ـ روز ۲ تیر، ۱۶۰ کارگر اخراجی وزارت تعاون، با تجمع در مقابل وزارت تعاون، خواهان بازگشت به کار شدند. افراد اخراجی در بخش‌های خدماتی و اداری این وزارت خانه مشغول به کار بودند. اخراج کارگران بدون هشدار قبلی صورت گرفت. کارگران اخراجی شش ما حقوق اضافه کاری سال ۸۲ را طلب کار هستند و به علاوه، حقوق خود در سال جدید را نیز دریافت نکرده‌اند.

ـ از روز اول تا ۶ تیر، کارگران نیروگاه اتمی بوشهر در اعتراض به عدم پرداخت دست مزدهای خود دست به اعتصاب زدند. بنا به گزارشات منتشر شده، اعتراضات کارگران نیروگاه بوشهر با دخالت نیروهای انتظامی مواجه شد. اما در برابر فشار اعتراضی کارگران، مقامات رژیم وارد مذاکره با آنان شدند. در روز ۶ تیر، تعدادی از کارگران برای پیگیری خواسته های خود، به استانداری رفتند و در آن جا دست به تجمع زدند. کارگران با معاونت استانداری وارد گفت و گو شدند و با گرفتن قول مساعد، موقتا به اعتصاب خود پایان دادند.

ـ روز ۴ تیر، کارگران سیم و کابل باختر در اعتراض به بیکارسازی‌ها و اعلام اسامی تعدادی از کارگران در لیست نیروهای مازاد در مقابل اداره‌ی کل صنایع و معادن استان کرمانشاه دست به تجمع زدند. در این کارخانه ۱۲۰ کارگر اشتغال دارند.

ـ روز ۵ تیر، بنا بر بخش نامه‌ی ۱۱ تامین اجتماعی، ۹۰۰ کارگر این کارخانه از مشمولیت قانون بازنشستگی مشاغل سخت و زیان آور کنار گذاشته شدند. این بخش نامه، اعتراض کارگران را به دنبال داشت.

ـ روز ۲۰ تیر، محمود بهشتی، دبیر کانون معلمان، به اتفاق علی‌اصغر ذاتی، عضو هیات رئیسه‌ی کانون، دستگیر شدند. به دنبال دستگیری بهشتی و ذاتی، معلمان اعلام کردند با اجتماع در مقابل وزارت آموزش و پرورش در روزهای یک شنبه‌ی هر هفته، مبارزه برای آزادی هم کاران دستگیر شده‌ی خود را دنبال خواهند کرد. در نتیجه‌ی این اعتراضات، دبیر کانون صنفی معلمان با وثیقه‌ی ۵۰ میلیون تومانی از زندان آزاد شد. معلمان خواهان آزادی بی قید و شرط معلمان دستگیر شده و هم چنین رسیدگی فوری به خواسته های خود بوده‌اند.

ـ روز ۲۵ تیر، بیش از ۱۰۰۰ کارگر شهرک صنعتی قزوین به پایین بودن حقوق بازنشستگی و به تورم و گرانی اعتراض کردند و در مقابل اداره‌ی بیمه‌ی اجتماعی رژیم در این شهر تجمع نمودند.

مرداد

ـ روز ۳ مرداد، جمعی از معلمان حق التدریسی سراسر کشور در مقابل وزارت آموزش و پرورش اقدام به برپایی یک تجمع اعتراضی نمودند. معترضین که شمار آنها را بیشتر از ۵۰۰ نفر گزارش شد، خواستار لغو آزمون ادواری به عنوان شرط استخدام شدند.

ـ روز ۴ مرداد، کارگران کارخانه‌ی ریسندگی چل در مازندران با تجمع در مقابل اداره‌ی کار استان مازندران، علیه بیکاری و برای دیگر مطالبات به تعویق افتاده‌ی خود دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز ۵ مرداد، تعدادی از کارگران کارخانجات کاشان در مقابل سامان تامین اجتماعی این شهر تجمع کردند. این دومین باری است، که کارگران دست به چنین اقدامی می‌زنند. کارگران به طرحی اعتراض دارند، که شغل آنها را در شمول کارهای سخت و زیان آور به حساب نمی‌آورد.

ـ روز ۷ مرداد، کارگران کارخانه‌ی نسوز خرم در مقابل دفتر مرکزی این شرکت تجمع کردند و خواستار جواب گویی مدیریت به خواسته های شان شدند. خواسته های کارگران از جمله پرداخت سه ماه حقوق معوقه است.

ـ روز ۱۴ مرداد، پرستاران سراسر کشور در یک تجمع بزرگ شرکت کردند. پرستاران، اعلام کردند، که اگر در نتیجه‌ی این تجمع اعتراضی خواسته های شان پاسخ نگیرد، هم چنان به مبارزه‌ی خود تا تحقق مطالبات شان ادامه خواهند داد.

ـ روز ۱۷ مرداد، حدود ۴۰ نفر از کارگران کارخانه‌ی ترمه‌ی آذربایجان، که اکثر آنها زن هستند، با برگزاری یک اجتماع اعتراضی در مقابل خانه‌ی کارگر رژیم، خواستار پرداخت فوری دست مزدهای معوقه‌ی خود شدند.

ـ صبح روز ۱۷ مرداد، در اثر انفجار مهیبی در معدن زغال سنگ نور، هفت نفر از کارگران جان خود را از دست دادند و دست کم هشت نفر دیگر نیز مجروح شدند.

ـ روز ۱۸ مرداد، ده ها نفر از کارگران فرش بیستون در مقابل اداره‌ی کار و امور اجتماعی کرمانشاه دست به حرکت اعتراضی زدند و خواهان پرداخت دست مزدهای معوقه و دیگر مطالبات خود شدند.

ـ روز ۲۰ مرداد، کارگران اخراجی پتروشیمی کرمانشاه در اعترض به اخراج خود از کار، در مقابل استانداری این شهر تجمع کرده و خواهان بازگشت خود به کار شدند.

ـ ۲۱ مرداد، کارگران ناحیه‌ی راه آهن لرستان ـ اندیمشک در اعتراض به تعویق افتادن بخشی از مطالبات خود، در مقابل اداره‌ی راه آهن و بانک ملی شعبه‌ی این اداره دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز ۲۷ مرداد، برای چندمین بار متوالی جمعی از معلمان حق التدریس در مقابل مجلس اسلامی تجمع کرده و خواهان رسیدگی به موقعیت شغلی خود شدند. معلمان حق التدریسی خواستار استخدام رسمی از سوی وزارت آموزش و پرورش هستند.

شهریور

ـ روز ۲ شهریور، وکلای مدافع فعالین کارگری دستگیرشده در اول ماه سقز، برای

هماهنگی برخی از مسایل حقوقی در دادگاه حضور یافتند. بعد از تفهیم اتهامات، به طور شفاهی اعلام گردید که دادگاه فعالان کارگری به تعویق افتاده است. محمود صالحی روز ۲ مهر، برابر با ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۴، بنا به پنج مورد اتهام («هم کاری با کومه له»، «شرکت در راه پیمایی غیر قانونی»، «صدور اطلاعیه در اعتراض به کشتار کارگران خاتون آباد»، «تهیه‌ی جدول هزینه‌ی یک خانواده‌ی پنج نفری و مطابقت آن با حداقل حقوق کارگری») محاکمه خواهد شد. از میان محاکمه شوندگان، اسماعیل خودکام در روز ۳ مهر به اتهام «هم کاری با کومه له»، و «شرکت در راه پیمایی غیرقانونی» محاکمه می‌شود.

ـ روز ۴ شهریور، ۳۰۰ کارگر کارخانه‌ی نساجی کردستان در اعتراض به نداشتن امنیت شغلی دست به اعتراض زدند. کارگران در این حرکت اعتراضی، نگرانی خود را از طرح های مدیریت کارخانه مبنی بر اخراج کارگران بیان کردند.

ـ روز ۱۰ شهریور، کارگران کارخانجات فرش گیلان و الکتریک رشت دست به اعتصاب زدند. خواست کارگران، افزایش دست مزد، کاهش ساعت کار و برخورداری از شرایط کاری مطابق استانداردهای تعریف شده‌ی جهانی بود.

ـ روز ۱۰ شهریور، کارگران نیشابوری در اعتراض به سیاست‌های سازمان تامین اجتماعی، هم راه با کارگران سراسر استان خراسان، در شهر مشهد در مقابل دفتر این سازمان دست به تجمع عتراضی زدند.

ـ روز ۱۰ شهریور، به علت حوادث محل کار در نقاط مختلف تهران، پنج کارگر جان خود را از دست دادند. در یکی از این حوادث، چهار کارگر چاه کن به علت قطع سیم بالابر برقی و باز شدن چاه قدیمی جان باختند. کارگر دیگری در خیابان مجاهدین، به علت سقوط از داربست جان خود را از دست داد.

ـ روز ۱۱ شهریور، حدود ۶۰۰ کارگران کارخانه‌ی ریسندگی و بافندگی فومنات رشت در ادامه‌ی مبارزات خود در اعترض به واگذاری این کارخانه به بخش خصوصی و اخراج کارگران بدون پرداخت حقوق شش ماه گذشته، جاده‌ی رشت ـ فومن را برای چند ساعت مسدود کردند.

ـ روز ۱۵ شهریور، در اثر فرو ریختن دیوار تونل در حال احداث در مسیر جاده جاجرود، پنج کارگر در زیر آوار مدفون می‌شوند. بعد از چند ساعت ماندن در زیر آوار، چهار تن از کارگران جانشان را از دست دادند و یک کارگر نیز به شدت زخمی گردید. بعد از وقوع این حادثه و به علت نرسیدن اکیپ‌های کمک رسانی و پزشکی، دیگر کارگرانی که در محل حضور داشتند با دست پاچگی و با استفاده از بیل مکانیکی اقدام به بیرون آوردن هم کاران خود از زیر آور نمودند. در حالی که دو ایستگاه امداد و آتش نشانی در این منطقه مستقر بوده، هیچ گونه اقدامی برای کمک رسانی و بیرون آوردن کارگرانی که در زیر آوار مانده بودند، انجام نگرفت.

ـ روز ۱۶ شهریور، شرایط ناامن کار در ایران خودرو باعث قطع دست کارگری به نام حسین علی شد. حسین علی، در اثر عدم آشنایی کامل با دستگاه برش و به هنگام کار با گیوتین برش ورق، یک دست خود را از دست داد.

ـ روز ۱۶ شهریور، تعدادی از جوانان بیکار گتوند، از توابع شوشتر، با خواست کار در مقابل بخش داری منطقه دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز ۱۷ شهریور، کارگران سراسر کشور در اعتراض به عدم اجرای طرح بازنشستگی مشاغل سخت و زیان آور در مقابل دفاتر سازمان تامین اجتماعی دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز ۱۸ شهریور، به علت ریزش دیوار یک ساختمان در حال مرمت، دو کارگر در حین کار جانشان را از دست دادند.

ـ روز ۲۰ شهریور، به علت درگیری میان کارگران و کارفرمایان کوره های آجرپزی در شهر بروجرد، شش نفر زخمی شده و هفت نفر دیگر نیز دستگیر شده‌اند. دلیل درگیری در کوره های آجرپزی روستای جهان آباد در محور اراک ـ بروجرد، بر سر زور و ستمی است که کارفرمایان در حق کارگران روا می‌دارند.

ـ روز ۲۱ شهریور، کارگر ۲۴ ساله‌ای با نام علی مراد اهل شهرستان سمیرم در استان اصفهان، به علت حادثه‌ی محل کار جانش را از دست می‌دهد. علی مراد که در یک ساختمان مشغول کار بود، به علت برق گرفتگی جان باخت.

ـ روز ۲۳ شهریور، یک کارگر ساختمانی به دلیل برق گرفتگی در شهرستان بوشهر جان خود را از دست داد.

ـ روز ۲۶ شهریور، مدیران و کارفرمایان کارخانه‌ی نساجی کردستان، واقع در شهرستان سنندج، ۵۶ کارگر قراردادی را از کار اخراج کردند. مدیران این کارخانه به بهانه‌ی ترمیم بحران اقتصادی این کارخانه، در حالی اقدام به بیکارسازی این قبیل از کارگران می‌کنند، که قبلا از سر ناچاری حاضر به امضای قراردادهای موقت و کوتاه مدت کار شده بودند.

ـ روز ۲۶ شهریور، یک کارگر به نام جواد میربزرگی، در هنگام قطع کردن درختان حاشیه‌ی خیابان ولی عصر کرج دچار حادثه شده و جان باخت.

ـ روز ۲۷ شهریور، دو کارگر ساختمانی به علت حادثه در محل کار در شهر تهران مجروح شدند. این دو کارگر به علت انفجار پیت قیر در پشت بام ساختمان و عدم وجود امکانات ایمنی مجروح شدند.

ـ روز ۲۹ شهریور، تعدادی از معلمان حق التدریسی برای چندمین بار در دو ماه گذشته در مقابل مجلس شورای اسلامی دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز ۳۱ شهریور، یک کارگر شرکت توزیع برق همدان به نام علی محمد حنیفی در حین کار در اثر برق گرفتگی جان خود را از دست داد.

ـ روز ۳۱ شهریور، تعدادی از کارگران کاشان در اعتراض به طرح احتساب مدت بیمه‌ی بیکاری خود در مشاغل سخت و زیان آور برای پنجمین بار طی یک ماه گذشته در مقابل اداره‌ی تامین اجتماعی و اداره کار شهرستان کاشان تجمع اعتراضی بر پا کردند. حدود ۴۵ هزار کارگر در بیش از ۷۰۰ واحد صنعتی و تولیدی در کاشان مشغول کار هستند. در حال حاضر، ۳۵۰ نفر از کارگران واحدهای ریسندگی شهرستان کاشان مشمول طرح بیمه‌ی بیکاری مشاغل سخت و زیان آور می‌باشند.

ـ روز ۳۱ شهریور، حدود ۱۲۰ نفر از رانندگان مینی بوس، که مسئولیت سرویس دانشگاه آزاد این شهر را بر عهده داشتند، در اعتراض به اقدام مسئولان دانشگاه در مورد واگذاری مسئولیت انتقال دانش جویان از سرویس فعلی به شرکت واحد در داخل شهر نجف آباد اقدام به برپایی یک حرکت اعتراضی کردند. حرکت اعتراضی رانندگان، برای مدت سه ساعت موجب مختل شدن نظم و مسدود شدن خیابان‌های این شهر شد. این اعتراض پس از مذاکره با مسئولان رژیم پایان یافت.

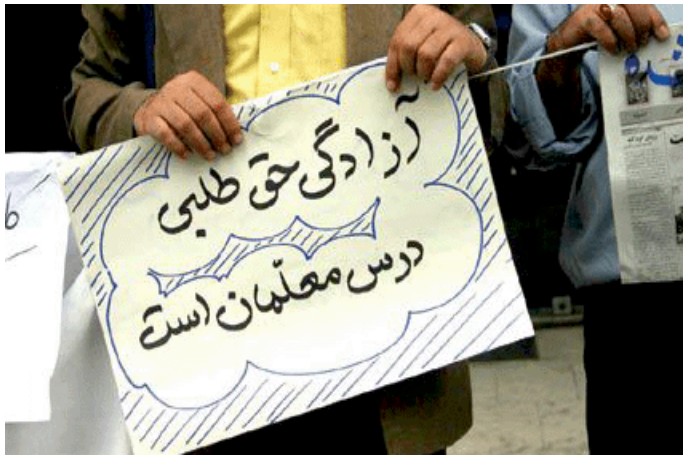

مهر

ـ روز اول مهر، شمار زیادی از کارگران شرکت نساجی کردستان در اعتراض به عملی نشدن وعده های مسئولین این شرکت مبنی بر پرداخت ۳۰ هزار تومان به عنوان کمک هزینه‌ی تحصیلی به فرزندان کارگرانی که در این شرک کار می‌کنند، دست از کار کشیدند و از ساعت ۱۱ صبح تا ۲/۵ بعد از ظهر اقدام به تحصن در مقابل درب اصلی این شرکت نمودند. در پی اعتصاب کارگران، نمایندگان استانداری و تامین اجتماعی و شورای کارخانه طی جلسه‌ای به کارگران قول دادند، که روز سه شنبه (۴ مهر) این مبلغ به کارگران پرداخت خواهد شد.

ـ روز اول مهر، ۱۲۵ نفر از کارگران سد گاوشان از کار اخراج شدند. این کارگران در بخش‌های بتن، خاک ریزی و رانندگی مشغول کار بودند.

ـ روز ۳ مهر، کارگر ۷۰ ساله‌ای به نام نبی الله مداح، در شهر مشهد، به علت سقوط دربست جانش را از دست داد.

ـ روز ۳ مهر، اجلاس انجمن‌های صنفی معلمان استان کردستان، که قرار بود به منظور انتخاب نمایندگان و هیات مدیره‌ی جدید در محل سالن آموزش و پرورش استان برگزار شود، از سوی فرمانداری لغو شد. در آخرین ساعات پنج شنبه شب، فرمانداری سنندج، انجمن‌های صنفی معلمان را غیر قانونی اعلام کرده و تمامی معلمانی که از شهرستان‌های کامیاران، دیواندره و سقز به شهر سنندج آمده و در محوطه‌ی آموزش و پرورش حضور داشتند را به بیرون هدایت کردند. در تمامی لحظات تجمع معلمان در محوطه‌ی آموزش و پرورش، تعدادی از نیروهای امنیتی رژیم با لباس شخصی حضور داشتند.

ـ روز ۴ مهر، کارگری به نام رسول حسینی، در حال انجام کار و به علت سقوط تیرآهن، دچار سانحه شد و توسط هم کارانش به بیمارستان منتقل گردید. اما به علت شدت جراحات، جانش را از دست داد.

ـ روز ۵ مهر، ۷۰۰ نفر از معلمان حق التدریسی که از شهرستان‌های استان کرمان، اصفهان و قم به تهران رفته بودند، از ساعت ۱۱ صبح در مقابل مجلس اسلامی دست به تجمع اعتراضی زده و خیابان خمینی را مسدود نمودند. یکی از شعارهای تجمع کنندگان «ما تبعیض بین کارکنان آموزش و پرورش را نمی‌پذیریم و خواستار عدالت هستیم»، بود.

ـ روز ٦ مهر، تعقیب و گریز یک قایق تندرو از سوی نیروهای انتظامی، که حامل کالای قاچاق بود، منجر به کشته شدن سه کارگر ملوان شد. این سه کارگر، که در اثر برخورد قایق‌ها به شدت زخمی شده بودند، حین انتقال به بیمارستان شهر بندرعباس جان خود را از دست دادند.

ـ روز ٦ مهر، یک کارگر جوان ۲۲ ساله‌ای به نام حاصل مشرف، در حین کار بر روی یک ساختمان به علت برق گرفتگی به پایین پرتاب شد و در دم جان داد.

ـ روز ۷ مهر، ۱۵۰ کارگر اخراجی نساجی شاهو سنندج در مقابل خانه‌ی کارگر این شهر دست به تجمع اعتراضی زدند. کارخانه‌ی شاهو بعد از واگذاری به بخش خصوصی، تعطیل و ۱۵۰ کارگر این واحد بیکار شده‌اند.

ـ روز ۸ مهر، شمار زیادی از کارگران شهرداری نیشابور در اعتراض به عمل کرد شهرداری در خصوص وضعیت کاری خود اقدام به برپایی تجمع اعتراضی کردند.

ـ روز ۱۰ مهر، کارگران نساجی کاشان در اعتراض به عدم پرداخت به موقع دست مزدها در مرکز این شهر دست به تجمع اعترضی زدند. در حمایت از کارگران و خواسته های شان، گروهی از جوانان کاشان نیز به تجمع اعتراضی کارگران پیوستند.

ـ روز ۱۲ مهر، نعمت الله شکاری، کارگر کارخانه‌ی سیمان شمال سپید دماوند، در اثر بروز یک سانحه به دلیل شرایط ناامن کار، جان خود را از دست داد.

ـ روز ۲٦ مهر، کارگران نساجی بابکان آمل در اعتراض به تعویق پرداخت دست مزدها و هم چنین تعطیل شدن این کارخانه و بیکاری دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز ۲۷ مهر، حدود ۸۰ نفر از کارگران شرکت الاستیک تهران وابسته به سازمان همایش‌های بین المللی ایران دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب تا ۷ آبان ادامه یافت. کسانی که در این فاصله به سر کار برنگشتند، همگی اخراج شدند. تعداد کارگران اخراجی به ۷۰ نفر می‌رسد. خواست کارگران، پرداخت دست مزدهای معوقه، افزایش پایه‌ی حقوق از ۱۰٦ هزار تومان به ۱۲٦ هزار تومان طبق قانون کار جمهوری اسلامی، کاهش ساعت کار روزانه و رعایت اصول ایمنی کار است.

ـ روز ۲۷ مهر، کارگران کارخانه‌ی ریسندگی و بافندگی پاکریس مهدی شهر سمنان، در اعتراض به عدم پرداخت سه ماه دست مزد خود در محوطه‌ی داخل کارخانه دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ در روزهای ۲۷، ۲۸ و ۲۹ مهر، کارگران مخابرات برج میلاد، که به عنوان بزرگ ترین برج مخابراتی خاورمیانه از آن نام برده می‌شود، دست به اعتصاب زدند. کارگران خواهان پرداخت حقوق معوقه‌ی سه ماهه خود، کاهش ساعت کار و افزایش دست مزدها دست کم تا بالاترین سطح اعلام شده در قانون کار شدند.

ـ روز ۲۹ مهر، کارگران اتوبوس رانی اهواز در اعتراض به تعویق پرداخت دست مزدها دست به یک اعتصاب هشداری یک ساعته زدند. کارگران تهدید کرده‌اند، که اگر به خواسته‌ی شان رسیدگی نشود، ظرف ده روز آینده مجددا دست به اعتصاب خواهند زد. بیش از دو ماه است که دست مزد این کارگران پرداخت نشده است.

آبان

ـ روز ۳ آبان، کارگران اتوبوس رانی اهواز در اعتراض به تعویق بیش از ۷۰ روز حقوق خود تهدید به اعتصاب نمودند. این کارگران قبلا نیز دست به تحصن چند ساعته زده بودند.

ـ روز ۴ آبان، کارخانه‌ی نساجی و نخ ریسی «فرقانی» کرج، ۹۰ کارگر خود را اخراج می‌کند. این کارخانه به دلیل آن چه که طرح تغییر کاربری نامیده می‌شود، قرار است به جای دیگری منتقل شود. کارفرمای این کارخانه، قصد خارج نمودن دستگاه های این کارخانه را داشته، که با ممانعت کارگران مواجه و موفق به این کار نمی‌شود.

ـ روز ۴ آبان، کارگران در شرکت راهگا وابسته به پژوهشگاه صنعتی دانشگاه شریف، در اعتراض به عدم تمدید دفترچه های بیمه‌ی اجتماعی خود دست به اعتصاب زدند. در این اعتصاب، ۱٦ نفر شرکت داشتند.

ـ روز ۵ آبان، کارگران الیاف شروان، هشت ماه است حقوق دریافت نکرده‌اند. مدیریت این کارخانه طی چند مرحله‌ی اخراج، شمار کارگران خود را از ۸۰۰ نفر به ۴۲۰ نفر رسانده است.

ـ روز ۵ آبان، ۳۷۰ نفر کارگر شرکت نارنج ناز قزوین، پس از گذشت دو سال هنوز در انتظار استخدام دوباره از طرف کارخانه هستند. اما کارفرما، به جای به کارگیری این کارگران، از قرارداد موقت استفاده می‌کند. این کارگران بابت حقوق خود، حدود یک میلیون تومان از کارخانه طلب دارند.

ـ روز ٦ آبان، مدیر کل اداره‌ی کار و امور اجتماعی استان قم از طرح مبارزه با اشتغال اتباع بیگانه خبر داد. ایشان با کمال «افتخار» گزارشی از شناسایی ۱۳ هزار نیروی کار «بیگانه» در کارگاه های مختلف و اخراج ۵۹۰۰ نفر از آنان ارائه داده و اعلام کرد به جای آن‌ها، ۳۰۴۰ کارگر «ایرانی» به کار گرفته شده‌اند.

ـ روز ٦ آبان، کارکنان شرکت صنعتی دریایی ایران در ادامه‌ی اعتراضات خود برای افزایش دست مزد و علیه اخراج دست به اعتصاب زدند و با انتشار قطع نامه‌ای بر تداوم مبارزه‌ی خود تاکید کردند.

ـ روز ۹ آبان، کارگران شرکت چینی هیس ابهر در اعتراض به بیکار شدن خود در مقابل فرمانداری اجتماع کردند و خواستار بازگشت به کار شدند. ۵۰۰ کارگر این کارخانه در پی تعطیلی ناشی از مدیریت غلط شرکت، که خصوصی می‌باشد، بیکار شده‌اند. اعتراض این کارگران با وساطت فرماندار و تعیین نماینده برای پیگیری خواسته های شان پایان یافت.

ـ روز ۹ آبان، اسکندر شیبانی، کارگر کارخانه‌ی سعادت نساجان یزد، به خاطر فشارهای روانی ناشی از فقر و بیکاری دست به خودکشی زد. این کارگر به واسطه‌ی ارائه‌ی طرح اصلاح ساختار شرکت نام برده از ۱۵ ماه قبل بیکار شده بود و میزان مستمری بیمه‌ی بیکاری، کفاف زندگی ساده‌اش را نمی‌داد.

ـ روز ۹ آبان، کارگران کارخانه چینی یزد برای گرفتن هشت ماه حقوق معوقه‌ی خود دست به اعتصاب زدند. کارگران، کنترل کارخانه را برای چهارمین روز در کنترل خود گرفتند و به مدیران اجازه‌ی خروج از کارخانه را ندادند.

ـ روز ۹ آبان، جمعی از کارکنان خدمات دانشگاه تربیت معلم دست به اعتراض زدند. آنها با برگزاری یک جمع اعتراضی، خواستار پرداخت دست مزدهای معوقه‌ی خود و هم چنین خواستار حق اضافه کاری شدند.

ـ روز ۹ آبان، کارگران قسمت بافندگی کارخانه‌ی نساجی کردستان، از ساعت ٦ صبح تا ظهر، در اعتراض به اخراج کارگران تحت عنوان خصوصی سازی، دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب با حمایت وسیع مردم رو به رو شد. مامورین رژیم، کارخانه را در محاصره قرار دادند. کارفرمایان گفته بودند که در مقابل اخراج، در ازای هر سال، سه ماه حقوق به کارگران می‌دهند. کارگران اعلام کرده بودند که در صورت بازخرید آنها، در ازای هر سال باید هشت ماه حقوق به آنها پرداخت شود. سرانجام، اعتصاب در روز ۱۳ آبان تمام شد. کارگران شیفت شب بر سر کار حاضر شدند و کارفرمایان قبول کردند که در ازای هر سال، ۴ ماه و نیم مزایایی مانند حق اولاد به کارگران پرداخت کند. بدین ترتیب، ۷٦ کارگر از کار بیکار شدند. حرکت اعتراضی کارگران نساجی سنندج از سوی جمع هایی از کارگران شهرهای سقز، تهران، تبریز، ماهشهر و... مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفت.

ـ روز ۱۰ آبان، کارگران مزارع نیشکر شرکت کشت و صنعت کارون دست به راه پیمایی زدند و خواستار قرار گرفتن شغل خود در فهرست کارهای سخت و زیان آور شدند. کارگران تا هشت کیلومتر به سوی شهر بوشهر راه پیمایی کردند و تصمیم داشتند در مقابل اداره‌ی کار و شعبه‌ی تامین اجتماعی تجمع کنند، اما نیروهای انتظامی رژیم از تجمع آنها جلوگیری کردند. روز ۱۴ آبان، مدیران شرکت کشت و صنعت کارون موافقت خود را با خواست کارگران اعلام داشتند.

ـ روز ۱۰ آبان، کارگران شرکا رادیاتور آرمکو در اعتراض به افزایش ساعت کار دست به اعتراض زدند. کارفرما با استخدام کارگران قراردادی و گرفتن قراردادهای سفید، تلاش دارد ـ از طریق ایجاد شکاف و دو دستگی در صفوف کارگران ـ شرایط کار آنان را سخت تر کند. کارگران با اجتماع در مقابل فرمانداری ساوه، به این ترفندهای کارفرما اعتراض کردند و خواستار برقراری ساعت کار معمول شدند.

ـ کارخانه‌ی کیوان همدان، ۱۵۰ کارگر از مجموع ۳۰۰ کارگر رسمی و ۲۸ کارگر قراردادی خود را اخراج کرد. این کارگران قربانی طرح نوسازی صنایع شده‌اند. این طرح ظاهرا به منظور ایجاد اشتغال وضع گردیده است.

ـ روز ۱۱ آبان، کارگران کارخانه‌ی ریسندگی و بافندگی زابل که شمار آنها به ٦۰ نفر می‌رسد، از چهار ماه پیش حقوقی دریافت نکرده‌اند. دلیل این امر، کمبود نقدینگی عنوان شده است.

ـ ۱۱۰ کارگر شرکت گوهر کوه شهرستان خش به دلیل سوء مدیریت و نبود منابع مالی، چهار ماه است حقوق نگرفته‌اند.

ـ روز ۱۲ آبان، کارگران کارخانه‌ی رادیاتور اتومبیل آرمک با تجمع در مقابل فرمانداری ساوه، به ضایع شدن حقوق حداقل خود اعتراض نمودند. آنها به افزایش ساعات کار، تبعیض بین ساعات کار کارگران قراردادی با کارگران رسمی، بستن قراردادهای سفید و بدون امضاء و بدون تاریخ، عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، و عدم اجازه‌ی ایجاد تشکل کارگری از قبیل شورا، اعتراض کردند.

ـ روز ۱۳ آبان، کارگران شرکت اسپارک تول رشت با نوشتن یک طومار ۱۵ متری به طرح اشتغال موقت مجلس اعتراض و خواستار تجدید نظر نمایندگان مجلس در این خصوص شدند.

ـ کارگران مزارع نیشکر شرکت کشت و صنعت کارون شوشتر در اعتراض به رای کمیته‌ی کارهای سخت و زیان‌آور، که آنها را از فهرست کارهای سخت و زیان آور خارج نموده، مسیر هشت کیلومتری از محل کار خود به سمت شوشتر را راه پیمایی کرده و قصد تجمع در مقابل اداره‌ی کار و شعبه‌ی تامین اجتماعی شوشتر را داشتند، که توسط نیروی انتظامی وادار به توقف شدند.

ـ روز ۱۴ آبان، کارگران کارخانه‌ی چینی مهدی یزد دست به اعتصاب زد و از خروج اعضای هیات مدیره از شرکت جلوگیری کردند. اما پس از پنج روز، طی دو بار مراجعه‌ی پیاپی ماموران اداره‌ی اطلاعات، این مامورین کارفرماها را از کارگران تحویل گرفته و آنها را بازداشت کردند. این کارخانه بارها به تعطیلی کشیده شده و به همت کارگران از نو فعالیت خود را آغاز نموده است. اما اکنون حدود پنج ماه است، که مجددا تعطیل شده است.

ـ روز ۱۴ آبان، کارگران ذوب قشم در استان هرمزگان در اعتراض به اخراج هم کاران خود، شرایطی سخت کار، کار با انواع مواد خطرناک و شیمیایی، کار طولانی ۱۲ ساعته در روز، و اضافه کاری اجباری ماهانه به مدت ۱۲۰ ساعت و در ازای دست مزد خود، دست به اعتصاب زدند. کارگران خواهان بازگشت فوری هم کاران خود به سر کار شدند.

ـ روز ۱۴ آبان، کارگران کارخانه‌ی آذرخش شاهرود در اعتراض به دست مزد پرداخت نشده‌ی خود، در مقابل اداره‌ی کار و امور اجتماعی این شهرستان، دست به تجمع اعتراضی زدند. در همین رابطه، روز ۱٦ آبان نیز اعتراض دیگری را سازمان دادند. کارگران خواهان پرداخت فوری دست مزدشان هستند.

ـ کارگاه های پروژه‌ای شهرستان نیک شهر، واقع در استان سیستان و بلوچستان، از پرداخت حقوق کارگران خودداری می‌کنند. پیمان کاران شرکتهای جهان کوثر با ۳۱۰ کارگر، راه سازی پاز با ۱۱۰ کارگر، راه سازی دناره ساز با ۴۲۰ کارگر، و عمران و تولید نیرو با ۷۴ کارگر، از جمله شرکتهایی هستند که از چهار ماه قبل نسبت به پرداخت حقوق کارگران اقدامی نکرده‌اند.

ـ کارگران کارخانه‌ی ریسندگی و تولید نخ ابهر بافت، سه ماه حقوق معوق دارند. هم چنین ۴۵ نفر از ۲۰۰ کارگر شاغل در این کارخانه از کار اخراج شده‌اند.

ـ روزهای ۱٦ و ۱۷ آبان، کارگران روزمزد و قراردادی شهرداری مسجد سلیمان در اعتراض به چهار ماه دست مزد پرداخت نشده خود دست به اعتصاب زدند.

ـ روز ۱۷ آبان، کودکان و نوجوانانی که در یک کارگاه کفش واقع در اکبرآباد نسیم شهر به کار گمارده شده بودند، فلج شدند. استفاده از چسب غیر مجاز، که باعث تاثیرات منفی روی اعصاب حرکتی می‌شود، دلیل این فاجعه بوده است. هیچ یک از ارگانهای دولتی (وزارت کار و وزارت بهداشت) مسئولیتی در قبال این حادثه قبول نکرده‌اند.

ـ روز ۱۸ آبان، کارگران نقش ایران قزوین، که شمار آنها ۲۰۰ نفر گزارش شده، در اعتراض به طرح تعدیل نیرو و اخراج ۱۹۰ کارگر این شرکت از محل کارخانه به سوی شهر قزوین راه پیمایی کردند و پس از طی این مسیر هفت کیلومتری توسط نیروی انتظامی وادار به توقف و بازگشت به کارخانه شدند. شمار کارگران این کارخانه‌ی ۱۱۰۰ نفره، پس از چند مرحله اخراج به ۳٦۰ نفر رسیده‌اند و اکنون نیز قرار است ۱۹۰ نفر دیگر از آنها اخرج شوند. حقوق معوقه‌ی کارگران این کارخانه نیز هنوز پرداخت نشد است.

ـ از ابتدای آبان تا ۲۰ آبان، کارگران نساجی قدس اصفهان به یک سلسله اعتراض پی در پی برای دریافت حقوق معوقه‌ی خود دست زدند.
ـ ۲۹ آبان، شرکت نساجی فخر ایران ساوجبلاغ، ۱۵۰۰ کارگر خود را اخراج نموده است. اکنون به جز بخش ریسندگی این کارخانه، سایر بخش‌ها تعطیل شده و شمار کارگران شاغل این کارخانه از ۲۰۰۰ نفر به ۵۰۰ نفر کاهش پیدا کرده است.
ـ در هفته‌ی آخر آبان، تجمعاتی در نقاط مختلف کشور در اعتراض به «طرح اشتغال موقت بیکاران» برگزار گردید. از جمله کارگران استان سیستان و بلوچستان در روز ۲۶ آبان در محل خانه‌ی کارگر زاهدان تجمع کردند. شماری از کارگران قزوین در استادیوم ورزشی شهر صنعتی البرز اجتماع نمودند. هم چنین تجمعات دیگری در سمنان، اراک و تبریز در روز ۲۸ آبان برگزار گردید.
ـ ۲۹ آبان، اجتماعی از طرف کارگران استان کردستان، اعضای انجمن‌های صنفی خبازان و کارگران اخراجی در محوطه انجمن صنفی خبازان سنندج برگزار شد. آن‌ها با امضای طوماری به طرح مجلس و بی حقوقی کارگران اعتراض نمودند.

آذر

ـ روز ۲ آذر، کارگران نساجی کردستان در سنندج برای بار دوم دست به اعتصاب زدند. این کارگران خواهان دست مزد دو روز اعتصاب بار قبل، حق اضافه کاری برای روزهای جمعه و ایام تعطیل خود شدند. این اعتصاب پنج روز طول کشید و کارگران موفق شدند حقوق روزهای اعتصاب دور دوم خود و حق اضافه کاری روزهای تعطیل را به کارفرما تحمیل کنند. برای پرداخت دو روز اعتصاب دور قبلی کارگران، قرار شد کمیسیونی موضوع را مورد بررسی قرار دهد.
ـ روز ۲ آذر، جمعی از کارگران کارخانه‌ی الیاف علیه اخراج سازی‌ها دست به اعتراض زدند. کارگران، که تعدادشان به هفت نفر می‌رسید، در مقابل این کارخانه تجمع کردند و مانع ورود و خروج افراد و وسایل نقلیه شدند.
ـ روز ۴ آذر، کارگران کارخانجات نساجی سیمین اصفهان با تجمع در مقابل هتل همای اصفهان نسبت به موقعیت شغلی و خطر اخراج خود از کار، دست به تجمع اعتراضی زدند.
ـ روز ۱۹ آذر، حدود ۱۷۰ نفر از کارگران کارخانه‌ی سیمان استهبان در اعتراض به عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و بی توجهی مسئولان به مشکلات کارگران، به مدت چند ساعت دست از کار کشیدند و در برابر در ورودی کارخانه تجمع کردند.
ـ روز ۲۳ آذر، حدود ۹۰ نفر از کارگران بهمن پلاستیک، در اعتراض به عدم پرداخت دست مزدهای خود در برابر وزارت کار و امور اجتماعی تجمع کردند و خواستار پاسخ گویی کارفرما و دولت شدند.
ـ روز ۲۴ آذر، حدود ۴۰۰ کارگر کارخانه‌ی نساجی بابکان در اعتراض به عدم پرداخت دست مزدهای شان در برابر فرمانداری آمل تجمع کردند. روز ۲۶ آذر، کارفرما با حضور در جمع کارگران خواهان خاتمه اعتصاب آن‌ها شد، اما کارگران اعلام کردند تا موقعی که حقوق شان را دریافت نکنند به سر کار بر نخواهند گشت. حدود یک ماه است، کارگران در اعتراض به عدم پرداخت دست مزدهای شان در اعتصاب به سر می‌برند.
ـ روز ۲۹ آذر، ۳۰ نفر از کارگران اخراجی کارخانه‌ی آذرخش شاهرود در اعتراض به بیکار شدن خود در مقابل اداره‌ی کار و امور اجتماعی شاهرود تجمع کردند. کارگران اخراجی دلیل اخراج خود را ابراز نارضایتی از شرایط سخت و ناامن کار و اعتراض به سوء استفاده‌ی مالی مدیریت اعلام کرده‌اند.

دی

ـ روز اول دی، خبرگزاری کار ایران «ایلنا» در رابطه با اعتراض کارگران مترو تهران نوشت: کارگران تعمیر و نگه داری سالن‌های مترو خط خرم ـ میرداماد تهران، با ۵۰ ساعت اضافه کار اجباری و بدون دریافت هر گونه مزایایی، تنها ۱۲۰ هزار تومان حقوق می‌گیرند.
ـ روز ۲ دی، بیش از ۳۰۰ نفر از کارگران مجتمع بزرگ ماشین سازی اراک نسبت به نادیده گرفتن موقعیت شغلی سخت و زیان بار خود، که باید به بازنشستگی پیش از موعد کارگران بیانجامد، دست به اعتصاب زدند.
ـ روز ۸ دی، ۵۰۰ نفر از کارگران پیمان کاری «شهاب خودرو» طی ارسال نامه‌ای به اداره‌ی کار استان تهران خواستار اجرای طبقه بندی مشاغل برای خود شدند.
ـ روز ۸ دی، کارگران کارخانه‌ی ایران برک در اعتراض به تعویق پرداخت دست مزدشان، با ارسال نامه‌ای به مسئولان رژیم، خواهان رسیدگی به خواسته های خود شدند. کارگان این کارخانه، که موتورسیکلت تولید می‌کند، به عدم پرداخت دست مزدشان معترض هستند.
ـ روز ۹ دی، ۸۵۰ کارگر کارخانه‌ی رینگ سازی مشهد، وابسته به شرکت ایران خودرو، در اعتراض به عدم پاسخ گویی به خواسته های شان دست به اعتصاب زدند. کارگران اعتصابی در روز ۳۰ آذر ماه برای رسیدگی به خواسته های خود دست از کار کشیده و اعلام کرده بودند در صورت عدم پاسخ گویی باز هم دست از کار خواهند کشید. خواسته های کارگران اعتصابی عبارتند از: رسمی شدن کارگران قراردادی، قراردادی شدن کارکنان پیمانی، رسیدگی و مساعدت به کارگران بازنشسته، استخدام فرزندان کارکنان بازنشسته و تعیین تکلیف سهام پارسیان. جمعی از کارگران ایران خودرو با صدور اطلاعیه‌ای در ۲ دی، حمایت و هم بستگی کارگران رسمی این کارخانه را با مبارزات اخیر کارگران قراردادی و پیمانی این شرکت اعلام کردند.
ـ روز ۹ دی، ۲۵۰ نفر از کارگران شرکت کنف کار واقع در شهرستان رشت، به دلیل عدم پرداخت حقوق و مزایای خود از سوی کارفرما دست از کار کشیدند. این شرکت بالغ بر ۲۵۰ نفر کارگر دارد و حقوق کارگران از آبان ماه ۸۳ پرداخت نشده است. کارگران علاوه بر طلب حقوق ماه های آبان و آذر سال جاری، عیدی و پاداش سال گذشته را نیز طلب کار هستند. شرکت کنف کار به تازگی به بخش خصوصی واگذار شده، که محصولات تولیدی آن انواع نخ های کنفی و کیسه های کنفی به میزان ۱۱ میلیون تخته در سال می‌باشد.
ـ روز ۱۱ دی، ۲۰ کارگر شرکت کنف کار در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای خود دست از کار کشیدند. کارفرمای این شرکت، از آبان ماه امسال، حقوق کارگران را پرداخت نکرده است.
ـ روز ۱۲ دی، جمعی از پرستاران سازمان نظام پرستاری در مقابل ارگان ریاست جمهوری دست به تجمع اعتراضی زدند. این پرستاران می‌گفتند، جان بیماران از شدت کمبود پرستار در خطر است و وزارت بهداشت به دستورات رییس جمهوری و معاون اول وی در زمینه‌ی رسیدگی به مشکلات پرستاران توجهی نکرده است.
ـ روز ۱۲ دی، ۸۰ کارگر کارخانه‌ی رام پر شهرستان محلات در معرض اخراج قرار گرفتند. تولیدات این کارخانه، نخ پلی استر است.
ـ روز ۱۴ دی، ۱۲۰ کارگر کارخانه‌ی صندوق نسوز خرم به دلیل عدم دریافت چهار ماه حقوق و دیگر مزایای خود در مقابل مجلس اسلامی دست به تجمع اعتراضی زده و خواستار رسیدگی به مطالبات شان شدند. تولیدات این کارخانه، ساخت درها و صندوق‌های نسوز برای بانکها است.
ـ روز ۱۶ دی، کارگران شرکت آوانگان اراک در نگرانی از آینده‌ی شغلی خود خواهان این شدند که این کارخانه با همان شرایطی که قرار است به بخش خصوصی واگذر شود، در اختیار کارگران قرار گیرد. مبارزه و تحصن کارگران برای خواسته های خود نزدیک به ۵۰ روز در جریان بوده است.
ـ روز ۱۶ دی، کارگران نساجی پارس ایران در استان گیلان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای خود تاکنون به مبارزات گسترده‌ای دست زده‌اند. کمیسیونی متشکل از مسئولان استان، نیروی انتظامی و مدیریت پارس ایران در فرمانداری رشت تشکیل شده، تا به مساله‌ی کارگران رسیدگی کند، اما هنوز نتیجه‌ای حاصل نشده است.
ـ روز ۲۰ دی، هم زمان با حضور محمد خاتمی در مجلس اسلامی، برای ارائه‌ی لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۸۴، پرستاران و کارکنان بیمارستان‌ها در مقابل ساختمان مجلس شورای اسلامی دست به تجمع اعتراضی زدند. پرستاران به شرایط سخت

و زیان آور کار خود معترض بودند و خواهان پاسخ گویی به مطالبات خویش، از جمله رفع تبعیض‌ها و نابرابری‌ها شغلی و اجتماعی، شدند.

ـ روز ۲۴ دی، کارگران کارخانه‌ی شاهو در سنندج در حالی که خواستار دریافت دست مزدهای خود بودند، با بی توجهی کارفرما رو به رو شدند. کارگران در عکس العمل به این بی توجهی، از ساعت ۱۲ ظهر، طاهری کارفرمای کارخانه را به هم راه همسرش در اتاق کارش محبوس کرده و اجازه‌ی خارج شدن به آن‌ها را ندادند. کارگران اعلام کردند، که تا حقوق ما را ندهید، اجاز نخواهیم داد از این اتاق خارج شوید. ساعت حدود ۳ بعد از ظهر، نیروی انتظامی و گارد ویژه وارد کارخانه شدند و طاهری و همسرش را از اتاق بیرون آوردند. اما کارگران معترض، که خواهان پرداخت حقوق معوقه‌ی خود بودند، دست به اعتصاب زدند.

ـ در ۲۵ دی، کارخانه‌ی سیلیس ملایر، واقع در شهرک ارزندریان تعطیل شد. این کارخانه حدد ۴۰ نفر کارگر داشت، که در هر کارگاه سه تا پنج نفر کار می‌کردند. پنج نفر از کارگران این کارخانه، بر اثر بیماری ناشی از کار، جان خود را از دست داده‌اند.

ـ روز ۲۶ دی، کارگران اخراجی شرکت تولیدی سیانا برای پیگیری مطالبات خود در برابر خانه‌ی کارگر رژیم در ساوه تجمع کردند. ۱۵۲ کارگر شاغل در این کارخانه از اوایل سال ۸۲ از این کارخانه اخراج شده‌اند. از آن زمان تاکنون، مبارزه‌ی کارگران برای بازگشت به کار و تامین زندگی خود ادامه دارد.

ـ روز ۲۷ دی، کارگران سد زیردان در اعتراض به عدم پرداخت پنج ماه دست مزد خود دست از کار کشیدند.

ـ روز ۲۸ دی، حقوق یک ماه کارگران شاهو پرداخت شد. در حالی که کارگران حقوق سه ماه خود را دریافت نکرده‌اند. دو ماه باقی مانده را قرار است در دو نوبت تا آخر سال پرداخت کنند. در این روز، برای بار دوم مدیریت کارخانه‌ی شاهو اعلام کرد، این کارخانه تا آخر بهمن ماه تعطیل خواهد شد.

ـ روز ۲۸ دی، کارگران شرکت مینوی خرم دره در مقابل درب جلوی ساختمان مدیریت تجمع کردند و خواستار حضور مدیریت کارخانه و جواب گویی به خواسته های شان شدند. کارگران خواهان طبقه بندی مشاغل، پرداخت هزینه‌ی تحصیلی دانش آموزان و پاداش به خاطر افزایش تولید می‌باشند.

ـ روز ۲۸ دی، به دنبال سیاست خصوصی سازی در موسسات تولیدی استان گیلان، ده ها واحد تولیدی کارگران خود را اخراج می‌کنند. کارخانجاتی که شامل طرح خصوصی سازی هستند، عبارتند از: صنایع پوشش رشت، الکتریک ایران رشت، کنف کار ریسندگی مختار، پارس ایران، پرسان، فرش گیلان، صنایع ابریشم گیلان و ایران برگ. کارگران اکثر این واحدها در وضعیت نابسامانی به سر می‌برند و بلاتکلیف هستند. قبل از به اجرا گذاشتن طرح های خصوصی سازی، در این واحدها بیش از هشت هزار کارگر مشغول کار بودند، که تاکنون ۸۰ درصد آن‌ها بیکار شده‌اند.

ـ روز ۲۸ دی، کارگران صنایع پوشش گیلان که به مدت ۳۳ ماه است حقوق خود را دریافت نکرده‌اند، در اعتراض به تعویق در پرداخت دست مزدهای خود در محوطه‌ی کارخانه دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز ۲۹ دی، حدود ۲۰۰۰ نفر از کارگران شرکت پارس مینو به دلیل بی توجهی و عدم پاسخ گویی کارفرما به خواسته های خود دست به اعتصاب زدند. کارگران خواهان افزایش دست مزدها، پرداخت سنوات بازنشستگی بر اساس توافق تا سه ماه حقوق، و سایر مزایای نقدی و غیر نقدی و پرداخت هزینه‌ی سالانه‌ی دندان پزشکی می‌باشند. در ادامه‌ی اعتراض کارگران، کارفرما مجبور شد با کارگران به مذاکره بنشیند. در جلسات مذاکرات، علاوه بر نمایندگانی از سوی کارگران و مدیریت، نمایندگانی از اداره‌ی کار، استانداری، شورای تامین استان و فرمانداری هم شرکت دارند.

ـ روز ۳۰ دی، کارگران برج میلاد در اعتراض به پرداخت نشدن دست مزدشان دست از کار کشیدند.

بهمن

ـ روز اول بهمن، ۵۲ کارگر کارخانه‌ی تخته سه لایی رجایی ساری در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای خود در مقابل استانداری مازندران دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز اول بهمن، کمیته‌ی کارگری کارخانه‌ی قند میاندوآب با صدور اطلاعیه‌ای نوشت: به پاس گرامی‌داشت یاد کارگران خاتون آباد، ما کارگران کارخانه‌ی قند میاندوآب روز یک شنبه ۴ بهمن در ساعت ده صبح به مدت پنج دقیقه دست از کار خواهیم کشید.

ـ روز ۲ بهمن، بیش از ۵۰۰ نفر از کارگران کارخانه‌ی نساجی فومنات در اعتراض به وضعیت کارخانه‌ی فوق جاده‌ی اصلی رشت ـ فومنات را مسدود کردند، که با حمله‌ی نیروهای سرکوب گر رژیم مواجه شدند. در جریان این یورش وحشیانه، چند نفر از کارگران زخمی و به بیمارستان منتقل گردیدند. تعدادی از کارگران این کارخانه، حدود ۱۱ ماه حقوق معوقه دارند.

ـ کارگران شهرداری مسجد سلیمان برای دومین بار طی شش ماه گذشته در اعتراض به عدم رسیدگی مسئولان رژیم به خواسته های شان دست از کار کشیدند. بیشتر کارگران این شهرداری، دو ماه است که حقوق نگرفته‌اند.

ـ روز ۳ بهمن ماه، نیروی انتظامی رژیم به کارگران اعتصابی ریسندگی و بافندگی فومنات رشت یورش برد و حدود شش نفر از کارگران این کارخانه را از ناحیه سر و پا مجروح کرد، که تعدادی از آنان به مراکز درمانی انتقال داده شدند. رمضان علی شیرعلی‌پور، کارگر قسمت تکمیل کارخانه‌ی نساجی فومنات، که در جریان حمله‌ی نیروی انتظامی مجروح شده است، به خبرنگار «ایلنا» گفت: «یک امر صنفی و خارج از هر گونه مساله سیاسی بود. اما یکان ضدشورش نیروی انتظامی به همراه تعدادی لباس شخصی برای سرکوبی کارگران در محل حضور پیدا کرد... یکی از لباس شخصی‌ها به نام... بسیار سربازان را تحریک می‌کرد که همین شخص با یک بشکه ۵۰ لیتری بر سر من کوبید و باعث مجروح شدن من شد... فرماندهی که دستور زدن کارگران را داده است، خیلی ناپخته عمل کرد و اگر آن روز ما سلاح را از دست سربازان می‌گرفتیم، خون به پا می‌شد. ۲۵ سال سابقه کار در این کارخانه دارم و مدیران این شرکت به عناوین مختلف از این واحد سوء استفاده کرده‌اند، ولی غارتی که در طول چهار ماه گذشته در نساجی فومنات صورت گرفته، بی سابقه بوده است. دستمزد کارگران فومنات، ۱۱ ماه است که پرداخت نشده است.»

ـ روز ۴ بهمن، مخالفان کشتار کارگران طی اطلاعیه‌ای اعلام کردند، به مناسبت گرامی داشت یاد کارگران جان باخته‌ی مس خاتون آباد ـ که سال گذشته در تاریخ چهارم بهمن در شهر بابک کرمان، به علت اعتراض به اخراج و از دست دادن کارشان توسط عمال سرمایه به گلوله بسته شدند و چهار تن از

آنان جان خود را از دست دادند ـ ده ها تن از کارگران واحدهای صنعتی جاده‌ی مخصوص کرج و هم چنین نساجی کردستان هم زمان به دو قله‌ی کلون بستک در شمال شرقی تهران و توچال در شمال تهران صعود کردند. این اقدام از عصر روز پنج شنبه ۲۴ دی به عنوان برنامه‌ای شبانه شروع شد و صعودکنندگان پس از هشت ساعت کوه پیمایی از مسیرهای یخ و برف و برپا داشتن چادر در قلل مذکور در ساعت ۱۰ بامداد روز جمعه ۲۵ دی ـ هماهنگ با هم از طریق تلفن ـ با اعلام یک دقیقه سکوت به احترام کارگران جان باخته و برافراشتن لوح و پرچم این مراسم، مراتب انزجار خود را از واقعه‌ی شهر بابک اعلام دشتند و مجازات مسببان و عاملان این واقع ننگین را خوستار شدند.

ـ کمیته‌ی حمایت از کارگران بیکار و اخراجی سنندج با صدور اطلاعیه‌ای در رابطه با ۴ بهمن ۸۲، خطاب به کارگران و مردم آزاده نوشت: بعد از واقعه‌ی شهر بابک، فعالان کارگری در ایران طی نشست‌های مکرر تصویب کردند، که هر سال به اعتراض به این کشتار آشکار، در روز ۴ بهمن ساعت ده صبح به مدت پنج دقیقه دست از کار بکشند و یاد و خاطره‌ی این عزیزان را گرامی بدارند.

ـ روز ۴ بهمن، جمعی از کارگران ایران خودرو در محکوم کردن حمله نیروهای سرکوب گر به کارگران اعتصابی فومنات، طی انتشار اطلاعیه‌ای از جمله نوشتند: سوم بهمن ماه درست یک روز قبل از سال گرد کشتار کارگران خاتون‌آباد، کارگران نساجی فومنات که یازده ماه است حقوق دریافت نکرده‌اند، جهت رسیدن به خواسته های خود جاده‌ی اصلی رشت به فومن را بستند تا از این طریق بتوانند حقوق خود را دریافت کنند، ولی جواب کارگران را با باتوم دادند. در نتیجه، چند نفر از کارگران زخمی و چند نفر روانه بیمارستان شدند... ما کارگران ایران خودرو، حمله به کارگران را محکوم کرده و ضمن اعلام هم بستگی با کارگران نساجی فومنات، از خواسته های به حق آنان پشتیبانی می‌کنیم و به خصوص از کارگران شمالی شاغل ایران خودرو می‌خواهیم کارگران نساجی فومنات را تنها نگذارند و با اعلام پشتیبانی از آنان، راه را برای دوستان کارگر قسمت‌های خود روشن کنند.

ـ روز ۴ بهمن، ۵۰ نفر از کارگران ایران کنف گیلان در اعتراض به عدم پرداخت دست مزدها در برابر خانه‌ی کارگر جمهوری اسلامی در گیلان دست به تجمع اعتراضی زدند. اکثر کارگران این کارخانه بین ۱۸ تا ۲۵ سال سابقه کار دارند و مبالغ قابل توجهی از کارفرما طلب کار هستند.

ـ روز ۵ بهمن، کارگران کشت و صنعت نیشکر فارابی اهواز دست به اعتراض و اعتصاب زدند و خواهان پرداخت فوری چهار تا پنج ماه حقوق معوقه‌ی خود شدند. به کارگران قول داده شد، که بخشی از حقوق معوقه‌ی آن‌ها در تاریخ ۱۵ بهمن پرداخت شود.

ـ به دنبال نوسازی بخشی از ماشین آلات کارخانه‌ی کاشی حافظ، کارفرمای این شرکت، اخراج ۴۰۰ نفر از کارگران را به آن‌ها اعلام کرده است. به دنبال این اقدام کارفرما، کارگران کارخانه در حمایت از هم کاران اخراجی خود دست از کار کشیده و اعتصاب نمودند. نیروهای سرکوب گر رژیم و یگان‌های ویژه‌ی ضد شورش شیراز در محل تجمع کارگران حاضر شده و روزهای سه شنبه ٦ و چهارشنبه ۷ بهمن به کارگران اعتصاب یورش می‌برند. آن‌ها تعدادی از کارگران را زخمی و چند نفر را دستگیر می‌کنند. کارخانه‌ی کاشی حافظ با هزار کارگر در شهرک زرقان در ۱۵ کیلومتری شرق شیراز واقع شده و ۵۰ درصد آن در مالکیت بخش خصوصی و ۵۰ درصد دیگر نیز در مالکیت بانک صنعت و عمران است.

ـ روز ۷ بهمن، بیش از ۸۰ نفر از کارگران شرکت ریسندگی ایران کنف در اعتراض به عدم پرداخت حقوق خود و کم توجهی مسئولان رژیم در مقابل خانه‌ی کارگر گیلان دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز ۷ بهمن، اعتصاب کارگران نساجی خوی پس از سه روز پایان یافت. ۵۰۰ کارگر کارخانه‌ی نساجی خوی، بعد از گفت و گو با مسئولان رژیم و گرفتن تعهد از آن‌ها برای پاسخ گویی به مطالبات شان از جمله سنوات پایان خدمت و قراردادها به اعتصاب خود پایان دادند.

ـ روز ۱۰ بهمن، کارگران پیمان کار در ایران خودرو دست به تجمع اعتراضی زدند. کارگران معترض، خواهان حقوق مساوی در مقابل کار مساوی با کارگران رسمی و استخدام رسمی خود شدند.

ـ روز ۱۱ بهمن، یکی از کارگران نساجی فومنات به علت فقر و بدهی، خود را در محل سالن تکمیل کارخانه حلق آویز کرد، اما کارگر دیگری طناب را قطع کرده و باعث نجات او شد.

ـ روز ۱۲ بهمن، جمعی از بهیاران بیمارستان فاطمه زهرای بوشهر در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای خود در مقابل دفتر معاون امور درمان دانشگاه علوم پزشکی بوشهر تجمع اعتراضی برگزار کردند.

ـ ۱۳ بهمن، کارگران کارخانه‌ی علاءالدین برای رسیدگی به مشکلات خود در محل کارخانه تجمع کردند. احمدعلی عسگری، از کارگران معترض این کارخانه، به خبرنگار «ایلنا» گفت: «کارخانه‌ی علاءالدین هم چون عسل شیرینی است که هر مدیری برای مدیریت آن می‌آید، تنها به فکر پر کردن جیب خود است. ضمن آن که کارگران این واحد با وجود نزدیک شدن به آخر سال به حال خود رها شده و هیچ پاسخ گویی برای آن‌ها پیدا نمی‌شود.» جواد لشکری، کارگر بحش قالب بندی، نیز گفت: «انبارهای شرکت هنوز از وسائل تولیدشده پر است، پس چرا حق و حقوق کارگران را پرداخت نمی‌کنند.» حدود یک ماه و نیم است، که کارخانه‌ی علاءالدین تعطیل شده است. این کارخانه، کولر، بخاری گازی و بخاری علاء الدین تولید می‌کند و حدود ۳۷۰ کارگر دارد، که حدود ۱۵۰ نفر از آنان رسمی و مابقی قراردادی هستند.

«ایلنا»، در تاریخ ۱۳ بهمن ۸۳، نوشت: «فرزند یکی از کارگران شرکت علاءالدین برای تامین مخارج زندگی پدر کارگرش، کلیه خود را فروخت.»

ـ کارگران قراردادی محور شرق تهران، طی نامه‌ای به وزیر کار ژریم نوشتند: «قراردادهای موقت، امروزه به صورت غده‌ی سرطانی در بین صاحبان سرمایه و قدرت ریشه دوانیده و روز به روز بر تعداد کارفرمایانی که به دنبال از بین بردن حقوق اصلی و انکارناپذیر کارگران هستند...» در پایان این نامه آمده است: «کارگران اکنون باید از میان اعتصاب، تحصن و اعتراض یا خفقان و مرگ تدریجی، یکی را انتخاب کنند. از وزیر کار و عوامل اجرایی قانون کار می‌خواهیم از ادامه‌ی این سیاست پیمان کاران(برده فروشان) جلوگیری نمایند و به خواست های کارگران قراردادی اهمیت دهند.»

ـ روز ۱۳ بهمن، ۸۰ کارگر شرکت نساجی پارس ایران گیلان در اعتراض به عدم پرداخت نه ماه حقوق خود از محل کارخانه تا مقابل دفتر نماینده‌ی خامنه‌ای در شهرستان رشت راه پیمایی کردند.

ـ روز ۱۴ بهمن، تعدادی از کارگران شرکت صنعی قطعات فولادی ایران، واقع در منطقه‌ی کلارک کرج، در مقابل این شرکت تجمع اعتراضی برگزار کردند. ۲۵۰ کارگر شاغل در این شرکت دو ماه حقوق معوقه دارند. طی سه سال گذشته، کارگران این شرکت بیش از ده بار در اعتراض به تعویق افتادن حقوق و مزایای خود تجمعات اعتراضی در مقابل شرکت، بزرگ راه تهران و کرج و جاده مخصوص کرج، برگزار کرده‌اند.

ـ کارفرمایان شرکت کفش گام قصد تعطیلی این شرکت را داشتند، که با مقاومت و مبارزه‌ی پیگیر کارگران مجبور به عقب نشینی شدند. کارگران این شرکت، بعد از حدود یک ماه مبارزه و اعتراض مداوم، مانع تعطیلی این شرکت گشتند.

ـ روز ۱۸ بهمن، بیانیه‌ای تحت عنوان «کمیته‌ی پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری در ایران» در سایت «آوای کار» انتشار یافت. در این بیانیه که خطاب به وزارت کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی، سازمان‌های کارگری در سراسر

جهان و «سازمان جهانی کار» نوشته شده، چنین آمده است: «... در این راستا، ضمن درخواست از وزارت کار و امور اجتماعی جهت رفع موانع تشکل یابی کارگران و به رسمیت شناخت نمایندگان مستقل کارگران جهت حضور در تمامی نشستهای مربوط به تدوین قوانین مرتبط با کار از سازمانهای کارگری نیز در سراسر جهان می‌خواهیم تا از خواستهای بر حق کارگران ایران حمایت نمایند...» این بیانیه را حدود ۴۰۰۰ کارگر امضا کرده‌اند.

ـ روز ۱۸ بهمن، مدیران شرکت بهمن، تولید کننده‌ی یخچال فریزر فیلور، که در اوایل بهمن ماه ده نفر از کارگران شاغل این شرکت را اخراج کردند، با توطئه های مختلف قصد دارند کارگران بیشتری را اخراج کنند. در این روز یک آتش سوزی در کارخانه روی داد و کارفرما و مدیران شرکت، کارگران اخراجی را عامل این آتش سوزی اعلام کردند. اما کارگران در گفت و گو با رسانه ها، این اقدام را توطئه‌ی مدیران شرکت می‌دانند.

ـ روز ۱۹ بهمن، بعد از گذشت چهار ماه از تعطیلی کارخانه‌ی چینی مهدی یزد، کارگران این کارخانه هنوز ۱۱ ماه حقوق خود را دریافت نکرده‌اند. کارگران کارخانه‌ی چینی مهدی یزد، در اعتراض به حقوق معوقه‌ی ۱۱ ماهه‌ی خود، در مقابل دادگستری استان یزد دست به تجمع اعتراضی زدند و خواهان پرداخت حقوق خود شدند.

ـ روز ۲۰ بهمن، کارگران کارخانه‌ی شاهو اعلام کردند که «ما خواهان این هستیم، که طاهری مدیرعامل کارخانه جواب گو و طرف ما باشد.» مدیر کارخانه‌ی شاهو اعلام کرد بود، که سوم اسفند ماه هیاتی از تهران با هم راهی نجفی مدیرعامل این کارخانه به محل کار خواهند آمد.

ـ جمعی از کارگران شرکت اکسیژن بالن با تجمع در مقابل خانه‌ی کارگر ساوه به عمل کرد کارفرمای این شرکت اعتراض کردند و خواهان احقاق حقوق خود گردیدند. کارگران شرکت اکسیژن بالن، هفت ماه حقوق و دیگر مزایا طلب کار هستند.

ـ روز ۲۴ بهمن، کارگران کارخانه‌ی قند میاندوآب با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرده‌اند، برای دست یابی به مطالبات خود دست به اعتصاب خواهند زد. کمیته‌ی کارگری کارخانه‌ی قند میاندوآب در پایان اطلاعیه‌ی شماره سه خود، در تاریخ ۲۴ بهمن ماه، تاکید کرد «ما اعضای کمیته‌ی کارگری نیز با هم کاران شریف و زحمت کش خویش پیمان می‌بندیم، که در روز اعتصاب دوش به دوش آنان خواهیم جنگید.»

ـ روز ۲۵ بهمن، ۲۰۰ کارگر کارخانه‌ی کفش گام به دلیل چهار ماه تعویق در پرداخت دست مزدهای خود دست به تجمع اعتراضی زدند. کارگران در مقابل ساختمان مرکزی بانک کارآفرین، واقع در خیابان ظفر تهران، تجمع کردند و خواهان فوری پرداخت دست مزدها و مشخص شدن وضعیت شغلی خود شدند.

ـ روز ۲۵ بهمن، کارگران شرکت اکسیژن بالن در مقابل خانه‌ی کارگر جمهوری اسلامی در ساوه دست به تجمع اعتراضی زدند. کارگران معترض خواهان پرداخت هفت ماه حقوق و مزایای معوقه‌ی خود شدند و نسبت به اخراج های دسته جمعی نیز اعتراض نمودند. این شرکت از سوی کارفرما به دلیل ادعای ورشکستگی از دی ماه گذشته تعطیل شده و ۲۱ کارگر آن با وجود ۲۱ سال سابقه کار اخراج گردیده‌اند.

ـ روزهای ۲۵ و ۲۷ بهمن، معلمان حق التدریس برای چندمین بار در طول چند ماه گذشته در مقابل مجلس جمهوری اسلامی تجمع کردند و خواستار استخدام رسمی خود در آموزش و پرورش شدند.

ـ روز ۲۷ بهمن، «ایلنا» نوشت: «نارنج تعطیل شد و ۵۰۰ کارگر آن نیز بیکار شدند.» کارگران اخراجی شرکت نارنج در قزوین بیش از دو ماه پاداش و عیدی طلب کارند. به طور متوسط هر کارگر این شرکت در حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار تومان از نارنج طلب کار است. ۳۰۰ کارگر نارنج که از ۲۷ ماه پیش، با استفاده از مزایای بازنشستگی سخت و زیان آور بازنشسته شده‌اند، هنوز هیچ مبلغی بابت سنوات خود دریافت نکرده و هر کارگر در

این رابطه حدود ۳ میلیون تومان طلب کار است.

ـ روز ۲۷ بهمن، یک کارگر شاغل در منطقه‌ی عسلویه پس از آن که از دریافت حقوق عقب افتاده‌ی خود ناامید شده بود، طی اقدامی مسلحانه از کارفرمای خود خواستار دریافت حقوق یک سال گذشته‌ی خود شد. این حرکت هشدار بزرگی به سرمایه داران و رژیم جمهوری اسلامی است.

ـ روز ۲۸ بهمن، حدود ۸۰ نفر از کارگران بافت بلوچ در مقابل این کارخانه تجمع اعتراضی برگزار کردند. ۸۰۰ کارگر این کارخانه، دو ماه است حقوق دریافت نکرده‌اند.

اسفند

ـ روز ۳ اسفند، «خبرگزاری کار ایران» نوشت: «پس از گذشت ۳۳ روز از اعتصاب کارگران معدن البرز غربی واحد سنگرود، هنوز هیچ گونه واکنشی از سوی کارفرمای این معدن به عمل نیامده است. اعتراض حدود ۷۰۰ کارگر معدن البرز غربی که در اثر بی توجهی مسئولان، به اعتصابی گسترده و طولانی مدت تبدیل شده است، پس از گذشت ۳۳ روز هم چنان ادامه دارد و بی توجهی مدیران این معدن نیز هم چنان ادامه دارد. قرار است فرماندار، رئیس اطلاعات، فرماندهی نیروی انتظامی و نماینده‌ی مردم این منطقه در مجلس شورای اسلامی با کارفرمای این معدن ملاقات کنند، تا هر چه سریع تر کارگران بر سر کارشان باز گردند. کارگران این معدن که بیش از دو ماه حقوق و مزایا طلب کار هستند.»

ـ روز ۳ اسفند، حدود ۱۰۰ نفر از کارگران کارخانه‌ی شاهو به سوی اداره‌ی کار راه پیمایی کردند و در مقابل ین اداره تجمع نمودند. کارگران بیش از یک ساعت به اعتراض خود ادامه داند، تا طاهری و هیات هم راهش ناچار به مذاکره شدند. در این مذاکرات، صادقی زاده رئیس اداره کار، طاهری مدیر عامل کارخانه‌ی شاهو، آزادی مدیر کارخانه‌ی شاهو و چند نفر دیگر که به کارگران معرفی نشدند، حضور داشتند. کارگران معتقدند، افرادی که معرفی نشدند از مسئولین اطلاعات رژیم بوده‌اند. در این مذاکرات، مدیریت در مورد بخشی از مطالبات کارگران قول مساعد داد و قرار شد حقوق کارگران شاهو با تمامی مزایای روز ۱۲ اسفند پرداخت شود و قرارداد بخشی از کارگران قراردادی تا آخر سال تمدید گردد. هم چنین گفته شد در مورد آینده‌ی کارخانه شاهو، از فروردین ماه سال آینده تصمیم گرفته می‌شود.

ـ ۳ اسفند ماه، ۳۳ روز از اعتصاب کارگران معدن البرز غربی واحد سنگرود می‌گذرد. کارگران این معدن بیش از یک ماه است، که در اعتراض به بیکارسازی، بازخرید اجباری، میزان سنوات پایان خدمت و سختی کار دست به اعتصاب زده‌اند. فرماندار، رئیس اطلاعات و فرماندهی نیروی انتظامی به هم راه نماینده‌ی دیگری از مسئولان رژیم، با کارفرمای این معدن ملاقات

کردند، تا راهی برای پایان دادن به اعتصاب کارگران پیدا کنند.

ـ کارفرمای امور اداری گروه صنعتی کاوه و واحد تحقیقات مرکز صنعتی تبریز، طی ارسال نامه هایی به ۲۷ نفر از کارگران این واحد اعلام کرده است که به دلیل تعطیل خط لوله‌ی تولید پیکان، قصد دارد با کارگران تولید قطعات این واحد تسویه حساب کند. در این واحد تولیدی، ۷۰ کارگر مشغول کار هستند. مدیریت این کارخانه اعلام کرده است، که با توجه به مشکلات تولید پیکان و شرکت‌های وابسته‌ی تولید کننده‌ی قطعات یدکی، سیاست تعدیل نیروی کار را در پیش گرفته است. در اعتراض به این تصمیم کارفرما، جمعی از کاگران شاغل به اداره‌ی کار شکایت کرده‌اند.

ـ کارخانه‌ی قطعات فولاد کرج مدت چهار ماه است، که حقوق خود را دریافت نکرده‌اند. فقط مبلغ ۷۰ هزار تومان علی الحساب به کارگران پرداخت شده است. کارگران نسبت به این وضعیت معترض هستند. این کارخانه توسط پیمان کار اداره می‌شود و کارگران اجبارا روزهای جمعه هم کار می‌کنند.

ـ روز ۵ اسفند، کارگران تخته سه لایی رجایی در اعتراض به بلاتکلیفی و قطع بیمه‌ی بیکاری در مقابل استانداری مازندران تجمع کردند. این شرکت به بخش خصوصی واگذار شده و از سال ۱۳۷۹ عملا تعطیل می‌باشد. در طول این مدت، کارگران با دریافت بیمه‌ی بیکاری زندگی خود را به سختی می‌گذرانند. در این میان، بیمه‌ی بیکاری ۷۰ نفر از کارگران به بهانه‌ی سابقه‌ی زیر ۲۰ سال قطع شده است. کارگران خواستار رفع بلاتکلیفی و دریافت بیمه‌ی بیکاری هستند.

ـ روز ۷ اسفند، تعداد ۵۰۰ نفر از کارگران معترض صنایع پوشش رشت در اعتراض به عدم دریافت چهار ماه دست مزد خود، در ادامه‌ی اعتراضات و مبارزات شان، جاده‌ی اصلی رشت به بندر انزلی را بستند.

ـ روز ۷ اسفند، کارگران نقش باف ساوه در اعتراض به اعلام تعطیلی کارخانه به بهانه‌ی ورشکستگی و در اعتراض به اخراج ۴۰ نفر از هم کاران خود در برابر خانه‌ی کارگر رژیم در ساوه تجمع کردند.

ـ روز ۷ اسفند، نزدیک به ۳۰۰ نفر از کارگران نساجی پارس، که مدت بیش از ده ماه است حقوقی دریافت نکرده‌اند، در برابر استانداری گیلان تجمع کردند.

ـ روز ۸ اسفند، ۴۰ نفر از کارگران شرکت لوله سازی قدس کرمانشاه در اعتراض به تهدید به اخراج و بیکارسازی، در اداره‌ی کار تجمع کرده و نسبت به عواقب این رفتار کارفرمایان به مسئولین اداره‌ی کار هشدار دادند.

ـ روز ۸ اسفند، حدود ۱۰۰۰ نفر از کارگران بازنشسته‌ی شرکت نفت آبادان در اعتراض به عدم رسیدگی به خواسته های شان برای چندمین بار در محل باشگاه پیروز آبادان دست به اعتراض زدند. کارگران بازنشسته‌ی شرکت نفت آبادان، خواستار رسیدگی به مطالبات شان، از جمله خواستار روشن شدن وضعیت مسکن خود، هستند.

ـ روز ۹ اسفند، کارگران کارخانه‌ی ریسندگی بارش اصفهان در اتوبان اصفهان ـ تهران در اعتراض به تعویق در پرداخت دست مزدها و برای گرفتن پاداش و عیدی، به مدت پنج ساعت، تجمع کردند و این اتوبان را بستند. نیروهای انتظامی از کارگران خواستند، که اتوبان را باز کنند و شکایت خود را به اداره‌ی کار ببرند، اما کارگران با بر پا داشتن آتش، چندین ساعت این اتوبان را هم چنان در اختیار داشتند.

ـ روز ۱۰ اسفند، شش تن از ۱۳ کارگر مبتلا به بیماری سیلیکوز شدید کارگاه سنگ کوبی ملایر، در استان همدان، جان خود را از دست دادند. هفت تن دیگر در وضعیت خطرناکی به سر می‌برند.

ـ روز ۱۱ اسفند، کارگران کنف کار رشت به دنبال تصمیم کارفرما مبنی بر تعطیلی کارخانه، دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز ۱۱ اسفند، تعداد هفت نفر از کارگران ایران خودرو، که نسبت به عدم پرداخت عیدی و پاداش آخر سال معترض بودند، توسط کارفرمای شرکت پیمان کاری GPI سالن برش و پرس از کار اخراج شدند. جمعی از کارگران ایران خودرو، نامه‌ای در حمایت از هم کاران اخراجی خود نوشته و ضمن محکوم کردن این حرکت کارفرمای شرکت، از خواست‌های هم کاران اخراجی خود حمایت کرده و خواهان بازگشت فوری و بدون قید و شرط آنان به سر کار و پرداخت حق قانونی شان شدند.

ـ ۱۶۰ نفر از کارکنان و پرستاران بیمارستان خیریه‌ی ولی عصر مشهد، دو ماه حقوق خود را دریافت نکرده‌اند و خواهان پرداخت فوری حقوق خود هستند.

ـ کارگران شرکت آذر بنیاد تبریز، که وابسته به بنیاد جانبازان است، به تاخیر در پرداخت دست مزدشان اعتراض کردند. کارگران با ارسال شکایت نامه به اداره‌ی کار، خواهان پرداخت حقوق معوقه‌ی خود شدند.

ـ کارگران امور آب سیستان، پس از اعتراض و مبارزه، موفق به دریافت بخشی از دست مزد و حقوق و عیدی خود شدند.

ـ روز چهارشنبه ۱۲ اسفند ماه تعدادی از کارگران اخراجی شرکت رجاء اندیمشک، در بابر اداره کار این شهرستان، دست به اعتراض زدند و خواهان بازگشت به کار شدند. تعداد ۳۶ نفر از کارگران این شرکت، روز دوشنبه ۱۱ اسفند از کار اخراج شده‌اند.

ـ روز پنج شنبه ۱۳ اسفند ماه، کارگران فضای سبز دزفول، در برابر دفتر فضای سبز در پارک، دست به تجمع اعتراضی زدند و خواهان پرداخت حقوق معوقه‌ی خود گشتند.

ـ روز ۱۳ اسفند، ۶۵ نفر از کارگران شرکت مرجان کار در گرگان در اعتراض به عدم پاسخ گویی کارفرما به اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و عدم پرداخت مزایای خود، در مقابل استانداری استان گلستان، دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ کارگران سلک باف یزد، که از آذر ماه ۸۳ حقوق خود را دریافت نکرده‌اند، با ارسال نامه‌ای به استانداری و نیروی انتظامی و اداره‌ی کار خواهان پرداخت دست مزدها و ۵۰ درصدی عیدی و پاداش و برخی مزایای دیگر خود شدند.

ـ کارگران قند یاسوج بیش از یک سال است حقوق دریافت نکرده‌اند. به دلیل واگذاری این کارخانه به بخش خصوصی، کارفرمای سابق از پرداخت حقوق به تعویق افتاده‌ی کارگران خودداری می‌کند.

ـ روز ۱۶ اسفند، کارگران معدن زغال‌سنگ سنگرود به سمت فرمانداری رودبار حرکت کردند. کارگران متعرض تاکید کردند، اگر امروز از این راه پیمایی و اعتراض نتیجه‌ی لازم گرفته نشود، فردا به سمت تهران حرکت خواهیم کرد. معدن زغال سنگ سنگرود، در استان گیلان، حوالی شهرستان لواشان واقع شده است.

ـ روز ۱۶ اسفند، کارگران قراردادی بخش تعمیرات پتروشیمی بیستون کرمانشاه با هشدار قبلی دست به اعتصاب زدند. در اثر این اعتصاب کارگران، کار به حالت تعطیل در آمد. کارگران خواستار پرداخت حقوق عقب افتاده‌ی بهمن و هم چنین عیدی و پاداش خود شدند. پس از دو ساعت اعتصاب، کارفرما ناچار به عقب نشینی شد و قول داد حقوق بهمن را پرداخت کند و تا تاریخ ۲۳ اسفند نیز حقوق اسفند ماه را به هم راه عیدی و پاداش کارگران بپردازد.

ـ ۱۳۰۰ نفر کارگر کارخانه‌ی بارش اصفهان از کار اخراج شده و در این کارخانه در حال حاضر فقط ۲۲۰ نفر کارگر مشغول به کار هستند. این در حالی است، که بیش از سه ماه حقوق کارگران پرداخت نشده است. این کارخانه تحت پوشش بنیاد مستضعفان است. در اعتراض به بی توجهی کارفرما، کارگران در دو هفته‌ی متوالی و طی دو روز اقدام به تجمع در مقابل ساختمان مرکزی بنیاد کرده و خواستار پرداخت دست مزدهای معوقه و سایر مطالبات خود شدند.

ـ روز ۱۷ اسفند، کارگران قند دزفول در اعتراض به عدم پرداخت دست مزد و سایر مطالبات شان دست به حرکتهای اعتراضی زدند. از روز ۱۷ اسفند اعتصاب کارگران شروع شد و تا روز ۱۹ اسفند ادامه یافت. کشاورزان چغندر کار نیز در این حرکت اعتراضی شرکت داشته و خواهان تحقق مطالبات خود شدند.

ـ روزهای ۱۷ و ۱۸ اسفند، حدود ۲۰۰ نفر از کارگران نیروگاه اتمی بوشهر در اعتراض به عدم پرداخت دست مزد خود در برابر فرمانداری و اداره‌ی کار و امور اجتماعی دست به تجمع اعتراضی زدند و خواهان پرداخت حقوق معوقه‌ی خود شدند.

ـ روز ۱۸ اسفند کارگران آدنیس مشهد، در اعتراض به عدم پرداخت دست مزد و مزایا در برابر فرمانداری مشهد تجمع کردند. کارگران خواهان پرداخت حقوق معوقه و مزایای ماه های بهمن و اسفند به هم راه عیدی و پاداش آخر سال شدند. شرکت آدنیس، تولید کننده‌ی لوازم خانگی، نظیر بخاری، آب گرمکن و کولر بوده و ۱۵۰ کارگر دارد.

ـ روز ۱۸ اسفند، کارگران سامیکو صنعت همدان در اعتراض به عدم رسیدگی به مشکلات شان، اقدام به برپایی یک تجمع اعتراضی کردند. ۱۵۵ کارگر این کارخانه، به دلیل انحلال شرکت، به مدت دو سال است در بلاتکلیفی به سر می‌برند.

ـ روز ۱۹ اسفند، «ایلنا» به نقل از انجمن مدیران کارخانه های سنگ بری فارس نوشت: «انجمن مدیران کارخانه های سنگ بری استان فارس، نسبت به تعطیلی چهار هزار واحد سنگ بری و بیکاری بالغ بر ۱۰۰ هزار کارگر شاغل در این صنعت هشدار داد.»

ـ روز ۱۹ اسفند، یک از مسئولان خانه‌ی کارگر رژیم در مهاباد گفت: ۹۰ درصد کارگران شاغل در واحدهای تولیدی مهاباد، قراردادی بوده و از هیچ گونه امنیت شغلی برخوردار نیستند.

ـ روز ۱۹ اسفند، کارگران بهمن پلاستیک در اعتراض به عدم پرداخت چهار ماه حقوق و مزایای خود دست به تجمع اعتراضی در مقابل وزارت کار زدند. کارگران خواهان ملاقات با وزیر کار بودند، که با دخالت نیروی انتظامی رو به رو شدند.

ـ روز ۱۹ اسفند، کارگران فرآورده های گوشتی سالم ایلام برای گرفتن شش ماه دست مزد معوقه‌ی خود دست به حرکت اعتراضی زدند. اعتراض و مبارزه‌ی این کارگران مدتهاست ادامه دارد.

ـ روز ۲۰ اسفند، کارگران کارخانه‌ی یخچال سازی لرستان در اعتراض به چهار ماه حقوق پرداخت نشده خود در مقابل ساختمان استانداری دست به تجمع اعتراضی زدند و خواستار رسیدگی به مشکلات شان گردیدند.

ـ روز ۲۱ اسفند، کارگران شرکت جهان پارس خوزستان در اعتراض به عدم پرداخت دست مزدشان در مقابل استانداری خوزستان تجمع کردند. هم زمان با این تجمع، تعداد دیگری از کارگران در محل کارخانه دست به تحصن زده و اعلام کردند که تحصن خود را تا رسیدن به خواسته های شان ادامه خواهند داد. حدود ۱۷۰۰ کارگر جهان پارس، که در طرح های جمع آوری گازهای هم راه نفت در میدان

بنگستان کار می‌کنند، مدت یک سال است دست مزدهای خود را دریافت نکرده‌اند.

ـ روزهای ۲۲ و ۲۳ اسفند، بیش از دو هزار کارگر کارخانه های نساجی ایران ترمه و تهران پتو به مدت دو ماه است دست مزدهای خود را دریافت نکرده‌اند. کارگران خواهان رسیدگی مسئولین، مدیریت و اداره‌ی کار به مشکلات شان هستند.

ـ روز ۲۴ اسفند، ۲۲۰ کارگر کارخانه‌ی یخچال سازی لرستان خرم آباد، در اعتراض به عدم پرداخت به موقع دست مزد و عدم پرداخت عیدی و پاداش آخر سال در برابر ساختمان استانداری این شهر دست به تجمع اعتراضی زدند. این کارخانه، که ۳۳۰ کارگر در آن کار می‌کنند، اخیرا به بخش خصوصی واگذار شده است.

ـ روز ۲۴ اسفند، حدود ۴۰۰ نفر از کارکنان دانشگاه جندی شاپور در اعتراض به پرداخت نشدن حقوق و مزایای پایان سال در برابر سازمان مرکزی این دانشگاه تجمع نمودند. معترضین، خواهان پرداخت حقوق اسفند ماه، دو ماه اضافه کاری بهمن و اسفند، جیره های غیر نقدی شش ماهه‌ی دوم، حق لباس شش ماهه‌ی دوم امسال و پاداش پایان خدمت بازنشستگان سال ۸۳ هستند. مقامات دانشگاه اعلام کرده‌اند، که پیگیری‌ها برای رسیدگی به مطالبات کارکنان ادامه دارد و در حال حاضر هیاتی به این منظور در تهران به سر می‌برد.

ـ روز ۲۴ اسفند، کارکنان اتوبوس رانی تهران به ایجاد تاخیر در خروج اتوبوس‌ها از ترمینال و تجمع در میدان آزادی اقدام کردند. روز ۲۵ اسفند نیز کارکنان اتوبوس رانی تهران، در اعتراض به قطع اضافه کاری و کسر حقوق خود دست به اعتراض زدند. کارکنان شرکت واحد، تاکنون به اشکال مختلف اعتراضات شان را پیش برده‌اند. مدیریت این شرکت، طی اطلاعیه‌ای قول داده است خواسته های کارکنان را مورد رسیدگی قرار دهد.

ـ روز ۲۶ اسفند، حداقل دست مزد کارگران در سال ۱۳۸۴، بر اساس روزانه ۴۰۸۶۴ ریال تعیین شد، که این مبلغ به صورت ماهیانه ۱۲۲ هزار و ۵۹۲ تومان می‌باشد. این مصوبه، کارگران را بیش از پیش در فقر و فلاکت فرو می‌برد و ابعادی غیر تصور به آن در میان کل خانواده های کارگری می‌دهد.

ـ روز ۲۶ اسفند، بیش از ۱۰۰ نفر از کارگران لوله سازی اهواز به یک تجمع اعتراضی دست زدند. کارگران در این تجمع اعتراضی نسبت به عدم پرداخت حقوق معوقه‌ی خود اعتراض کردند. کارگران در ادامه‌ی این اعتراض، جاده‌ی اهواز ـ خرمشهر را بستند.

ـ روز ۲۸ اسفند، ۵۰۰ نفر از کارگران سلک باف یزد در اعتراض به پرداخت نشدن دست مزد خود اقدام به تظاهرات در شهر یزد زدند. کارگران بعد از دو ساعت راه پیمایی در خیابان‌ها اصلی شهر در محوطه‌ی سالن اجتماعات استانداری جمع شده و خواستار پاسخ گویی مقامات استانداری به خواسته های خود شدند. کارگران مدت چهار ماه است حقوق نگرفته‌اند.

ـ روز ۲۹ اسفند، سه کارگر پتروشیمی واحد تندگویان در بندر امام، که برای آوردن وسایل خود به داخل مخزن اسید رفته بودند، دچار خفگی شده و جان باختند. کارگر دیگری که برای کمک به هم کارانش به داخل مخزن اسید رفته بود، با کمک کارگران دیگر از مرگ نجات یافت.

* * *

فروردین ۱۳۸۴

ـ روز ۱۴ فروردین، در اثر انفجار مواد اسیدی در کارخانه‌ی فابیر گلاس، واقع در بخش ملارد شهرستان شهریار، ۲۳ کارگر مجروح شدند.

ـ روز ۱۷ فروردین، کارگران شرکت فرش بابلسر بر علیه تعطیلی کارخانه و بیکارسازی کارگران دست به تجمع زدند. این کارخانه، که یکی از واحدهای تولیدی فرش ماشینی در کشور است، در اواخر سال گذشته تعطیل شد. کارگران پس از این تجمع، اقدام به راه پیمایی کردند که با دخالت نیروهای انتظامی پایان یافت.

ـ روز ۱۷ فروردین، رانندگان اتوبوس‌های برون شهری استان سمنان اعتصاب کردند و برای پیگرد خواست خود در مقابل محل سازمان حمل و نقل و

پایانه های سمنان دست به تجمع اعتراضی زدند. کارگران اعتصابی نسبت به نحوه‌ی کار شرکت واحد در انتقال مسافران برون شهری اعتراض داشتند. این اعتصاب با دادن قول مساعد به رانندگان خاتمه یافت.

ـ روز ۱۷ فروردین، ده ها نفر از کارگران شرکت سامیکو صنعت همدان در اعتراض به بیکاری و عدم تامین معاش در مقابل اداره‌ی کار و امور اجتماعی همدان دست به تجمع زدند. این شرکت از اسفند ماه ۸۱ تاکنون تعطیل بوده و کارگران بدون معاش مانده‌اند. کارگران معترض می‌گویند: «مدت ۲۵ ماه است، که از این شرکت حقوق و دست مزد دریافت نکرده و از سایر مزایا از جمله بیمه بیکاری نیز محرومیم.»

ـ روز ۱۸ اردیبهشت، کارگران مجتمع گوشت اقلید فارس، که در ۲۶۳ کیلومتری شیراز واقع شده است و یکی از شش کشتارگاه مهم کشور است، در اعتراض به تعطیلی این واحد و اخراج دسته جمعی کارگران دست به تجمع اعتراضی زدند.

ـ روز ۱۸ فروردین، در اثر انفجار دیگ بخار کارخانه‌ی ریسندگی و بافندگی نارنج، یک کارگر جان خود را از دست داد و کارگر دیگری نیز زخمی گردید.

ـ روز ۲۰ فروردین، کارگران نیروگاه اتمی بوشهر در اعتراض به اخراج ۲۵ کارگر این نیروگاه و تهدید به اخراج کارگران بیشتری دست به اعتصاب زدند. کارگران با تجمع در مقابل خانه‌ی کارگر رژیم، خواهان پایان دادن به اخراج کارگران شدند.

ـ روز ۲۰ فروردین ماه، کارگران کارخانه‌ی الکتریک مشهد در مخالفت با حکم اخراج ۱۴۰ تن از کارگران رسمی و قراردادی این واحد در مقابل اداره‌ی کار تجمع کردند.

ـ روز ۲۱ فروردین، ۲۰۵ کارگر بازنشسته پیش از موعد در شرکت چوب و کاغذ ایران (چوکا) در اعتراض به نحوه‌ی احتساب سنوات خدمت و برای پرداخت کامل حقوق و مزایای بازنشستگی خود در محل کارخانه دست به تجمع زدند. کارگران در این تجمع اعتراضی، خواهان پرداخت مزایای بازنشستگی به ازای هر سال سه ماه حقوق شدند. شرکت صنایع چوب و کاغذ ایران، یکی از شرکتهای بزرگ در زمینه‌ی صنعت چوب و کاغذ است، که بیش از ۴۰۰۰ کارگر دارد.

ـ روز ۲۱ فروردین، ۲۱۰ کارگر ایران خودرو دیزل در اعتراض به حکم اخراج خود در مقابل این کارخانه دست به اعتراض زدند. این کارگران تحت پوشش شرکت پیمان کاری «توسعه‌ی خودروکار»، برای ایران خودرو دیزل کار می‌کنند و قرارداد آنها تا پایان تیر ماه به پایان می‌رسد. با این حال، کارگران سه ماه زودتر از زمان پایان قرارداد و در حالی اخراج می‌شوند، که به آنها قول استخدام رسمی در این کارخانه داده شده بود.

ـ روز ۲۱ فروردین، «خبرگزاری کار ایران» به نقل از یکی از مسئولان خانه‌ی کارگر رژیم در نیشابور نوشت: «کارگران فیروز الکتریک نیشابور، ماهیانه ۵۰ هزار تومان حقوق دریافت می‌کنند.»

ـ روز ۲۳ فروردین، وقتی کارگران شیفت صبح سالن تعمیرات ایران خودرو به سر کار آمدند متوجه توقف خطوط تولید، به علت قطعهای متناوب کابلهای برق، شدند. این توقف تا ساعت ۱۱ صبح ادامه داشت. در همین راستا، تعدادی از کارگران به حراست فراخوانده شدند و بعد از بازجویی، پرویز سالاروند به زندان اوین برده شد. از آن تاریخ، جو خفقان بیشتری در این کارخانه حاکم شده است. پرویز سالاروند دارای همسر و دو کودک خردسال می‌باشد.

ـ روز ۲۴ فروردین، به دنبال اقدام شهرداری منطقه‌ی ۱۴ در پلمپ «مجتمع فرهنگی ـ هنری دنیای شادی»، در شرق تهران، صدها کارگر و خانواده های شان و غرفه داران مجتمع، عصر روز سه‌شنبه با تجمع در این محل، به این اقدام شهرداری اعتراض کردند و خواهان رسیدگی مسئولان به این امر شدند.

ـ جمعی از کارگران ایران خودرو با صدور اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۶ فروردین، به تصمیم شورای عالی کار در تعیین حداقل دست مزد ۱۲۲ هزار تومان برای کارگران در سال ۱۳۸۴ اعتراض کردند. کارگران این تصمیم را غیر عادلانه نامیده و گفته‌اند، که حداقل دست مزد کارگران باید چیزی حدود ۴۰۰ هزار تومان باشد. کارگران خواستار افزایش دست مزدها متناسب با نرخ تورم و گرانی می‌باشند.

ـ روزهای ۲۷ و ۲۸ فروردین، کارگران کارخانه‌ی شاهو سنندج در اعتراض به اخراج ۳۰ نفر از هم کاران خود در مقابل استانداری و اداره‌ی کار تجمع کردند. کارگران خواهان بازگشت هم کاران خود به سر کار شدند.

ـ روز ۲۸ فروردین، ده ها نفر از کارگران فصلی کارخانه‌ی قند میاندوآب در محل اداره‌ی کل آذربایجان غربی در اعتراض به انعقاد قراردادهای موقت کار، دست به تجمع اعتراضی زدند. این کارگران که تعدادشان به ۷۰ نفر می‌رسید، می‌گویند که اگر ما به صورت فصلی کار می‌کنیم، دیگر چه لزومی دارد که با شرایط قرارداد موقت مشغول به کار باشیم.

اردیبهشت

در مقطع اول ماه مه روز جهانی کارگر، بیانیه‌ای تحت عنوان «تشکل کارگری را به نیروی خود ایجاد کنیم»، که لیست اول آن را بیش از سه هزار کارگر امضا کرده‌اند، انتشار یافت. در بخشی از این بیانیه چنین آمده است: «امروز یکی از بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوق مسلم و شناخته شده‌ی کارگران جهان، حق ایجاد هر نوع تشکل کارگری است. در دنیای امروز، کارگران تشکل خود را بدون اجازه‌ی دولتها ایجاد می‌کنند و دولتها، طبق استانداردهای جهانی، فقط وظیفه‌ی ثبت این تشکل‌ها را بر عهده دارند و در صورت ثبت نکردن آنها هم این تشکل‌های کارگری می‌توانند تشکیل شوند و فعالیت کنند...» در این بیانیه تاکید شده است، که: «بر پایه‌ی منافع مشترک و طبقاتی، وظیفه‌ی حمایت از کارگران ایران بر دوش تمامی انسان‌های شریف در سراسر جهان سنگینی می‌کند. هست و نیست کارگران ایران بر اثر تهاجم بی امان نظام سرمایه داری بر باد رفته است. ما از شما پیش روان و فعالان کارگری، اتحادیه ها و سندیکاها، انجمن‌ها و طرف داران طبقه‌ی کارگر می‌خواهیم ما را یاری و حمایت کنید.»

ـ در اول ماه مه، جمعی از کارگران استان تهران، جمعی از کارگران استان خوزستان، کمیته‌ی کارگری گیلان، کمیته‌ی کارگری سنندج، کمیته‌ی کارگری بوکان، کمیته‌ی کارگری کرمانشاه، کمیته‌ی کارگری سقز، اعلام موجودیت کردند. در بخشی از بیانیه‌ی اعلام موجودیت این تشکل، چنین آمده است: «این تشکل در راه ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر شوراهای کارگری و مردمی تلاش و مجاهدت می‌نماید. این تشکل برای تحقق نظام شورایی و دموکراسی مستقیم توده های مردم می‌جنگد و صد البته جنگ ما جنگی تمام عیار و بدون وقفه، همه جانبه و فراگیر و سراسری و طبقاتی است و همه زوایا و ابعاد کار و زندگی کارگران و مردم محروم جامعه را در بر می‌گیرد.»

ـ در اول ماه مه، «کمیته‌ی کارگری برگزاری مراسم اول ماه مه روز جهانی کارگر» (کمیته‌ی کارگری تولیدی تهران، کمیته‌ی کارگری کارخانه‌ی قند میاندوآب، کمیته‌ی کارگری شرکت جرثقیل سازی، نمایندگان شرکت صنایع پمپ، کمیته‌ی حمایت از کارگران اعتصابی سنندج، کمیته‌ی فعالان کارگری کرمانشاه، کمیته‌ی کارگران پاوه، کمیته های کارگری گیلان، شورای هیات تحریریه‌ی نشریه‌ی «کارگر پیشرو») با انتشار قطع نامه‌ای از جمله بر حق و حقوق کارگران، مبارزه برای برپایی تشکل‌های مستقل ضد سرمایه داری کارگری، لغو قراردادهای موقت کار و انحلال شرکتهای پیمان کاری و تضمین امنیت شغلی، لغو کار کودکان، برابری دست مزد زنان با مردان در همه سطوح کار مزدی و ایجاد شرایط کاری متناسب با وضعیت ویژه‌ی زنان، محکوم کردن هر گونه تبعیض قومی، مذهبی و نژادی که به قصد تفرقه در میان کارگران صورت می‌گیرد، دفاع از مبارزات پرستاران و معلمان، و علیه جنگ امپریالیستی و... تاکید کردند.

ـ روز ۱۱ اردیبهشت، روز جهانی کارگر، قطع نامه‌ی کمیته‌ی برگزاری مراسم اول ماه مه (تهران، سقز، بوکان، بانه، مریوان) انتشار یافت. در پاراگراف اول این قطع نامه می‌خوانیم: «نظر به این که نظام سرمایه داری اوضاعی را به کارگران تحمیل کرده که فقر، فساد، تبعیض، بی حقوقی، تن فروشی، اعتیاد و دیگر مصائب زندگی بشر از مظاهر آشکار و بارز آن است...» مطالبات اساسی طبقه‌ی کارگر

در این قطع نامه در ۱۹ بند فرموله شده است. در بند ۱۹ آن نیز تاکید شده است: «پیروزی مبارزه برای تحقق مطالبات فوق در گرو ایجاد تشکیلاتی است، که هدفش از میان بر داشتن نظام سرمایه داری است. ما کارگران را به مبارزه برای ایجاد تشکل ضد سرمایه داری فرا می‌خوانیم و با شعار زیر به استقبال سال جدید می‌رویم: کارگران بیایید علیه سرمایه متشکل شویم!»

ـ جمعی از کارگران دانشگاه فردوسی مشهد با انتشار قطع نامه‌ای به مناسبت اول ماه مه، از جمله تاکید کردند که «بیش از گذشته دریافته‌ایم، که عامل اصلی مشقات و محرومیت‌های بشر زمان ما، نظام سرمایه داری و بردگی مزدی است.»

ـ هیات موسس سندیکاها با انتشار قطع نامه‌ای از جمله نوشتند: «... بارها اعلام کرده‌ایم، اگر مجلس خانه ملت است، با توجه به نرخ بالای جمعیت کارگران و مزد و حقوق بگیران، باید شرایط حضور نمایندگان واقعی این بخش عظیم جمعیت کشور در پارلمان فراهم گردد. و به همین منظور اعلام می‌داریم، ما خواهان حضور نمایندگان واقعی کارگران به نسبت جمعیت کارگری کشور در مجلس هستیم.»

ـ کارگران سنندج در روز جهانی کارگر، قطع نامه‌ای را منتشر کردند. در پاراگراف اول این قطع نامه آمده است: «اول مه (روز جهانی کارگر)، روز اعلام اتحاد جهانی طبقه‌ی ما برای مقابله با این دنیای وارونه است. روز اعلام کیفرخواست طبقه‌ی کارگر جهان علیه کلیت نظام سرمایه داریست. در این روز، کارگران در اقصی نقاط جهان رژه‌ی میلیونی خود را علیه نظام سرمایه داری که عامل تمام محرومیت‌ها و مشقات، فقر و گرسنگی، بیکاری و بی مسکنی، فساد فحشا و رنج و تباهی است، به نمایش می‌گذارد...»

ـ شرکت ایران خودرو امسال نیز تصمیم داشت، مثل سنوات قبل، روز کارگر را روز کار عادی اعلام کرده و کارگران را با تهدید و زور و کسر آکورد و اخراج و لغو قرارداد وادار سازد، تا در سه شیفت کاری در سر کار حاضر شوند. این مساله شدیدا مورد اعتراض کارگران قرار گرفت. کارگران طی اطلاعیه‌ای اعلام کردند، که روز ۱۱ اردیبهشت، اول ماه مه، روز تعطیلی است و آنان در سر کار حاضر نخواهند شد. به دنبال اعتراض کارگران، این شرکت عقب نشینی کرد و رسما طی اطلاعیه‌ای، که از سوی روابط عمومی این شرکت اعلام شد، روز کارگر را روز تعطیل اعلام کرد.

ـ روز اول مه امسال، خانه‌ی کارگر رژیم قصد داشت کنگره‌ی هشتم خود را در ورزشگاه ۱۲ هزار نفری آزادی برگزار نماید و هاشمی رفسنجانی را نیز به عنوان مهمان و سخن رانی به مراسم خود دعوت کند، تا وی رسما کاندیداتوری خود برای نامزدی نهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری اسلامی را اعلام نماید. اما کارگران مراسم خانه‌ی کارگر و کنگره‌ی هشتم آن را بر هم زدند و بساط تبلیغات خانه‌ی کارگر برای رفسنجانی را مفتضح کردند. به گزارش «خبرگزاری فارس»، به دلیل اغتشاش و ترک سالن از سوی مدعوین در مراسم افتتاح هشتمین کنگره‌ی کارگران، سخن رانی رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام در جمع کارگران لغو شد. بسیاری از کارگران حاضر در جلسه، در پی اعتراض به مسئولین برگزاری این مراسم، اقدام به ترک سالن کردند. این گزارش حاکی است، که علی رضا محجوب، دبیر کل خانه‌ی کارگر، برای بازگرداندن آرامش به سالن و آرام کردن کارگران به پشت تریبون رفت، ولی این امر هم نتوانست جلوی ترک سالن توسط کارگران را بگیرد. و به دلیل خالی شدن سالن از جمعیت، سخن رانی رییس تشخیص مصلحت نظام در جمع کارگران لغو شد. به گزارش «ایلنا»، در همین رابطه هاشمی رفسنجانی گفته است که: «توهین کردند، نیامدم. در آن جلسه برخی افراد نفوذی علیه دولت، مجلس و دیگر قوای نظام شعار می‌دادند، بنابراین، مناسب بود در جلسه‌ای که این طور به دولت و مجلس هتاکی می‌شود و برخی خیال سوءاستفاده از آن را دارند، شرکت نکنم. من به هیچ وجه موافق توهین و هتاکی به قوای نظام نیستم و به همین دلیل هم در آن مراسم حضور پیدا نکردم، البته این توهین‌ها از سوی عوامل نفوذی که در میان جمعیت نشسته بودند، انجام شد.»

ـ در فاصله روزهای ۱۰ تا ۱۲ اردیبهشت، معلمان سراسر کشور برای احقاق مطالبات خود و از جمله برای افزایش دست مزد خود دست به برپایی تجمعات اعتراضی زدند. این تجمعات در تهران برای سه روز متوالی ادامه داشت و از ساعت ۸ تا ۱۲ در مقابل مجلس شورای اسلامی برگزار شد.

* * *

آن چه که به طور مختصر در بالا آمد، تنها فرازهایی از موقعیت اقتصادی و اجتماعی طبقه‌ی کارگر و مبارزه‌ی کارگران علیه سرمایه داران و رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی در فاصله‌ی ۱۱ اردیبهشت ۸۳ تا ۱۱ اردیبهشت ۸۴ را نشان می‌دهد. فاصله و دوره‌ای که از یک سو، عمل کرد وحشیانه‌ی سرمایه داران و رژیم حامی سرمایه در استثمار و سرکوب نیروی کار و از سوی دیگر، مبارزه و مقاومت توده‌ی کارگران در دفاع از هستی و حرمت انسانی خود را به نمایش می‌گذارد.

همین نمونه ها از وضعیت زندگی و مبارزه‌ی کارگران به صراحت نشان می‌دهند، اگر که کارگران متحد و هم بسته نباشند؛ و اگر که به این منظور تشکل‌های رادیکال ضد سرمایه داری خود را به وجود نیاورند و مبارزات خود را سراسری و متحد نکنند؛ علی رغم مبارزه‌ی دائمی و تا پای جان، هم چنان برده‌ی مزدی سرمایه باقی خواهند ماند، هم چنان ستم و استثمار و سرکوب وحشیانه‌ی سرمایه داران و رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را با گوشت و پوست خود تجربه خواهند کرد، و هر پیروزی مبارزه‌ی آنان در تعرض بعدی سرمایه و عوامل سرکوب آن قابل برگشت خواهد شد. از همین رو، در دوره‌ی حاضر، ایجاد تشکل‌های کارگری ضد سرمایه داری یک ضرورت تام و تمام برای هر درجه از اتحاد و هم بستگی طبقه‌ی کارگر و پیش رفت مبارزه‌ی انسانی آنان است. واضح است، که چنین تشکلات واقعی کارگری مستقیما توسط خود توده‌ی کارگر به وجود می‌آیند و موجودیت علنی آن‌ها نیز از طریق مبارزه به کارفرمایان و رژیم سرمایه داری تحمیل می‌گردد. تلاش برای کسب اجازه از وزارت کار رژیم ضد کارگر، جهت برپایی تشکل‌های «مستقل کارگری» ـ که رفرمیست‌ها و لیبرال‌های دورن جنبش کارگری به دنبال آن هستند ـ نه تنها کمک چندانی به مبارزه‌ی طبقاتی کارگران نخواهد کرد، که برعکس این مبارزه را به کج راه می‌کشاند.

در چنین شرایطی، اولویت ما کارگران و کمونیست‌ها برپایی تشکل‌های مستقل از رژیم، احزاب بورژوازی و نهادهای وابسته به آن و سراسری کردن اتحاد طبقاتی و مبارزات جاری مان است. تنها طبقه‌ی کارگر متشکل با افق و چشم انداز سوسیالیستی می‌تواند مطالبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را به سرمایه داران و رژیم سرمایه داری تحمیل کند و در راستای سازمان دهی انقلاب اجتماعی برای سرنگونی سیستم سرمایه داری و لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی و ساختن جامعه‌ی کمونیستی گام‌های محکم و ماندگار بردارد.

گزارشی از برگزاری اول ماه مه در سقز

یک هفته قبل از اول مه، روز جهانی طبقه‌ی کارگر، شهر سقز حالت عادی خود را از دست می‌دهد. فعالین کارگری در جنب و جوشند. مامورین علنی و مخفی رژیم در همه جا حاضرند و با نگرانی اوضاع را می‌پایند. تراکت‌های اول ماه مه پخش می‌شود و دست به دست می‌گردد. در تراکت‌ها اسمی از محل برگزاری مراسم به میان نمی‌آید. کارگران پرسانند. مردم دست خوش هیجانند. خانه‌ی فعالین کارگری شناخته‌ی شده‌ی شهر، محل رفت و آمد مردم پرسش گر و هیجان زده می‌شود. دو روز مانده به اول ماه، پرچم‌های سرخ و شعارهای اول ماه مه در چهارراه های مهم برافراشته می‌شود. مامورین اطلاعات به خانه‌ی آقای محمود صالحی می‌روند:

_ برنامه چیست؟

_ روز جهانی خود را جشن می‌گیریم.

_ کجا؟

_ وقت خودش اطلاع داده خواهد شد و از مامورین خواهیم خواست امنیت مراسم را تامین کنند.

_ شما سخن رانی خواهید کرد؟

_ بله.

_ امیدواریم صحبتها تحریک کننده نباشد.

_ همه‌ی سخن رانی‌ها پیرامون وضعیت کار و زندگی کارگران و خانواده های کارگری و حقوق بر حق شان خواهد بود. اگر شما این حرفها را تحریک کننده ندانید، تحریکی در میان نخواهد بود.

_ ما می‌خواهیم حادثه‌ای پیش نیاید.

_ اگر شما حادثه‌ای پیش نیاورید، هیچ چیز روی نخواهد داد.

_ ما می‌خواهیم هم کاری کنیم.

روز دهم اردیبهشت، فرماندار سقز از آقای محمود صالحی دعوت می‌کند، تا در اداره‌ی فرمانداری حضور یابد. در فرمانداری جلسه‌ای تشکیل می‌شود، که در آن فرماندار، شهردار و نماینده‌ی شوراهای اسلامی کار با احترام از آقای صالحی می‌خواهند در مراسمی که در سالن کاوه برگزار می‌شود، شرکت و سخن رانی کند. آنها تعهد می‌دهند، که او امکان بیابد در کمال آزادی و بدون هیچ ممانعتی مطالب خود را بیان دارد. آنها قول می‌دهند، که مقامات شهر فقط روز کارگر را تبریک بگویند و بقیه‌ی جلسه دست کارگران باشد. آقای صالحی از فرماندار می‌خواهد، که تعهدات خود را کتبی کند و رسما از او برای سخن رانی دعوت نماید، تا او بتواند تصمیم بگیرد.

آقای صالحی پس از ترک فرمانداری، فعالین کارگری شهر را در جریان می‌گذارد و خواهان تصمیم گیری جمعی می‌شود. پس از بحث‌های مفصل و سنجیدن جوانب مثبت و منفی مساله، ۹۵ درصد حاضرین پیشنهاد فرماندار را یک عقب نشینی بزرگ برای رژیم به حساب می‌آورند و خواهان شرکت در مراسمی می‌شوند که در سالن کاوه برگزار می‌شود. استدلال اکثریت این است، که بزرگ داشت اول مه و ایراد سخن رانی در محیطی که امنیت آن تامین شده، به نفع است. حدود پنج درصد خواستار تحریم مراسم دولتی و برگزاری مراسم مستقل می‌شوند. پس از اتمام بحثها، اکثریت تصمیم می‌گیرند که در مراسم سالن کاوه شرکت کنند و آن را به دست بگیرند.

فعالین کارگری پس از تصمیم گیری فوق، تدابیر ویژه‌ای اتخاذ می‌کنند، که در صورت کلک زدن از جانب رژیم بتوانند مراسم مستقل خود را برگزار کنند.

شب دهم اردیبهشت شایع می‌شود، که نام محمود صالحی از لیست سخن رانان اول ماه مه حذف شده است. صبح روز ۱۱ اردیبهشت از طرف اداره‌ی کار سقز به محمود صالحی تلفنی اطلاع داده می‌شود، که متاسفانه او از لیست سخن رانان حذف شده است. محمود در جواب می‌گوید، که اشکالی ندارد و در این صورت کارگران برنامه‌ی خود را برگزار می‌کنند. ساعاتی بعد از طرف اداره‌ی حراست فرمانداری تلفنی با جلال حسینی تماس گرفته می‌شود، تا درباره‌ی چگونگی برگزاری مراسم اول ماه مه سئوال کنند. جلال حسینی به آنها اطلاع می‌دهد، که سخن رانی محمود صالحی لغو شده است و کارگران تصمیم دارند که مراسم خودشان را برگزار کنند. ماموران حراست فرمانداری لغو سخن رانی محمود صالحی را نادرست می‌دانند و قول می‌دهند که در تماس با اداره‌ی کار همه‌ی کارها را درست کنند و از جلال حسینی می‌خواهند، که از برگزاری مراسم خودداری کنند. سپس محمود صالحی که در همین محل بوده است، با ماموران حراست گفت و گو می‌کند. محمود صالحی از فرمانداری می‌خواهد، که تصمیم خود را قبل از ساعت ۱۲ رسما اعلام کنند. محمود صالحی قبل از ساعت ۱۲ به فرمانداری مراجعه می‌کند و آنها تصمیم و موافقت خود با سخن رانی وی در سالن کاوه را کتبا به خودش تحویل می‌کنند.

در مراسم سالن کاوه، که ساعت سه و نیم بعد از ظهر شروع می‌شود، بیش از ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر شرکت می‌کنند که اکثریت تام آنها از کارگران رادیکال و خانواده های آنها هستند. تعداد زنان شرکت کننده کمی کم‌تر از نیم شرکت کنندگان است. روسای ادارات شهر نیز در سالن حضور دارند. دو پرچم سرخ و پلاکاردهای بزرگ «زنده باد اول ماه مه، روز هم بستگی جهانی طبقه‌ی کارگر» جزو دیگر آرایه های سالن است. اولین سخن ران، رئیس خانه‌ی کارگر است. سخنان او شامل مقداری کلیشه و وعده هایی است، که با کلمات «دروغ است، فریب است» و تمسخر اکثریت حضار روبرو می‌شود. به دنبال او کسی تحت عنوان نماینده‌ی کارگران صحبت می‌کند، که هم چنان با تمسخر روبرو می‌شود. سپس فرماندار پشت میکروفن قرار می‌گیرد. او روز کارگر را تبریک می‌گوید و سخنانی دل سوزانه نسبت به کارگران و حقوق شان بیان می‌کند. به دنبال او رئیس اداره‌ی کار، روز کارگر را تبریک می‌گوید. سپس مراسم با رقص کردی و یک طنز ادامه پیدا می‌کند. مجری از آقای محمود صالحی دعوت می‌کند، که ۱۰ دقیقه سخن رانی کند. حضور محمود در پشت میکروفن با دست زدن و ابراز شادی طولانی مدت اکثریت حضار روبرو می‌شود. او پس از تبریک اول ماه مه، سخنان خود را با انتقاد از نحوه‌ی سازمان دهی مراسم و مخصوصا طنز ادامه می‌دهد. او به حضار

سخن رانی محمود صالحی

در مراسم اول ماه مه سال ۱۳۸۴، در سقز،

می‌گوید، کارگر ـ آن طور که در طنز آمد ـ انسانی خل مزاج نیست، بلکه خالق همه‌ی نعمت‌هاست. این بیان با کف زدن و تشویق وسیع و طولانی روبرو می‌شود. آقای صالحی با اشاره‌ای به اول ماه مه و حکمت آن از شرایط نامناسب تحمیل شده به کارگران در ایران صحبت می‌کند. او به دستگیری آقای اسماعیل خودکام در بوکان و مضروب شدن او از جانب مامورین اطلاعات اشاره می‌کند و آن را محکوم می‌نماید. او می‌گوید همه‌ی این اعمال و نیز منع تعقیب دستگیر شدگان ماه مه ۱۳۸۳ سقز باید به حکومت تحمیل شود. او خطاب به جمعیت می‌گوید که کارگر اگر پراکنده نباشد، می‌تواند جامعه‌ای آزاد، برابر و خالی از استثمار برقرار کند. او در همین جا وارد بحث ضرورت متشکل شدن کارگران می‌شود. او ضمن برشمردن مضرات خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی از کارگران می‌خواهد، که تشکل‌های مستقل از دولت خود را سازمان دهند. او در ضمن اعلامیه‌ی «کمیته‌ی هماهنگی...» و نیز قطع نامه‌ی اول ماه مه کارگران را می‌خواند و فواید داشتن تشکل مستقل و آزاد را برمی‌شمارد. سخن رانی آقای صالحی، که در حدود ۲۵ دقیقه طول می‌کشد، چندین بار با کف زدن‌های طولانی و فریاد شعف حضار روبرو می‌شود. در تمام این مدت، مقامات عرق می‌ریزند و خون دل می‌خورند.

آقای جلال حسینی، از فعالان سرشناس کارگری و از دستگیر شدگان اول ماه مه پارسال، در سالن تراکتی را پخش می‌کند به این مضمون: «گرامی باد اول ماه مه، روز هم بستگی طبقه‌ی کارگر». او ضمن پخش تراکت، توضیح می‌دهد که او و رفقایش به خاطر این شعار و دفاع از حقوق کارگر، دستگیر و محاکمه شده‌اند.

پس از اتمام مراسم، عده‌ی زیادی از حضار پیرامون آقای صالحی و رفقایش جمع می‌شوند. مقامات شهر دست به دامن فعالین کارگری می‌شوند و از آن‌ها خواهش می‌کنند کاری کنند که جمعیت شرکت کننده به آرامی سالن را ترک کنند.

رهبران و فعالین کارگری سقز، برگزاری مراسم را در مجموع موفقیتی برای کارگران ارزیابی می‌کنند.

انجمن کارگری جمال چراغ ویسی

اول ماه مه ۲۰۰۵

* * *

شرکت کنندگان و حضار محترم، با درود به حضور تک تک شما!

روزا اول ماه مه، روز جهانی کارگر، را به شما کارگران و خانواده های محترم تان تبریک عرض می‌نمایم. من امروز خوشحالم که در میان شما عزیزان هستم و آرزومندم که همیشه سرحال و سرافراز باشید.

عزیزان!

ما امروز این جا جمع شده‌ایم، تا یاد و خاطره‌ی روز جهانی کارگر را گرامی بداریم. سخن رانان هر کدام سخنانی را ارائه دادند و صحبت از این بود، که در جامعه‌ی ما بی عدالتی و نابرابری به اندازه‌ای می‌باشد که نمی‌توان آن را بیان کرد، ولی درمان این نابرابری و بی عدالتی را برای کارگران تجویز نکردند. من می‌خواهم امروز که روز جهانی کارگران است، به چند مساله اشاره کنم:

۱ـ تاریخچه‌ی روز جهانی کارگر؛

۲ـ در مورد تشکل مستقل کارگری؛

حضار محترم!

من ضمن انتقاد از مجری برنامه و انتقاد از گروه طنز، توجه آن گروه و حضار محترم را به چند نکته جلب می‌کنم: اولا، آن طور که در طنز آمد، کارگر خل مزاج نیست، بلکه خالق تمام نعمت‌های این جهان است. دوما، ما به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم، تا با دید تحقیر به ما کارگران نگاه کند.

کارگران!

ما این جا جمع شده‌ایم، تا در برابر نظام سرمایه داری اعلام جنگ کنیم. ما امروز جمع شدیم، تا اعلام کنیم امروز تمام مرزهای دست کرد سرمایه داری را می‌شکنیم و اعلام می‌کنیم که ما کارگران صرف نظر از رنگ، نژاد، پوست، ملیت، مذهب و... با اتحاد و یک پارچگی به جنگ نظام سرمایه داری می‌رویم. امروز جهان به دو قطب تبدیل می‌شود. از یک طرف، سرمایه داران که اندکی از جامعه را تشکیل می‌دهند و از طرف دیگر، کارگران که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند. کارگران آمریکا در شهر شیکاگو، ۱۱۹ سال پیش برای پایان دادن به ۱۶ ساعت کار طاقت فرسا به خیابان‌ها آمدند. تظاهرات کارگران معترض توسط نیروهای آمریکایی مورد حمله قرار می‌گیرد و ده ها نفر از آنان کشته، زخمی و یا دستگیر می‌شوند. بعد از این حمله، دولت جنایت کار آمریکا در یک دادگاه فرمایشی چهار نفر از رهبران این اعتراض کارگری را محاکمه و آنان را به اعدام محکوم می‌کند. سه سال بعد در انترناسیونال دوم، برابر پیشنهاد رهبران کارگری، اول ماه مه را به یاد جان باختگان سال ۱۸۸۶ میلادی به نام روز کارگر تصویب می‌کند. به دنبال این تصویب، کارگران تمام جهان در این روز تاریخی ضمن تعطیل کلیه‌ی کارگاه ها، این روز را جشن می‌گیرند.

کارگران!

آمریکا امروز هم در مناطق ما و دنیا در حال تاخت و تاز است. دولت آمریکا برای این که از سرنگونی خود جلوگیری کند، باید هر مدت یک بار به کشورهای منطقه‌ی ما به نام آزادی و دموکراسی حمله کند.

دوستان کارگر!

آمریکا نه این که برای هیچ ملتی آزادی و دموکراسی نمی‌آورد، بلکه کشتار، فقر، گرسنگی و نابرابری می‌آورد. ما امروز ضمن محکوم کردن این لشکرکشی به منطقه، هر گونه جنگ ارتجاعی را محکوم می‌کنیم. این جنگ‌ها به نفع ما نیست و ما امروز به صفوف فعالان ضد جنگ در سراسر جهان می‌پیوندیم. امروز یک صدا اعلام می‌کنیم، که ما کارگران جهان هم گام با شما هستیم و صدای اعتراض خود را به گوش جهان سرمایه می‌رسانیم. اعلام می‌کنیم، که ما کارگران خواستار زندگی بهتر و شایسته‌ی انسان هستیم. ما اعلام می‌کنیم، که کار برای همه، آسایش و رفاه برای همه، بیمه‌ی بیکاری برای همه، مسکن مناسب برای همه. ما خواستار یک جامعه‌ی برابر هستیم، که در آن خبری از گرسنگی، استثمار و جنگ نباشد.

کارگران!

در کشور ما امسال حداقل دست مزد ۱۲۲۵۰۰ تومان تعیین شده، با این مبلغ حتا نمی‌توان کرایه‌ی ساختمان مسکونی را پرداخت کرد. ما باید چطور شکم خود و خانواده‌ی مان را سیر کنیم، وقتی در جامعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، این همه فقر و فلاکت موجود است؟! چرا باید افراد را به جرم دزدی و اعتیاد به زندان انداخت، در حالی که هر زندانی در روز ۲۰ هزار

تومان هزینه دارد؟! چرا مسئولان به جای این که این بودجه‌ی کلان را در زندان‌ها به مصرف برسانند، که این مبلغ مربوط به ماست، به فکر بستر سازی سالم نیستند؟!
ما کارگران امروز یک صدا اعلام می‌کنیم، که نه دادگاه می‌خواهیم و نه زندان. ما کارگران خواستار لغو سه جانبه گرایی هستیم و خواهان دو جانبه گرایی. از یک طرف، دولت و کارفرما و از طرف دیگر، کارگر. ما کارگران خواستار یک دادگاه هستیم زیر نظر سازمان بین المللی و با حضور هیات منصفه‌ی کارگری، تا به شکواییه‌ی ما کارگران علیه دولت‌های متبوع در تمام جهان رسیدگی کند. ما کارگران خواستار حقوق برابر برای زنان و مردان هستیم. ما کارگران خواستار پرداخت حقوق معوقه‌ی کارگران هستیم با خسارت. دولت باید به تعقیب فعالان کارگری خاتمه دهد و ما کارگران می‌خواهیم، که مقاوله نامه‌ی ۱۰۴ را اجرا کنند. ما کارگران ضمن محکوم کردن حمله به صفوف کارگران خاتون آباد کرمان، خواستار محاکمه‌ی عاملان این جنایت هستیم. ما کارگران خواستار آزادی دستگیر شدگان اول ماه مه ۲۰۰۴ هستیم. ما کارگران خواستار بستن پیمان‌های دسته جمعی زیر نظر نمایندگان انتخابی خود هستیم. ما کارگران از مبارزات کلیه‌ی کارگران جهان حمایت می‌کنیم.
کارگران و مزدبگیران محترم!
برای این که به این خواستها برسیم، باید تشکل خود را ایجاد کنیم. تشکیلات زرد مثل خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی نمی‌توانند از ما حمایت کنند؛ چون این تشکلات خود مربوط به جمهوری اسلامی می‌باشند. و در طول این چند سال، ماهیت آنان برای تک تک کارگران روشن و آشکار شده است. من در این جا به عنوان سخن گوی کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری از کلیه‌ی کارگران و مزدبگیران دعوت می‌کنم، تا برای ایجاد تشکل مستقل کارگری خود جدا از دولت و احزاب اقدام کنند. دولتها تنها حق ثبت آن را دارند. امیدوارم که شهر ما برای تشکیل تشکل کارگری، اولین شهر ایران باشد.
یک بار دیگر اول ماه مه را به کلیه‌ی کارگران جهان و کارگران ایران و کردستان تبریک عرض می‌نمایم.

قطع نامه‌ی مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر

نظر به این که نظام سرمایه داری اوضاعی را به کارگران تحمیل کرده که فقر، فساد، تبعیض، بی حقوقی، تن فروشی، اعتیاد و دیگر مصائب زندگی بشر امروزی از مظاهر آشکار و بارز آن است، ما مطالبات اساسی طبقه‌ی کارگر ایران را به شرح زیر اعلام می‌کنیم:
۱ـ اول ماه مه باید به عنوان روز جهانی کارگر در تقویم رسمی کشور، تعطیل رسمی و عمومی اعلام شود و دولت جمهوری اسلای موظف است برگزاری علنی، آزادانه و بدون مجوز این روز را به رسمیت بشناسد و امنیت فعالان کارگری را تضمین کند.
۲ـ قانون کار باید به نیروی تشکل‌های کارگری و توسط نمایندگان منتخب کارگران تعیین و تدوین گردد.
۳ـ ما خواهان تعیین حداقل دست مزد کارگران، نه در زیر خط فقر، بلکه بر مبنای یک زندگی مرفه و انسانی هستیم.
۴ـ ما خواهان کاهش شدت کار، لغو اضافه کاری اجباری و هم چنین کاهش ساعات کار و دو روز تعطیلی متوالی در هفته هستیم.
۵ـ دولت باید تا زمان ارائه‌ی کار مناسب به کارگران بیکار، به آنان بیمه‌ی بیکاری کافی پرداخت کند.
۶ـ دست مزد معوقه‌ی کارگران هم راه با خسارت آن باید یک جا و فوری پرداخت گردد.
۷ـ ما خواهان توقف اخراج کارگران ـ به بهانه هایی چون «نوسازی صنایع» ـ، الغای قراردادهای موقت، اشتغال دایم و تامین امنیت شغلی کارگران هستیم.
۸ـ ما خواهان بستن پیمان‌های دسته جمعی از طریق تشکل‌های واقعی و مستقل کارگران هستیم.
۹ـ ما خواهان الغای کار کودکان و تامین زندگی شایسته‌ی انسانی برای آنان فارغ از تعلقات خانوادگی و کشوری هستیم.
۱۰ـ تبعیض جنسی باید از میان برداشته شود و زنان باید در تمام عرصه های زندگی از حقوق برابر با مردان برخوردار شوند.
۱۲ـ کارگران مهاجر باید از حقوق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برابر با دیگر کارگران برخوردار شوند.
۱۳ـ ما از مبارزات حق طلبانه‌ی معلمان و پرستاران، که بخشی از طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دهند، حمایت می‌کنیم.
۱۴ـ ما خواهان آزادی تشکل‌های کارگری، آزادی اعتصاب، تجمع و راه پیمایی، آزادی بی قید و شرط بیان و مطبوعات و آزادی تمامی زندانیان سیاسی هستیم.
۱۵ـ ما ضمن حمایت از مبارزات کارگران کشورهای مختلف علیه نظام سرمایه داری، کارگران جهان را به ایجاد انترناسیونال کارگری فرا می‌خوانیم.
۱۶ـ ما جنگ بین دولتهای امپریالیستی و کشورهای ارتجاعی منطقه را محکوم می‌کنیم و مردم این کشورها را به مقابله با این جنگ و مقاومت در برابر اشغال گران فرا می‌خوانیم.
۱۷ـ ما کشتار کارگران خاتون آباد در چهارم بهمن ۱۳۸۲ را محکوم می‌کنیم و ضمن درخواست مجازات آمران و عاملان این جنایت، کارگران را فرا می‌خوانیم به هر نحو که مقتضی می‌دانند روز چهارم بهمن یاد جان باختگان شهر بابک را گرامی بدارند.
۱۸ـ ما دستگیری و محاکمه‌ی فعالان کارگری سقز در اول ماه مه ۲۰۰۴ را محکوم می‌کنیم و خواهان تبرئه‌ی فوری و بی قید و شرط آنان هستیم.
۱۹ـ پیروزی مبارزه برای تحقق مطالبات فوق در گرو ایجاد تشکیلاتی است که هدفش از میان برداشتن نظام سرمایه داری است. ما کارگران را به مبارزه برای ایجاد تشکل ضد سرمایه داری فرا می‌خوانیم و با شعار زیر به استقبال سال جدید می‌رویم:

کارگران بیایید علیه سرمایه متشکل شویم!

کمیته‌ی برگزاری مراسم اول ماه مه
(تهران ـ سقز ـ بوکان ـ بانه ـ مریوان ـ سنندج ـ رشت)

اول ماه مه ۲۰۰۵ ـ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۴

حق رای زنان و مبارزه‌ی طبقاتی(۱)

روزا لوکزامبورگ

توضیح «نگاه»: آن چه که در زیر می‌خوانید، متن تصحیح و ادیت شده برگردان فارسی قدیمی این سخن رانی روزا لوکزامبورگ در اجتماع سرپایی زنان سوسیال دموکرات آلمان است، که نظر به اشکالات و نارسایی‌های قابل توجه آن به همت کامران نیری، از روی متن انگلیسی، صورت گرفته است.

«چرا در آلمان تشکلاتی برای زنان کارگر وجود ندارد؟ چرا ما کم‌تر درباره‌ی جنبش زنان کارگر می‌شنویم؟»

اما ایرر(۲)، از بانیان جنبش زنان کارگر آلمان، با این پرسش‌ها، مقاله‌ی ۱۸۹۸ خود را، «زنان کارگر در مبارزه‌ی طبقاتی»، آغاز می‌کند. از آن زمان هنوز چهارده سال نیز نگذشته است، اما طی همین سال‌ها جنبش زنان پرولتر گسترش عظیمی یافته است. بیش از ۱۵۰ هزار زن در اتحادیه های کارگری متشکل شده‌اند و از فعال‌ترین گردان‌های مبارزه‌ی اقتصادی پرولتاریا هستند. چندین هزار زن به دور پرچم سوسیال دموکراسی تشکل سیاسی یافته‌اند. و روزنامه‌ی سوسیال دموکرات «دی گلایش هایت» (برابری) به سردبیری کلارا زتکین(۳) بیش از صد هزار مشترک دارد. حق رای زنان، یکی از مسایل حیاتی در برنامه‌ی سوسیال دموکراسی است.

دقیقا همین فاکتها ممکن است شما را وادارد، تا به مبارزه برای حق رای زنان کم بها بدهید. امکان دارد بیاندیشید: ما حتا بدون حقوق سیاسی مساوی برای زنان، به پیش رفت عظیمی در پرورش و سازمان دهی آنان نایل آمده‌ایم. پس، حق رای زنان ضرورت فوری ندارد. اگر چنین می‌اندیشید، فریب خورده‌اید. بیداری سیاسی و سندیکایی توده های زنان پرولتر در طول پانزده سال اخیر با شکوه بوده است؛ ولی این‌ها تنها به این خاطر میسر شد، که زنان کارگر علی رغم محرومیت از حقوق شان به شرکت فعال در مبارزات سیاسی و پارلمانتاریستی طبقه‌ی خود علاقه مند بودند. تاکنون، زنان پرولتر توسط حق رای مردان حمایت شده‌اند؛ حقی که آن‌ها در واقع به نحوی غیر مستقیم در آن نقش دارند. توده های وسیع طبقه‌ی کارگر، هم مردان و هم زنان، هم اکنون فعالیت انتخاباتی را یک هدف مشترک برای خود می‌دانند. در کلیه‌ی جلسات انتخاباتی سوسیال دموکراسی، زنان بخش بزرگ و گاه اکثریت را تشکیل می‌دهند و همیشه با علاقه مندی و حرارت زیاد در آن‌ها درگیرند. در تمام محله هایی که یک سازمان مستحکم سوسیال دموکراتیک وجود دارد، زنان فعالیت انتخاباتی را یاری می‌رسانند. و این زنان هستند، که با پخش اعلامیه ها و گرفتن مشترک برای مطبوعات سوسیال دموکراتیک، این مهم‌ترین سلاح تبلیغاتی، فعالیت پر ارزشی را دامن می‌زنند.

دولت سرمایه داری قادر نیست جلودار شرکت زنان در عرصه‌ی این مبارزات و مساعی زندگی سیاسی شود. با پذیرفتن حق زنان در شرکت در اتحادیه ها و تجمعات کارگری، دولت سرمایه داری در واقع مجبور به پذیرش گام به گام این شرایط شده است. فقط هنوز حقوق سیاسی به زنان داده نشده است: حق رای دادن، انتخاب کردن مستقیم نمایندگان مردم در ارکان مقننه و مجریه، و حق انتخاب شدن به این مقامات. این جا هم مانند همه‌ی عرصه های دیگر جامعه، شعار این است: «نگذارید کارها به جریان افتند!»؛ ولی کارها مدتی است، که به جریان افتاده‌اند! دولت فعلی آن زمان که به زنان پرولتر اجازه‌ی تجمعات علنی و سازمان‌های سیاسی را داد، تسلیم آنان شد. و دولت به این امر نه داوطلبانه، بلکه به خاطر ضرورت و تحت فشار مقاومت ناپذیر طبقه‌ی کارگر در حال خیزش تن در داد. در این میان، فشار پر حرارت و رو به افزایش زنان پرولتر بود، که دولت پلیسی پروس ـ آلمان را مجبور کرد از سیاست معروف «بخش زنان»(۴) دست بردارد و درهای سازمان‌های سیاسی را کاملا به روی زنان بگشاید. این واقعا راه را هموار کرد. پیش رفت مقاومت ناپذیر مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، حق زنان کارگر را به عرصه‌ی کشمکش در حیات سیاسی ارتقا داده است. با استفاده از حق تعلق به اتحادیه و تجمع، زنان پرولتر فعال‌ترین نقش را در زندگی پارلمانی و کارزار انتخاباتی ایفا می‌کنند. این فقط فرجام اجتناب ناپذیر و نتیجه‌ی منطقی جنبشی است، که امروزه میلیون‌ها زن پرولتر رزم جویانه و با اعتماد به نفس اعلام می‌کنند: ما حق رای می‌خواهیم!

زمانی، در عصر زیبای حکومت مطلقه، پیش از ۱۸۴۸، گفته می‌شد که کل طبقه‌ی کارگر هنوز «به اندازه‌ی کافی بالغ نیست»، تا حقوق سیاسی داشته باشد. امروزه این گفته در مورد زنان پرولتر صادق نیست؛ زیرا آنان بلوغ سیاسی خود را به منصه‌ی ظهور گذاشته‌اند. هر کسی می‌داند، که بدون آنان، بدون کمک پر شور زنان پرولتر، حزب سوسیال دموکراتیک نمی‌توانست به پیروزی پر شکوه یازده ژانویه‌ی ۱۹۱۲ نایل شود و چهار میلیون و دویست و پنجاه هزار رای بیاورد.

به هر حال، طبقه‌ی کارگر همیشه بلوغ خود را برای آزادی سیاسی از طریق قیام ظفرمند توده ها به اثبات رسانیده است. فقط وقتی که «حق الهی» تاج و تخت و بهترین و نجیب‌ترین مردان ملت، حقیقتا مشت گره کرده‌ی پرولتاریا را روی چشمان خود و زانوان و سینه‌ی خود حس کردند، فقط آن گاه است که ایشان به «بلوغ» سیاسی مردم اعتقاد می‌یابند. امروز، نوبت زنان پرولتر است،

که دولت سرمایه داری را از بلوغ سیاسی خود آگاه کنند. این امر به وسیله‌ی یک جنبش توده‌ای پیگیر و قدرت مند تحقق خواهد یافت؛ جنبشی که باید تمام وسایل مبارزه و اعمال فشار پرولتری را به کار گیرد.

حق رای دادن زنان، هدف است. اما جنبش توده‌ای جهت تحقق آن امری منحصر به زنان نیست، که مسالله‌ی مورد نظر زنان و مردان پرولتر است. فقدان کنونی حقوق زنان در آلمان تنها یک حلقه در زنجیر ارتجاعی است، که زندگی مردم را به انقیاد کشیده است. و از نزدیک با دیگر رکن ارتجاع، یعنی سلطنت، در ارتباط است. در سرمایه داری پیش رفته، بسیار صنعتی و قرن بیستمی آلمان، در عصر الکتریسیته و هواپیما، فقدان حقوق سیاسی زنان همان قدر میراث ارتجاعی «گذشته‌ی مرده» است که حکومت سلطنتی «حق الهی». هر دو پدیده ـ ابزار آسمانی‌ای به مثابه قدرت سیاسی رهبری کننده‌اند ـ و زن، که پای اجاق در خود فرو رفته و بی توجه نسبت به طوفان‌های زندگی اجتماعی، و به سیاست و مبارزه‌ی طبقاتی است؛ هر دو پدیده، ریشه های شان در اوضاع پوسیده‌ی گذشته، در عصر سرواژ در روستاها و اصناف شهرهاست. در آن زمان‌ها، آنها ضروریت توجیه پذیری داشتند. ولی هم سلطنت و هم فقدان حقوق زنان با توسعه‌ی سرمایه داری مدرن ریشه کن شده‌اند و به کاریکاتوری مسخره تبدیل گشته‌اند. در جامعه‌ی مدرن ما، ادامه‌ی وجود اینها نه به خاطر این است، که مردم یادشان رفته آنها را ملغی کنند، و نه به خاطر سماجت و شتاب اولیه‌ی اوضاع گذشته. نه، آنها هنوز پا بر جا هستند؛ چرا که هر دو ـ سلطنت و بی حقوقی زنان ـ ابزار قدرت مند حفظ منافع ضد مردمی شده‌اند. وحشی‌ترین و بدترین مبلغین بهره کشی و بردگی پرولتاریا در پشت تاج و تخت و محراب، همان گونه که در پشت بردگی سیاسی زنان، سنگر گرفته‌اند. سلطنت و فقدان حقوق زنان، مهم‌ترین ابزار طبقه‌ی سرمایه دار حاکم شده‌اند.

در واقع، دولت ما تمایل دارد که تنها حق رای به زنان را منع کند. او به درستی از این می‌ترسد، که اینها نهادهای سنتی طبقه‌ی حاکم را به خطر اندازند: مثلا، نظامی گری (که هیچ زن پرولتر متفکر نمی‌تواند دشمن تا پای مرگ آن نباشد)، سلطنت، غارت منظم عوارض و مالیات بر خواروبار، و غیره. حق رای زنان برای دولت سرمایه داری حاضر وحشت آور و کراهت بار است؛ چرا که در پس آن میلیون‌ها زنی که دشمن درونی، یعنی سوسیال دمکراسی انقلابی را قوی‌تر می‌کنند، ایستاده‌اند. اگر بحث بر سر رای دادن خانم‌های بورژوا بود، دولت سرمایه داری از آنان چیزی جز حمایت موثر از ارتجاع نمی‌توانست انتظار داشته باشد. اگر زنان بورژوایی، که چون شیر در مبارزه علیه «اختیارات مردان» درگیر هستند، حق رای داشتند، اکثرا مانند بره های سر به راه چهار نعل به اردوی ارتجاع محافظه کار و مذهبی می‌رفتند. در حقیقت آنها یقینا خیلی از مردان طبقه‌ی خود ارتجاعی‌تر می‌شدند. به غیر از معدودی که شغل یا حرفه‌ای دارند، زنان بورژوا در تولید اجتماعی نقشی ندارند. اینها صرفا شریک در مصرف ارزش اضافه‌ای هستند، که مردان شان از پرولتاریا می‌چاپند. اینها

انگل‌های جامعه‌ی بشری هستند. و شرکای مصرف کننده معمولا در دفاع از «حق» خود به زندگی انگل وار حتا جری تر و خشن‌تر از عاملین بلافصل سلطه و بهره کشی طبقاتی‌اند. تاریخ کلیه‌ی مبارزات انقلابی بزرگ، این را به طرزی دهشت ناک تایید می‌کند. انقلاب کبیر فرانسه را در نظر بگیرید. پس از سقوط ژاکوبن‌ها(۵)، هنگامی که روبسپیر را در غل و زنجیر به محل اعدام می‌کشیدند، روسپی‌های برهنه‌ی بورژوازی مست پیروزی در خیابان‌ها می‌رقصیدند، رقص بی شرم، و پیرامون قهرمان از پای در آمده‌ی انقلاب شادمانی می‌کردند. و در ۱۸۷۱، در پاریس، آن گاه که کمون(٦) حماسه وار کارگران با رگبار مسلسل‌ها شکست خورد، مادگان بورژوا حتا از سبعیت مردان حیوان صفت خود در انتقام خونین از پرولتاریای شکست خورده پیشی گرفتند.

زنان طبقات مالک همیشه با تعصب بیشتری از بهره کشی و بردگی مردم کارگر دفاع می‌کنند، تا از این طریق به طرزی غیرمستقیم موجودیت از نظر اجتماعی بی مصرف خود را تامین کنند. از نظر اقتصادی و اجتماعی، زنان طبقات بهره کش یک بخشی مستقل جمعیت نیستند. تنها عمل کرد اجتماعی اینها آن است که به عنوان وسیله‌ی تکثیر طبیعی طبقات حاکم عمل کنند. در مقابل، زنان پرولتاریا از نظر اقتصادی مستقل اند. آنها همانند مردان کارگر برای اجتماع مولدند. منظورم این نیست، که آنها بچه پرورش می‌دهند یا خانه داری می‌کنند، تا کمکی به مزد ناچیز مردان جهت تامین خانواده های‌شان باشند. این نوع کار به مفهوم اقتصاد سرمایه داری کنونی، مولد نیست. صرف نظر از این که دستاوردهای عظیم ناشی از فداکاری‌ها و کاربرد انرژی ناشی از انباشت هزار تلاش کوچک باشد. این امر تنها در حوزه‌ی زندگی خصوصی کارگر و شادی و برکت برای او است، و به این دلیل از نظر جامعه‌ی کنونی وجود ندارد. تا زمانی که سرمایه داری و نظام مزدی حاکم است، فقط آن نوع کاری مولد انگاشته می‌شود که ارزش اضافی تولید کند، سود سرمایه داری بیآفریند. از این نقطه نظر، رقاص تماشاخانه که ساق‌هایش سود به جیب صاحب کارش می‌ریزد، یک کارگر مولد است؛ در حالی که تمام رنج زنان و مادران پرولتر در چهار دیوار خانه‌ی شان نامولد انگاشته می‌شود. این وضعیت بی رحمانه و جنون آمیز جلوه می‌کند، ولی دقیقا به شقاوت و جنون اقتصاد سرمایه داری کنونی‌مان مربوط است. دیدن دقیق این واقعیت بی رحمانه، نخستین وظیفه‌ی زن پرولتر است؛ زیرا دقیقا از این نقطه نظر، خواست زنان پرولتر برای حقوق سیاسی مساوی بر پایه‌ی مستحکم اقتصادی قرار می‌گیرد. امروز، میلیون‌ها زن پرولتر، مانند مردان، در کارخانه ها، کارگاه ها، مزارع، صنایع خانگی، ادارات، فروشگاه ها، سود برای سرمایه داری می‌آفرینند. هر روز جمع زنان استثمار شده توسط سرمایه داری وسعت می‌گیرد. هر پیش رفت نوینی در صنعت یا تکنولوژی، امکانات جدیدی برای زنان در ماشین سودجویی سرمایه داری به وجود می‌آورد. و لذا، هر روز و هر گام در پیش رفت سرمایه داری، سنگی نو به بنیان استوار حقوق سیاسی زنان می‌افزاید. آموزش و هوش زن برای خود نظام اقتصادی، امر لازمی شده است. زن نادان و منزوی «جرگه‌ی خانواده‌ی» پدرسالار به

همان قلت جواب گوی نیازهای صنعت و تجارت است، که سیاست. این درست است، که دولت سرمایه داری حتا در این مورد نیز از وظیفه‌اش غافل مانده است. تا به کنون، اتحادیه های کارگری و سازمان‌های سوسیال دموکراتیک بیش‌ترین سهم را در بیداری اذهان و حس اخلاقی زنان داشته‌اند. حتا دهه ها پیش‌تر، سوسیال دموکرات‌ها به عنوان تواناترین و باهوش‌ترین کارگران آلمان شناخته می‌شدند. همین طور امروز، اتحادیه ها و سوسیال دموکراسی، زنان پرولتاریا را از فضای تنگ و خفه‌ی موجود، از مشغولیات فکری حقیر و معذب امور خانگی در آورده‌اند. مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا، افق‌های زنان را وسعت بخشیده، اذهان آنان را باز و فکرشان را تکامل داده، و به آنان اهداف بزرگی جهت مساعی نشان داده است. سوسیالیسم به تولد فکری دوباره‌ی توده‌ی زنان پرولتر انجامیده است و بدین وسیله بی شک آنان را نیز کارگر مولد توانایی برای سرمایه کرده است.

با توجه به همه‌ی این‌ها، فقدان حقوق سیاسی زنان پرولتر یک بی عدالتی پلید است. به ویژه از این رو، که اکنون حداقل یک نیمه دروغ است. این واقعیتی است، که توده‌ی زنان نقش فعالی در زندگی سیاسی دارند. به هر حال، سوسیال دموکراسی به استدلال «بی عدالتی» در این مورد استناد نمی‌کند. این اختلاف اساسی بین ما و سوسیالیسم احساساتی و ناکجاآبادی (اتوپی) است. ما متکی به عدالت طبقات حاکم نیستیم، بلکه صرفا به قدرت انقلابی توده های کارگر و مسیر توسعه‌ی اجتماعی‌یی که زمینه را برای این قدرت فراهم می‌کند، اتکا داریم. بنابراین، یقیقنا بی عدالتی به خودی خود استدلالی نیست، که با آن بتوان نهادهای ارتجاعی را سرنگون کرد. فریدریش انگلس، دیگر بنیان گزار سوسیالیسم علمی، می‌گوید: هر آینه بی عدالتی در بخش‌های بزرگی از جامعه محسوس شود، این امر نشانه‌ی مطمئنی است از این که پایه های اقتصادی جامعه به طرزی قابل توجه متحول شده‌اند، که شرایط موجود با حرکت تکاملی جامعه در تضاد هستند. جنبش نیرومند کنونی و میلیون‌ها زن پرولتر که فقدان حقوق سیاسی خویش را خطایی مدهش می‌شمرند، نشانه های غیر قابل اغماضی هستند، از این که پایه های اجتماعی نظام حاکم پوسیده‌اند و روزهای آن شمارش می‌شوند.

صد سال پیش، شارل فوریر(۷) فرانسوی، یکی از اولین پیامبران بزرگ ایده آل‌های سوسیالیستی، این کلمات فراموش نشدنی را نوشت: «در هر جامعه، میزان آزادی زنان، قیاس طبیعی آزادی عمومی است.»(۸) این امر کاملا در مورد جامعه‌ی کنونی ما صادق است. مبارزه‌ی توده‌ای جاری برای حقوق سیاسی زنان صرفا یک نمود و بخشی از مبارزه‌ی عمومی پرولتاریا برای رهایی است. در این امر، قدرت این جنبش و آینده‌اش نهان است. حق رای عمومی، مساوی و مستقیم برای زنان، به دلیل وجود زنان پرولتر، مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاری را به طرز بارزی تشدید می‌کند و به پیش می‌برد. از این رو است، که جامعه‌ی بورژوایی از حق رای زنان وحشت دارد و برای این است، که ما خواهان این حقوق هستیم و آن‌ها را به دست خواهیم آورد. در پیکار برای حق رای زنان، ما زنان فرا رسیدن آن روزی که جامعه‌ی کنونی زیر ضربات چکش پرولتاریای انقلابی فرو خواهد ریخت را تسریع می‌کنیم.

* * *

زیرنویس‌ها:

۱_ این متن سخن رانی‌ای است، که در اجتماع سرپایی دوم زنان سوسیال دموکرات در ۱۲ مه ۱۹۱۲ ایراد شده است و از متن انگلیسی در کتاب «منتخبات نوشته های سیاسی روزا لوکزامبورگ»، نیویورک، مانتلی رویو پرس، ۱۹۷۱، صفحات ۲۲۲-۲۱۶ به فارسی برگردانده شده است؛

۲_ اما ایرر (Emma Ihrer) (۱۹۱۱_۱۸۵۷) در سال ۱۸۸۶ سازمان زنان سوسیالیست را تشکیل داد. این سازمان غیر قانونی اعلام شد و ایرر را به زندان افکندند. در سال ۱۸۸۹، او روزنامه‌ی «کارگران زن» (Die Arbeiterin) را منتشر کرد. بعدها او موسس روزنامه‌ی «دی گلایش هایت»، برابری، (Die Gleichheit) شد، که زمانی کلارا زتکین سردبیر آن گشت. از سال ۱۸۹۰، اما ایرر عضو کمیته‌ی اجرایی اتحادیه های کارگری شد و سپس به سال ۱۹۰۹ به عضویت کمیته‌ی اجرایی سازمان کارگری جوان در آمد؛

۳_ کلارا زتکین (Clara Zetkin) (۱۹۳۳_۱۸۵۷) سردبیر روزنامه زنان حزب سوسیال دموکراتیک آلمان (Die Gleichheit) بود. او بعدها عضو «انجمن اسپارتاکوس» و تشکل بعدی ناشی از آن، حزب کمونیست آلمان، شد. از کلارا زتکین جزوه‌ی معروف: «لنین و مساله‌ی زنان» در دست است؛

۴_ «بخش زنان» در سال ۱۹۰۲ به دستور وزیر پروسی، فون هامرشتاین، ایجاد شد، که بر اساس آن قسمتی از سالن جلسات سیاسی را برای زنان تعیین می‌کردند؛

۵_ ژاکوبین‌ها، رادیکال ترین گروه در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بودند. مرکز قدرت آنان پاریس بود و از مشهورترین رهبران شان مارات (Marat) و روبسپیر (Robespierre) بودند. واژه‌ی «ژاکوبین» امروزه هم ردیف «رادیکال» به کار گرفته می‌شود؛

۶_پس از شکست فرانسه در جنگ پروس (۱۸۷۱_۱۸۷۰)، تیرز (Thiers) کوشید گارد ملی پاریس را خلع سلاح کند. کارگران قدرت دولتی را به دست گرفتند و نهادهای متعددی را پی روی برخی اصلاحات (جدایی دولت و دین، منع کار شبانه، محدود کردن اجاره ها) به وجود آوردند. کمون پاریس با بسیج ضد انقلاب شکست خورد و کارگران و انقلابیون به خاک و خون کشیده شدند: حداقل ۱۴ هزار نفر کشته، ۵ هزار نفر زندانی و ۵ هزار نفر تبعید شدند. مارکس از تجربه‌ی کمون پاریس نتیجه گرفت، که کارگران می‌باید دستگاه دولت بورژوایی را درهم بشکنند و دولت خود را به وجود آورند؛

۷_ شارل فوریه (F.M.C. Fourier) (۱۸۳۷_۱۷۷۲) از بزرگان نهضت سوسیالیست‌های ناکجاآبادی (اتوپی) بود، که چشم انداز ایجاد کمون‌هایی بر پایه‌ی تعاونی کشاورزی را ارائه داد. برخی از هواداران او عملا توانستند چنین کمون‌هایی را به وجود آورند، اما هیچ یک از این کمون‌ها دوام نیاوردند؛

۸_ مارکس در «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴» همین مفهوم را به کار می‌برد، امری که بر روزا لوکزامبورگ معلوم نبود. «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی» توسط ریازانف کشف و در دهه‌ی ۱۹۳۰ برای اولین بار چاپ شد؛

اول ماه مه:
نمایش «قدرت عظیم اتحاد کارگران»

پرچم اول ماه مه برافراشته می‌شود

در کنگره‌ی بین الملل، منعقده در پاریس در روز شنبه ۲۰ ژوئیه‌ی ۱۸۸۹، بوش (یکی از نمایندگان «حزب سوسیالیست کارگری آمریکا») پیشنهاد می‌کند هر سال در یک روز معین در سراسر جهان تظاهرات عمومی برگزار شود و خواست آن «کاهش ساعت کار» باشد. نمایندگان کنگره، با تظاهرات بین المللی برای «کاهش ساعت کار» کم ترین مخالفتی ندارند و اصل پیشنهاد را تصویب می‌کنند. سئوال اما این است، که چه روزی را برای تظاهرات بین المللی برگزینند؟ بوش اطلاع می‌دهد، که کنگره‌ی دسامبر ۱۸۸۸ «حزب سوسیالیست کارگری آمریکا»، روز اول ماه مه را به یاد کارگران شیکاگو برای تظاهرات برگزیده است و قرار است، که «فدراسیون سندیکاهای کارگری آمریکا» نیز تظاهرات خود را برای اولین بار در روز اول ماه مه ۱۸۹۰ برگزار کند. برای انتخاب اول ماه مه، رای می‌گیرند. اول ماه مه، روز بین المللی تظاهرات کارگران برای «کاهش ساعت کار» می‌شود.

قطع نامه‌ی اول ماه مه

قطع نامه‌ی مفصلی درباره‌ی مضمون اول ماه مه، توسط «حزب سوسیالیست کارگری آمریکا» به کنگره پیشنهاد می‌شود. در این قطع نامه آمده است: «با توجه به این که گزارش نمایندگان همه‌ی کشورهای شرکت کننده در این کنگره نشان داد، که سازمان اقتصادی کار، یعنی اتحادیه های کارگری و گروه های مشابه، برای رهایی طبقه‌ی زحمت کش کفایت نمی‌کنند، در حالی که تبلیغ و تهییج برای تقلیل روز کار، برای محدودیت کار زنان و کودکان، و برای تصویب قوانین حامی کار، نشان داده اند که وسیله‌ای برای گسترش آگاهی طبقاتی در میان کارگران است و یک مقدمه‌ی ضروری برای رهایی طبقه‌ی کارگر به دست خود او می‌باشد؛ با توجه به این که جنبش کارگری نشان داد، که استدعا از بورژوازی فاقد هر گونه تاثیری به نفع کارگران است و سودی ندارد، مگر ایجاد سرمایه‌ای سیاسی برای طبقه‌ی حاکم؛ با توجه به این که قدرت سیاسی‌ای که در دست طبقه‌ی حاکم است، به او اجازه می‌دهد که نظام استثماری خود را در موسسات خصوصی و تولید سرمایه داری هم چنان حفظ کند؛ با توجه به این که بورژوازی از طریق قدرت سیاسی، مانع کنترل صنایع به وسیله‌ی دولت و کنترل دولت به وسیله‌ی مردم می‌شود؛ کنگره‌ی بین الملل، منعقده در پاریس، تصمیم می‌گیرد که:

۱ـ کارگران باید در تمام کشورهایی که از حقوق انتخاباتی برخوردارند، به صفوف حزب سوسیالیست داخل شوند و به هیچ سازشی با احزاب سیاسی دیگر تن ندهند. و از طریق استفاده از حق رای خود، و با پیروی از قانون اساسی کشور خود، برای تسخیر قدرت تلاش کنند؛

۲ـ در تمام کشورهایی که حقوق انتخاباتی و حقوق اساسی از کارگران سلب شده است، کارگران باید با استفاده از تمام وسایل برای کسب این حقوق به مبارزه برخیزند؛

۳ـ به کار گرفتن نیروی سرکوب کننده از سوی طبقه‌ی حاکم به منظور ممانعت از تحول مسالمت آمیز جامعه به سوی یک سازمان تعاونی، که هم صنعتی و هم اجتماعی باشد، جنایتی علیه بشریت تلقی می‌شود. آنان که برای دفاع از آزادی و حیات خود مبارزه می‌کنند، متجاوزان را به سزای اعمال خود خواهند رساند.»

این قطع نامه به اتفاق آرا، به جز یک رای مخالف، به تصویب می‌رسد. نماینده‌ی روسیه، پلخانف، مخالف قطع نامه است. او بر این باور است که در شرایط روسیه، برگزاری تظاهرات اول ماه مه غیر ممکن است. بدین ترتیب، سنت اول ماه مه در کنگره‌ی بین الملل در پاریس بسته می‌شود.

نخستین تظاهرات بین‌المللی اول ماه مه

نخستین تظاهرات بین المللی اول ماه مه، با شوق و شکوهی به یاد ماندنی در بسیاری از کشورهای جهان برگزار می‌شود. در آلمان، در آستانه‌ی برگزاری تظاهرات اول ماه مه، روزنامه‌ی «مذاکرات» از بن گزارش می‌دهد که کارفرمایان با جدیت فراوان از در مخالفت با این تظاهرات درآمده و اعلام کرده‌اند: «کارگرانی که در روز اول ماه مه غیبت کنند را دیگر نخواهند پذیرفت.» دولت سرمایه نیز به سهم خود دست به کار شده است. پادگان برلن برای مقابله با کارگران مهمات کافی دریافت داشته است. و از همه‌ی مدیران کارخانه ها درخواست شده، که کوچک ترین حرکتی را فورا به کلانتری محل و شهربانی اطلاع دهند.

با صدور اعلان «ممنوعیت غیبت از کارخانه»، اولین گروه کارگران اعتصاب خود را آغاز می‌کنند. به گزارش روزنامه‌ی «مذاکرات»، کارگران هامبورگ، روستوک، برلن، فرانکفورت، کلن، لایپزیک، و مونیخ، علی رغم توپ و تشرها و تشبثات کارفرمایان دست به اعتصاب زده‌اند. کارفرمایان به قول خود دایر بر اخراج کارگران «وفا» می‌کنند. و کارگران نیز در بسیاری از این شهرها، به اعتصاب خود ادامه می‌دهند. بندر هامبورگ در پانزده روز اول ماه ماه مه ۱۸۹۰، کاملا فلج می‌شود.

در اتریش، جنبش اعتصابی عمومیت می‌یابد. در پاره‌ای از نقاط به نظر می‌رسد اعتصاب کارگران تا روزها پس از اول ماه مه هم ادامه پیدا می‌کند. در وین، روز اول ماه مه، تظاهرات گسترده و با شکوهی

برگزار می‌شود، که تعداد شرکت کنندگان آن به مرز ۱۵۰ هزار نفر می‌رسد. در شهر بوداپست، تظاهرات ممنوع اعلام می‌شود و با این همه، سی هزار تن از کارگران گرد هم می‌آیند.

در انگلستان، «کمیته‌ی جشن اول ماه مه» تصمیم می‌گیرد جشن اول ماه مه را نه در روز پنج شنبه، که سه روز دیرتر، یعنی در روز یک شنبه چهارم مه برگزار کند. تعدادی از کارگران احساس می‌کنند، که کمیته به قطع نامه‌ی «کنگره‌ی بین الملل» در پاریس خیانت کرده است. «شورای فدراسیون سازمان‌های کارگری»، کارگران را به تظاهرات در روز اول ماه مه فرا می‌خواند. در این روز، دو هزار کارگر تظاهرات می‌کنند. در روز یک شنبه، چهارم مه، نیز جشن اول ماه مه در هایدپارک لندن برگزار می‌شود. در این بزرگ ترین نمایش آن سال سراسر دنیا، در حدود نیم میلیون نفر حضور بهم می‌رسانند.

در بلژیک، به هنگام طلوع آفتاب روز اول ماه مه، صد هزار نفر از کارگران معدنچی اعتصاب خود را آغاز می‌کنند. تظاهرات و اعتصاب کارگران، سراسر بلژیک را در خود فرو می‌برد.

در فرانسه، به ویژه در پاریس، تظاهرات ممنوع اعلام شده است. در پاریس قرار بر این بود، که صفوف تظاهرکنندگان تا محل پارلمان رژه برود و در آن جا عریضه‌ی حاوی درخواست «کاهش مدت کار به هشت ساعت در روز» را تقدیم مجلسیان کند. برای مقابله با کارگران، علاوه بر ۳۴ هزار سرباز مستقر در پاریس، از شهرستان‌ها نیز کمک خواسته شده است. صبح روز اول ماه مه به نظر نمی‌رسید اتفاقی بیافتد. فقط چند پرچم سرخ با شعار «اول ماه مه، هشت ساعت کار» پائین کشیده می‌شود. پس از مدتی اما، جمعیت به خشم می‌آید. «هیات نمایندگی کارگران» مرکب از برخی از اعضای پارلمان، رهبران جنبش سندیکایی، و احزاب چپ، در نزدیکی میدان کنکورد دستگیر می‌شوند. نمایندگان پارلمان با ارائه‌ی کارت نمایندگی خود راه را ادامه می‌دهند. ولی از پیش روی جمعیت، با سد نظامیان جلوگیری می‌شود. هیات نمایندگی، عریضه را به رئیس مجلس می‌دهد و به صحبت درباره‌ی مفاد آن می‌پردازد. هم زمان پلیس به جمعیت حمله می‌برد و نمایش آرام اول ماه مه پاریس را به زد و خوردی خشن مبدل می‌سازد.

در ایتالیا، کارگران رم شهر را یک پارچه تعطیل می‌کنند و توطئه‌ی حکومت نظامی را به سخره می‌گیرند. در شهر لی ورنو، بین مردم و ژاندارمری، زد و خوردی رخ می‌دهد. در فلورانس، علی رغم حضور نیروی پلیس، تظاهرات با آرامش صورت می‌گیرد. و در شهر صنعتی تورینو، اشغال نظامی ساختمان‌های دولتی و دستگیری فعالین سیاسی و سندیکایی، سرانجام به درگیری خیابانی می‌کشد و عده‌ای زخمی و تعدادی دستگیر می‌شوند.

در سوئد، در شهر استکهلم، بیش از صد هزار نفر گرد می‌آیند و به سخنان پالم و برانتینگ، از رهبران سوسیال دمکراسی، گوش می‌دهند.

در آن سوی اقیانوس، در آمریکا، «حزب سوسیالیست کارگری» متینگی را با حضور ۲۰ هزار تن در یکی از میدان‌های نیویورک سازمان می‌دهد. در شیکاگو نیز ۳۵ هزار نفر در جشن اول ماه مه شرکت می‌کنند و به سخن رانی نجاران اعتصابی گوش می‌دهند. در شهر لویی ویل، تظاهراتی با ۲۰ هزار نفر برگزار می‌شود، که سخنران آن ساموئل گومپه رز، رهبر «فدراسیون کار» آمریکا، است.

و در کوبا، علی رغم انحلال «اتحادیه‌ی کارگران سیگارسازی»، کارگران این اتحادیه به هم راه کارگران نجاری‌ها اعلام اعتصاب می‌کنند. این جا، هر نوع تظاهراتی در روز اول ماه مه ممنوع است. والی اسپانیولی جزیره، فقط اجازه داده است بین ساعت پنج تا هشت بعدازظهر جلسه‌ای در یکی از تالارهای شهر برگزار شود. با رسیدن خبر دستگیری لویی میشل (زن انقلابی فرانسوی، که شب قبل در پاریس دستگیر شده است) کارگران به خیابان‌ها می‌ریزند و به سوی تالار برگزاری جلسه روان می‌شوند. سخن رانان جلسه اعلام می‌کنند، که اجتماع پر شور کارگران به خاطر اعتراض به انحلال «اتحادیه‌ی کارگران سیگارسازی» نیست، بلکه برای ابراز هم بستگی با کارگرانی است که در سراسر اروپا و آمریکا روز اول ماه مه را جشن می‌گیرند و کارگرانی که دولت‌های استبدادی از برگزاری جشن آن‌ها ممانعت به عمل می‌آورند.

...

نخستین تظاهرات بین المللی اول ماه مه، «قدرت عظیم اتحاد کارگران» را در مقابل چشمان هراس ناک سرمایه به نمایش گذاشت. و بیش از آن، به کارگران سراسر جهان، به زن و مرد، به سرخ و زرد و سیاه و سفید، نشان داد که مستقل از جنسیت، ملیت، و مذهب، متعلق به یک طبقه‌ی جهانی‌اند و پای در یک سرنوشت دارند. طبقه‌ای جهانی و هم سرنوشت، که قدرت عظیم آن در هم بستگی و اتحاد آن نهفته است.

پس از گذشت ۱۱۵ سال از اولین نمایش بین المللی اول ماه مه، نبرد طبقاتی کارگران علیه سرمایه هم چنان ادامه دارد. دنیای سرمایه داری در طول این سال‌های دراز بی شک دست خوش تحولات بسیاری شده است. اما، ماهیت آن کم‌ترین تغییری نکرده است. این نظام نکبتی، علی رغم توسعه‌ی فزاینده‌ی تکنولوژی و اختراعات نوین و علی رغم وجود اقیانوسی از ثروت و نعمت، هم چنان برای بقای خود نیازمند فقر و فلاکت باز هم بیشتر کارگران و تشدید استثمار و تحمیل شدت کار و بیکاری و بی حقوق افزون تر بر آنان است. و از همین رو، بر خلاف تبلیغات مدافعین سینه چاک سرمایه داری، که «پیروزی ابدی سرمایه» و «پایان تاریخ» را جار می‌زنند، نبرد طبقاتی کارگران علیه سرمایه داری بیش از بیش گسترش می‌یابد و به رویارویی آشکارتر و خصمانه تر کارگران سراسر جهان با سرمایه کشیده می‌شود.

در این نبرد بی وقفه، اول ماه مه نمایش «قدرت عظیم اتحاد کارگران» است. اتحادی که طنین شعف انگیز و رسای فویر انگل* آن را اعلام کرده بود. اول ماه مه، پرچم مبارزه‌ای جهانی است. مبارزه‌ای متحد و هم بسته، که کارگران را به برپایی دنیایی انسانی فراخوان می‌دهد. دنیایی که با درهم کوبیدن نظام سرمایه داری پا می‌گیرد و بر ویرانه های آن، نظام نوینی را بر پایه آزادی و برابری بنا می‌نهد. نظامی که بر سر در آن نوشته شده است: «رشد آزادانه‌ی هر فرد، شرط رشد آزادانه‌ی همگان است.»

* * *

* فویر انگل از کارگران شیکاگو بود، که در اول ماه مه سال ۱۸۸۶ دست به دست هم دادند و متحد و هم بسته به خیابان آمدند، تا به سرمایه اعلام کنند خواهان «روز کار هشت ساعته» و «حق تشکل کارگری» هستند. پلیس، تظاهرات گسترده‌ی کارگران شیکاگو را به خاک و خون کشید و تعدادی از کارگران را دستگیر و زندانی کرد. پس از سرکوب وحشیانه‌ی پلیس، نوبت خوش خدمتی به دادگاه سرمایه رسید، که «عدالت» سرمایه را به نمایش بگذارد. تنی چند از سازمان گران تظاهرات کارگران، از جمله فویر انگل، به محاکمه کشیده شدند. سرمایه، از پیش فرمان به مرگ آن‌ها داده بود. و دادگاه سرمایه وظیفه داشت، که فرمان مرگ آن‌ها را جار بزند. جان این کارگران می‌بایست گرفته می‌شد، تا جان سرمایه در امان بماند. طنین شعف انگیز و رسای فویر انگل پس از گذشت این سال‌های طولانی هم چنان به گوش می‌رسد، که پس از اعلام رای دادگاه سرمایه به پا خواست، تمام «قدرت عظیم اتحاد کارگران» را در صدای جان خود ریخت و گفت:

«کارگران اینک دریافته‌اند، که می‌توانند با اتحاد و هم بستگی و مبارزه‌ی جمعی بر مشکلات خود فائق آیند. کارگران دریافته‌اند، که چه قدرت عظیمی در اتحاد آنان نهفته است. به همین دلیل است، که کارفرمایان با تمام توان خود می‌کوشند اتحاد کارگران را درهم بشکنند و متینگ آن‌ها را در خون غرق کنند. ما کارگران، گرد هم آمدیم تا شاید اندکی از حقوق خود را بازستانیم. اما اکنون از زندان و دادگاه سر در آورده‌ایم. آیا این است معنای برابری و عدالت در جامعه‌ی ما؟ امروز اگر صدای حق طلبانه‌ی ما را می‌توانید به زور گلوله خفه کنید، اما مطمئن باشید که این صداها دیگر خفه شدنی نیست و هر روز طنین آن رساتر خواهد گشت.»

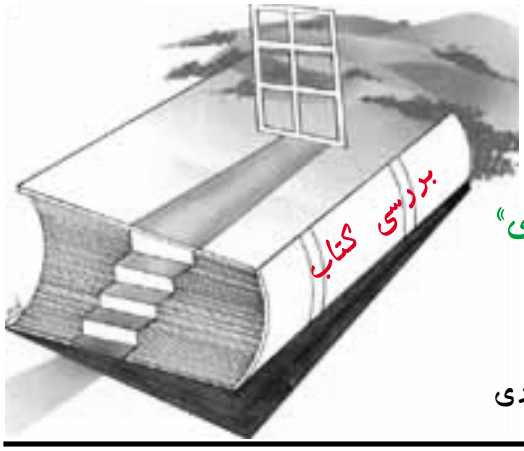

«نظریه‌ی طبقه و تاریخ:
سرمایه داری و کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»

(به قلم: استفن رزنیک و ریچارد ولف، نشر روتلج، ۲۰۰۲)

کامران نیری

برای مردم کارگر و زحمت کش اروپا و جهان، که زیر آوار اولین جنگ جهانی قدرت‌های سرمایه داری عمده بودند، دولت نوپای شوراها، که با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بر پا شد، ارمغان تمدن جدیدی را به هم راه داشت. این گفته‌ی رزا لوکزامبورگ، که بشریت در دوراهی «سوسیالیسم یا بربریت» قرار دارد، جامه‌ی تحقق پوشیده بود.

اما دولت کارگری جدید، با همه‌ی شکوه مندی آغازین، خیلی زود دست خوش معضلات ریشه دار درونی و بیرونی شد. این وضع به بحران و تشتت در صفوف رهبری انقلاب انجامید. و بحث ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی در کانون جدل بین نیروهای سوسیالیست قرار گرفت.

رزنیک و ولف، اساتید اقتصاد در دانشگاه ماساچوست و سردبیران ژورنال «بازاندیشی مارکسیسم» (Rethiking Maexism)، در این کتاب مدعی ارائه‌ی نظریه‌ی جدیدی از «سرمایه داری دولتی» هستند، که بر اساس مفهوم طبقه استوار است و از طریق آن به تعبیر متفاوتی از تاریخ اتحاد شوروی می‌پردازند.

دیدگاه نظری «سرمایه داری دولتی» تاریخچه‌ی پیچیده‌ای دارد. برخی از نظریه پردازان بین الملل دوم با تکیه بر برخی از اشارات مارکس و انگلس باور داشتند، که آن چه «سرمایه‌ی مالی» یا «سرمایه داری انحصاری» می‌خواندندش، اکنون دیگر به «سرمایه داری دولتی انحصاری» تبدیل شده است. گویا مارتف، نظریه پرداز برجسته‌ی منشویک، اولین فردی بود که این واژه و مفهوم را در مورد دولت شوروی نوپا به کار برد. به هر حال، توسعه‌ی نظری مفهوم «سرمایه داری دولتی» به عنوان ابزاری جهت درک فرآیند انقلاب روسیه و تاریخ اتحاد شوروی موکول به دهه‌ی ۱۹۴۰ شد. از آن تاریخ به بعد، انواع متعددی از نظریه‌ی «سرمایه داری دولتی» به دست آمده است. رزنیک و ولف مدعی هستند، که عمده‌ی این نظریات بر اساس مرکزیت مفهوم «قدرت» و یا مفهوم «مالکیت» بنا شده‌اند. در تقابل، آن‌ها نظریه‌ی خود را بر اساس مفهوم «طبقه» استوار کرده‌اند. در واقع، نظریه‌ی «سرمایه داری دولتی» رزنیک و ولف، موضع شناخت شناسی و روش شناسی ویژه‌ای را مطرح می‌کند، که هم به بازتعریف مفهوم «سرمایه داری دولتی» و هم به مفهوم کمونیسم می‌انجامد.

اولین فصل کتاب به درستی به بحث موضع شناخت شناسی و شیوه شناسی و نظریه پردازی اختصاص دارد. فصل دوم کتاب به تعریف مفهوم کمونیسم و انواع آن می‌پردازد. در فصل سوم، نویسندگان به توضیح نظریه‌ی «سرمایه داری دولتی» خود می‌پردازند. و فصل چهارم. نقد آنان را از نظریات «سرمایه داری دولتی» تا به کنون در بر دارد. شش فصل دیگر کتاب به بررسی مقاطع تاریخی مشخص، شکل گیری و توسعه‌ی اتحاد شوروی یا بررسی سیاستهای مشخص مثلا در مورد زن و خانواده، «مشی نوین اقتصادی» و تحولات اقتصادی دهه‌ی ۱۹۳۰، می‌پردازد. و فصل آخر به تضادهای طبقاتی‌یی که به فروپاشی اتحاد شوروی انجامید، اختصاص دارد.

«طبقه» و «سرمایه داری دولتی»

رزنیک و ولف، «طبقه» را به عنوان «فرآیندی در جامعه، که طی آن افراد بیشتر از آن چه که جامعه برای بازتولیدشان به عنوان کارگران تعیین می‌کند، کار می‌کنند... تحلیل طبقاتی به این مفهوم افراد جامعه را بر اساس رابطه‌ی شان با این مازاد تولید، گروه بندی می‌کند.»(صفحه ۸، تاکید در اصل است.)

از این تعریف کلیدی، تعریف «فرآیند طبقاتی اساسی کمونیستی» نشئات می‌گیرد، که طی آن همان افرادی که کار اضافه را انجام داده‌اند، به طور جمعی محصول آن را تصاحب می‌کنند. «فرآیند طبقاتی فرعی کمونیستی» زمانی وجود دارد، که این افراد به طور جمعی در تقسیم این محصول شرکت می‌کنند. رزنیک و ولف اشاره دارند، که تقسیم مازاد تولید توسط تولید کنندگان مستقیم برای «پرداخت فرآیندهای غیر طبقاتی (سیاسی، فرهنگی و غیره) که برای انجام «فرآیند طبقاتی اساسی کمونیستی» لازم هستند»، به کار می‌رود.(صفحه‌ی ۱۴) نمونه‌ی فرآیندهای غیر طبقاتی، پرداخت برای کار وکلا، آموزگاران، کارکنان بخش فعالیت‌های سرگرمی اجتماعی و پرسنل امنیتی است.

از این‌ها چند نتیجه به دست می‌آید. اول، «ساختار طبقاتی کمونیستی» (که بر «فرآیند طبقاتی اساسی کمونیستی» استوار است) در هر دوره‌ی تاریخی ممکن است، با هر نوع تولید (تولید کارخانه‌ای، تولید کالایی خرد، تولید خانگی) مطابقت داشته باشد و مستلزم آگاهی ناشی از مبارزات کارگری علیه سرمایه داری و برای کمونیسم نیست. در واقع، در فصل نهم، نویسندگان اشاره دارند که اشتراکی کردن اجباری کشاورزی توسط استالین یک ساختار طبقاتی کمونیستی در اتحاد شوروی به وجود آورد. رزنیک و ولف باور دارند، که کمونیسم می‌تواند نظامی متمرکز یا غیر متمرکز باشد و یا هر حالت بینابینی به خود بگیرد. کمونیسم می‌تواند با مالکیت خصوصی (زمانی که تولید کننده های خرده پا به طور جمعی مازاد تولید را سهیم شوند) و بازار هم راه باشد. کمونیسم می‌تواند با رژیم‌های دموکراتیک یا دیکتاتوری (اشتراکی

سازی استالین) هم راه باشد. در واقع، به نظر می‌رسد که نزد ایشان کمونیسم می‌تواند با هر گونه شکل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توام شود.

از این تعاریف است، که مفهوم «سرمایه داری دولتی» ناشی می‌شود:

«آن چه که سرمایه‌ی دولتی را در تقابل با انواع خصوصی سرمایه داری مشخص می‌کند، موقعیت اجتماعی موسساتی است که مازاد را برداشت می‌کنند و ارتباط افراد برداشت کننده با دولت... در سرمایه داری دولتی، افرادی که با دولت الزاما رابطه دارند ــ برای دولت کار می‌کنند و یا توسط دولت برگزیده شده‌اند ــ کار را در موسساتی که در دستگاه دولتی واقع هستند، استثمار می‌کنند.»(صفحه‌ی ۸۷، همه‌ی تاکیدات در اصل هستند.)

اما این خصوصیات به نوع دیگر قابل تعبیر هستند. بر همین اساس بود، که تروتسکی (۱۹۳۷، صفحات ۵۲_۲۴۵) تز «سرمایه‌ی دولتی» بودن اتحاد شوروی را رد کرد. در عین حال، ریزی (۱۹۳۹) و برنهایم (۱۹۴۱) همین خصوصیات را دلیل وجود یک شیوه‌ی تولیدی نو، «شیوه‌ی تولید اشتراکی دیوان سالار»، دانستند. رزنیک و ولف به این بدیل‌ها اشاره نمی‌کنند. آنان با این استدلال، که تولید کنندگان مستقیم در اتحاد شوروی استثمار می‌شوند، اما این جامعه برده داری یا فئودالی نبوده است، آن را «سرمایه داری دولتی» می‌دانند. اما ریزی گاه عملا نظم استثمار نیروی کار در اتحاد شوروی را مشابه برده داری می‌داند و برنهایم با استدلال مشابهی سرانجام به حمایت از امپریالیست‌ها در برابر اتحاد شوروی برخاست. رزنیک و ولف استدلال می‌کنند، که «کارگران روس «تفاوت ساختار کمونیستی» و ساختار سرمایه داری اخذ و تقسیم مازاد اقتصادی را نمی‌فهمیدند و در عمل این نادانی را به منصه‌ی ظهور گذاردند.»(صفحه‌ی ۹۷) آنان همین طرز برخورد را با بلشویک‌ها دارند:

«(بلشویک‌ها) گروه کوچکی از میان خود را به عنوان اخذ کنندگان و تقسیم کنندگان مازاد تولید صنعتی شوروی تعیین کردند... مازاد تولید توسط چند مقام عالی رتبه دولتی اخذ می‌شد. این بدنه را ابتدا وسنکا (vesenkha) تشکیل می‌داد، ولی به زودی سرمایه داران دولتی، شورای وزیران، این امر را به عهده گرفتند.»(صفحات ۵۷_۱۵۶)

در واقع، رزنیک و ولف همین ادعای عدم درک آگاهی کمونیستی طبقه‌ی کارگر روسیه و بلشویک‌ها را به اکثر نظریه پردازان «سرمایه داری دولتی» نیز بسط می‌دهند؛ چرا که این نظریه پردازان برای تعریف کمونیسم محک «قدرت» یا «مالکیت» را به کار می‌گرفتند، نه محک «طبقاتی» رزنیک و ولف را.

نقد رزنیک و ولف

من سه ایراد اساسی در نظریه‌ی «سرمایه داری دولتی» رزنیک و ولف می‌بینم.

اولی ایرادی شناخت شناسانه و روش شناسانه است. آن‌ها مدعی‌اند، که «نظریه‌ی ایشان» ادای سهمی است که نه مارکس و نه انگلس هرگز ارائه نکردند. یک تحلیل طبقاتی سیستماتیک و غیر جبرگرا از «جامعه‌ی کمونیستی.»(صفحه‌ی ۳) آن‌ها این نقص را به سایر نظریات تا به کنونی در مورد کمونیسم بسط می‌دهند. به لحاظ شناخت شناسی، نوآوری اساسی رزنیک و ولف کاربرد مفهوم «اشباح تعین» (over determination) است. آن‌ها این مفهوم را از فروید، لوکاچ و گرامشی استخراج کردند، تا بر این امر تاکید کنند که واقعیت اجتماعی بسیار پیچیده، متقابلا وابسته و در حال تحول دایم است. اما این مفهوم نزد رزنیک و ولف از حد متعارف درک دیالکتیکی بس فراتر می‌رود:

«هیچ فرآیندی در جامعه را نمی‌توان به عنوان اثری از یک یا یک گروه از فرآیندها درک کرد. هیچ فرآیندی در جامعه، هیچ دست از فرآیندها، به عنوان علت یک یا یک گروه از فرآیندهای اجتماعی قابل درک نیست. به عبارت دیگر، هیچ فرآیندهای جوهری فرآیندی دیگر نیست، هیچ گروه فرعی تعیین کننده‌ی هیچ گروه فرعی دیگر نمی‌تواند باشد.»(رزنیک و ولف، ۱۹۸۷، صفحه‌ی ۲۵)

این موضع افراطی ضد جوهرگرایی و ضد تقلیل گرایی منتج به نظریه‌ی شناخت شناسی و شیوه شناسی غیر تعیین کننده‌ای می‌شود. به عنوان مثال، رزنیک و ولف مدعی‌اند، که اتحاد شوروی هرگز در گذشته به نحوی صحیح مورد تحلیل طبقاتی قرار نگرفته است و این که تاریخ این کشور «نمونه‌ای است از نتایج فاجعه آمیز به کار نگرفتن (متد تحلیل طبقاتی رزنیک و ولف) برای پروژه‌ی گذار به فراسوی سرمایه داری.»(صفحه‌ی ۵)

این ادعای بزرگ گویا دلیل اصلی نگارش کتاب مورد بحث ماست. اما در صفحه‌ی بعد آن‌ها می‌نویسند: «تحلیل ما... با این مشخص می‌شود، که ما اصراری نداریم طبقه عامل تعیین کننده در اعتلا یا افول اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوده است.»(صفحه ۹، تاکید در اصل است)

بنابراین، ناروشن است که نتایج قطعی‌ای که رزنیک و ولف در مورد ماهیت انقلاب روسیه، حزب بلشویک، و اتحاد شوروی می‌گیرند، آیا قابل قبول است یا خیر؟! در واقع، وفادار به موضع شناخت شناسی خود، آن‌ها در موارد فراوانی از نتایجی که اخذ می‌کنند فاصله می‌گیرند.

دوم، علی رغم این که از ابتدا آشکار است، که رزنیک و ولف موضع شناخت شناسی و روش شناسی متفاوتی از مارکس و انگلس اتخاذ می‌کنند، ناروشن است چرا ایشان نظریه‌ی خود را مارکسی معرفی می نمایند. در واقع، نظریه پردازی رزنیک و ولف به نحوی اساسی با مارکس تفاوت دارد، از جمله در زمینه‌ی مفهوم طبقات اجتماعی (به ویژه پرولتاریا)، استثمار و از خود بیگانگی، دولت و انقلاب سوسیالیستی، که جملگی برای درک تجربه‌ی اتحاد شوروی اهمیت بسزا دارند.

نظریه‌ی سرمایه داری مارکس به نحوی بارز طبقه‌ی کارگر مدرن (به ویژه کارگران صنعتی) را با کارگران سنتی تفکیک می‌کند. برعکس، رزنیک و ولف، همه‌ی تولید کنندگان مستقیم را در صنعت، کشاورزی و خانگی، به نحوی یک سان و صرف نظر از دوره‌ی تاریخی مورد بررسی مد نظر دارند. اگر چه نظریه‌ی سرمایه داری مارکس بر پایه‌ی تحلیل فرآیند کار کارگران مولد بنا شده است، اما در نظریه‌ی سوسیالیستی‌اش، «کارگران مولد» موقعیت ویژه‌ای ندارند. در سرمایه داری، کار مولد برای ایجاد سود اساسی است؛ در حالی که در کمونیسم همه گونه کار در جهت رفع نیازهای انسانی است. رزنیک و ولف اما تمرکز بر کارگران مولد را به تحلیل شان از کمونیسم بسط می‌دهند و «کارگران غیر مولد» (به گفته‌ی ایشان، چون معلمین و کارگران فرهنگی) به موقعیتی دست دوم، «فرآیند طبقاتی کمونیستی فرعی»، تقلیل می‌یابند.

نزد مارکس، جدال طبقاتی (مبارزه‌ی کارگران برای منافع کل طبقه، چون مبارزه برای هشت ساعت کار در روز، که هماهنگ با منافع تاریخی بشری تلقی می‌شود) با نظریه‌ی انقلاب سوسیالیستی پیوندی ناگسستنی دارد. رزنیک و ولف مبارزه‌ی طبقاتی را در رابطه با فرآیند تولید، تخصیص و توزیع مازاد اقتصادی تعریف می‌کنند. این تعریف به منافع گروهی کارگران (در یک کارخانه، یک صنعت، یک ناحیه و غیره) اولویت می‌دهد. اما نزد مارکس چنین مبارزاتی اقتصادی قلمداد می‌شوند؛ چرا که منافع کل طبقه را مد نظر نمی‌گیرند. در حالی که مارکس و انگلس بر اهمیت مبارزات اقتصادی تکیه می‌کردند، اما نزد آنان مبارزه برای منافع کل طبقه ــ یعنی مبارزه‌ی طبقاتی ــ سطح بالاتری از مبارزات کارگری را نشان می‌داد و پیش شرط انقلاب

سوسیالیستی بود. رزنیک و ولف در عین حال ذهنیت افراد را صحنه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی می‌دانند: به عنوان مثال آن‌ها می‌نویسند: «در مورد جوامع کهن، جدال طبقاتی اساسی در درون فرد ظاهر می‌شود.»(صفحه‌ی ۱۴۴) استدلال رزنیک و ولف این است، که این افراد موقعیت‌های طبقاتی مختلف دارند و تضاد این‌ها به جدال طبقاتی در ذهنیت آنان می‌انجامد.

«ساختار طبقاتی کمونیستی» رزنیک و ولف می‌تواند در شرایط تبادل نابرابر، استثمار را شامل شود.(صفحه‌ی ۱۴۱) و به این دلیل که از خود بیگانگی بر اساس کار بیگانه شده نیست، «ساختار طبقاتی کمونیستی» می‌تواند هم راه با از خود بیگانگی باشد. آن‌ها شیوه های مبارزه با از خود بیگانگی در جامعه‌ی سرمایه داری را در کمونیسم نیز جایز و کارساز می‌دانند.

سوم، بازخوانی تاریخ انقلاب روسیه و اتحاد شوروی توسط رزنیک و ولف منجر به تعبیری شگفت آمیز می‌شود. شکی نیست که برای هر نظریه‌ی انقلاب سوسیالیستی پرولتری، توجه به فرآیند کار اساسی است و این که نظریه و برنامه‌ی بلشویک‌ها (و همه‌ی گرایشات عمده‌ی بین الملل دوم و سوم) در این زمینه ضعف‌هایی داشتند. اما بازخوانی تاریخی از زاویه‌ی نظریه‌ی «سرمایه داری دولتی» رزنیک و ولف هیچ توجه ویژه‌ای به ظهور، توسعه و افول تشکلات کارگری (اتحادیه ها، کمیته های اعتصاب، کمیته های کارخانه و شوراها) نمی‌کند. تو گویی این‌ها هیچ گونه ارتباطی با رشد و توسعه‌ی آگاهی کمونیستی و یا کاراکتر جامعه‌ی متحول اتحاد شوروی نداشته‌اند. این امر حداقل بخشا ناشی از تمرکز مفرط رزنیک و ولف بر تعریف «ساختار طبقاتی کمونیستی است، که در واقع نتیجه‌ی دینامیسم انقلاب است. در نتیجه، خود دینامیسم انقلاب و در نتیجه، جنبش کارگری در بطن آن به دست فراموشی سپرده شده‌اند.

با عدم تمرکز بر دینامیسم انقلاب روسیه، رزنیک و ولف تداوم بر تحول را ارجحیت می‌بخشند. در نتیجه، قضاوت تاریخی آنان با اکثر تاریخ نویسان برجسته‌ی انقلاب روسیه در تقابل قرار می‌گیرد. انقلاب روسیه در دست آنان به یک اصلاح بورژوایی تقلیل می‌یابد؛ در حالی که اشتراکی سازی اجباری استالینیستی اقدامی انقلابی قلمداد می‌شود. همانند تاریخ نویسان استالینیست و برخی از تاریخ نویسان بورژوایی، رزنیک و ولف سیاستهای ضد کارگری و ضد کمونیستی استالینی را نه در تقابل با برنامه و استراتژی بلشویکی، که در تداوم آن می‌بینند. آنان، گورباچف، یلتسین و پوتین را فرزندان خلف بلشویک‌ها می‌دانند، که «نسبت به نظریه‌ی طبقاتی کور بوده‌اند.»(صفحه‌ی ۳۲۳) رزنیک و ولف به درستی ادعای ماهیت کمونیستی جامعه‌ی شوروی را رد می‌کنند، اما عدم بررسی نظریات دیگر از اتحاد شوروی ـ به ویژه نظریه‌ی تروتسکی، که آن را یک جامعه‌ی در حال گذار (نه سرمایه داری و نه کمونیستی) می‌دانست ـ قابل توجیه نیست. به ویژه زمانی که موضع شناخت شناسی ایشان را در نظر بگیریم:

> «مشخص کردن یک پدیده، یعنی مداخله در حرکت آن و ایجاد یک توقف لحظه‌ای و یک توهم ایستا بودن... این امر همانا مشخص کردن یا اطلاق نامی به چیزی است، که «هست»، به جای تشخیص این که این پدیده تنها در حالت تغییر وجود دارد... اطلاق نامی (به پدیده) که به لحاظ منطقی با شیوه‌ی اشباح تعین در تضاد است.»(صفحه‌ی ۴۴_۴۳)

تروتسکی با ارزیابی اتحاد شوروی به عنوان «دولت کارگری منحط» به همین دلیل با اشکالی روبرو شد. اما در عین حال این ارزیابی به او اجازه داد به درستی پیش بینی کند، که عدم پیروزی یک انقلاب کارگری در روسیه و توسعه‌ی سوسیالیسم در پایان جنگ دوم جهانی به فروپاشی اتحاد شوروی منجر خواهد شد. ارزیابی تروتسکی این امتیاز را داشت، که برنامه و چشم انداز سیاسی‌یی برای بسیج طبقه‌ی کارگر شوروی، و طبقات کارگر جهانی، و ادامه‌ی مبارزه برای گذار سوسیالیستی را مطرح می‌کرد.

نظریه‌ی «سرمایه‌ی دولتی» رزنیک و ولف، چون برخی دیگر از این نوع نظریه، این حسن را دارند که بر مرکزیت تحول کمونیستی فرآیند کار در گذار موفقیت آمیز به سوسیالیسم تاکید می‌کنند. ادای سهم کتاب حاضر در این تاکید است.

* * *

متن حاضر، ترجمه‌ی فارسی نوشته‌ای است که برای ژورنال
Review of Radical Political Economics
تهیه شده و با اجازه‌ی
Union for Radical Political Economics
جهت درج در «نگاه» حاضر شده است.

* * *

Burnham, James. 1941. The Managerial Revolution. New York: John Day Company.

Resnick, Stephen A. and Richard D. Wolff. 1987. Knowledge and Class. Chicago: The University of Chicago Press.

Rizzi, Bruno. La Bureaucratisation de Mode. 1939. The Bureacratization of the World. New York: Free Press, translated with an introduction by Adam Westoby. 1985.

Trotsky, Leon. 1937. The Revolution Betray: What Is the Soviet Union and Where Is It going? New York: Pathfinder Press, 1972.

* * *

نظریه‌ی ادبی والتر بنیامین

م. عاطف راد

توبه سوی رهایی شتابان پیش می‌رفتی
به آن سو که در روشنایی کامل
رویاهای بخشنده به تو هدیه می‌نمودند
پرتوهای یادمان خاطره ها را
و به یادت می‌آوردند که در سفر به سوی روشنایی
هرگز مجالی برای درنگ نیست

والتر بنیامین یکی از بزرگ ترین نقادان و نظریه پردازان ادبی آلمان و اروپا در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم میلادی بود. هانا آرنت، او را یکی از بزرگ ترین منتقدان ادبی آلمان در دوره‌ی خویش می‌دانست و نثر او را هم پای بنیان اندیشه‌اش، نادره رویدادی شگفت انگیز تعبیر می‌کرد. تئودور آدورنو، راز روش نبوغ آمیز او را در کشف سازگاری ناسازگارها و یافتن عناصر ناخوانا و ناهمگون نهان در قلب هر چیز خوانا و درک هم خوانی‌های ناخوانده می‌فهمید. از نظر ارنست بلوخ، بنیامین یکی از مهم ترین بیان کنندگان و بانیان اندیشه‌ی نوین بود. هربرت مارکوزه، باور نداشت که بدون خوانش آثار بنیامین بتوان بازتاب فکری بحران جهانی را در سده‌ی بیستم به درستی و با دقت درک کرد.

والتر بنیامین با آن که فیلسوف، نظریه پرداز و زبان شناس بود، اما خوش تر آن داشت که خود را نقاد ادبیات بنامد. ادبیات برای والتر بنیامین جاده‌ای بود بی انتها به سوی رهایی. او یکی از اساسی‌ترین تکلیف‌های هنر را آفریدن نیازهایی می دانست، که هنوز زمان برآورده شدن یا برآمدن مادی و عینی آن‌ها فرا نرسیده است:

«تاریخ تکامل هر نوع هنری، مقطع های بحرانی ویژه‌ای را به ما می‌نمایاند که در آن‌ها شکل‌های ویژه‌ای از هنر پیوسته آرزوی رسیدن به چیزهایی را داشته، که در آن زمان دسترس ناپذیر و بلکه محال بوده‌اند.»

ادبیات و هنر برای والتر بنیامین مسیری بود برای راه گشایی. پیش رفت و فراتر رفتن از چشم اندازهای مکشوف و کشف مکاشفه آمیز نامکشوف‌ها:

«هر گونه آفرینشی که به گونه‌ای نو و ژرف، بنیانی تازه نهد و بیان گر ایده‌ای راه گشا باشد، از هدف‌هایی که پیشاپیش برای خود مشخص کرده فراتر می‌رود.»

نظریه‌ی ادبی والتر بنیامین بر سه هسته‌ی اساسی متکی است و از درون مثلثی که این هسته ها سه گوشه‌ی آن را می‌سازند، برون می‌آید و شکل می‌گیرد. این سه هسته عبارتند از: زبان، تمثیل، حکایت پردازی.

زبان

نخستین هسته‌ی اساسی نظریه‌ی ادبی والتر بنیامین، موضوع زبان است. از دیدگاه او، زبان حقیقتی هستی شناسانه است. والتر بنیامین ادبیات را رویدادی شگفت انگیز در وادی پر رمز و راز زبان می‌داند. او در یکی از مهم ترین نوشته های خویش با عنوان «درباره‌ی زبان به مفهوم عام و زبان انسانی به مفهوم خاص» ــ که شاید بنیادی‌ترین نوشته‌ی زبان شناسانه‌ی او باشد ــ به رابطه و پیوند نزدیک و تنگاتنگ دو مقوله‌ی درهم تنیده‌ی «کنش آفرینش» و «کنش نامش» می‌پردازد و به تفصیل درباره‌ی ارتباط ریشه‌ای و بنیادین این دو مقوله بحث می‌کند. والتر بنیامین تحت تاثیر آموزه های آیینی و اساطیری، برای زبان و واژگان آن بنیانی اسطوره‌ای و پر از رمز و راز قائل است ــ که تاویلی است بر هستی و تمثیلی از وجود انسانی ــ و سرچشمه‌ی آیینی آن را مناسبات متقابل میان جهان نام‌ها و جهان چیزها می‌داند.

والتر بنیامین، فرآیند نام گذاری و تشخیص بخشیدن چیزها با نام را، که او با تعبیر افسون گرانه «گفت ــ خوان» از آن نام می‌برد، گوهر آفرینش ادبی و خلاقیت ادبی می‌داند و بر این باور است، که معنای هر چیز ــ و به خصوص مفهوم ادبیات ــ درون زبان تحقق می‌یابد و نه در حاشیه‌ی زبان یا بیرون زبان و با ابزار زبان، بلکه درست در پنهانی‌ترین ژرفاهای باطن زبان. بنیامین در این باره می‌نویسد:

«بیان در گوهر کامل و شناسای خود فقط به شکل زبان قابل فهم است. از سوی دیگر، برای ادراک بنیان زبان شناسانه باید این پرسش را پیش کشید که این زبان، بیان ضروری و فوری کدام گوهر فکری است؟»

و سپس می‌افزاید:

«این نکته که گوهر فکری در یک زبان، راه را برای پیوند متقابل می‌گشاید، و نه به وسیله‌ی آن، گویای این معنی است که از

بیرون با گوهر زبان شناسانه یک سان نیست، بلکه تنها تا آن حد معینی که می‌تواند راه ارتباط کنش و واکنش را بگشاید و در بر هم کنشی سازنده با آن هم سان می‌شود.»

از دیدگاه بنیامین، بده بستانی که به وسیله‌ی زبان بین بیان فوری قاصد و مقصود ایجاد می‌شود، یک گوهر فکری و معنوی است. و به این ترتیب، زبان و در کنار آن ادبیات به عنوان عالی‌ترین شکل کاربرد هدف مند زبان، برای والتر بنیامین مفهومی گوهرین و آخشیجی هسته‌ای می‌یابد که هم پای و هم سوی هستی انسان و به عنوان هم زاد آن مطرح می‌شود و گوهری از گوهرهای ذاتی وجود او معرفی می‌گردد.

از نظر بنیامین، زبان حقیقتی مرزدار و دربسته، محدود و وابسته به گستره‌ی ذهنی انسان نیست، بلکه به همه‌ی حوزه های هستی درونی و بیرونی او مربوط می‌شود و «آن هستی‌ای که هیچ گونه ارتباطی با زبان نداشته باشد، وهمی خیالی بیش نیست.»

از نظر والتر بنیامین:

«ماهیت زبانی هر چیز، زبان آن چیز است. این حکم درباره‌ی آدمی هم صادق است و در مورد او به این مفهوم است، که ماهیت زبانی انسان زبان اوست، یعنی قدرت بیانش، یعنی آدمی مضمون اندیشگی خود را در زبانش بیان می‌کند و از طریق آن، اندیشه هایش را با دیگران مبادله می‌کند.»

بنیامین بر این باور است، که انسان تنها از راه اسم بخشیدن به چیزها و نام گذاری آن‌ها، می‌تواند با آن‌ها ارتباط برقرار کند و در بر هم کنش متقابل با هر چیز نام دار قرار گیرد. و در چنین فرآیند پیچیده‌ای است، که ماهیت زبانی خود را _ آگاهانه یا ناآگاهانه _ می‌سازد و می‌نماید.

از دیدگاه والتر بنیامین:

«زبان، اصلی اساسی است که بیان گر مضمون اندیشه مندانه‌ی هر پدیده و رابطه‌ی هنری، ادبی، فنی، حقوقی و آیینی است. و به این مفهوم، هر گونه مبادله‌ی مضمون فکری در حکم یک زبان است.»

بنیامین گوهره‌ی ادبیات را زبان می‌داند. و زبان را یکی از سه مفهوم و مضمون اساسی ادبیات و یکی از سه رکن آن می‌شمارد. او زبان را جان وجود ادبی می‌داند و نقطه‌ی شروع هر پویش ادبی را زبان تعریف می‌کند. از دیدگاه او، ادبیات نه تنها از طریق زبان اندیشه های خود را بیان می‌کند، بلکه گوهر اندیشه های ادبیات همان زبان است. زبانی برای خواندن نانوشته ها و ناخوانده ها. زبان گنگ یا گویای لایه های ژرف پنهان، زبان ایماها و اشاره ها، زبان کنایه ها و نمایه ها، زبان تمثیل‌ها و تاویل‌ها. حتا از دیدگاه او، سکوت هم زبان خاص خود را دارد و بیان گر معناها و مضمون‌های نهانی است. و ادبیات درهم آمیزه‌ای است از سکوت‌ها و سرودها، ایماها و اشاره ها، پنهان‌ها و

آشکارها. از این زاویه‌ی دید، بنیامین هر گونه ارتباط و پیوندی را دارای زبانی خاص می‌داند و برایش زبانی ویژه تعریف می‌کند.

تمثیل

دومین هسته‌ی اساسی نظریه‌ی ادبی والتر بنیامین مفهوم پیچیده و پر رمز و راز تمثیل است. بنیامین در برخورد با متن‌های ادبی و اندیشه های نهفته در پس آن‌ها، بر این باور است که جهان اندیشه وار هر اثر فکری یا ادبی _ هنری، و هر متفکر یا هنرمند، و به طور کلی هر آفرینش گری، تنها یکی از امکانات بی شمار آن است، امکانی جویبارگون در میان اقیانوس امکان‌ها. از زاویه‌ی دید او، هر فرآورده‌ی فکری _ ذوقی هم چون هر تاویل متنی ادبی یا رویدار فکری، تنها یکی از امکانات موجود از میان بی نهایت امکان بالقوه را معرفی می‌کند. و بر مخاطب و دریافت کننده‌ی اثر است، که امکانات دیگر را بیافرینند. والتر بنیامین در این باره چنین می‌نویسد:

«حقیقت هیچ گاه در وجود برهنه و آشکار چیزی مشاهده نمی‌شود.»

والتر بنیامین روشنایی حقیقت را برافروزش جرقه‌ای ناگهانی و آنی می‌داند، که تداومی ندارد و تصور تداوم آن بی معناست. او بر این باور است، که تمام دانش‌های انسانی و معرفت‌های ذهنی باید به شکل تاویل و تفسیر در آید و جامه‌ی تمثیل به تن کند.

از دید او، حقیقت هرگز با چیزی نسبت و مناسبت پیدا نمی‌کند و در تناسب با هیچ چیز جز خود قرار نمی‌گیرد. تنها نسبت حقیقت با هر چیز تاویلی است که آن چیز از حقیقت می‌کند و تمثیلی که در رابطه با آن ارائه می‌دهد.

والتر بنیامین می‌کوشد، تا کشف کند چگونه نویسنده یا شاعر، مقصود پنهان و ضمیر مضمر خود را در پیکر مقصودی دیگرگون بیان می‌کنند و به چه دلیل برخی از گویندگان آن چیزهایی که به ظاهر بیان می‌کنند، درست در جهت مقابل و مخالف مقصود پنهان شان است.

والتر بنیامین به درستی نشان می‌دهد، که تفسیر هر متن ادبی، دقیقا به دلیل زندگی مستقل و خودکفا و خودپویایی اثر، جدا از آفریننده‌اش، نیازمند عنصری تازه و باطنی _ که او تمثیل‌اش نام می‌نهد _ است.

والتر بنیامین، تمثیل را سنتز نقد و تفسیر می‌داند. او نه نقد ادبی را به تنهایی و به خودی خود می‌پذیرد و نه تفسیر ادبی را قبول دارد. از دید او، این هر دو ناقص و گم راه کننده و قاصر از درک گوهر پنهان و حقیقی اثر ادبی هستند:

«نقد، حقیقت درونی هر اثر هنری را از دست می‌دهد و تفسیر، موضوع آن را.»

بنیامین نقد ادبی را به این دلیل نمی‌پذیرد، که نقد از مقام و موضعی فرادست و تعالی طلبانه یا مطلق گرایانه با متن ادبی برخورد می‌کند و خود را معیار و ملاک حقیقت هنری و

اصالت ادبی می‌پندارد و با موازین گاه متناقض و گاه باطل خود به داوری اثر ادبی می‌پردازد. او تفسیر ادبی را نیز به این سبب قبول ندارد، که تفسیر را اسیر چهارچوب پندارهای متن و ناکارآمد برای کشف تجلی گاه ها و پرتوافشانی‌های بیرونی بر اثر ادبی می‌داند.

بنیامین تمثیل را چونان ضرورتی اجتناب ناپذیر نهفته در پنهانی‌ترین لایه های متن ادبی می‌شناسد. او مفهوم تمثیل را در تاویل و تعبیر سرنوشت‌های این جهانی و فروآسمانی به کار می‌برد. از دیدگاه او، تمثیل نشانه‌ای ناپیدا و پوشیده در ژرفاهاست. به جا مانده از پیشینه‌ی معرفت، که پیوسته آن چیزهایی را که در ژرفای مفهوم نهان است یا در نبود ظاهری معنا، سر در گمی می‌آفریند و احساس روحی برمی‌انگیزد، در پرتو آن روشن می‌شود. از این زاویه‌ی دید، رویکرد بنیامین کمی شبیه به رویکرد نوتاویل گرایان معاصر است. تمثیل از دیدگاه بنیامین، نمایه های درونی از خود بیگانگی، کالا شدگی، تجسد، تهی شدگی از مفهوم انسانی و مناسبت‌های غیر انسانی را می‌نمایاند. او تمثیل را راه گشای «مکاشفه» ی زمینی می‌داند و این مکاشفه را به مفهوم حس حضور چیزهای مرموز و ناشناسا در روند همیشگی و یک نواخت زندگی روزمره درک می‌کند. از دیدگاه بنیامین، تضاد میان تمثیل و نماد، در واپسین تحلیل برخاسته از موازین زیبایی شناسانه نیست، بلکه از سرچشمه‌ای بس ژرف برخاسته است. برخاسته از واکنش اجتناب ناپذیر انسان در برابر واقعیتی که در آن زندگی می‌کند؛ واقعیتی که در آن کنش‌های انسانی تکامل می‌یابد یا از تکامل باز می‌ایستد.

حکایت پردازی

سومین هسته‌ی اساسی نظریه‌ی ادبی والتر بنیامین، حکایت پردازی است. از نظر والتر بنیامین، حکایت پردازی گوهر و هسته‌ی اساسی ادبیات است. از دیدگاه او، حکایت پرداز کسی است که قادر است ناکامی‌ها و نقصان‌های زندگی خویش را با غنای سرشار حکایت‌هایش کامل گرداند و خاموشی‌های زندگی و روح خود و مخاطبانش را با شعله‌ی آرام و پرتوان افسانه پردازی‌اش روشن و فروزان نماید.

«حکایت پرداز در حلقه‌ی آموزگاران و خردمندان جای دارد. او اندرزگو است، اما پندش پند امثال و حکمی نیست که کارایی محدودی داشته باشد، بلکه پند بخردانه‌ی فرزانگانی است که برای هر موردی، اندرزی عبرت آموز و مجاب کننده دارد. حکایت پرداز، آن راوی بلند اقبالی است که روایتش گویای تمام زندگی با همه‌ی پیچ و خم‌ها و پیدا و پنهان‌هایش است. و در این روایت نه تنها از تجربه های خود بهره می‌گیرد، بلکه بهره مند از تجربه های غنی و آموزنده‌ی زندگی دیگران آشنا و ناشناس نیز هست... امتیاز حکایت پرداز، توانایی او در بیان زندگی‌اش، سرنوشتاش و نیروی توصیف ناپذیر زندگی در کلیت و گسترش بی کرانش است.»

والتر بنیامین داستان را چونان ماده‌ای خام می‌داند، که به شوق سوزان خوانندگان پاسخ می‌دهد. او داستان را پر معنا و سرشار از مفهوم می‌داند، هم به این دلیل که سرنوشت کسی دیگر را بر خواننده‌اش آشکار می‌کند، هم به این سبب که آن سرنوشت کس دیگر از طریق شعله هایی که از آن سر بر می‌کشد و برمی‌افروزد و سرانجام در خاکستر فرو می‌نشیند، به خواننده چنان گرمایی می‌بخشد که هرگز از راه زندگی و از مسیر سرنوشت خویش توانا به کسب آن نیست. آن چه خواننده را مجذوب داستان می‌کند، امید به گرم شدن زندگی سرد و یخ زده‌اش از راه ماجراهایی است، که درباره‌ی چون و چند آن می‌خواند. بنیامین، «معنای زندگی» را مهم‌ترین محوری می‌داند، که حکایت پردازی به گرد آن می‌گردد. اما از دید او، این «معنای زندگی» در داستان حکایت پرداز چنان پوشیده و پنهان است، که جست و جوی آن چیزی بیش از سرگشتگی و حیرت نصیب خواننده نمی‌کند.

«همان سرگشتگی که خواننده با آن خویشتن را در حال زندگی کردن در فضای این زندگی نگارش یافته حس می‌کند.»

و این سرگشتگی، خواننده را در امواج جوشان و متلاطم حکایت شناور می‌کند.

بنیامین، معنای زندگی را حد و مرز داستان و حکایت می‌داند و آن را هم چون شعاری می‌شمارد که به کمک آن، داستان و حکایت با یک دیگر رو در رو و از هم جدا می‌شوند.

از دیدگاه بنیامین، هر داستان و حکایتی با «درون نگری» آغاز می‌شود و با «درون نگری» پایان می‌یابد و این درون نگری فراخوانی است به سوی کشف معنای نامکشوف زندگی:

«به راستی داستانی نداریم، که درباره‌اش نتوان پرسید: این داستان چگونه می‌توانست ادامه یابد؟ اما برای داستان نویس هیچ امیدی وجود ندارد، که قادر باشد کوچک ترین گامی فراسوی محدوده‌ای بردارد که در آن با نگارش واژه‌ی پایان، خواننده را به تحقق پیش گویانه‌ی معنای زندگی دعوت می‌کند.»

والتر بنیامین، حکایت پردازی را برانگیزنده‌ی شوق خواننده و شنونده‌ی حکایت می‌داند و در این باره چنین می‌نویسد:

«آن کس که به حکایتی گوش می‌کند، هم راه جدایی ناپذیر حکایت پرداز است. حتا آن کس که حکایتی را می‌خواند در این هم راهی، سهم کم‌تری از شخص حکایت شنو ندارد. خواننده‌ی یک داستان، اما فردی منزوی است... و در این انزوای خویش، با داستان حریصانه تر از هر کس دیگر روبرو می‌شود. او آماده است، تا آن را به طور کامل از آن خود کند، آن را ببلعد... به راستی او ویران گر است، داستان را چونان آتشی که هیزم‌ها را در آتش دان در بر می‌گیرد، در خود می‌کشد. آن حالت تعلیقی که در داستان هست و درست هم چون فاصله‌ای است که بین هیزم‌ها در آتش دان وجود دارد، شعله های ملتهب را تیزتر می‌کند و شراره ها را سرزنده تر.»

* * *

توبه سوی رهایی شتابان پیش می‌رفتی
به آن سو که در روشنایی کامل
رویاهای بخشنده به تو هدیه می‌نمودند
پرتوهای یادمان خاطره ها را
و به یادت می‌آوردند که در سفر به
سوی روشنایی
هرگز مجالی برای درنگ نیست

* * *

info@atefrad.org

میشل لووی

کافکا و سوسیالیسم

برگردان:
ناصر پیشرو

روشن است که آثار کافکا را نمی‌توان به دکترینی سیاسی تقلیل داد، هر چند که برخی نیز چنین باشند. کافکا، دیسکورس خلق نمی‌کند، بلکه شخصیت‌ها و شرایط را می‌آفریند. او در آثارش، احساسات، رفتار برآمده از افکار درونی و حال و هوای روحی را تشریح می‌کند. به قول لوسین گلدمن: «دنیای سمبولیک ادبیات، قابل تقلیل به جهان ایدئولوژیک گفتمان نیست. اثر ادبی ــ بر خلاف دکترین‌های سیاسی و فلسفی ــ مجموعه‌ای از مفاهیم مجرد نیست، بلکه کشف خیالی جهان مشخصی از پرسوناژها و اشیا است.»

جست و جوی پیوندهای آشکار و نهان بین روحیه‌ی قدرت ستیز، درک آزادمنشانه (لیبرتر) و هم دلی سوسیالیستی کافکا از طرفی، و اصول نوشتاری‌اش از طرف دیگر، اما غیر مجاز نیست. در این جا مدخل ویژه‌ای وجود دارد، که می‌تواند چشم انداز درونی او نامیده شود.

دل بستگی سوسیالیستی کافکا به سه شکل بیان می‌شود:

هوگو برگمن (دوست دوران جوانی و هم کلاسی او) که به استعاره، شیوه‌ی بیان کافکای جوان را به میخک سرخی در یقه‌ی لباس‌اش تشبیه کرده، توضیح می‌دهد دوستی آن‌ها در سال‌های آخر مدرسه (۱۹۰۱_۱۹۰۰) کمی به سردی گرایید؛ چرا که «سوسیالیسم او و یهودگرایی من سرسخت بودند.»

این به کدام سوسیالیسم ربط پیدا می‌کرد؟ حقیقتی است، که کافکا سمپاتی‌اش را به انقلاب روسیه نشان داده بود. وی در نامه‌ای به دوستش ملینا، سپتامبر ۱۹۲۰، در مورد مقاله‌ای درباره‌ی بلشویسم چنین توضیح می‌دهد: «بر تنم، اعصابم و خونم» تاثیر سنگینی گذاشته است.

به نظر ناشر چاپ جدید نامه های ملینا، این اشاره‌ای است به مقاله‌ی برتراند راسل با عنوان «درباره‌ی روسیه‌ی بلشویکی» که در ۲۵ اوت ۱۹۲۰ در روزنامه‌ی «پراگر تاگس بلات» منتشر شد. کافکا در آن جا نکته‌ای اضافه می‌کند، که به نظر من مهم است: «البته که من همه‌ی آن چه را که در آن جا بود دقیقا پذیرفته‌ام، بلکه آن چه را که برای ارکستر من مناسب بود.» توضیحی که عموما در مورد «تاثیر پذیری» کافکا می‌توان گفت، این است که او هرگز برداشتی منفعل نداشت و همواره برداشت‌های خود را در گزینه‌ای پرداخت شده برای یک هم نوایی منحصر به فرد ترکیب می‌کرد.

نگاه می‌کنیم به مقاله‌ی برتراند راسل، تا موضع کافکا را بهتر درک کنیم. این نوشته، شرح بی طرفانه‌ای است از ترازنامه‌ی قدرت در شوروی، که ضمن آن بر از خودگذشتگی بلشویک‌ها تاکید می‌کند، آن‌ها را از نظر تلفیق دموکراسی با باور مذهبی، جذمی بودن اهداف سیاسی و اخلاقی و همین طور گرایش دیکتاتور مآبانه و ناشیکیبایی شان با پاک دینان کرامولی مقایسه می‌کند.

نقطه نظر کافکا در نامه‌ی دیگری، چند هفته بعد، به ملینا روشن می‌شود: «من نمی‌دانم آیا تو ملاحظات من درباره‌ی نوشته‌ی بلشویسم را به درستی درک کردی؟ چیزی که نویسنده در آن جا سرزنش می‌کند، برای من شایسته‌ی والاترین ستایش‌های روی زمین است.»

این نکته به کدام نقد برتراند راسل مربوط می‌شده؟ فیلسوف انگلیسی، انتقادت زیادی به کمونیست‌های روسیه کرده است، اما خطرناک ترین چیز برای او پروژه‌ی گسترش انقلاب جهانی و تعصب انترناسیونالیستی آن‌ها است: «کمونیسم حقیقی اساسا و همواره جهانی است. برای مثال... دل نگرانی لنین برای منافع روسیه بیش‌تر از کشورهای دیگر نبوده... در حال حاضر، روسیه حامی این انقلاب اجتماعی و در این شکل یک ارزش جهانی است. اما اگر لنین در مقابل این انتخاب (انترناسیونالیسم) قرار بگیرد، بیش‌تر روسیه را قربانی خواهد کرد تا انقلاب را.» به سخن دیگر، چیزی که برای کافکا دوست داشتنی و ارزش مند بوده، همان چیزی است که دقیقا مورد سرزنش راسل قرار می‌گیرد: تعهد رادیکال انترناسیونالیستی بلشویک‌ها.

این سخنان، نشانه‌ی سمپاتی ــ انتقادی ــ او درباره‌ی تجربه‌ی شوروی است. هر چند که تحقیقات تاکنونی بر رابطه‌ی شکل گرفته‌ی کافکا با جنبش کمونیستی دلالت نمی کند. هیچ شاهدی او را در ملاقات با کمونیست‌های چک ندیده و در نوشته ها، خاطرات و نامه های خصوصی‌اش، هرگز از این گرایش سیاسی ذکری نمی‌رود.

بر خلاف آن، شاهدین متعددی بر سمپاتی او نسبت به سوسیالیست‌های لیبرتر (آزادمنش، ضد آتورتیه و سلطه) چک و شرکتاش در فعالیت‌های آن‌ها گواهی می‌دهند. به همین خاطر، اگر بخواهیم با سوسیالیسم «سرسخت» کافکای جوان آشنا شویم، باید جهت گیری او را در این راستا دنبال کنیم.

سه شاهد چکی متعلق به آن دوره، سمپاتی کافکا را به سوسیالیست‌های لیبرتر و مشارکتاش در فعالیت‌های آنان را ذکر کرده‌اند. در آغاز دهه‌ی سی، ماکس برود اسناد مربوط به مایکل کاشا (یکی از پایه گزاران جنبش آنارشیستی چک) را جمع آوری کرد. این اسناد به حضور کافکا در گردهمایی کلوپ ملایچ (کلوپ جوانان)، که یک سازمان آزادی خواه، ضد نظامی گری و ضد کلیسا بود و بسیاری از نویسندگان چک به آن جا رفت و آمد داشتند، گواهی می‌دهند.

دومین شاهد، مایکل موردس (نویسنده‌ی آنارشیست) است، که با کافکا در خیابان آشنا شده بود (آن‌ها همسایه بودند). در اکتبر ۱۹۰۹، کافکا به دعوت او در گردهمایی بر علیه حکم اعدام فرانچسکو فرر (پداگوگ ضد آتوریته‌ی اسپانیایی) شرکت کرد. هم چنین در طی سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱، کافکا در کنفرانس آنارشیست‌ها درباره‌ی عشق آزاد، کمون پاریس، صلح و علیه اعدام

لیاباف (فعال لیبرتر در پاریس) شرکت می‌کند.
سومین سند، گفت و گوهای کافکا با گوستاو یانوچ است، که نویسنده‌ی پراگی در آخرین سال زندگی‌اش (آغاز دهه‌ی بیست) انجام داده است. در آن جا، چگونگی علاقه مندی کافکا به لیبرترایسم مشاهده می‌شود. او نه تنها آنارشیست‌های چک را «انسان‌های خوش مشرب و عزیزی» معرفی می‌کند، که آن قدر دوست داشتنی هستند که ادعای شان در مورد «درهم کوبیدن جهان» باور نکردنی است، بلکه در نظرات سیاسی اجتماعی‌ای که در طی این گفت و گو اظهار می‌دارد، تاثیرات شدیدی از جریان لیبرترایسم مشاهده می‌شود.
دلیلی وجود ندارد، که گمان کنیم آنارشیست‌های پراگی بر آثار کافکا «اثر» گذاشته‌اند. برعکس، این او بود که عمدتا بر اساس تجربه‌ی شخصی و حساسیت ضد سلطه‌اش، تصمیم گرفت طی سال‌هایی در فعالیت این گروه مشارکت نماید (و پاره‌ای از آثارشان را بخواند). این اشتباه است، اگر باور کنیم او خواسته باشد افکار سلطه ستیزاش را به آثارش منتقل کند. بین اولی و دومی نوعی «حس خویشاوندی» ویژه وجود دارد. بدین سان هر دو بر چیزی بنیادی باز می‌گردند، یک نگرش وجودی، یک جایگاه در زندگی، یک پیوستگی ذاتی در شخصیت‌اش.
این نمادهای شخصیت را خود او با قاطعیت خستگی ناپذیر و جدیت بی رحمانه در نامه‌ای به نامزدش، فلیسه بائر، در اکتبر ۱۹۱۲، توصیف می‌کند: «من، منی که اغلب مستقل نیست... و کشش پایان ناپذیری به خودمختاری، استقلال و آزادی همه جانبه دارد. همه‌ی روابطی که من خود آن‌ها را به وجود نیاورده‌ام، بر علیه خود من است و بی ارزش و مرا از رفتن باز می‌دارد. من از آن‌ها متنفرم و یا در آستانه‌ی تنفر از آن‌ها قرار دارم.» خواست بی پایان آزادی همه جانبه، بسان خط سرخی در سراسر آثار و زندگی کافکا کشیده می‌شود و به آن‌ها پیوستگی شگرفی می‌دهد. بهتر از این نمی‌توان تشریح کرد. پیش از همه در دوره‌ی پرسش برانگیز ۱۹۱۲، بدون توجه به تراژدی ناگزیراش.
الهام ضد سلطه و آزاد منشانه‌ی کافکا در جنبشی «شخصیت زدا» و تجسم‌های فزاینده از آتوریته‌ی شخصیت‌های پدرانه تا آتوریته‌ی بی نام و نشان اداری در آثارش تجلی می‌یابد و این همان چیزی است، که ربطی با فلان و بهمان دکترین سیاسی ندارد، بلکه وضعیت روحی و حساسیت منقدانه‌ای است، که سلاح اصلی‌اش هنر کنایه است. طنز سیاه و یا به قول آندره برتون: «والاترین شورش و سرکشی روح».

هر دو داستان کافکا («محاکمه» و «مسخ») آتوریته‌ی پدرسالارانه و یا به تفسیر میلان کوندرا، «توتالیتاریسم خانوادگی» را تصویر می‌کنند. رمان ناتمام «آمریکا»، نقد درخشان تمدن صنعتی و سرمایه دارانه (۱۹۱۴_۱۹۱۲)، اثری است مربوط به دوران گذار: چهره های شخصیت‌های پدرسالارانه هنوز حاضرند، اما قدرت ساختارهای سلسله مراتبی نیز قابل رویت می‌باشد. نقطه‌ی عطف، نقد «ماشین» مرگ بی نام و نشان، داستان «تبعیدگاه محکومین» است که کمی بعد از رمان «آمریکا» نوشته شده است. در جهان ادبیات، کم‌تر نوشته‌ای، آتورتیه را در زیر نقابی این چنین غیر عادلانه و مرگ بار به نمایش گذاشته است. این فقط به قدرت یک فرد، فرماندهان (چه قدیم و چه جدید)، که در این داستان نقش‌هایی ثانوی بازی می‌کنند، مربوط نیست، بلکه مکانیسمی است غیر شخصی.
فضای داستان، کلونیالیسم فرانسه است. افسران و فرماندهان تبعیدگاه محکومین، فرانسوی هستند، در حالی که سربازان زیردست، کارگران بارانداز، و قربانیانی که به اعدام محکوم شده‌اند، «بومی» اند و کلمه‌ای فرانسوی نمی‌دانند. سربازی «بومی» توسط فرماندهان کلنی بر اساس یک دکترین حقوقی به مرگ محکوم می‌شود، که در کوتاه ترین کلمات جوهر خوکامگی را بیان می‌کند: «جرم همواره مسلم است.» اعدام او باید به وسیله‌ی ماشینی به اجرا در آید، که به آهستگی توسط سوزنی که بدن قربانی را سوراخ می‌کند، می‌نویسد: «به مافوقات احترام بگذار.»
شخصیت مرکزی داستان، نه مسافری است که به اکراه حوادث را تعقیب می‌کند، نه زندانی‌ای که اساسا واکنشی نشان نمی‌دهد، نه افسری که اجرای حکم را رهبری می‌کند، و نه فرمانده‌ی کلنی، بلکه ماشین است. همه‌ی حوادث حول ماشین فاجعه بار می‌چرخد، که با توضیحات مفصلی که افسر به مسافر می‌دهد، همانند هدفی فی نفسه پدیدار می‌شود. ماشین به این خاطر آن جا نیست، که حکم انسان‌ها را اجرا کند، بلکه خیلی بیش‌تر به خواست خودش آن جاست تا پیکر ارسال شده‌ای را دریافت کند و روی آن با زیبایی استادانه، کتیبه‌ی پر نقش و نگار و خون آلود خود را ترسیم کند. افسر چیزی بیش‌تر از خدمت گذار ماشین نیست و سرانجام خود را قربانی خدای سیری ناپذیری می‌کند، که انسان را به مسلخ می‌کشد.
کافکا به طور مشخص کدام «ماشین قدرت»، کدام «دستگاه آتورتیه»، را در نظر دارد، که کشتارگاه انسان‌هاست؟ «تبعیدگاه محکومین» در اکتبر سال ۱۹۱۴ نوشته شد. سه ماه بعد از اعلام جنگ جهانی اول. روحیه‌ی سلطه ستیز کافکا در قلب رمان‌های بزرگ او نوشته شده است. محاکمه و قصر درباره‌ی دولت حرف می‌زنند، که شکل «اداره» و «دادگستری» می‌گیرد، که به عنوان سیستم سلطه، فرد را تحقیر و سرکوب می‌کند. آن (دولت) دنیایی است وحشت ناک، کدر و غیر قابل فهم، که در آن عدم آزادی حکومت می‌کند. باید یادآور شد، که کافکا در رمان‌هایش درباره‌ی دولت‌های استثنایی نمی‌نویسد. یکی از مهم ترین افکاری که از طریق آثار او القا می‌شود _ افکاری که به روشنی با آنارشیسم قرابت دارد _ طبیعت سرکوب گر و بیگانه کننده‌ی دولت قانونی متعارف است.
او در اولین سطرهای «محاکمه»، آشکارا می‌گوید: «ک. در یک دولت حق زندگی می‌کند، همه جا صلح حاکم است، همه قوانین به درستی رعایت می‌شود، چه کسی جرات می‌کند به حریم دیگری تجاوز کند؟» او همانند دوستان لیبرتر پراگی‌اش: هر شکلی از دولت، یا دولت، را فی نفسه یک سلسله مراتب سلطه گر دشمن آزادی می‌داند.
یک چنین تفسیر انتقادی‌یی در تقابل آشکار با بسیاری از تحلیل‌های متافیزیک است، که موضوع رمان‌های کافکا را کناره گیری از «شرایط انسانی» به طور کلی و در همه‌ی زمان‌ها می‌دانند. تئودور آدورنو در مقاله‌ای که در سال ۱۹۵۳ انتشار یافت، با این نوع تفسیرها تصفیه حساب می‌کند: «آثار او لحنی اولترا چپ دارد، کسی که آن‌ها را به یک موضوع عمومی بشری تقلیل می‌دهد، نظر او را به شکل سازش کارانه‌ای تحریف می‌کند.» چنین تذکر جدلی‌ای شایسته‌ی یک تفسیر است. او از یک پیام یا دکترین و یا یک نظر حرف نمی‌زند، بلکه از یک آهنگ به معنای موسیقیایی واژه ها می‌گوید. احتمالا آدورنو به شاهدی برای تمایلات لیبرتاریایی کافکا دسترسی نداشته است. بنابراین، این مضمون درونی متن ادبی است، که به چنین نتیجه گیری‌ای منجر می‌شود.

* * *

توضیح: «کافکا و سوسیالیسم» را میشل لووی به مناسبت هشتادمین سالگرد مرگ کافکا نوشته است. اصل نوشته به زبان فرانسه و برگردان فارسی از ترجمه‌ی آلمانی این متن است.
ژوئن ۲۰۰۵

- Kafka und Sozialismus
- Michael Lowy zum 80. Todestag von Franz Kafka
- soZ - Sozialistishe Zeitung, juli 2004, seite24

* * *

سخن آزاد

تراژدی آمریکا:
باطلاق جنگ، لفاظی نفت، و معمای هژمونی

سیروس بینا(۱)
برگردان: پروین اشرفی

«سیاست خارجی فاسد و ناموفق، نه تنها به طور ساده احمقانه است، بلکه به طور روزافزونی برای آن‌هایی که به آن عمل می‌کنند و یا طرف دار آن هستند، خطرناک است. این همان مخمصه‌ای است، که ایالات متحده اکنون با آن روبرو است.»

Gabriel Kolko, Another Century of War? 2002, P. 138

❊ ❊ ❊

مقدمه

تعرض به عراق و ادامه‌ی اشغال این کشور، از مارس ۲۰۰۳، امری است که در چهارچوب تلاش‌های مکرر ایالات متحده در بازگرداندن تاریخ برای تامین هژمونی جهانی خود مورد ملاحظه قرار گرفته است. در همین ارتباط است تشکیل به اصطلاح ائتلافی، که در سال ۱۹۹۰ سخت می‌نمود. به خصوص از منظر این واقعیت، که هم صمیمی‌ترین حکومت‌های منطقه ـ که مشتری ایالات متحده هستند ـ و هم حتا «یاران» معنوی کلوپ کاملا امپریالیستی «پاکس آمریکانا» ی از دست رفته، هیچ کدام تمایلی به پیوستن به این تعرض نداشتند. البته بریتانیا در این ماجرا، و نیز در جنگ قبلی خلیج فارس، یک استثنا بوده است. بازتاب این مسئولیت ماجراجویانه، خود را هم چنین در تعمیق اختلافات در شورای امنیت سازمان ملل و گسترش شکاف در ناتو آشکار ساخته است. این امر، اما با در نظر گرفتن تناقضات دیرینه‌ی جهانی که از مدتها پیش ـ یعنی در فاصله‌ی بین انفجار آرام و درونی «پاکس آمریکانا» در اواخر سال‌های ۷۰ و انفجار ناآرام امپراطوری شوروی در اواخر سال‌های ۸۰ ـ در غلیان بود، کاملا غیر منتظره نبوده است. همان گونه که مشخص شد، شرایط عینی ظهور سیاست بین المللی و گرایشات ذهنی تک روی آمریکا، دلایل منطقی متجانسی در جهش دوره‌ای گلوبالیزاسیون نیافت.(۲) از دست رفتن هژمونی آمریکا، موجب تجاوز آشکاری شد که با تهاجم بی درنگ دولت بوش به نقطه‌ی اوج خود رسید. جنگ بر علیه دشمنی ضعیف و سمبلیک، به نظر می‌رسید که اجتناب ناپذیر باشد.(۳)

در سرتاسر این نوشته، بحث من بر سر این است که سناریوی جنگ به خاطر نفت، اسطوره‌ی منحرف کننده‌ای است که گلوبالیزاسیون را انکار می‌نماید. اولا: تحلیل دوره‌ای از نفت را در رابطه با ۱ـ دوره‌ی اولیه‌ی کارتل سازی، ۲ـ دوره‌ی تغییرات سال‌های ۱۹۵۰ الی ۱۹۷۲، و ۳ـ عصر گلوبالیزاسیون از اواسط سال‌های ۱۹۷۰، نادیده می‌گیرد؛ دوما: تفاوت بین رژیم کارتلی «قیمت گذاری دولتی» با قیمت گذاری مطابق با شرایط عینی و بنا بر مکانیسم بازارهای جهانی نفت را از نظر دور می‌دارد؛(۴) سوما: از سرشت روابط مالکیت در صنعت و از شکل گیری مال الاجاره های مختلف نفت، که اخیرا در بحران نفتی پس از سال‌های ۱۹۷۴ یافت شده است، چشم می‌پوشد؛(۵) چهارما: با متمرکز شدن بر روی فقط اوپک، نقش محوری کم تولید کننده ترین مناطق نفتی آمریکا را، که کلید قیمت گذاری بر روی نفت است، تنزل می‌دهد؛ پنجما: این واقعیت که قیمت‌های اوپک از طریق رقابت گسترده‌ی نرخ های منطقه‌ای (نفت) تحمیل می‌گردد را ندیده می‌گیرد. امری که مال الجاره های اوپک را منوط به رقابت‌های جهانی می‌نماید؛(۶) و بالاخره این که: سناریوی جنگ به خاطر نفت، این امر را به رسمیت نمی‌شناسد که واژه هایی چون «دسترسی»، «وابستگی»، «کنترل» و غیره، در قاموس دوران پساکارتل سازی صنعت جهانی نفت، محلی از اعراب ندارند.(۷)

این نوشته ـ ضمن رد نظریه‌ی سناریوی جنگ به خاطر نفت، به مثابه علت تجاوز آمریکا ـ بر روی تغییرات دوره‌ای که در واقع افول تدریجی هژمونی آمریکا را سبب شد و بر روی رفتار ارتجاعی خودسرانه‌ی دولت ایالات متحده، در مقابل آن، متمرکز می‌شود.(۸) چنین شناختی بسیار بیشتر به اقدامات یک جانبه‌ی ایالات متحده بر علیه صلح جهانی و ثبات ربط پیدا می‌کند، تا به نظریه‌ی سست و تقلیل دهنده‌ی بهانه‌ی «کسب نفت».(۹)

من بیش از یک دهه‌ی قبل، یعنی پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، ملاحظات خود را در مورد نتایج دخالت‌های نظامی ایالات متحده و هم چنین وضعیت جدید ناشی از حضور به ظاهر «پیروزمندانه» ی نیروهای ایالات متحده در خلیج فارس ابراز داشتم.(۱۰) و تناقضات جدی در رابطه با عقب گرد سیاست‌های ایالات متحده در مقابل صدام حسین را بیان کردم. مدت کمی پس از آن نوشتم: «سرانجام این قدرت غول پیکر نظامی بر علیه شریک نوجوانی رها شد، که سال‌ها در سیاست ایالات متحده در (خلیج فارس) شرکت فعالی داشته است.»(۱۱) من همان موقع هم مانند حالا متقاعد بودم، که نه لفاظی دموکراسی و نه ادعای «دسترسی» به نفت «ارزان»، هیچ کدام دلیل مداخله‌ی ایالات متحده در عراق نیستند، بلکه این دخالت یک جانبه و نیمه یک جانبه ـ به خصوص پس از سقوط اتحاد شوروی ـ

واکنش‌هایی نهایی است به انفجار درونی «پاکس آمریکانا» در اواخر سال‌های ۱۹۷۰ و نتیجتا، سقوط هژمونی آمریکا. و از این رو جمع بندی زیر را ارائه دادم:

«در گذشته (مثلا در عصر «پاکس آمریکانا»)، ایالات متحده، هژمونی (دوره‌ای) کافی‌ای برای اداره‌ی دنیا (بنا بر رسالت تاریخی خود) داشت. اکنون می‌کوشد تا (خاطره‌ی غریب) آن هژمونی را حفظ کند. از این جهت، ما اکنون آن نوعی از مداخله‌ی نظامی را می‌بینیم که نه به منافع آمریکا خدمت می‌کند و نه جایگزینی است برای ضعف سیاسی (و اقتصادی). بنابراین، کوشش برای زورگویی هژمونیک از طریق حمله، تناقض و خود محدود سازی را در این ورطه‌ی تاریخی ثابت می‌کند و نتیجتا، وخیم ترین جوانب نقش ایالات متحده در (رشد) بی نظمی کنونی جهان را آشکار می‌سازد.»(۱۳)

جنگ به خاطر نفت و معیار غلط «خون»(۱۴)

تاریخ نفت خاورمیانه را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد. این تاریخ شامل پیش رفت بعدی خاورمیانه در صنعت مدرن نیز می‌شود:

۱ـ عصر کارتل‌های بین المللی، ۱۹۰۱ الی ۱۹۵۰؛

۲ـ عصر انتقال، ۱۹۵۰ الی ۱۹۷۲؛

۳ـ عصر گلوبالیزاسیون از اواسط سال‌های ۱۹۷۰؛

یک دوره‌ی تاریخی تقریبا متفاوت را هم می‌توان برای صنعت نفت داخلی ایالات متحده قائل شد:

۱ـ عصر کارتل سازی کلاسیک و دوران اولیه‌ی تراست‌های نفتی، ۱۸۷۰ الی ۱۹۴۰؛

۲ـ عصر کارتل سازی نوین منظم، ۱۹۱۱ الی ۱۹۷۲؛

۳ـ عصر گلوبالیزاسیون از اواسط سال‌های ۱۹۷۰؛

بررسی دقیق کل دوره‌ی سال‌های ۱۸۷۰ الی ۱۹۷۰، آشکار می‌سازد که قیمت گذاری دولتی تحت کارتل نفت بین الملل (معروف به «هفت خواهران»)، حکم مسلط در معاملات نفت بود. کارتل نفت اما در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، شروع به از دست دادن نیروی خود کرد. نیروهای توسعه یافته‌ی بازار در پیوند با پیش رفت روابط اجتماعی سرمایه داری در مناطق نفتی مستعمراتی و نیمه مستعمراتی، بر امتیازات انحصاری استعماری و کنترل دولتی سرتاسری نفت تحت کارتل نفت بین الملل فائق آمد. بحران نفتی سال‌های ۱۹۷۳ الی ۱۹۷۴، اما نشانه های این تغییرات به سوی گلوبالیزاسیون بود. علاوه بر این، «اوپک متجاوز» ـ که هم توسط راست و هم توسط چپ به غلط به عنوان علت کنترل دوباره‌ی بازار و قیمت‌ها به حساب می‌آمد ـ سازمان دهنده‌ی غیر کارتل سازی و گلوبالیزاسیون نفت بود.(۱۵)

سناریوی جنگ به خاطر نفت، به مثابه یک اسطوره‌ی معروف، درک عمیق تر تارهای پیچیده‌ی تناقضات و دینامیسم منظم کننده‌ی اقتصاد و سیاست امروز را نادیده می‌گیرد. در عین حال، بی موردی این سناریو، با بررسی رفتار نابهنگام ایالات متحده ـ که به طور وحشت ناکی در تلاش است، تا از دست رفتن هژمونی آمریکا را در این زمان و مهمتر از آن در تاریخ، معکوس سازد ـ قابل درک است. به همین جهت، هم گام با واقعیت، عمل کرد استعمارگرایانه‌ی ایالات متحده در عراق، و بی موردی مساله‌ی «کسب نفت»، در ذهن کسانی که شعار می‌دادند «به خاطر نفت خون ریزی نکنید»، به «واقعیت» تبدیل می‌شود. در عین حال، موازی دانستن تعرض ایالات متحده به عراق و کنترل نفت با یک دیگر، اگر چنان چه یک تخیل آشکار نباشد، قضیه‌ای است بعید؛ زیرا پایه های مادی و دینامیسم دوران پساکارتل سازی و هم چنین گلوبالیزاسیون، دسترسی فیزیکی به نفت و سهم کمپانی‌های داخلی را از قبل ـ یعنی از اواسط سال‌های ۱۹۷۰ ـ فی الواقع کنترل و قیمت گذاری دولتی نفت را نیز سازمان دهی کرده بود. این واقعیت ذاتا متناقض، هیچ رابطه‌ای بین جنگ و مازاد نفت نمی‌سازد، جز پرداخت هزینه برای موارد مالی‌ای مانند هزینه‌ی تثبیت یک حکومت دست نشانده.

با این حال، جیمز شلزینگر در یک مصاحبه خاطر نشان ساخت، که: «ایالات متحده اکنون وارد جنگ شده است و مردم آمریکا فرض بر این دارند، که این امر فراورده های نفتی را تامین خواهد کرد. ما به مثابه یک جامعه، «دسترسی امن» به نفت را از طریق نظامی انتخاب کرده‌ایم. آلترناتیو ما این است، که در این «دسترسی امن» تا درجه‌ی بالایی مستقل شویم.»(۱۶)

به واقع غیر منتظره است، که یک اقتصاد دان فارغ التحصیل مدرسه‌ی شیکاگو و یک پرستش کننده‌ی بازار، از دیدن شکل گیری نرخ های (منطقه‌ای) نفت در بازارهای متصل به هم و بازارهای متحد از دوران پساکارتل سازی نفت در سال‌های ۱۹۷۰، چنین قصور می‌ورزد. وی از یک سو، بر روی «دسترسی امن» پای می‌فشارد و از سوی دیگر، به آلترناتیو «استقلال» کم بها می‌دهد. تو گویی می‌شود صنعت نفت ایالات متحده را از بقیه‌ی صنایع نفت فراملیتی جدا ساخت. این تز، پوشش خوبی برای دو پروژه‌ی استراتژیک جداگانه فراهم می‌سازد: توجیه جنگ بدون آشکار ساختن علت اصلی آن و ایجاد اضطراب از طریق بازی با همان ورق آشنا جهت گسترش اکتشاف نفت در مناطق دست نخورده‌ی نفتی ایالات متحده مانند ANWAR. آن چه که دولت بوش و چنی به عنوان «نیروی انرژی» در ذهن خود داشتند، به هنگامی که به «نفت امن» اشاره می‌کردند، شاید در همین چهارچوب مطرح می‌شد. مختصر این که، تز بالا موارد زیر را نادیده می‌گیرد:

۱ـ هم زیستی تولید کنندگان و مصرف کنندگان نفت و نیاز هر دو طرف به فروش و خرید در بازار رقابت آمیز جهانی نفت؛

۲ـ وابستگی داخلی مناطق نفتی در دنیای وابسته‌ی کنونی؛

۳ـ شکل گیری قیمت جهانی نفت بر اساس نرخ بالاترین هزینه برای تولید کننده (ایالات متحده) و نه هزینه‌ی تک تک مناطق نفتی؛

۴ـ شکل گیری مال الاجاره های نفتی متفاوت، با در نظر گرفتن مخارج متفاوت (منطقه‌ای) موجود از طریق رقابت؛ در این جا، درام کردن «وابستگی نفت» اما ـ نظر به فراملیتی شدن نفت از سال‌های ۱۹۷۰ ـ یک عبارت توخالی است.

در مقابل، بندرت کسی در «چپ» لزوم قبول غیر نقادانه‌ی تز بالا را کاملا به رسمیت شناخت. بدین معنا، که لیبرال‌های دست چپی و چپ رادیکال این

تز را قبول کردند و قبل از این که آن را در مقابل مسالهی جنگ و یا مسالهی محیط زیست قرار بدهند، در پوشش چپ گذاشتند. مایکل کلیر، یکی از مدافعین معروف این تز در چپ است. وی اظهار میدارد: «دو نگرانی اصلی، تفکر دولت بوش را زمینه چینی میکند. اول این که: ایالات متحده برای تامین مطالبات انرژی روزانهی خود دارد به طور خطرناکی به نفت خام وارداتی وابسته میشود؛ و دوم این که: عراق بزرگ ترین ذخیرهی دست نخوردهی نفتی دنیا را پس از عربستان صعودی دارا میباشد.»(۱۸) کلیر، اما این تز را تا سطح ساختگی نظریهی مالتوس نوین به پیش میبرد. «تقاضای جهانی برای بسیاری از مواد کلیدی، با نرخ غیر قابل تحملی در حال رشد است. هم زمان با رشد جمعیت انسانها، جامعه نیز همه چیزها را بیشتر میطلبد (غذا، آب، انرژی، چوب، مواد معدنی، الیاف و غیره)، تا نیاز به مواد پایهای اعضایش را برطرف سازد. از آن جایی که تولید و به کاربری این تولیدات موجب مصرف مقدار زیادی از انرژی، مواد معدنی و دیگر مواد میشود، مطالبهی جهانی بسیاری از کالاهای اساسی از نرخ رشد جمعیت جلو میزند.»(۱۹)

این پیام مندرس مالتوس نوین، بار دیگر در تز «خون و نفت» تصریح شده است. کلیر، که از جاذبهی درگیری ایالات متحده در عراق گیج شده است، مجبور است به این نتیجه برسد: «مواد نفتی در میان ذخایر دنیا تک هستند و بیشتر از مواد دیگر قابلیت برانگیختن بحرانهای بزرگ و منازعات در سالهای آینده را دارند.» به نظر میرسد برای کلیر و بسیاری از چپها، مختصات «علت و معلول» هیچ ربطی به منازعات تاریخا منحصر به خود دورهای ندارد. شیفتگی کلیر به نفت، آن قدر قوی است که وی از فهم ضرورت یک تحلیل اثباتی مشخص و غیر وابسته قصور میورزد.(۲۰)

به نظر من، سناریوی جنگ به خاطر نفت، در بهترین حالت خود، سناریویی بدون مفهوم است. از نظر منطقی، سناریوی نفت نمونهی قابل توجهی از یک سفسطه است، که به جای دلیل واقعی مداخلهی نظامی ایالات متحده مینشیند.(۲۱) گذشته از این، سرکردگان چپ و راست هر دو با انکار عمق تغییرات جهانی دو دههی اخیر، نظریهای بسیار اراده گرایانه در مورد نقش جهانی ایالات متحده اتخاذ کردهاند.(۲۲) چپ، گرایش به برجسته کردن تفسیری اراده گرایانه از مقولهی هژمونی و عمل کرد محوری قدرت نظامی ایالات متحده دارد.(۲۳) برای کلیر البته منازعهی جهانی «به طور کامل محصول ژئولوژی است.»(۲۴) راست از سوی دیگر، به این گرایش دارد که به درکی از دنیای «تک قطبی» و استدلالات آرزومندانهی متنوعی چون «متحد شوید، تا رهبری کنید»، تکیه نماید، بدون آن که به ظهور قطبهای جدید در ارتباط با از دست رفتن هژمونی آمریکا و نیروهای گلوبالیزاسیون توجه لازم را داشته باشد.

بقیهی چپهایی که شدیدا شیفتهی سناریوی جنگ به خاطر نفت هستند، استدلال میکنند که ممکن است جنگ به خاطر نفت به نفع سرمایه داری ایالات متحده به مثابه یک کل نبوده، بلکه به نفع «نهادهای نفتی ایالات متحده» باشد. با این وجود، آنها طرح میکنند هزینهی جنگ(۲۵) منجر به اعانهی کلان کل جامعه به صنعت نفت میگردد. استدلالی جعلی، که از فرض کور «دسترسی مستقیم» و کنترل فیزیکی نفت و انکار مطلق واقعیت تغییر جهانی صنعت نفت در اوایل سالهای ۱۹۷۰ ناشی میشود. تقلیل منافع مادی کل طبقهی سرمایه دار (ایالات متحده) به منافع منتسب به بخش کوچکی از آن، هم چنین استدلالی است خام و اختیاری. جذبهی مشاهدات غیر عادیای مانند مشاهدهی اخبار مناطق نفتی عراق و ورود کنترات چیهای خدمات نفتی جهت «بازسازی» عراق، برای دست کشیدن از تحلیلهای جدی کافی نیست.(۲۶) واقعیت این است، که اما این ماجراجویی اتخاذ شده به نفع هیچ کدام شان نیست.

سرانجام این که، اهمیت دادن به تغییر ارز از دلار به یورو توسط تولید کنندگان نفت اوپک هم نابجا است. همان گونه که کروگمن در یک صحبت کوتاه اشاره کرده است، هر گونه امکان تغییر از دلار به یورو در اوپک، یک «تغییر کوچک» برای اقتصاد ایالات متحده را نتیجه میدهد. تغییری که بسیار کوچک تر از آن چیزی است، که توسط «مافیای روسی» صورت گرفته بود.(۲۷) در هر حال، اما، بسیاری در چپ هیچ فرصتی را برای چنگ زدن به این پوشال از دست نمیدهند.

هژمونی، توافق و وساطت

مقولهی هژمونی، در چهارچوب کشوری و در هیات دورهای بین المللی خود، از هم دیگر جداناپذیر بوده و در رابطه با رقبای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی اصلی خود یک امر «ارگانیک» میباشد. و به خاطر توافق بین دینامیسمهای داخلی و قدرت ایدئولوژیک ذاتی کل آن است، که هیچ استفادهای برای اعمال قدرت خارجی و خصومت آمیز باقی نمیماند. این امر در مقیاس وسیع خود، هژمونی مورد نظر گرامشی و ارتباط آن مثلا با اقتصاد و سیاست بین الملل را در دوران طلوع و افول «پاکس آمریکانا» (۱۹۴۵ الی ۱۹۷۹) انعکاس میدهد. به همین گونه، دلایل تاریخی و بنیادی فرسایش هژمونی آمریکا را نیز باید در پیوستگی با ضرورتهای واسط ـ که گرایش قدرت مندی را به سوی اداره‌ی چند قطبی جامعه در دوران گلوبالیزاسیون حاضر سبب میشوند ـ مورد بررسی قرار داد. با این وجود، گرامشی بر روی «روشن فکران ارگانیک» در جامعهی مدرن متمرکز میشود و شکل گیری ایدئولوژی و «دنیای تولید» ـ که از طریق مجموعهی پیچیدگیهای «جامعهی مدنی» و «جامعهی سیاسی» به میان آمده است ـ را میآزماید.(گرامشی، ۱۹۷۱، صفحهی ۱۲)(۲۸)

در مقابل، نظریهی فراگیر هژمونی که در ادبیات روابط بین الملل ارتدکس متداول شده است، به تحمیلات بدون واسطهای اشاره دارد که اغلب در فعل و انفعالات مستقیما متضاد موجود در روابط بین رقبای مخالف یک دیگر در زمینهی سیاست ـ و به خصوص در زمینهی سیاست بین الملل ـ برجسته میشوند.(۲۹) در واقع، انعکاس قابل توجه ژورنالیستی یک چنین تفسیری آن چنان در رسانه ها گسترده است، که علی رغم عدم توجیه نقادانهی آن ـ در فرهنگ متداول امروزی ـ خوش آیند است. به همین جهت، وقتی که مثلا مسالهی طلوع و افول هژمونیک «پاکس آمریکانا» پیش میآید، اغلب کاملا دشوار است یک بحث روشن فکرانه را بدون انحراف و تغییر جهت قابل ملاحظهای از مرکز اصلی بحث به پایان برسانیم. هژمونیای که تا این حد مورد ملاحظه است، یک کاتاگوری ویژه، غیر تاریخی، تکراری و بد تفسیر شدهای است، که به طور مشابهی در خدمت چپ و راست قرار میگیرد. به عبارت دیگر، هم برای چپ و هم برای راست، موقعیت هژمونیک به تحمیل نیرو برای نابودی دشمن بستگی مییابد، به جای این که ناشی از دینامیسمهای داخلی باشد. به این خاطر، من مخالف این هستم که موضع ایالات متحده در هر سه جنگ خلیج فارس (از جمله جنگ ایران و عراق در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۸) به طور غلط هژمونیک قلمداد شود.(۳۰)

به نظر من، هژمونی چهار ویژگی دارد: ۱ـ به طور ارگانیکی مورد توافق است؛ ۲ـ از داخل هدایت میشود؛ ۳ـ به طور تاریخی فراهم شده است؛ و ۴ـ به شکل رسمی به میان میآید. بحث اصلی در این جا بر روی طلوع و افول «پاکس آمریکانا» است، که یک سیستم مابین حکومتی تاریخا ویژه است که بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) طلوع نمود و در اواخر سالهای ۱۹۷۰ افول کرد. هژمونی ـ و ساختار هژمونیک ـ مختصاتی است هم زیست در یک سیستم به مثابه کل آن و نه مایملک جداگانهی استیلاگر. بنابراین،

هژمونی آمریکا نه به طور یک جانبه، بلکه به طور دیالکتیک باید دیده شود.(۳۱) بدین معنی که «هژمونی» از طریق عکس العمل یک کل پا می‌گیرد و نه از طریق اعمال زور اجزاء. قدرت (ذهنی) هژمونیک یک «گروه اجتماعی»، «یک وجود ملی» و غیره، مقتضیات عینی کل را از قبل مفروض می‌دارد، تا هژمونی ارگانیک باشد. در غیر این صورت، ادعای هژمونی به طور اشتباه بر جمع (جبری) اجزای اصلی متکی شده و به استدلال غلطی از ترکیب منجر می‌گردد. نتیجتا، ایالات متحده قدرت هژمونیک را توسط خاصیت سرکردگی «پاکس آمریکانا» در طول دوران تاریخی سال‌های ۱۹۴۵ الی ۱۹۸۰ کسب کرد. و در غیاب چنین خاصیتی، صحبت از هژمونی آمریکا یک عبارت توخالی است، که در سیاست جهانی امروز عاری از اعتبار می‌باشد.(۳۲)

برآمد «پاکس آمریکانا»

برای این که نمود واقعی هژمونی را در اوج «پاکس آمریکانا» ببینیم(۳۳)، به گونه‌ی ساده نیاز داریم بر روی اعمال تز (سه جانبه‌ی) کنترل سازی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم متمرکز شویم. این تز تضمینی بود برای ۱_ کنترل اتحاد جماهیر شوروی؛ ۲_ کنترل حرکت‌های دموکراتیک ناسیونالیستی در «جهان سوم»؛ و ۳_ کنترل و شکل دادن «جامعه‌ی مدنی» در ایالات متحده.(۳۴)

مثال کنترل اول، قرار دادن جماهیر شوروی در پشت تقسیم بندی ایدئولوژیک «پرده‌ی آهنین» و تحمیل و اجرای جنگ سرد است.(۳۵) با این وجود، جنگ سرد باید به مثابه یک پدیده‌ی هژمونیک چند بعدی، که اقتصاد و سیاست را وجب می‌زند و هم چنین به مثابه پدیده‌ای در حوزه‌ی ایدئولوژی و فرهنگ در سرتاسر دنیا، مورد ملاحظه قرار گیرد. شاهد نوع دوم کنترل، اعلام سیاست ضد استعماری از یک سو و تخریب جنبش‌های دموکراتیک ناسیونالیستی در «جهان سوم» از سوی دیگر است. این تز اغلب به کمپین‌های نهانی و کودتا توسط انتخاب مشتی رژیم منجر شد؛ رژیم‌هایی که علی رغم دیدگاه ضد و نقیض و عملیات سیاسی سر در گم شان، تضمینی برای خود سیاست کنترل «پاکس آمریکانا» بودند.(۳۶) هم زمان با این، تلاش عامدانه‌ی آمریکا در تسریع تغییرات اقتصادی این تشکیلات‌های اجتماعی _ مثلا از طریق معرفی برنامه های جهانی رفرم ارضی _ منجر به دخول زودرس و ناموزون آن‌ها در مدار سرمایه داری فراملیتی گردید.(۳۷)

و بالاخره، سومین استراتژی کنترل، از طریق کنترل افکار داخلی ایالات متحده و به تدریج دفع نهادهای مستقل در درون «جامعه‌ی مدنی» _ مانند اتحادیه های کارگری میلیتانت و نهادهای مترقی سیاسی چپ واقعی و یا تخیلی _ کانالیزه می‌شد. این امر به نوبه‌ی خود به تحمیل زورکی یک «مدل هژمونیک» رقابت ایدئولوژیکی منجر گشت، که به طور قاطعی مسیر حرکت طیف سیاسی آمریکا را به منتها علیه راست چرخاند و چپ را تا آینده‌ای غیر قابل پیش بینی به حاشیه راند. مک کارتیسم فقط نمونه‌ی کوچکی از این واقعیت است، اگر که به بررسی تاثیرات داخلی این استراتژی بپردازیم. همان گونه که در جای دیگری هم گفته‌ام، «خود آمریکا به اولین قربانی (تز کنترل) تبدیل شد، که هنوز باید از شرم طولانی (روشن فکرانه)، از ناامنی مزمن خود و علاوه بر همه‌ی این‌ها، از زخم‌های تحمیل شده بر وجدان جمعی خود بهبود یابد.»(۳۸)

در صحنه‌ی اقتصادی، نمود هژمونی می‌تواند در وضعیت دلار به مثابه ارز جهانی، در رابطه با سیستم پولی جهانی _ که به عنوان برتون وودز (Bretoon Woods) شناخته شده است (۱۹۴۵_۱۹۷۱) _ دیده شود. این نظم _ در کنار برنامه‌ی مارشال برای بازسازی پساجنگ اروپا و در کنار آژانس توسعه‌ی بین المللی (Agency for International Development - AID) در رابطه با «جهان سوم» _ قدرت ایالات متحده را در طول سال‌های شکل گیری «پاکس آمریکانا» قویا افزایش داد. نهادهای بین المللی قدرت مند مسلطی توسط ایالات متحده تاسیس یافتند، مانند «صندوق جهانی پول» و «بانک جهانی»، تا استراتژی‌های مشخصی از توسعه _ که جاده را برای عروج هژمونیک سیستم به مثابه یک کل صاف می‌کرد _ هدایت کرده و بر آن تاثیر گذارند. در واقع، بازسازی اقتصادی اجتماعی «پاکس آمریکانا»، مشروط به فریفتگی تدریجی نزدیک به دو سوم ساکنین زمین _ که به عنوان «جهان سوم» شناخته شده‌اند _ بود. البته این گونه فریفتگی، بسته به همان چیزی بود که گرامشی آن را «انقلاب منفعل» می‌خواند؛ انقلابی که در آن، جدا کردن تولید کننده‌ی اصلی از زمین، به تدریج یک بازار داخلی را برای گسترش انباشت سرمایه داری از طریق نفوذ تحرک سرمایه‌ی فراملیتی ایجاد مینماید.(۳۹) این امر در تضاد است با سیستم استعماری «پاکس بریتانیکا»، که اساسا توسط عوامل زیر زیست و سپس مرد: ۱_ اجرای استعمار مستقیم؛ ۲_ چپاول مستقیم؛ ۳_ بازگرداندن مستقیم و بلاواسطه‌ی مازاد از مستعمرات؛ ۴_ سیاست خارجی مبتنی بر اعمال جهانی دیپلوماسی توپخانه؛ و ۵_ نهادهای آشکارا نژادپرستانه، جدایی فیزیکی و افتراق فرهنگی در درون امپراطوری بدون نهادهای واسط مساعد برای توسعه‌ی درست و کامل.

حال با در نظر گرفتن مختصات «پاکس آمریکانا»، گسترش هژمونی جای گرفته در سیستم از یک سو، می‌تواند توسط پی ریزی روابط اجتماعی آن اندازه گیری شود و از سوی دیگر، از طریق رشد نهادهای واسط اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک. به عبارت دیگر، برای آن که از هژمونی در یک سیستم اجتماعی اقتصادی مدرن صحبت شود، هر دوی این شروط لازم و مناسب باید حضور داشته باشند. در طول و بحبوحه‌ی «پاکس آمریکانا»، روابط اجتماعی در ترکیب با نهادهای اقتصادی بین المللی، منجر به پیش رفت فراملیتی شدن سرمایه گشت. در نتیجه، پیش رفت فراملیتی شدن سرمایه و اثرات آن بر روی اقتصاد جهانی و روابط سیاسی و اجتماعی، به از هم گسیختگی تدریجی «پاکس آمریکانا» کشیده شد.

مرگ و معمای هژمونی

همان گونه که دیدیم، دلیل اصلی جهت درک ضمنی «پاکس آمریکانا»، یک سری تغییرات کمی بود که به تدریج به تغییرات کیفی دوره‌ای در روابط سیاسی اجتماعی جهانی در سال‌های ۱۹۷۰ منجر گردید. اثرات این تغییرات هم چنین آمریکا را از سریر هژمونیک خود در اوج سیستم «کهنه» ی

بین المللی به زیر کشید. به همین جهت، ادعای «تک قطبی» بودن (ظهور سیاست جهانی)، که توسط بسیاری در دوایر روابط بین المللی و در جاهای دیگر طرح شده بود، در بهترین حالت یک ادعای صوری و در بدترین شکل گم راه کننده و نادرست می‌باشد. اساسا از سال‌های ۱۹۷۰، به خاطر روابط دیالکتیک ویژه‌ای بین حکومت و ملحقات و تجزیه های جغرافیایی چند، و باز بهم ملحق شدن سرمایه‌ی جهانی، است که می‌شود از مرگ سلسله مراتب غالب ایالات متحده و هم چنین از دست رفتن هژمونی آمریکا سخن گفت. از منظر سیاسی و رسمی، وحدت اروپا و تغییرات فاحش سیاسی و ایدئولوژیکی‌ای که در بسیاری از مشتریان حکومتی واقع در مناطق استراتژیک در درون «پاکس آمریکانا» صورت گرفت، به وضوح مبین این تغییر دوره‌ای هستند.

می‌ارزد که متذکر شوم، طلوع به اصطلاح اسلام سیاسی از اواخر سال‌های ۱۹۷۰ ــ علی رغم لفاظی جنبش‌های اسلامی و ادعاهای ترس ناک و غلوآمیز رسانه های غربی ــ نباید به مثابه یک رقیب آلترناتیو مستقل در مقابل دموکراسی لیبرال تفسیر شود. جهت اطمینان خاطر باید بگویم، همان گونه که تجربه‌ی ایران نشان می‌دهد، ثابت نشده است که اسلام یک راه سوم قابل دوام و یا جانشینی مناسب برای ساخت جوامع مدنی پس از «پاکس آمریکانا» باشد. در عین حال، طلوع اسلام سیاسی، آیینه‌ای است از اشتباه سیاسی و در واقع مرگ غرب و لیبرالیسم غربی. با در نظر گرفتن فروپاشی «سرمایه داری دولتی» شوروی و بحران‌های لیبرالیسم غربی، هیچ کدام از این مدل‌های ایدئولوژیک نمی‌توانند به چشم اسلامیون منزوی مناسب آیند. با این حال، طلوع اسلام سیاسی، به مثابه محصولی از خود سیستم، در مقیاس خوبی از دست رفتن هژمونی آمریکا را آشکار می‌سازد.(۴۰)

بررسی بیشتر پس رفت سخت بسیاری از این و یا آن جوانب هژمونی ایالات متحده ــ به خصوص از آغاز شروع به کار دولت بوش در ژانویه‌ی ۲۰۰۱ ــ از دست رفتن آشکار هژمونی آمریکا را در رابطه با نشاندن استراتژی خصومت به جای استراتژی خود به خودی، یک جانبگی به جای چند جانبگی، و کنترل به جای استراتژی دفاعی بی باک، روشن می‌سازد. در دسامبر ۲۰۰۱، دولت بوش «استراتژی ملی برای جنگ علیه سلاح های تخریب جمعی» را برملا ساخت. این امر به دنبال اعلام قبلی وی در مورد سیاست «محورهای شر» بر علیه مشتی از حکومت‌های به اصطلاح نابکار در خاورمیانه و جاهای دیگر صورت گرفت. دولت بوش از ماجرای تاسف بار ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به مثابه پوششی مناسب جهت به راه انداختن دکترین نوین جنگ‌های مداوم استفاده نمود.(۴۱) تز «پیش دستی» نوین از این قرار است:

«یک استراتژی موثر برای روبرو شدن با سلاح‌های تخریب جمعی، از جمله روبرو شدن با استفاده از آن و تکثیر آن، جزیی صحیح و کامل از استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا است. از هنگام جنگ با تروریسم (از جمله تعرض به افغانستان و غیره)، استراتژی ما برای امنیت کشور و تعریف جدید ما از بازداری، برخورد ایالات متحده به جنگ با سلاح های تخریب جمعی، یک تغییر پایه‌ای نسبت به گذشته را به نمایش می گذارد. از آن جایی که بازداشتن ممکن است به جایی نرسد و نیز به خاطر نتایج ویران گر استفاده از سلاح های تخریب جمعی بر علیه نیروهای نظامی و مردم ما، نیروهای نظامی ایالات متحده و نهادهای مدنی ذیصلاح باید توانایی دفاع بر علیه متخاصمین مجهز به سلاح های تخریب جمعی را داشته باشند. از جمله این که، در موارد ضروری از معیارهای پیش گیری کننده استفاده نمایند. این امر توانایی کشف و از بین بردن سلاح های تخریب جمعی متخاصمین را پیش از آن که مورد استفاده قرار بگیرند، می‌طلبد.»(صفحه‌ی ۳، تاکید افزوده شده است)(۴۲)

همان گونه که تاکنون دیده‌ایم، به دنبال اشغال کامل عراق توسط نیروهای آمریکا و بریتانیا، هیچ گونه سلاح تخریب جمعی‌ای پیدا نشده است. حال این واقعیت را در نظر بگیرید که در سال‌های ۱۹۸۰، صدام حسین بر علیه سربازان ایران و کردهای عراق، گاز به کار برد و حکومت ایالات متحده با تمام اطلاعی که از این امر داشت، حتا هیچ نگرانی ظاهری‌ای در مورد استفاده از سلاح‌های تخریب جمعی از خود نشان نداد.(۴۳) پاراگراف زیر این موضوع را روشن می‌سازد:

«به دنبال تشدید فوق العاده‌ی جنگ ایران و عراق، ایالات متحده آمریکا اطلاعات تایید شده‌ای از ادعاهای ایران مبنی بر استفاده‌ی «تقریبا روزانه» ی عراق از سلاح‌های شیمیایی در دست داشت، که با سیاست و تصمیم آمریکا در حمایت از عراق در جنگ مطابقت می‌کرد. این اطلاعات نشان می‌داد، که عراق سلاح های شیمیایی را بر علیه نیروهای ایران به کار گرفته است. هم چنین بر طبق گزارش‌هایی در نوامبر ۱۹۸۳، از این سلاح ها باز هم علیه «شورشیان کرد» استفاده نموده است.»(۴۴)

«هنگامی که دونالد رامسفلد... به عنوان نماینده‌ی رئیس جمهوری به خاورمیانه فرستاده شد، تور دیدارهای دسامبر ۱۹۸۳ وی از پایتخت‌های منطقه، شامل دیدار از عراق هم بود. جایی که وی قرار بود ارتباط مناسبی بین نماینده‌ی رئیس جمهور ریگان و رئیس جمهور صدام حسین برقرار سازد. در ضمن این که خود وی بر «رابطه‌ی نزدیک خود» با رئیس جمهور «تاکید» می‌ورزید، رامسفلد با صدام ملاقات کرد و این دو مسایل مورد توجه دو طرف در منطقه را مورد مذاکره قرار دادند و خصومت خود در مورد ایران و سوریه و تلاش ایالات متحده برای یافتن راه های دیگری جهت حمل نفت عراق را با یک دیگر در میان گذاشتند؛ زیرا تسهیلات عراق در خلیج فارس، توسط ایران و متحد ایران ــ یعنی سوریه ــ بسته شده بود. آن‌ها لوله‌ای که نفت عراق را به منطقه حمل می‌نمود، قطع کرده بودند. مطابق جزئیات مندرج در یادداشت‌های مربوط به این ملاقات، رامسفلد طی این دیدار هیچ اشاره‌ای به سلاح های شیمیایی نکرده بود.»(۴۵)

از سوی دیگر، مقامات رسمی ایالات متحده ــ حدود بیست سال پیش و در طول دو جنگ خلیج فارس ــ ثابت کردند توانایی آن چه که به دنبال آن هستند را ندارند. این بار برعکس زمان جنگ ایران و عراق، ایالات متحده اصرار بر این داشت که صدام حسین حتما در حال توسعه‌ی سلاح های تخریب جمعی بوده است. اگر چه این ادعا با گزارشات متنوع بازرسان سازمان ملل ــ تحت سرپرستی بلیکس و ال بارادی ــ مطابقت نمی‌کرد. بلیکس، ایالات متحده را به خاطر غیر منطقی بودن و شاید هم جدی نبودن مسالمه‌ی زمان کافی برای تکمیل بازرسی به چالش کشید.(۴۶) اعضای مهم شورای امنیت، غیر از ایالات متحده و بریتانیا، نمی‌خواستند به یک اقدام زودرس کشانده شوند. آن‌ها، همه، حل صلح آمیز مشکل را به جنگ در این زمان ترجیح می‌دادند. این ایالات متحده بود، که مشتاقانه به ساعت «پیش دستی» کردن خود می‌نگریست؛ جدول ساعت کار خونینی، که توسط گروه پنتاگون تحت رهبری ولفوویتس تنظیم شده بود. و اکنون ــ علی رغم فرصت فراوان برای بازرسی ــ هیچ گونه سلاح تخریب جمعی‌ای در عراق اشغالی یافته نشده است.(۴۷)

در این اثنا، نمایش کالین پاول در شورای امنیت سازمان ملل، به یک شوخی فریب آمیز مبدل شد. این نمایش، ترکیب زمختی بود از دزدی آشکار

ادبی و اطلاعات نادرست تعمدی. این به اصطلاح شواهد، از طریق سه منبع متفاوت کپیه برداری شده بود. از جمله از روی تز یک دانش جوی فارغ التحصیل در یک دهه‌ی قبل، که اطلاعات جدیدی را به تصویر می‌کشید.(۴۸) وی هم چنین ادعاهای غیر واقعی‌ای را بر اساس نوار ضبط شده‌ی منتسب به گفت و گوی دو تن از مقامات بالای عراق طرح کرد. در این نمایش، پاول هم چنین از یک شرکت عراقی نام برد، که در فعالیت‌های ممنوعه‌ی سیستم تسلیحاتی درگیر بوده است. سرانجام، پاول با رفتاری اتفاقی (در حالی که رئیس سیا، جورج تنت، پشت سر وی نشسته بود) به اعضای شورای امنیت تصاویر ماهواره‌ای از مناطقی را نشان داد که به گفته‌ی وی، مراکز تولید سلاح‌های تخریب جمعی بودند. در پایان این نمایش، پاول که به طور آشکاری متوجه شده بود شواهد زیادی وجود ندارد که رو کند، سریعا اعلام داشت: «من نمی‌توان همه‌ی آن چه را که می‌دانیم، به شما بگویم. اما آن چه که می‌توانم با شما در میان بگذارم را چنان چه در کنار همه‌ی آن چه که ما طی سال‌ها دریافته‌ایم، قرار بدهیم، عمیقا آزار دهنده است.»(۴۹) اما پس از ۱۶ ماه تحقیق و بررسی مدارکی بیش از ۴۰ میلیون صفحه، گزارش دلفلر هیچ مدرکی مبنی بر وجود سلاح های تخریب جمعی در عراق را نشان نمی‌داد.(۵۰)

خلاصه، هنگامی که به اصطلاح «خوبان» این دولت در خدعه‌ی عمدی شرکت می‌کنند و هیچ بیمی از شرکت در یک سیاست خارجی زنگ زده، فاسد و متعفن ندارند، ما نه تنها باید به انحطاط دولت بوش عمیق تر توجه کنیم، بلکه باید به تاثیرات از دست رفتن دوره‌ای هژمونی در دوران پساپاکس آمریکانا نیز دقیق شویم. مطمئنا ۱۱ سپتامبر بهانه است و نه علت همه‌ی اینها؛(۵۱) زیرا علت از قبل، در درون ساختار بهم ریخته‌ی پس از سقوط «پاکس آمریکانا» و از دست رفتن هژمونی جهانی ایالات متحده، نهفته بود. به این سبب است که علی رغم شواهد، دولت بوش هنوز بر ارتباط دولت صدام حسین با القاعده پای می‌فشارد. و به همین علت است، که جنگ علیه به اصطلاح «تروریسم»، از راه بغداد عبور کرده است.

جمع بندی

تاریخ به ما ثابت کرده است، سرمایه داری در اساس نظامی است که نه تنها بی تفاوت، بلکه در تضاد با اهداف خودکفایی، امنیت اجتماعی و استقلال ملی می‌باشد، تا چه رسد به خودکفایی نفت و انرژی. سناریوی جنگ به خاطر نفت ریشه‌ی خود را از یک تئوری اقتصادی دست راستی کهنه و غیر تاریخی می‌گیرد، جایی که راست بر استفاده‌ی بی مورد خود از انحصار نفت و بر فقدان تئوری باقی مانده از تفسیرات خورده بورژوایی خود تکیه می‌کند. نفت نه علت، بلکه معلول جنگ ایالات متحده در عراق است، علت همان فروپاشی «پاکس آمریکانا» است؛ یعنی از دست رفتن هژمونی آمریکا و معمای خود محدود سازی عکس العمل ایالات متحده، چیزی که تا به حال دولت بوش به گونه‌ای شدیدا عریان به تصور کشیده است. و این امری است، که برای صلح و ثبات جهانی، میلیون‌ها بار خطرناک تر است از انگیزه‌ی سست نفت.

تز من، تعریف دوگانه از سرشت موقتی و دوره‌ای دولت بوش در این نزاع است. نفت، نمایشی فرعی و موقتی است. نشانه‌ی مهم آن، هزینه کردن صرف درآمد حاصل از نفت عراق است، ولو این که از طریق فقط عظمت حجم مال الاجاره های نفتی محدود شده باشد. این می‌تواند برای فربه شدن کسانی مانند کمپانی «هالیبورن» چنی مورد استفاده قرار گیرد. نمایش اصلی‌ای که اما مهمتر و جالب تر است، دینامیسم‌های دوره‌ای این نزاع می‌باشد. دنیا اکنون با از دست رفتن هژمونی آمریکا و با ضعیف شدن تاثیرات عکس العمل‌های بی پروای آمریکا دست به گریبان است. قطار دوره‌ای به حرکت در آمده است و وقت مسافری که در واگن‌های عقبی ناامیدانه در مسیر مخالف در حرکت است، دارد تمام می‌شود.

❊ ❊ ❊

برگرفته از:

Journal of Iranian Research and Analysis, Vol. 20, No. 2, November 2004

❊ ❊ ❊

یادداشت ها:

1 - Given the usual disclaimer, the author wished to thank Robert Brenner of UCLA and the Editor and referees of this Journal for helpful comments on the earlier drafts of this paper.

2 - Bob Woodward, Plan of Attack, (New Yourk: Simon & Schuster, 2004).

3 - Kenneth Adelman, "Cakewalk in Iraq," The Washington Post, (February 13, 2002), P. A27.

4 - Cyrus Bina, The Economics of the Oil Crisis, (New York: St. Martin's Press, 1988).

5 - Cyrus Bina, "Some Controversies in the Development of Rent Theory: The Nature of Oil Rent," Capital & Class, No. 39, (Winter 1989).

6 - Cyrus Bina, "Limits of OPEC Pricing: OPEC Profits and the Nature of Global Oil Accumulation, OPEC Review, 14. 1, (Spring 1990).

7 - Cyrus Bina, "War Over Access to Cheap Oil, or the Reassertion of U.S. Hegemony?" in G. Bates (ed.) Mobilizing Democracy: Changing the U.S. Role in the Middle East, (Monroe, Maine: Common Courage Press, 1991).

8 - The word 'reactionary' here has a bouble meaning:

24 - Klare, "It's Oil Stupid" (2001) p. 54.
25 - According to Nordhaus estimates, the direct and indirect costs of forceful occupation of Iraq would range somewehre between $120 billion and $1.6 trillion over a 10-year period. See William D. Nordhaus, "Iraq: The Economics Consequences of War, " New York Review of Books, 49.19, (December 5, 2002); For estimates of Iraqi oil rents see Cyrus Bina, "Is it The Oil, Stupid?" URPE Newsletter, Spring 2004.
26 - Klare, "It's the Oil Stupid," (2002)
27 - See Paul Krugman, "Nothing for Money," March 14, 2003: http://www.wwsprinceton.edu/pkrugman/ oildollar.html.
28 - Gramsci, Selected from the Prison Notebooks, (New York: International Publishers, 1971).
29 - Contrary the orthodoxy speacking of hegemony in fractured entities, such as "military hegemony," "political hegemony," or "economic hegemony," betrays teh organic meaning of the concept.
30 - For the Iran-Iraq war see U.S. Congress, Senate Committee on Foreign Relations, War in the Persion Gulf: The U.S. Takes Sides, (Washington, D.C.: U.S. Government Pricing Office, (November 1987): U.S. Congress, House Committee on Foreign Relations, Hearing before the Subcommittee on Europe and the Middle East, United States-Iraq Relations, (washington, D.C.: U.S. Government Pricing Office, (April 26, 1990): The National Security Archive, "Shaking Hands with Saddam Hussein: The U.S. Tilts Toward Iraq, 1980-1984, "National Security Archive Electronic Briefing Book No. 82, ed. Joyce Battle, (Feruary 25, 2003): http://www.gwu.edu/nsarchiv/ NSAEBB/NSAEBB82/index.htm. The failure of Saddam Hussein (and by proxy, the U.S. government) to accoplish his mission of nipping Iran's millitant Islamic government in the bud, led to a somewhat broader strategy that was first "theorized" by Samuel Huntington in "The Clash of Civilizations," Foreign Affairs, (Summre 1993). This, in my opinion, is the preamble to the Wolfowiz-Berle project that is now lurking beneath the attempt to creat a "permanent war", in the Middle East.
31 - For an implicity contrary example see Perry Anderson, "Force and Consent," (Editorial), New Left Review 17, (September/October 2002).
32 - See Cyrus Bina, "Globalization: The Epochal Imperatives and Developmental Tendencies," in D. Gupta, ed. Political Economy of Globalization, (Boston, MA: Gluwer Academic Press, 1997), pp. 41-58
33 - See Ronald Steel, Pax Americana, New York, (1997).
34 - For a quick look see Theodore Draper, "American (1) desperate reaction against an objective reality and (2) backward-looking.
9 - To be sure, the U.S. hope for domination of Iraq and estabilishment of a puppet government opens the door for direct appropriation of Iraqi oil rents (revenues), not the determination of oil prices of "control" of oil.
10 - A talk given at the Twent-Third annual meetings of AAUG, Northwestern University, Evanston, Illinois, June 1991.
11 - Cyrus Bina, "The Rhetoric of Oil and the Dilemma of War and American Hegemony," Arab studies Quarterly, Vol. 15, No. 3, Summer 1993, P. 2; Cyrus Bina, "On Sand Castles and Sandcatle Conjectures: A Rejoinder," Arab Studies Quarterly, Vol. 17. 1/2, (Winter/Spring 1995).
12 - The tragic events of September 11, 2001 are but the outward reflection of violent political and ideological forces that have long been accumulating in the American political outposts and thus ready for sudden internalization. Here, there is no distiction between "inside" and "outsid" in the borderless world of globalization. See also Immanuel Wallerstein, "The Eagle Has Crash Landed," Foreign Policy, July/August 2002: http://www.foreign policy.com/ issue_julyaug_2002/wallerstein.html.
13 - Bina, 1993, (1990).
14 - Michael T. Klare, "It's the Oil, Stupid," The Nation, (May 12, 2003); Gore Vidal. "Blood for Oil," The Nation, (October 28, 2002).
15 - See Bina, (1990).
16 - James Schlesinger, "Interview: Will War Yield Oil Security?" Challenge, March/April, 1991, emphasis added.
17 - Bina, 1985, op. cit.
18 - Michael T. Klare, "Oiling the Wheels of War," The Nation, (October 7, 2002).
19 - Michael T. Klare, Resource Wars, (New York: Henry Holt & Company, 2001(, PP. 15-16.
20 - Michael T. Klare, Blood and Oil: The Dangers and Consequences of America's Growing Dependency on Imported Petroleum, (New York: Metopolitan Books, 2004). P.xiii.
21 - Cyrus Bina, "Oil, Japan, and Globalization," Challenge, 37.3, (May/June 1994).
22 - See Edward N. Krapels, "The Commanding Heights: International Oil in a Changed World," International Affairs, 69.1, (January 1993).
23 - Simon Bromley, American Hegemony and World Oil, (University Park, PA: The Pennsylvania State University, 1991); amd my review of it in Harvard Middle Eastern and Islamic Review, 1.2, (1994), pp. 194-198.

82/index.htm.
44 - The National Security Archive, pp. 3, emphasis added.
45 - The National Security Archive, pp. 3-4, emphasis added.
46 - Hans Blix, Disarming Iraq, (New York: Pantheon Books, 2004).
47 - The allegation of WMD is turned out to be a ploy, given that the Bush administration was not interested in UN inspections all along. See Blix, (2004).
48 - According to BBC, Powell, following his presentation, indicated: "I would call my collegues's attention to the fine paper that United Kingdom distributed yesterday, which describes in exquisite detail Iraqi deception activities." The British report copied (including the typos) from Ibrahim al-Marashi, "Iraq's Security and Intelligence Network: A Guide and Analysis," Middle East Review of International Affairs, 6.3, (Sep. 2002), which has nothing to do with the 2003 allegation of WMD in Iraq.
49 - See Secretary of State Addresses the UN Security Council, February 5, 2003: http://ww.whitehouse.gov/news/releases/2003/02/20030205-1.html.
50 - Duglas Jehl, "U.S. Report Finds Iraqis Eliminate Illicit Arms in 90's," The New York Times, (October 7, 2004), pp. 1, 22.
51- See Richard Clark, Against All Enemies, (New York: Free Press, 2004).

❊ ❊ ❊

برای خواندن دفاتر پیشین «نگاه» و مجموعه‌ی متنوعی از مباحث کارگری، مقالات سیاسی و اجتماعی، نقد ادبی و... به سایت «نگاه» مراجعه کنید.

www.negah1.com

با ارسال مباحث و نوشته های خود در زمینه های فوق، به ارتقای کیفی این سایت کمک نمایید.

info@negah1.com

Hubris," in M.L. Sifry and C. Cerf, eds. The Gulf War Reader, (New York: Random House, 1991), pp. 40-56
35 - See Melvyn P. Lffler, "The American Conception of National Security and the Beginning of the Cold War, 1945-1948," American Historical Review, 89, (April 1984), pp. 346-381; D.F. Fleming, The Cold War and Its Origin, 2 vol., (New York: Dobleday, 1961).
36 - The 1953 and 1954 coup d'etats against Mossadegh in Iran and Arbenz in Guatemala are the two prime examples of American subversion of democracy during the asending years of Pax Americana. See Stephen Kinzer, All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror, (John Wiley & Sons. 2003); David Green, The Containment of Latin America, (Chicago: Quadrangle Books, 1971).
37 - See Cyrus Bina and Behzad Yaghmaian, "Import Substituion and Export Promotion Within the Context of the Internationalization of Capital," Review of Radical Political Economics, 20.3, (1988).
38 - Bina, "The Rhetoric of Oil," (1993), p. 6. See Murray B. Levin, Political Hysteria in America: The Democratic Capacity for Repression, (New York: Basic books, 1971).
39 - Many of these land reform programs were neither successful nor adequate for the construction of new social formation. Yet, they proved mightily successful for their irreversible destruction of the old.
40 - Cyrus Bina, "Farewell to the Pax Americana: Iran, Political Islam, and the Passing of the Old Order," in H. Zangeneh, ed. Islam , Iran, and World Stability, (New York: St. Martin's Press, 1994), pp. 41-74.
41 - To be sure, the Wolfowitz-Berle project was in place long before September 11, 2001. See: htt://www.cooperativeresearch.org/organization/profiles/defensepolicyboard.html.
42 - White House, The National Security Strategy of the United States of America, (September 17, 2002).
43 - National Security Decision Directive (NSDD 99), July 12, 1983, November 21, 1983 memo ("Iraqi use of Chemical Weapons") sent by Jonathan T. Howe to Lawrence S. Eagleburger, December 10, 1983; Cable, concerning "Rumsfeld Visit to Iraq," to the State department from U.S. Interest Section in Iraq; December 21, 1983 cable from U.S. Embassy in U.K. to the State Department concerning Rumsfeld meeting with Saddam Hussein. See Joyce Battle (ed.), "Shaking Hands with Saddam Hussein: The U.S. Tilts Toward Iraq, 1980-1984," The National Security Archive, National Security Archive Electronic Briefing Book No. 82, Feruary 25, 2003: http//www.gwu.edu/nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB

میلان تیکنین

انتخابات اخیر بریتانیا و حزب کارگر (نو)

برگردان: یاسمین میظر

تاریخ معاصر به شکل خاصی بر انتخابات اخیر بریتانیا تاثیر گذاشت. نتیجه‌ی انتخابات، که در آن سهم حزب کارگر (نو) از کل آرا از ۳۶ درصد به ۲۲ درصد تنزل پیدا کرد، خود نشانی از وضعیت اسف ناک نظام پارلمانی در اروپای غربی است. بسیاری و شاید اکثر کسانی که به دو حزب کارگر و لیبرال دموکرات رای دادند، نارضایتی‌های بی شماری از این دو حزب داشتند، اما یا در انتخاب بین بد و بدتر، بد را انتخاب کردند و یا رای شان، رای اعتراض بود.

درصد آرای حزب محافظه کار در این انتخابات کم‌تر از نیم درصد افزایش یافت و این حزب به سقف آرایی که می‌تواند به آن دست یابد، یعنی ۲۰ درصد کل آرا دست یافت.

مهم ترین واقعه‌ای که بر این انتخابات سایه افکنده بود، جنگ بود. اما علاوه بر مساله‌ی جنگ، مساله‌ی عکس العمل مردم به این جنگ هم بود. در لندن بیش از دو میلیون نفر علیه جنگ تظاهرات کردند. و در گلاسکو چند صد هزار نفر دست به اعتراض زدند. ما شاهد بازگشت سیاست به خیابان‌ها بودیم و این خود بر انتخابات تاثیر گذاشت. این تاثیر در نتیجه‌ی انتخابات را به دو صورت می‌توان مشاهده کرد:

۱ـ در پرهیز از رای دادن، که این پرهیز در مناطق کارگرنشین به مراتب بالاتر از سایر مناطق بود؛

۲ـ علیه حزب کارگر و به سود احزاب ضد جنگ، حتا اگر برخی از این احزاب موضع ضد جنگ شان ضعیف بود، مانند لیبرال دموکرات‌ها.

نکته‌ی مهم فقط این نیست، که مردم بریتانیا در درصد قاطعی علیه این جنگ رای دادند، بلکه باید تاکید داشت بدون تظاهرات گسترده طی دو سال گذشته دست یابی به چنین پیروزی سیاسی‌ای غیر ممکن بود. و مهم تر از آن، نمی‌شد مساله‌ی جنگ و مخالفت به آن را این گونه در راس مسایل سیاسی کشور حفظ کرد.

البته این برای اولین بار نبود، که احزاب چپ رادیکال توانستند بر روند سیاسی بریتانیا تاثیر بگذارند. اما این بار، این تاثیر به مراتب نشان دارتر بود. دو گروه اصلی‌ای که به کاندیداهای ضد جنگ رای دادند، جوانان و شهروندان آسیایی الاصل بودند. من آگاهانه از واژه‌ی مسلمان استفاده نمی‌کنم؛ چرا که بسیاری از آسیایی‌های غیر مسلمان علیه جنگ رای دادند. بسیار مهم است یادآور شویم، که درصد بالایی از دانش جویان نیز ضد جنگ رای دادند، حتا اگر برخی رای خود را در توهم به لیبرال دموکرات‌ها به این حزب دادند. و این در حالی است، که احتمالا این عده در دهه‌ی شصت با احزاب چپ رادیکال هم سو می‌شدند. البته این نکته را نیز باید تاکید کرد، که تعداد بی شماری از شهروندان ـ که نه دانش جو بودند و نه آسیایی الاصل ـ هم علیه جنگ رای دادند.

این انتقال کانون فعالیت سیاسی به خیابان‌ها، روندی جهانی است. دموکراسی پارلمانی، یا به عبارت بهتر دموکراسی بورژوایی، با بحران روبرو است. همین هفته‌ی گذشته، رئیس جمهور مکزیک مجبور شد در برابر تظاهرات «ساکت» یک میلیون مکزیکی در اعتراض به اتهامات بی اساس علیه جانشین احتمالی‌اش (ابر ادر)، شهردار ظاهرا چپ گرای مکزیکوسیتی، کوتاه بیاید. تعادل حساس بین پارلمان و جنبش‌های سیاسی در فرانسه هم روشن است. و همین مساله در مورد بریتانیا نیز صدق می‌کند، حتا اگر دولت و رسانه های خبری جمعی به آن اذعان نکنند.

چپ

البته به نظر نمی‌رسد حزب جدیدالتاسیس «رسپکت» با انتخاب شدن جرج گالووی و رای بالایی که این حزب در دو منطقه‌ی شرق و شمال شرقی لندن به دست آورد، موفق بوده است؛ چرا که «رسپکت» در سایر حوزه هایی که هدف قرار داده بود، مثل هاکنی، بیرمنگام و یا لستر، موفقیتی نداشت. در نتیجه، نمی‌توان رای به این حزب را چیزی فراتر از رای اعتراض آسیایی‌ها ـ و در این مورد مشخص، مسلمانان بریتانیا ـ دانست. اگر چه فعالین این حزب عمدتا اعضای حزب کارگران سوسیالیست بریتانیا هستند، اما حتا نمی‌شود آن را چپ یا سوسیالیست خواند؛ چرا که هیچ گاه حاضر نشده است دیدگاه های زن ستیز و هوموفوبیک هوادارنش را نفی کند، تا چه رسد به این که یک برنامه‌ی سوسیالیستی را در دستور کار خود قرار دهد.

در اسکاتلند، درصد آرای حزب سوسیالیست پایین بود (بین یک تا چهار درصد). نزول ناسیونالیسم، که پناهگاه این حزب است، در این انتخابات به آن‌ها ضربه زد.

روی هم رفته، این انتخاباتی بود که چپ می‌بایست در آن موفقیت‌های بیش‌تری به دست آورد، اما ناتوانی چپ در مخاطب قرار دادن خواست‌های کارگری، باعث شد کارگران یقه سفید در نفرت از جنگ عراق به لیبرال دموکرات‌ها رای دهند و

کارگران یقه آبی از شرکت در انتخابات پرهیز کنند.

ماهیت احزاب عمده

سرمقاله نویس روزنامه‌ی «گاردین» (دوم ماه مه ۲۰۰۵، صفحه‌ی ۱۷) در تعریف دقیقی از حزب کارگر می‌نویسد: این حزب اکنون حمایتی گسترده تر از حزب محافظه کار در میان ۱۰۰ شرکت عمده‌ی سهام بورس لندن دارد. و این در مغایرت با شرایط انتخابات قبلی است؛ چرا که در گذشته، حزب محافظه کار در میان این صاحبان عمده‌ی سرمایه در بریتانیا حامیان بیشتری داشت. در ادامه‌ی این سرمقاله، «گاردین» سیاست‌ها و قوانین پیشنهادی حزب کارگر ـ که به سود سرمایه بوده است ـ را برمی‌شمارد. می‌شود گفت امروزه حزب کارگر، حزب سرمایه‌ی بزرگ است؛ در حالی که حزب محافظه کار، مدافع سرمایه های متوسط و کوچک و بخش حاشیه‌ای سرمایه‌ی مالی به شمار می‌رود. این نظر «گاردین» ممکن است نوعی ساده نگری به قضیه باشد، اما درجاتی از واقعیت نیز در آن نهفته است. البته اکثر اتحادیه های کارگری، در عین وجود ملاحظات و نگرانی‌های بی شمار، هم چنان مدافع حزب کارگر باقی مانده‌اند. در چند سال اخیر، اکثر اتحادیه های بزرگ به چپ گراییده‌اند و معمولا هر چند وقت یک بار انتقادات شدیدی از رهبری حزب کارگر، پیرامون مسایل گوناگون، مطرح می‌کنند؛ ولی هم چنان در چهارچوب این حزب فعالیت می‌کنند. اما آن چه می‌شود به آن گفت «شرکت‌های عمده‌ی سرمایه داری»، این‌ها از حزب کارگر دفاع می‌کنند؛ چرا که می‌دانند این حزب می‌تواند سیاست مصالحه‌ای که عمدتا به سود آن‌هاست را دنبال کند. به عبارت دیگر، برای این شرکت‌ها بهتر است برنامه های خود را هم راه با اتحادیه ها پیش ببرند، تا این که درگیر یک مبارزه‌ی طبقاتی جدی شوند. بدیهی است، که رهبری حزب کارگر با بلر و نزدیکانش است و این جمع به سرمایه‌ی بزرگ وابسته است. امروز حزب کارگر را حتا نمی‌شود یک حزب بورژوایی نیروی کار دانست. وقتی دولت کارگر مصر است انگلیس را از کوشش بازار مشترک برای اتخاذ مرحله‌ای سیاست ۴۸ ساعت در هفته مستثنی نگه دارد، باید گفت این دولت «ضد کارگر» است. حزب کارگر نه تنها یک حزب سوسیالیست نیست، بلکه به هیچ وجه حزبی از احزاب نیروی کار هم به شمار نمی‌رود. حتا نمی‌شود گفت حزب خائنین بزدل است؛ چرا که هیچ وقت یک حزب چپ نبوده است. در مورد حزب کارگر، باید گفت که حزب طبقه‌ی حاکمه است. آن‌ها به جنبش کارگری ثابت و سازمان دهی شده‌ای احتیاج دارند، که بشود با آن معامله کرد و مسئولین آن قابل اعتماد باشند. اگر چه هیات حاکمه خواهان دولتی کردن نیست و آزادی بازار در عرصه های گوناگون مد نظرش می‌باشد، اما نگران دخالت‌های دولت نیست، تا زمانی که منافع سرمایه و غلبه‌ی آن بر اقتصاد به خطر نیافتد. در سوی دیگر، حزب محافظه کار پایگاه و راه خود را گم کرده است. شکی نیست که بخشی از سرمایه هم چنان از این حزب دفاع می‌کند، اما این بخش نیروی غالب در میان جناح های سرمایه‌ی بریتانیا نیست. محافظه کاران از حمایت مدیران و کارفرمایان شرکت‌های بزرگ، که سرمایه‌ی مستقلی ندارند، برخوردار هستند. در نتیجه، می‌شود انتظار داشت انستیتوی مدیران از دیدگاه راست گرای حزب محافظه کار دفاع نماید. اما این بخش از سرمایه، اعتماد به نفس چندانی ندارد؛ و نگران دخالت بازار مشترک و دل واپس تنزل نقش بریتانیا در اقتصاد جهانی است. این بخش از سرمایه، دست مزد پایین و نیروی کار مطیع می‌خواهد. چند میلیون صاحب کار کوچک و کسانی که شغل آزاد دارند، در این بخش قرار می‌گیرند. از این رو می‌شود تصور کرد، که این ۲۰ درصد آرایی که حزب محافظه کار به دست آورده است، سقف آرایی است که این حزب می‌تواند به واقع از آن خود بداند؛ خصوصا با در نظر گرفتن

این مساله، که آرای این حزب در سه دوره‌ی انتخابات گذشته تقریبا ثابت مانده است.
شکی نیست اگر حزب محافظه کار از این هم راست تر شود، امیدی به پیروزی برایش باقی نمی‌ماند و حتا از مدافعین کنونی خود نیز تعدادی را از دست خواهد داد. بعید است نژادپرستی آشکار این حزب، رای دهندگان جدیدی را به خود جلب کند. سرمایه در مجموع مدافع سیاست‌های ضد مهاجرت نیست؛ چرا که در پی نیروی کار ارزان می‌باشد.

اکنون کجا قرار گرفته‌ایم؟

اقتصاد سیاسی عهد ما

واضح است که انتخابات امسال (و نه سال آینده که موعد رسمی برگزاری آن بود) برگزار شد؛ چرا که وضعیت اقتصاد جهانی به سرعت رو به وخامت گذاشته و اقتصاد بریتانیا نزولی از آن هم سریع تر داشته است. وقتی از محافظه کاران سئوال شد، چرا در شهر لندن موفقیت‌های انتخاباتی داشتند؟، در پاسخ گفتند: «وخامت اوضاع اقتصادی یکی از دلایل پشت کردن مردم به حزب کارگر است.» البته این کل قضیه نیست و در مورد بخش‌های گسترده‌ای از جامعه صدق نمی‌کند. در حقیقت، مخالفت با جنگ نشانه‌ای از نارضایتی گسترده تر در میان طبقه‌ی کارگر است.
در همین حال، پایان مرحله‌ای از امپریالیسم و پرولتاریزه شدن بخش‌های گوناگون جمعیت، خصوصا در میان صاحبان مشاغل حرفه‌ای، عملا پایان عمر اشرافیت کارگری در میان یقه سفیدان و کارگران بی مهارت را اعلام می‌کند. نگرانی روزافزون نسبت به امنیت شغلی و فشار ناشی از کار برای همه‌ی کارگران، مقوله‌ی حزب ممتاز کارگران را دیگر بی معنی کرده است. در شرایطی که طبقات متوسط شدیدا تحت فشار مالی هستند، پایگاه طبیعی حزب محافظه کار ناپدید می‌شود. حزب کارگر قصد داشت بیان آمال یقه سفیدان تازه به میدان رسیده باشد و با ارائه‌ی امنیت و خدمات عمومی بهتر به این بخش پاسخ دهد. اما در این رابطه موفقیت بسیار محدودی به دست آورد؛ چرا که سیاست عمده‌اش اتفاقا حمله به خدمات عمومی و گسترش نقش بازار بود.

اقتصاد

روشن است، که اقتصاد بریتانیا بار دیگر در آستانه‌ی یک سیر نزولی قرار گرفته است. از آن جا که دوره‌ی چرخش به سمت بالا، کوتاه مدت و وسعت آن نیز محدود بود، طبیعی است که ما با دوره‌ی افتی طولانی مدت روبرو هستیم. بیش از نیمی از صاحب کاران بریتانیا معتقدند، که در سال آینده باید درصدی از نیروی کار خود را بیکار سازند. سیاستهای وزیر دارایی (براون) حداکثر تا دو سال دیگر یک بحران مالی ایجاد خواهد کرد. طبیعتا سرمایه نگران این است، که به رغم همه‌ی سیاستهای راست گرایانه‌ی بلر، دولت نتواند نقش بازار در آموزش و بهداشت را در حد لازم پیاده کند. در نتیجه، امکان بالا رفتن مالیاتها وجود خواهد داشت. هم چنین دولت مجبور خواهد شد، که بین بیکار سازی‌های گسترده و دخالت در حد دولتی کردن برخی از صنایع بزرگ تصمیم گیری کند. (همین جا لازم است توهم نسبت به آینده‌ی بهتر برای حزب کارگر تحت رهبری براون را درهم شکست. اولا: ایشان در سیاستهای اقتصادی، تصمیم گیر اصلی بوده است؛ و ثانیا: در مور جنگ، موضعی متفاوت از بلر نداشته است، همان گونه که در مصاحبه های مکرر خود اعلام کرده است. حتا بدتر از آن، براون در توجیه جنگ عراق در آخرین روزهای پیش از انتخابات، دلیل واقعی این جنگ را ـ عیان تر از بلر ـ با عبارت «جنگ در خدمت منافع اقتصادی بود»، توضیح داد. این موضع بیش از آن که یک «اشتباه لپی» باشد، بیان گر دیدگاه جهانی وزیر دارایی بریتانیا در دولت کارگر جدید است. کسی که در سفر ماه گذشته‌اش به آفریقا، در وصف مزایای دوران «کلنیالیسم» هم سخن گفته بود.)

نتیجه گیری

هر چند این انتخابات وضعیتی را نشان داد، که در آن چپ میهمان ناخوانده بود، اما چند سال آینده به این میهمان نشان خواهد داد چگونه خود را در این خانه تحمیل کند. تضاد بین ثروت و پرولتاریزه شدن جامعه، هم راه با افت اقتصادی، حضور یک حزب واقعا چپ را می‌طلبد. و هر قدر از عهد استالینیسم و جنگ سرد دور می‌شویم، امکان شکل گیری چنین نیرویی افزایش هم می‌یابد. بر خلاف کشورهایی چون آمریکا، چپ رادیکال در بریتانیا تاثیر خود را ولو در شکل احزاب عجیب و غریبی چون «رسپکت» بر روند انتخاباتی می‌گذارد. آشکار است، که چنین فشاری از درون طبقه‌ی کارگر وارد می‌شود؛ چه در شکل فعل و انفعالات جدید در اتحادیه های کارگری و چه به صورت کوشش برای ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر.
در همین حال، و تا حدی در نتیجه‌ی آن، نقش اشکال کهن دموکراسی بورژوایی به فرسودگی رسید است. بسیاری فراموش می‌کنند، که این نوع دموکراسی ـ که بوش این قدر بر آن پافشاری می‌کند ـ در تاریخ سرمایه داری عمر طولانی‌ای ندارد. در بریتانیا تنها در سال ۱۹۲۸ و آن هم فقط برای شهروندان ۲۱ سال به بالا بود، که حق رای عمومی کسب شد. و در بسیاری از کشورهای دیگر، این حق حتا دهه ها بعد از بریتانیا به دست آمد.

❊ ❊ ❊

توضیح: هیلال تیکتین، سردبیر نشریه‌ی «کریتیک» و استاد دانشگاه گلاسکر است.

❊ ❊ ❊

1- Brown: Iraq invasion was about national economic interest. (04/05/05)
2- Britain: imperial nostalgia. (http://mondediplo.com/2005/05/03 education)

❊ ❊ ❊

یادداشتی بر یک روایت
«سرمایه داری دولتی» از انقلاب کوبا

کامران نیری

دفتر پانزدهم «نگاه» نوشته‌ی کوتاهی از جعفر رسا دارد، که به ارزیابی انقلاب کوبا می‌پردازد. رسا از جمله سوسیالیست‌های ایرانی است، که نظام اتحاد شوروی و اروپای شرقی را «سرمایه داری دولتی» قلمداد کرده‌اند. رسا از این دیدگاه نظری و برای بسط همین ادعا به انقلاب کوبا، دست به قلم برده است.

به نظر من، ارزیابی رسا، اشکالات نظری، تحلیلی و سیاسی مهمی دارد. اول، اتکای او به دیدگاه نظری «سرمایه داری دولتی» است. رسا، خواننده را به نوع ویژه‌ای از نظریات «سرمایه داری دولتی» رجوع نمی‌دهد. اما این «نظریات» یک دست نیستند. بزرگ ترین گرایش سیاسی‌ای که اتحاد شوروی را «سرمایه داری دولتی» خواند، مائوئیست‌ها بودند که به دنبال منازعه‌ی مسکو و پکن، در سال‌های ۱۹۶۰، بدون اتکا به یک نظریه‌ی منسجم به این نتیجه رسیدند. کمی بعد، پکن، اتحاد شوروی را «سوسیال امپریالیست» خواند و با این توجیه سیاسی به هم کاری با واشنگتن در برابر این «خطر بزرگ تر» پرداخت.

اما سوسیالیست‌هایی چون زایا دونایوسکایا (۱۹۷۱) و شارلز بتلهایم (۱۹۷۵) با نیت درک بهتر ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی دست به پرداختن نظریات «سرمایه داری دولتی» خاص خود زدند. رزنیک و ولف (۲۰۰۲)، که خود طرف دار نظریه‌ی «سرمایه داری دولتی» هستند، اذعان دارند که این دست نظریات تا به کنون با مشکلاتی روبرو بوده‌اند. آن‌ها مدعی‌اند، که نظریات تا به کنونی بر اساس اصل قرار دادن «مالکیت» یا «قدرت» بنا شده‌اند و در مقابل نیاز به تحول اساسی در فرآیند کار را پیشنهاد می‌کنند. اما نظریه‌ی «سرمایه داری دولتی» رزنیک و ولف خود به لحاظ شیوه شناسی و شناخت شناسی اشکال اساسی دارد، با نظریه‌ی مارکس تفاوت می‌کند، و کاریکاتوری از تاریخ انقلاب روسیه و اتحاد شوروی و سیاست جهانی در قرن بیستم به دست می‌دهد.(نگاه کنید به نیری، ۲۰۰۵، در همین دفتر «نگاه»)

اضافه بر اشکالات ساختمان نظریات «سرمایه داری دولتی» ــ یعنی منطق درونی آنان ــ قابلیت توضیحی آنان ــ یعنی منطق بیرونی‌شان ــ نیز مورد سئوال است. در این دست از نظریات، «سرمایه داری دولتی» صرفا مرحله‌ی جدیدی از رشد سرمایه داری دولتی است. به این ترتیب، فروپاشی اتحاد شوروی و اروپای شرقی در این نظریات قابل پیش بینی نبود. به علاوه، پانزده سال روند انباشت سرمایه در روسیه و دیگر کشورهای «بلوک شرق»، که هم راه با اشک و خون کارگران و زحمت کشان بوده است و در ادبیات پر حجمی زیر عنوان «گذار به سرمایه داری» نظریه پردازی هم شده است، شکی به جا نمی‌گذارد که این کشورها هر چه بودند، سرمایه داری نبودند. حداقل امروزه دیگر هیچ نظریه پرداز جدیی نمی‌تواند منکر نیاز به یک بازاندیشی جدی از نظریات «سرمایه داری دولتی» و سایر نظریات در مورد ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی نشود.

یک چنین کوششی توسط باری شپارد (۲۰۰۱) به این نتیجه می‌رسد، که نظریه‌ی تروتسکی (۱۹۳۵) ــ که اتحاد شوروی را نه سوسیالیستی و نه سرمایه داری، که جامعه‌ی در گذار ارزیابی می‌کرد ــ به واقعیت تجربه‌ی تاریخی نزدیک تر است. نظریه‌ی تروتسکی در عین حال این حسن را داشت، که خط مشی انقلاب کارگری در اتحاد شوروی را با دفاع از اتحاد شوروی در برابر امپریالیسم توام می‌کرد. تروتسکی معتقد بود، که اتحاد شوروی یک دولت کارگری منحط است و احیای انقلاب سوسیالیستی در گرو قدرت سیاسی مجدد پرولتاریا است.

این مختصر، به نظر من، دلیل کافی برای احتراز از دیدگاه نظری «سرمایه داری دولتی» برای ارزیابی انقلاب کوبا است. اما اشاره به شیوه‌ی مستتر در این دیدگاه نظری، که در نوشته‌ی رسا نیز به چشم می‌خورد، برای درک بهتر نقض این برخورد با پدیده‌ی انقلاب اجتماعی مفید می‌تواند باشد. دیدگاه نظری «سرمایه داری دولتی» به نظریه‌ی در مقابل تاریخ (جدال طبقاتی) اصالت می‌دهد. در نتیجه، تصویر نظری از جامعه‌ی سوسیالیستی بر فرآیند واقعی انقلاب سوسیالیستی ــ که تعمیق مبارزه‌ی طبقاتی است ــ اولویت داده می‌شود و تحلیل گر به جای ارزیابی دینامیسم مبارزه‌ی طبقاتی به تناقض وضع موجود تا آینده‌ی موعود می‌پردازد و تداوم جامعه با گذاشته‌اش برجسته می‌شود.

رسا همین شیوه را در ارزیابی‌اش از انقلاب کوبا به کار می‌برد. اگر چه در پاراگراف اول نوشته‌اش، رسا به پایبندی رهبری و توده‌ی عظیمی از کارگران و زحمت کشان کوبایی به سوسیالیسم و برخی از دستاوردهای انقلاب کوبا اشاره می‌کند، اما این اشاره نه از روی علاقه به اراده‌ی مبارزاتی این عده و نه برای بررسی دستاوردهای تا به کنونی انقلاب به عنوان نتایج حاصله از مبارزات اجتماعی، که رابطه‌ای تنگاتنگ با فرآیند هر انقلاب سوسیالیستی واقعی دارند، است. برعکس! پاراگراف دوم نوشته‌ی رسا با این جمله‌ی تعیین کننده شروع می‌شود: «با این وجود... واقعیت این کشور با آن چه قرار بود سوسیالیسم کارگران باشد، فاصله دارد.» رسا شکایت دارد، که در کوبا هنوز کار مزدی هست؛ که به جای «جامعه‌ی آزاد تولید کنندگان، یک نظام اقتصادی متمرکز برپاست»؛ که «هنوز نشانی از شوراهای خودگردان کارگرانی که تولید و توزیع را تماما در دست داشته باشند، وجود ندارد»؛ که در عوض «یک دولت متمرکز با ابزار سیادت و کنترل گسترده وجود دارد.»

دقت کنید، رسا به این مساله نمی‌پردازد که آیا انقلاب کوبا قدمی در زمینه‌ی زوال کار مزدی برداشته است یا نه؟ و آیا امکانات بهتری برای ایجاد یک جامعه‌ی آزاد تولید کنندگان خودمختار به دست آمده است یا خیر؟ رسا علاقه‌ای به مبارزه برای جایگزینی کار بر اساس انگیزه‌ی مادی با کار بر اساس انگیزه‌ی اخلاقی ــ امری که با نام ارنستو چه گوارا هم راه است ــ نشان نمی‌دهد. او هم چنین به تبدیل بخش اعظم مزارع دولتی به تعاونی‌های خودگردان کشاورزی به سال ۱۹۹۳، که در آن «شوراهای خودگردان کارگری» تولید و توزیع را در دست دارند، اشاره‌ای نمی‌کند. رسا چند بار در نوشته‌اش به دشمنی بی امان امپریالیسم آمریکا با انقلاب کوبا و محاصره‌ی اقتصادی این کشور اشاره می‌کند، اما هیچ رابطه‌ای بین این واقعیت و وجود یک «دولت متمرکز با ابزار سیادت و کنترل گسترده» نمی‌بیند. در یک کلام، رسا فرآیند انقلاب سوسیالیستی به دلیل نبود یک جامعه‌ی تمام عیار کمونیستی را نفی می‌کند.

از این جا به بعد، مشکل رسا تعیین تکلیف ماهیت انقلاب کوبا است: اگر سوسیالیستی نیست، پس چیست؟ پاسخ رسا این است: «انقلاب کوبا از

جنبش‌های اجتماعی قرن گذشته‌ی میلادی علیه استثمار و حکومت‌های امپریالیستی بود.» «انقلاب ضد آمریکایی، یک حکومت متمرکز، که استقلال کوبا و نه رهایی کارگر از کار مزدی را هدف خود داشت، به سر کار آورد. این حکومت مدافع الگوی اقتصادی و سیاسی‌ای بوده است، که در شوروی سابق و اروپای شرقی، نوع سرمایه داری دولتی بوده است.» یعنی انقلاب ۱۹۵۹ بورژوایی بوده و با پذیرش الگوی اتحاد شوروی، یک «نوع دولتی سرمایه داری» در کوبا به وجود آمده است. اگر چه رسا در مورد ماهیت طبقاتی رهبری و طبقه‌ی حاکم کوبا مستقیما نظری نمی‌دهد، اما از این جمع بندی آشکار است که اینها نیز بورژوا هستند.

اگر از ادعاهای نادرست رسا بگذریم (که مثلا حکومت کوبا مدافع الگوی رایج در اتحاد شوروی و اروپای شرقی بوده است)، آن چه حیرت انگیز است، حذف نقش کارگران و دهقانان در انقلاب کوبا و دینامیسم مبارزه‌ی طبقاتی به ویژه بعد از ۱۹۵۹ است. کارگران و دهقانان، ضامن اساسی پیروزی انقلاب سال ۱۹۵۹ بودند و هم اینها در رابطه‌ای تنگاتنگ با رهبری فیدل کاسترو در دفاع از برنامه‌ی مونکاوا (که رسا به آن نیز توجه نمی‌کند) و در برابر مقاومت ضد انقلابی زمین داران بزرگ و سرمایه داران و امپریالیسم آمریکا، انقلاب را در جهتی ضد سرمایه داری گسترش دادند. این مبارزه‌ی ضد سرمایه داری در پاییز ۱۹۶۰ به اوج رسید و تداوم این انقلاب، که هر چه بیشتر پرولتری می‌شد، رهبری انقلاب را ــ که به دور یک برنامه‌ی دموکراسی و ملی انقلابی، اما با یک استراتژی پرولتری به مبارزه با دیکتاتوری باتیستا برخاسته بود ــ با وظایف یک انقلاب سوسیالیستی مواجه کرد. این فرآیند دیالکتیکی رهبری و توده در انقلاب کوبا توسط چه گوارا در کتاب معروف‌اش، «انسان و سوسیالیسم در کوبا»، جمع بندی شده است. با رادیکال شدن انقلاب، بخش‌هایی از نیروهایی که در پیروزی ۱۹۵۹ شرکت داشتند ــ از جمله بخشی از جنبش ۲۶ ژوئیه ــ کنار کشیدند و حتا به جبهه‌ی ضد انقلابی سرمایه داران و زمین داران بزرگ که مصادر شده و در فلوریدا در ایالات متحده جمع شده بودند، پیوستند. این جمع ضد انقلابی بود، که توسط واشنگتن متشکل و مسلح شد و به عنوان پیش قراول ارتش ایالات متحده به خلیج خوک‌ها و کوبا فرستاده شد. اما میلیشیای کارگران و دهقانان کوبایی در ۷۲ ساعت این پیش آهنگ امپریالیستی را شکست دادند و انقلاب سوسیالیستی را هدف خود اعلام کردند. این مبارزه‌ی طبقاتی تا به امروز ادامه داشته است. جبهه‌ی ضد انقلاب هنوز در فلوریدا فعالیت دارد. اما با گذشت زمان بیشتر به یک باند مافیایی تبدیل شده است. ایالات متحده و دیگر قدرت‌های امپریالیستی، روزمره در تدارک سرنگونی انقلاب و بازگشت سرمایه داری به کوبا هستند. در مقابل، کارگران و دهقانان و رهبری انقلاب کوبا آب دیده تر، متشکل تر و مصمم تر از همیشه برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. پیروزی نهایی انقلاب کوبا، اما آن چنان که مطلوب رسا باشد ــ یعنی ایجاد یک جامعه‌ی کمونیستی ــ در گرو گسترش انقلاب سوسیالیستی در دیگر کشورهای جهان است.

رسا نوشته‌اش را با توصیه‌ای به جنبش کارگری خاتمه می‌دهد. به نظر او، فروپاشی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، دوره‌ی جدیدی را گشوده که با مبارزه‌ی کارگران برای «الغای موقعیت خود به عنوان برده‌ی مزدی» مشخص می‌شود. اما فروپاشی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی دو جنبه‌ی متضاد داشت. از یک سو، امپریالیسم موفق به گسترش فرآیند انباشت سرمایه به روسیه و اروپای شرقی و آسیای مرکزی شد. این امر تنها با درهم کوبیدن دستاوردهای کارگران و دهقانان در این سرزمین‌ها میسر شد. از جانب دیگر، از هم پاشیدن استالینیسم و احزاب استالینیستی در سطح جهان، به هم راه بحران سوسیال دموکراسی و دیوان سالاری کارگران، که نتیجه‌ی بحران نرخ متوسط سود سرمایه داری است، امکان تفکر و عمل مستقیم کارگران را در همه جا افزایش داده است. تهاجم وحشیانه‌ی سرمایه، که سه دهه ادامه دارد، تنها با درهم کوبیدن جنبش‌های کارگری موفق به حل بحران سرمایه داری خواهد شد و انقلاب کوبا یکی از اهداف اساسی این تهاجم وحشیانه است.

امپریالیست‌ها، انقلاب کوبا را به عنوان یکی از سنگرهای مقدماتی جنبش کارگری و سوسیالیستی جهان می‌شناسند و از همین رو از آن نفرت دارند. اما کارگران مبارز و مردم تحت ستم در آمریکای لاتین و دریای کارائیب، در آفریقا و در دیگر نقاط جهان، انقلاب کوبا را نمونه‌ای از آن چه امکان پذیر است، اگر قدرت سرمایه داران و زمین داران بزرگ شکسته شود و جامعه تدریجا بر اساس نیاز انسان‌ها بازسازی شود، می‌بینند. انقلاب کوبا الهام بخش انقلاب در گرانادا و در نیکاراگوئه بود. امروز، انقلاب کوبا الهام بخش جنبش کارگری و مردم تحت ستم در ونزوئلا و دیگر کشورهای آمریکای لاتین است، که از زیر بار نئولیبرالیسم به مبارزه در آمده‌اند. جنبش برای جهانی دیگر، یک تمدن سوسیالیستی ــ از جمله محو کار مزدی ــ جدا از این فرآیند مبارزات اجتماعی شکل نخواهد گرفت. انقلاب کوبا و رهبری آن، بخش مهمی از این حرکت جهانی هستند. متاسفانه، جعفر رسا جنبش کارگری را در مقابل انقلاب کوبا و نه هم راه آن قرار می‌دهد.

* * *

منابع فارسی:

ــ جعفر رسا، «در پایان یک دوره»، دفتر پانزدهم «نگاه»، صفحه‌ی ۱۰۷؛

ــ کامران نیری (۲۰۰۵)، بررسی کتاب «نظریه‌ی طبقه و تاریخ سرمایه داری و کمونیسم در اتحاد شوروی سوسیالیستی»، دفتر شانزدهم «نگاه»؛

منابع انگلیسی:

Bettelheim, Charles. (1975) *Economic Calculation and Forms of Property: An Essay on the Transition between Capitalism and Socialism.* New York: Monthly Review Press.

Bettelheim, Charles. (1976) *Class Struggles in the USSR: First Period, 1917-1923,* translated by Brian Pearce. New York: Monthly Review Press.

Bettelheim, Charles. (1978) *Class Struggles in the USSR: First Period, 1923-1930,*
translated by Brian Pearce. New York: Monthly Review Press.

Dunayevskaya, Raya. (1971) *Marxism and Freedom.* London: Pluto Press.

Dunayevskaya, Raya. (1992) *The Marxist-Humanist Theory of State-Capitalism: Selected Writings by Raya Dunayevskaya*. Chicago: News and Letters.

Resnick, Stephen A., and Richard D. Wolff. (2002) *Class Theory and History: Capitalism and Communism in the USSR*. New York and London: Routledge.

Sheppard, Barry. (2001) "Theories of the USSR in Light of Its Collapse," *Links: International Journal of Socialist Renewal*. Number 18, pp. 98-111. May-August.

Trotsky, Leon. (1937) *The Revolution Betrayed: What Is the Soviet Union and Where Is It Going?* New York: Pathfinder Press(1972).

* * *

JOURNAL OF NEGAH RESEARCH CENTRE, ISSUE 16, JUNE 2005

Editor: *Bizhan Hedayat*
Contributors to this issue: *Naser Paydar- Heshmat Mohseni- Ali Reza Khabaz- Mehdi Riazi- Mahmoud Ghahremani- Rosa Javan- Layla Danesh- Bahram Rahmani- Kamran Nayeri- Parvin Ashrafi- Naser Pishro- Yasamin Myzar*

The Working Class and Social Revolution

Table of Contents:

* Editor's Note *Bizhan Hedayat*
* Workers' Organization Independent of the State! Dissolution in the Process of Reproduction of Capital *Naser Paydar*
* The Working Class: Mass Organization and Party Organization: Negah Asks Heshmat Mohseni, Ali Reza Khabaz, Mehdi Riazi, Mahmoud Ghahremani
* Workers' Organization: Which Necessity? Which Perspective? *Bizhan Hedayat*
* Party, a Useless Dream or… *Rosa Javan*
* Important Aspects of the "Change" in President Lula and Workers' Party of Brazil *Layla Danesh*
* The First International and the Struggle against Sectarianism and Syndicalism *Raheem Ghadiri*
* International Labor Organization, Workers' House, and the Right to Organize Independent and Free Labor Organizations *Bahram Sadigh*
* The Working Class in the Mirror if Struggle: May 1, 2004-May 1, 2005 *Bahram Rahmani*
* A Report from May 1 Gathering in Saqez *Jamal Cheragh Vissi Association*
* Mahmoud Sallehi's Speech at Saqez May 1 Gathering
* Women Suffrage and Class Struggle *Rosa Luxemburg*
* A Page from History: May 1 Demonstration Of the "Great Power of Workers' Unity" Book Review of Class Theory and History: Capitalism and Communism in the USSR *Kamran Nayeri*
* Kafka and Socialism *Michel Lowy*
* The American Tragedy: Swamp of War, Oil Rhetoric, and the Puzzle of Hege mony *Cyrus Bina*
* Recent British Elections and the Labor Party (New) *Hillel Ticktin*
* A Note on a "State Capitalist" Reading of the Cuban Revolution *Kamran Nayeri*